

بِسْمِ اللَّهِ  
الرَّحْمَنِ  
الرَّحِيمِ



بررسی و نقد  
مبانی و آرای حدیثی

السلامة

سیفعلی زاهدی فر

سرشناسه: زاهدی فر، سیفعلی، ۱۳۵۴ -  
عنوان و پدیدآور: بررسی و نقد مبانی و آرای حدیثی البانی / نگارنده سیفعلی زاهدی فر  
مشخصات نشر: قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع)، ۱۳۹۳  
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.  
شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۷۶۶۷-۲۲-۴  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۸۶ - ۲۹۶؛ همچنین به صورت زیر نویس  
موضوع: البانی، محمد ناصرالدین، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۹ م. - معلومات - حدیث - نقد و تفسیر  
موضوع: البانی، محمد ناصرالدین، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۹ م. - نقد و تفسیر  
موضوع: سلفیه - نقد و تفسیر  
موضوع: وهابیه - نقد و تفسیر  
شناسه افزوده: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع)  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ زالف/۷۲ / ۲۰۱/۶۵ BP  
رده بندی دیوئی: ۲۹۷/۴۹۴  
شماره کتابشناسی: ۹۴۲۹۷۶۸



### انتشارات دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع)

قم، خیابان شهید فاطمی، کوچه ۲، فرعی اول، پلاک ۳۱.

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۷۲۹

ایمیل: info@darolelam.ir

وبسایت: www.darolelam.ir

## بررسی و نقد مبانی و آرای حدیثی البانی

تألیف:	سیفعلی زاهدی فر
ناشر:	دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع)
طراح جلد:	محمد مهدی اسعدی
صفحه آرا:	محبوب محسنی
ویراستار:	ابوالقاسم آرزومندی
چاپ و صحافی:	سلیمان زاده
تیراژ:	۱۰۰۰ جلد
قیمت:	۱۵۰۰۰ تومان
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۶۶۷-۲۲-۴

## فهرست مطالب

۱۱	دیباچه
۱۳	مقدمه

### کلیات

۱۹	مروری بر زندگی علمی ناصر الدین البانی
۱۹	تحصیلات و استادان
۲۱	سمت‌های علمی و مسافرتها
۲۳	وفات شیخ
۲۳	کتاب‌ها و مقالات البانی
۳۴	ویژگی‌های آثار البانی
۳۷	سلفیه
۳۷	الف) سلف در لغت و اصطلاح
۳۹	ب) ویژگی‌های تفکر سلفی
۴۱	ج) مستندات سلفیه و البانی در اتخاذ منهج سلف

### بخش اول:

#### مبانی البانی

۵۳	فصل اول: مبانی عمومی البانی در حوزه حدیث
۵۳	۱. حجیت احادیث آحاد در عقاید
۵۵	الف) ادله البانی در حجیت اخبار آحاد
۶۴	ب) نقد ادله البانی در حجیت اخبار آحاد
۷۱	نقد تفصیلی ادله‌ی البانی
۷۴	۲. استقلال سنت در تشریح
۷۴	الف) الحدیث حجة بنفسه (حدیث و حجیت خودبنیاد)
۷۵	ب) همترازی قرآن و سنت در تشریح
۷۸	ج) روایات تفسیری و ارتباط قرآن و سنت

۸۲	۳. عدم تأویل نصوص دینی
۸۲	معناشناسی تأویل
۸۳	نظر سلفیه و البانی درباره تأویل
۸۹	قواعد تأویل
۹۴	عدم تأویل در صفات خبری
۱۰۴	تمثیل نوعی از تأویل
۱۰۵	۴. عمل به سنت و طرد اقوال مذاهب اسلامی
۱۱۴	آثاری که تمام فقه را دربردارند
۱۱۶	آثاری که یک موضوع فقهی را در بردارند
۱۲۳	<b>فصل دوم: معیارهای البانی در تضعیف احادیث</b>
۱۲۴	۱. البانی و ادعای تساهل در مورد عجلی
۱۲۵	نقد و بررسی کلام معلمی و البانی
۱۳۱	نکات دیگری در مورد توثیق عجلی
۱۳۲	۲. البانی و ادعای تساهل در مورد ابن حبان
۱۳۲	روش ابن حبان در رجال
۱۳۶	نقد ابن حجر بر ابن حبان
۱۳۷	جواب نقد ابن حجر
۱۳۸	تبعی در اهمیت آرای رجالی ابن حبان
۱۵۲	نکات قابل توجه در مورد توثیقات ابن حبان
	تحلیل گزارش صدرای از تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب در
۱۵۴	مورد ابن حبان
۱۵۵	۳. البانی و ادعای تساهل در مورد ترمذی
۱۵۵	آشنایی با ترمذی
۱۵۷	ارزشگذاری تصحیح یا تضعیف ترمذی
۱۵۸	جواب اجمالی به مدعیان تساهل ترمذی
۱۵۸	تقسیم‌بندی رجال ترمذی
۱۶۰	دیدگاه البانی در مورد ترمذی و کتابش

۱۶۱	انتقادات بر کلام البانی
۱۶۳	۴. عدم اعتنا به حدیث ضعیف در نظر البانی
۱۶۶	بیانی دیگر از البانی و نقد آن
۱۶۷	بیان مهمی از البانی
۱۶۷	نقد و بررسی
۱۷۳	۴. عمل به حدیث ضعیف در احکام
۱۷۵	<b>فصل سوم: معیارهای البانی در تصحیح احادیث</b>
۱۷۵	مبحث اول: تقسیمات حدیث صحیح و حسن از دیدگاه البانی
۱۷۵	الف) حدیث صحیح
۱۷۶	ب) حدیث حسن
۱۷۷	مبحث دوم: شاهد و متابع
۱۷۸	اقسام متابع
۱۸۱	مبحث سوم: چند قاعده در تصحیح احادیث
۱۸۱	قاعده اول: حدیث صحیح المعنی و ضعیف المبنی
	قاعده دوم: إن صحة الإسناد لا يستلزم صحة المتن و لا یلزم من ضعف
۱۸۳	اسناد الحدیث ضعف متنه
۱۸۵	قاعده سوم: لا یلزم من کون رجاله ثقة أن یكون صحیحاً
۱۸۶	قاعده‌ی چهارم: لاتلازم بین الشهرة و الصحة
	قاعده پنجم: عدم صلاحیت ذوق و تجربه و منامات در تصحیح
۱۸۷	حدیث
۱۸۸	قاعده ششم: لزوم عمل به حدیث صحیح
۱۸۸	قاعده هفتم: الحدیث الذی تلقاه الناس بالقبول صحیح
۱۸۹	<b>فصل چهارم: نقد البانی بر روایات</b>
۱۸۹	مبحث اول: توجه به اصل صدور روایات
۱۸۹	۱. روایاتی که اصلی ندارند (لا اصل له)
۱۹۵	۲. لا اصل له بهذا اللفظ

۱۹۷	۳. لا اصل له مرفوعاً
۱۹۹	مبحث دوم: نقد متن روایات
۱۹۹	۱. مخالفت با قرآن
۲۰۵	۲. مخالفت با روایت متفق علیه
۲۰۵	۳. مخالفت با صحیحین
۲۰۷	۴. معارضه با حدیث صحیح
۲۰۸	۵. مخالفت با فعل رسول خدا
۲۰۹	۶. مخالفت با اجماع سلف صالح
۲۰۹	۷. مخالفت با احکام فقهی اجماعی بین مسلمین
۲۱۰	۸. مخالفت با حس
۲۱۱	۹. مخالفت با تمام روایات موجود در آن باب
۲۱۲	۱۰. توجه به مجموع روایات يك راوی
۲۱۲	۱۱. وجود اشکال نحوی در روایات
۲۱۳	۱۲. دقت در مفردات احادیث
۲۱۳	۱۳. شرح معقول روایات
۲۱۴	۱۴. ذوق حدیثی و نقد حدیث
۲۱۴	۱۵. صوفیه و حدیث

### بخش دوم: آرای البانی

۲۲۱	فصل اول: البانی و روایات عرض
۲۲۲	روایات عرض
۲۲۳	نقد ادله البانی
۲۲۷	فصل دوم: البانی و روایات عقل
۲۲۷	انتقاد البانی به شیعه
۲۲۸	شیوه البانی در مواجهه با احادیث این باب
۲۳۰	تضعیف داود بن مجبر در احادیث مربوط به عقل



۲۳۲	مخالفت البانی با دفاع عقلانی از دین
۲۳۵	<b>فصل سوم: دیدگاه البانی درباره کافی و ابوحنیفه</b>
۲۳۵	نقد البانی بر کافی
۲۳۶	نقد اول
۲۳۶	نقد دوم
۲۳۷	نقد سخنان البانی
۲۳۹	ابوحنیفه از دیدگاه البانی
۲۴۳	<b>فصل چهارم: البانی و صحیحین</b>
۲۴۳	الف) صحیح بخاری
۲۴۳	۱. معلقات بخاری
۲۴۴	۲. نقد البانی بر روایات صحیح بخاری
۲۴۶	ب) صحیح مسلم
۲۴۶	۱. تضعیف سندی و متنی
۲۴۷	۲. تضعیف سندی و تصحیح متنی
۲۵۰	۳. تضعیف فقراتی از یک روایت
۲۵۳	<b>فصل پنجم: آسیب‌شناسی اندیشه البانی</b>
۲۵۳	دیدگاه علما درباره تضعیفات البانی
۲۵۴	دیدگاه علما درباره تصحیحات البانی
۲۵۷	تناقض‌های البانی و منشأ آن
۲۵۷	منشأ اول
۲۵۹	منشأ دوم
۲۵۹	فهرست تناقضات البانی
۲۸۴	نتیجه‌گیری
۲۸۵	پیشنهادها
۲۸۶	فهرست منابع



## دیباچه

در عصر حاضر و با ظهور وهابیت و سلفی‌گری، گرایش به تکفیر و افراط در جهان اسلام گسترش یافته و آثار زیان‌باری برای اسلام و مسلمین به ارمغان آورده است. سلفیان با کنار گذاشتن عقل و تقدم نقل بر عقل و اکتفا به ظاهر نصوص قرآنی و روایی، زمینه افراط و تکفیر مسلمانان در جهان اسلام را فراهم نمودند. یکی از شخصیت‌های سلفی تاثیرگذار در این زمان، محمد ناصرالدین البانی است که مورد احترام خاص وهابیان و سلفیان تقلیدی است و از او به عنوان عالم، محدث، فقیه و امام یاد می‌کنند.

البانی از مهم‌ترین محدثان سلفی عصر حاضر به شمار می‌رود و وهابیان قائل‌اند با وجود البانی در این زمان، عصر ابن حجر عسقلانی و ابن کثیر دوباره تکرار شده و گاه از آن به عنوان بخاری عصر یاد می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت البانی تاثیرگذارترین شخصیت در حوزه نقد احادیث با رویکرد سلفی به حساب می‌آید.

همچنین البانی تقلید از مذاهب اربعه را بدعت دانسته و به گفته یوسف قرضاوی گویا مذهب پنجمی به نام غیرمقلدها در کنار چهار مذهب فقهی اهل سنت ایجاد کرده است.

بی‌شک تمجید غلو آمیز وهابیان از البانی به خاطر پیروی و حمایت وی از ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است و با آشکار کردن تفکر وهابی خود در شام و تالیف کتاب‌های متعدد حدیثی و غیرحدیثی به خصوص کتاب «تحذیر الساجد من اتخاذ القبور مساجد» خدمت زیادی به مکتب ابن تیمیه و وهابیت کرده است.

البانی احادیث فراوانی را تخریج و ارزیابی نموده است. برخی احادیث را صحیح دانسته و بسیاری دیگر را بر مبنای ظاهرگرایی و مبانی سلفی خویش که از ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به ارث برده، ضعیف قلمداد کرده است. وی با رد فراوان احادیث مورد اعتماد اهل سنت در طول تاریخ، بسیاری از اعمال مسلمانان را بدعت و گاه شرک دانسته است.

با عنایت به اینکه یکی از رسالت‌های موسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت عليه السلام، انتشار کتاب در تبیین و نقد روش‌های حدیثی و رجالی شخصیت‌های موثر سلفی و مطرح در جهان اسلام است، لذا به نقد و بررسی مهم‌ترین حدیث‌شناس عصر حاضر در نگاه وهابیان پرداخته و مبانی رجالی وی را به بوته نقد کشیده‌ایم. در پایان از حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) که موسسه دارالاعلام با عنایت و اشراف ایشان تاسیس یافته و از جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج مهدی مکارم شیرازی ریاست موسسه دارالاعلام و حجه الاسلام و المسلمین حسین رجبی معاون محترم آموزش موسسه و نیز از زحمات محقق محترم و ارزیابان محترم و دست اندرکاران موسسه تقدیر و تشکر می‌گردد. انشاء الله این پژوهش مورد استقبال اساتید و محققان نقد وهابیت قرار گیرد و با پیشنهادات و انتقادات، ما را در انجام وظایف خود یاری نمایند.

مهدی فرمانیان

معاون پژوهش موسسه

دارالاعلام لمدرسة اهل البيت عليه السلام

## مقدمه

بی‌شک سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از قرآن کریم مهم‌ترین منبع تشریح احکام الهی به شمار می‌رود و سنت نبوی جز با مراجعه به روایات آن حضرت کشف نمی‌شود. واضح است که سخنان راست و دروغ و صحیح و سقیم منقول از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هم درآمیخته و تفکیک سره از ناسره کاری بس دشوار و طاقت‌فرساست. مردانی باید در این ره پای نهند که دارای قدمی استوار و علمی وسیع و تفکری عمیق باشند و گرنه خود بر مشکلات این حوزه خواهند افزود. از جمله مردانی که وارد تحقیق در این حوزه از علوم اسلامی شده و داعیه تصفیه و تمحیص سنت نبوی را دارد، شیخ محمد ناصرالدین البانی است. وی یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین محدثان اهل سنت در حوزه تفکر دینی و مخصوصاً مکتب سلفی است. او پیروان فراوانی در اقصی نقاط عالم اسلام دارد و علمای فراوانی تحت تأثیر قدرت علمی وی قرار گرفته‌اند، حتی دانشمندان طراز اول از غیر مکتب سلف همچون شیخ محمد غزالی و دکتر قرضاوی تخصص ایشان را در حدیث پذیرفته و به ارزش‌گذاری‌های وی در امر حدیث اعتنای فراوانی دارند. او یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های نقد حدیث را با عنوان «سلسله الاحادیث الضعیفة» سامان داد. ایشان معتقدند که بسیاری از گرفتاری‌های جامعه اسلامی بر اثر عمل به احادیثی است که انتساب آنها به پیامبر ثابت نشده است و اگر این تصفیه انجام گیرد، در بهبود وضع جامعه اسلامی بسیار مؤثر خواهد بود. این نوشتار در صدد است میزان کامیابی یا ناکامی این محدث سلفی مشرب را آشکار سازد. به دلیل اهمیت افکار البانی، نقد مبانی و آرای او در حوزه حدیث ضروری است.

تالیف حاضر بر آن است که مبانی و آرای البانی در حوزه سند و متن حدیث را بررسی و نقد نماید. البانی احادیث فراوانی را تخریج و ارزیابی نموده است. برخی احادیث را صحیح دانسته و برخی دیگر را ضعیف قلمداد کرده است. پس بسیار مهم است که ما به معیارهای البانی در تقسیم احادیث به صحیح و ضعیف آگاه شویم و اینکه البانی با چه معیارهایی متن و محتوای احادیث را نقد و بررسی می‌کند؟ و چه مقدار به عقل و تشخیص آن در این زمینه بها می‌دهد؟

البانی تفکر سلفی خود را بی نیاز از مذاهب دیگر دانسته و حتی گاه با عباراتی جسارت‌آمیز آنان را در جرگه مخالفان سنت نبوی می‌شمارد. از این رو لازم است روشن شود که او در تحقیقات حدیثی خود، چه‌سان از حقیقت نبوی بهره برده است و چقدر در پالایش سیره نبوی موفق بوده است؟ و احياناً چه اشتباهاتی مرتکب شده؛ که نیازمند تصحیح دیگران است. این امر هدف عمده این تحقیق به شمار می‌رود؛ هرچند برای سؤالات مطرح شده نیز باید پاسخ مناسبی یافت.

این موضوع خصوصاً در اوضاع کنونی جهان اسلام بسیار با اهمیت است. امروزه تفکر سلفی، تفکری انعطاف‌ناپذیر و تا حدی خشن از اسلام ارائه نموده است که عقبه فکری گروه‌های تندرو از جم له طالبان، القاعده و اخیراً گروه تروریستی تکفیری داعش را تشکیل می‌دهد. سلفیان با کنار گذاشتن عقل، از حوزه مطالعات دینی و تقدم نقل بر عقل، زمینه‌ساز مشاجرات عمیق در صحنه عمل شده‌اند. منشاء این اعمال به حوزه نظری تفکر سلفی بر می‌گردد و اندیشه عالمان سلفی عمدتاً از احادیثی نشأت می‌گیرد که با مبانی خاصی تصحیح یا تضعیف شده‌اند و ممکن است عالم اسلام با آن موافق نباشد.

مهم‌ترین پژوهش‌هایی که قبل از کتاب حاضر بر آثار البانی انجام گرفته و به نقد و بررسی آثار وی پرداخته‌اند، دو پژوهش ذیل است:

۱. التعریف بأوهام من قسم السنن: محمود سعید ممدوح، دبی: دارالبحوث الدراسات الاسلامیه، ۱۴۲۰ق.

۲. تناقضات الالبانی: حسن بن علی السقاف، اردن: دارالامام النوی، ۱۴۱۳ق.

کتاب اول دارای ساختاری منطقی در مباحث و بسیار پرمحتوا و پرنکته و سودمند است. مؤلف کتاب که خود زمانی شاگرد البانی بوده است، با مهارت تمام مبانی فکری البانی را به نقد کشیده است.

کتاب دوم که هرچند حاوی مطالب خوبی در مورد افکار البانی است، هیچ ساختار درست و منطقی نداشته و تکرار مطالب در آن فراوان است. البته چند تحقیق دیگر درباره البانی منتشر شده که به مسائل جزئی‌تر حدیثی پرداخته است؛ مانند:

۱. *وصول التهانى*: شیخ محمود سعید ممدوح، دبی: دارالبحوث للدراسات الإسلامية و احیاء التراث، چاپ اول.

۲. *التعقب الحثيث على من طعن فيما صحَّ من الحديث*: شیخ عبدالله هرری حبشی، بیروت: دارالمشایع، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

۳. *البشارة و الاتحاف*: حسن بن علی السقاف، عمان: دارالإمام النووی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

۴. *التعقيب الأطفيف و الأنتصار لكتاب التعريف*: شیخ محمود سعید ممدوح، ط ۲، ۱۴۲۳، دارالبحوث للدراسات الإسلامية و احیاء التراث، دبی.

۵. *تراجع العلامة الألبانی فیما نصرَّ علیه تصحيحاً و تضعيفاً*: محمد حسن الشیخ، ریاض: مكتبة المعارف، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.

۶. *تنبيه المسلم الى تعدى الالبانی على صحيح مسلم*: شیخ محمود سعید ممدوح، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

همه تحقیقات فوق در حوزه مطالعات حدیثی اهل سنت انجام گرفته است، اما در حوزه تشیع تاکنون تألیفی مستقل در این باب به ثمر ننشسته و این اولین گام محسوب می‌شود.

هرپژوهشی موانع و مشکلات خاص خود را دارد. بعضی از مشکلاتی که این نوشته با آن روبه‌رو بود، به شرح ذیل است:

۱. گستردگی قلمرو بحث: البانی کتب زیادی به رشته تحریر درآورده و از این لحاظ فرد موفقی به شمار می‌آید. دویست و اندی کتاب، اعم از تصحیح، تخریج و تألیف،

آثار قلمی وی را تشکیل می‌دهد. گاهی برخی از این کتب بالغ بر چندین مجلد فطور و بزرگ است. بدین سبب به نظر می‌رسد که بسیاری از تألیفات البانی می‌تواند مستقلاً موضوع پژوهش در سطح کارشناسی ارشد و دکتری باشد.

۲. مطالعات انتقادی اندک در این موضوع، خصوصاً از منظر تشیع: مطالعات انجام گرفته درباره فعالیت‌های علمی البانی بسیار اندک است و اگر انجام شده، بر پایه اسلوب علمی نیست. بیشتر برادران عرب زبان کتب خویش را از نفی مطلق یا طرف‌داری مطلق آکنده ساخته‌اند و به ندرت به بحث علمی بی‌طرفانه و محققانه رغبت نشان داده‌اند. مخالفان البانی کتب خود را آکنده از توهین و نفرین به البانی ساخته و موافقانش در مدح و ثنای او افراط کرده‌اند. در این آشفته بازار، کتاب علمی خوب در حکم کمیاست. البته از دیدگاه تشیع مطالعات در این زمینه اندک است. بنابراین اولین قدم همیشه لرزان و حاوی اشکالات فراوان خواهد بود.

لازم به ذکر است که کتاب موجود رساله دکتری نگارنده در رشته علوم قرآن و حدیث بوده که راهنمایی این رساله توسط استاد بزرگوار جناب آقای دکترسید رضا مودب انجام گرفته است و بدون کمک ایشان این کار به سرانجام نمی‌رسید و چاپ این کتاب نیز مرهون عنایت ویژه ایشان است. با این الفاظ حق سپاس‌گزاری از ایشان اداء نخواهد شد. و همچنین از استادان عالی قدر جناب آقای دکتر مهدودی‌راد و جناب آقای دکتر مهریزی که زحمت مشاوره رساله را متحمل شدند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

این کتاب به همت موسسه دارالإعلام لمدرسة اهل البيت عليهم السلام وابسته به دفتر مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی به چاپ می‌رسد. لازم می‌دانم از همکاری‌های صمیمانه و مخلصانه مسئولان این نهاد تشکر و قدردانی کنم.

سیفعلی زاهدی‌فر



کلیات



## مروری بر زندگی علمی ناصر الدین البانی

شیخ محمد ناصرالدین ملقب به البانی (منسوب به البانیا) و مکنی به کنیه ابوعبدالرحمان است. وی در سال ۱۳۳۲ق مطابق با ۱۹۱۴م در شهر اشقودره، از توابع البانی، چشم به جهان گشود.<sup>۱</sup> پدرش، نوح نجاتی، ناصرالدین را به یکی از مدارس شرعی دولت عثمانی در شهر استانبول برای تحصیل علوم دینی فرستاد. پدر البانی خود از بزرگان دینی منطقه اشقودره بود. بعد از روی کار آمدن آتاتورک در ترکیه و مسئله کشف حجاب، خانواده‌های متدین برای حفظ دین و دیانت ترک وطن کردند و به مناطق دیگر رفتند. پدر البانی نیز به شام سفر کرد و در دمشق ساکن شد.<sup>۲</sup>

## تحصیلات و استادان

شیخ البانی ابتدا قرائت قرآن را با روایت حفص از عاصم پیش پدر خود آموخت و همچنین بعضی از کتب عربی و فقهی از جمله کتاب *مختصرالتقدیری* را که در فقه حنفی است، از پدرش فراگرفت. گفتنی است که پدر البانی در تدریس فرد موفقی بود و محدث بزرگ شعیب الارنؤوط از شاگردان پدر البانی است.<sup>۳</sup> از دیگر استادان او، شیخ محمد سعید برهانی است که ناصرالدین بعضی از کتب فقهی و بلاغی را پیش او خواند. نیز البانی در درس‌های عمومی شیخ محمد بهجة البيطار در دانشگاه دمشق

---

۱. محمد بن ابراهیم شیبانی، *حياة الابانی*، ج ۱، ص ۴.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. محمد عبدالرزاق اسود، *الاتجاهات المعاصرة*، ص ۳۵۵.

شرکت کرد. به نظر می‌رسد البانی رشته تخصصی خود را خودش بر اثر کثرت مطالعه و تحقیق تقویت کرد و از استادان ممتاز این رشته بی‌بهره بود.<sup>۱</sup>

### تأثیرپذیری البانی از رشید رضا و سران سلف

به گفته خود وی مهم‌ترین تأثیر در زندگی علمی شیخ، استفاده از مجله المنار و خصوصاً مقالات رشید رضا در نقد حدیث بوده است<sup>۲</sup> و البته در جهت‌گیری شیخ به سوی مکتب سلفیه بسیار تأثیر گذاشته است. پس از آن، شیخ مصمم می‌شود تمام وقت و نیروی خود را در علم شریف حدیث صرف کند. بنابراین کتب منبع در این علم را تهیه کرد و شب و روز مشغول مطالعه آنها شد. البته استفاده از کتابخانه ظاهریه دمشق برای او بسیار مغتنم بود و البانی سالیان متمادی با جدیت و جهد فراوان در این مکان به مطالعه و تحقیق پرداخت.<sup>۳</sup>

بی‌گمان سه شخصیت سلفی یعنی ابن تیمیه، ابن قیم و ابن عبدالوهاب، مؤثرترین افراد بر تفکر البانی بوده‌اند و شیخ ناصرالدین خود را وامدار و پیرو این علما می‌داند و معتقد است این سه در تحکیم قرآن و سنت و رجوع به این ثقل عظیم در جهان اسلام مؤثر بوده و اینان با بدعت‌گذاران و اصحاب مذاهب نبرد علمی کرده و سر فراز بیرون آمده و اینان پهلوانان عرصه توحید و مبارزه با شرک بوده‌اند.<sup>۴</sup>

البانی به تبعیت از ایشان خود را در عصر کنونی منادی توحید و رجوع به سنت پیامبر اکرم می‌داند و معتقد است که اقوال ائمه مذاهب، اگر مخالف با سنت پیامبر و روایات ثابت‌شده از ناحیه ایشان باشد، به هیچ وجه قابل عمل نیست و آنچه می‌تواند مورد عمل باشد، قرآن و سنت ثابت پیامبر اکرم است، نه قول این و آن.<sup>۵</sup>

البانی برای تبلیغ آرا و افکار خود تشکل‌هایی را به وجود آورد و در بسیاری از سمینارها در کشورهای اسلامی خصوصاً هند و پاکستان شرکت کرد. هرچند او در این

۱. همان.

۲. محمد بن ابراهیم شیبانی، *حیة الالبانی*، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۲.

۴. محمد البانی، *صفة صلاة النبي*، ص ۱۵.

۵. همان، ص ۲۵.

راه گاه تحت فشار قرار گرفت و حتی زندانی شد، اما از اندیشه خود دست برداشت و برعکس مصمم‌تر گردید.<sup>۱</sup>

### سمت‌های علمی و مسافرت‌ها

شیخ ناصرالدین البانی در دانشگاه اسلامی مدینه دو سال (۱۳۸۱ق - ۱۳۸۳ق) تدریس کرد. دانشگاه دمشق در تدوین موسوعة الفقه الاسلامی از وی دعوت به همکاری کرد و تخریج احادیث بخش «بیوع الخاصة» از موسوعه را به وی سپرد.

وی همچنین عضو گروه حدیث بود که در جریان وحدت مصر و سوریه تشکیل شده بود و وظیفه نظارت بر نشر کتب حدیث را به عهده داشت. وزیر معروف سعودی، شیخ حسن آل شیخ، در سال ۱۳۸۸ق از وی خواست که ریاست بخش پژوهش‌های اسلامی در دانشگاه ام القرای مکه را بپذیرد که البته محقق نشد. وی همچنین عضو شورای عالی دانشگاه اسلامی مدینه از سال ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ بود.<sup>۲</sup>

شیخ به کشورهای فراوانی از جمله اسپانیا، انگلیس، قطر، کویت و امارات و برخی کشورهای اروپایی مسافرت کرد و به طور مکرر به عنوان فرستاده شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی اعظم عربستان، در برخی کشورها و محافل حضور یافت.<sup>۳</sup>

### جایگاه علمی البانی و ستایش دانشمندان از وی

وی فردی تأثیرگذار در امر حدیث بود و علمای فراوانی جایگاه رفیع علمی‌اش را ستوده‌اند، چه آنها که منتسب به مکتب سلفی‌اند و چه دیگران.

دوست صمیمی و هم‌فکر قدیمی وی، مفتی سعودی، عبدالعزیز بن باز، وی را چنین ستوده است: «من زیر این آسمان نبودم فردی را که در علم حدیث اعلم از ناصرالدین البانی باشد، نمی‌شناسم». وی در موقعیت‌های گوناگون البانی را با عناوین صاحب‌السنة، مصادم لأهل الأباطل، من أنصار السنة، من دعاة السنة، من المجاهدین فی سبیل

۱. محمد المجذوب، علماء و مفكرون، ج ۱، ص ۲۹۵.

۲. محمد بن ابراهیم شیبانی، حياة الابانی، ج ۱، ص ۳۱.

۳. همان.

حفظ السنة، ستوده و او را شخصی با عقیده درست و صحیح و از کمک کنندگان واقعی به مذهب سلفی شمرده است.<sup>۱</sup>

صالح العثیمین، از بزرگان سلفیه، وی را «طویل الباع، واسع الاطلاع» خوانده و درباره اش گفته: «محدث شام ناصرالدین البانی»، بلکه «محدث عصر».

البته ستایش های سلفی ها در مورد البانی بسیار زیاد است<sup>۲</sup> و ما به همین مقدار بسنده می کنیم. علاوه بر سلفی ها، غزالی و دکتر قرضاوی، نیز تخصص البانی در حدیث را ستوده و به آرای وی اهتمام خاص داشته اند. غزالی در کتاب *فقه السیره* تخریج روایات کتاب را به البانی واگذاشته و گفته است: من برای این سبک از تحقیق و شخص البانی احترام فراوانی قائلم؛ هرچند در بعضی موارد با آن مخالف باشم.<sup>۳</sup> قرضاوی نیز در تخریج بسیاری از احادیث به رای البانی عنایت ویژه نشان داده است.<sup>۴</sup>

### شاگردان البانی

افراد زیادی به صورت حضوری در درس های البانی شرکت کرده و افراد بیشتری با مؤلفات وی مانوس بوده و تحت تأثیر منهج و مکتب وی قرار گرفته اند. از شاگردان البانی می توان افراد ذیل را نام برد:

۱. شیخ محمد نسیب الرفاعی؛
۲. محمد زهیر شاویش: شیخ با شاویش همکاری های فراوانی داشت و شاویش بیشتر کتب شیخ را در المکتب الاسلامی چاپ و منتشر کرد ولی در اواخر عمر شیخ، این دوستی به کدورت گرایید؛
۳. محمد ابراهیم شقره؛
۴. محمد عید عباسی؛
۵. شیخ علی حسن حلبی؛

۱. عاصم قریوتی، *شذرات من ترجمة الشيخ الالبانی*، ص ۱۳۳.

۲. همو، *کوکبه من ائمة الهدی*، ص ۲۵۲.

۳. محمد غزالی، *فقه السیره*، ص ۹.

۴. یوسف قرضاوی، *الحلال و الحرام*، ص ۷۹.

۶. سلیم هلالی؛
۷. مقبل وادعی؛
۸. خیرالدین وامکی؛
۹. محمود مهدی اسلامبولی؛
۱۰. حمدی عبدالمجید السلفی؛
۱۱. علی الخشان؛
۱۵. دکتر عمر سلیمان اشقر.

### وفات شیخ

البانی روز دوشنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۴۲۰ موافق با ۲ اکتبر ۱۹۹۹ نزدیک غروب، بعد از ۸۸ سال زندگی توأم با تلاش و کوشش، در عمان، پایتخت اردن، چشم بر جهان فرو بست. چنان‌که وصیت کرده بود، تشییع و دفن او به سرعت انجام شد و بعد از نماز شیخ محمد ابراهیم شقره بر پیکرش، به خاک سپرده شد. خداوند تمام تلاشگران در راه سنت نبوی را مشمول رحمت خود سازد و خطاهای آنان را به کرم خویش ببوشاند.<sup>۱</sup>

### کتابها و مقالات البانی

- شیخ ناصرالدین البانی تألیفات و آثار متنوعی از خود به جای گذاشته است که در ذیل نام می‌بریم:
۱. الأجویة النافعة عن أسئلة مسجد الجامعة، مطبوع، تألیف؛
  ۲. احادیث الإسراء و المعراج، تألیف، مطبوع؛
  ۳. احادیث البيوع و آثاره (خاص بموسوعة الفقه الإسلامي بكلية الشريعة بدمشق)، تألیف، مخطوط؛
  ۴. احادیث التحري و البنای علي اليقين في الصلاة، تألیف، مخطوط؛
  ۵. الاحادیث الضعيفة و الموضوعة التي ضعفها أو أشار إليها ابن تيمية في مجموع الفتاوي، تألیف، مخطوط؛

---

۱. محمد بن ابراهیم شیبانی، حياة الابانی، ج ۲، ص ۵۴۱؛ محمد عبدالرزاق اسود، الاتجاهات المعاصرة، ص ۳۶۰.

٦. الاحادیث الضعیفة و الموضوعة فی أمهات الكتب الفقهیة، تألیف، مخطوط؛
٧. الاحادیث المختارة للضیاء المقدسی، تحقیق و تخریج، ناتمام، مخطوط؛
٨. احادیث المزارعة و المؤاجرة و الرد علی المفتري علی الصحابة و التابعین و العلماء: این رساله در مجموعه: البرهان فی رد البهتان و العدوان به چاپ رسیده است.
٩. الاحتجاج بالقدر شیخ الإسلام ابن تیمیة، تحقیق و تخریج، مطبوع؛
١٠. أحكام الجنائز و بدعها، مطبوع، تألیف؛
١١. أحكام الركاز، مخطوط، تألیف؛
١٢. الأحكام الصغرى عبد الحق الإشبیلی، تحقیق و تخریج، مخطوط؛
١٣. الأحكام الوسطی عبد الحق الإشبیلی، تحقیق و تخریج، مخطوط؛
١٤. أداء ما وجب من بیان وضع الوضّاعین فی رجب لعمر حسن بن دحیة، تحقیق: شیخ زهیر و تخریج: البانی، مطبوع.
١٥. آداب الزفاف فی السنة المطهرة، مطبوع، تألیف؛
١٦. الأذکار للنوری، تعلیق و تخریج، مخطوط؛
١٧. إرشاد التقاد فی تیسیر الاجتهاد، للصنعانی، تخریج و تعلیق، مخطوط؛
١٨. إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل، چاپ شده، تألیف؛
١٩. إزالة الدهش و الوله، عن المتحیر فی صحة حدیث «زمزم لما شرب له»، تخریج: شیخ ناصر و تحقیق: شیخ زهیر، مطبوع؛
٢٠. إزالة الشكوك عن حدیث البروك (فی مسألة البروك فی السجود، أجاب فیها عن استدلال ابن القیم فی زاد المعاد)، مخطوط، تألیف؛
٢١. أسباب الاختلاف، للحمیدی، تحقیق، مخطوط؛
٢٢. أسماء الكتب المنسوخة من المكتبة الظاهرية، إعداد، مخطوط؛
٢٣. الأسئلة و الأجوبة، تألیف، مخطوط؛
٢٤. إصلاح المساجد عن البدع و العوائد جمال الدین القاسمی، تحقیق، مطبوع؛
٢٥. أصول السنة و اعتقاد الدین للحمیدی، تحقیق، مخطوط؛
٢٦. إغاثة اللهفان من مصائد الشیطان، ابن القیم، تخریج، مخطوط؛



٢٧. اقتضاء العلم العمل للخطيب البغدادي، تحقيق و تخريج، مطبوع؛
٢٨. الإكمال في أسماء الرجال، تبريزي، تحقيق؛
٢٩. الأمثال النبوية، تأليف، مخطوط؛
٣٠. الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات للنعمان الألووسي، تحقيق و تعليق، چاپ شده؛
٣١. الآيات و الاحاديث في ذم البدعة، تأليف، مخطوط؛
٣٢. الإيمان شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق و تخريج، چاپ شده؛
٣٣. الإيمان لأبي عبيد القاسم بن سلام، تحقيق، چاپ شده؛
٣٤. الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث لابن كثير، أحمد شاكر، تعليق، مطبوع في مجلدين بتحقيق على الحلبي مع إثبات تعليقات الشيخ؛
٣٥. بداية السؤل في تفضيل الرسول للعز بن عبد السلام، تحقيق، چاپ شده؛
٣٦. بغية الحازم في فهرسة مستدرك الحاكم، زير چاپ، تأليف؛
٣٧. بين يدي التلاوة، تأليف، مخطوط؛
٣٨. تاريخ دمشق لأبي زرعة رواية ابي ميمون، تحقيق و تعليق، مخطوط؛
٣٩. تأسيس الأحكام شرح بلوغ المرام، شيخ احمد بن يحيى نجمي، تعليق، چاپ جزء اول؛
٤٠. تحذير الساجد من اتخاذ القبور مساجد، مطبوع، تأليف؛
٤١. تحريم آلات الطرب، تأليف، مطبوع؛
٤٢. تحقيق معين السنة، سليمان ندوي، تخريج؛
٤٣. تخريج احاديث مشكلة الفقير لقرضاوي، تأليف، مطبوع؛
٤٤. تخريج حديث أبي سعيد الخدري في سجود السهو، تأليف، مخطوط؛
٤٥. ترجمة الصحابي أبي الغادية، و دراسة مرويات قتله عمارة بن ياسر، تأليف، مخطوط؛
٤٦. تصحيح حديث إفطار الصائم قبل سفره بعد الفجر، تأليف، مطبوع؛
٤٧. التعقيب المبعوث علي رسالة السيوطي الطرثوث، تأليف، مخطوط؛

٤٨. التعقيب علي كتاب الحجاب لمودودي، مطبوع، تأليف؛
٤٩. التعليق الرغيب علي الترغيب و الترهيب لحافظ المنذري، مخطوط، تأليف؛
٥٠. التعليق الممجد علي موطأ الإمام محمد، لکنوی، تعليق و تحقيق، مخطوط؛
٥١. التعليق علي رسالة كلمة سواء، تعليق ورد، مخطوط؛
٥٢. التعليق علي سنن ابن ماجه، تخريج، مخطوط؛
٥٣. التعليق علي كتاب سبل السلام للصنعاني، جزء اول، مخطوط؛
٥٤. التعليقات الجياد علي زاد المعاد، ابن القيم، ناتمام، تأليف؛
٥٥. التعليقات الحسان علي الإحسان، تأليف، مخطوط؛
٥٦. التعليقات الرضية علي الروضة الندية ضُمن في تحقيق علي الحبلي علي الروضة الندية، تأليف، مطبوع؛
٥٧. تلخيص أحكام الجنائز، تأليف، مطبوع؛
٥٨. تلخيص حجاب المرأة المسلمة، تأليف، مخطوط؛
٥٩. تلخيص صفة صلاة النبي، تأليف، مطبوع؛
٦٠. تمام المنة في التعليق علي كتاب فقه السنة لسيد سابق، مطبوع، تأليف؛
٦١. تمام تمام المنة في التعليق علي فقه السنة، تأليف؛
٦٢. التمهيد لفرض رمضان، تأليف، مخطوط؛
٦٣. التنكيل بما في تانيب الكوثري من الأباطيل، علامة محقق عبدالرحمن بن يحيى معلّم يمانى، تحقيق و تعليق، فى مجلدين، مطبوع؛
٦٤. تهذيب صحيح الجامع و زيادته و الاستدراك عليه، تأليف، مخطوط؛
٦٥. التوحيد، محمد أحمد عدوي، تخريج و تعليق، مخطوط؛
٦٦. التوسل: أنواعه و أحكامه، مطبوع، تأليف؛
٦٧. تيسير انتفاع الخلان بترتيب ثقات ابن حبان؛
٦٨. الثمر المستطاب في فقه السنة و الكتاب، ناتمام، چاپ نشده، مخطوط؛
٦٩. الجمع بين ميزان الاعتدال للذهبي و لسان الميزان لابن حجر؛
٧٠. جواب حول الأذان و سنة الجمعة، تأليف، مخطوط؛

٧١. حجاب المرأة المسلمة في الكتاب و السنة، بعداً با نام جلابب المرأة المسلمة في الكتاب و السنة چاپ شده است، تأليف؛
٧٢. حجاب المرأة و لباسها في الصلاة لابن تيمية، تحقيق، مطبوع؛
٧٣. حجة النبي ﷺ كما رواها جابر رضي الله عنه، مطبوع، تأليف؛
٧٤. حجة الوداع، مخطوط، تأليف؛
٧٥. الحديث النبوي، محمد صباغ، تخريج؛
٧٦. الحديث حجة بنفسه في العقائد و الأحكام، تأليف، مطبوع؛
٧٧. حقوق النساء في الإسلام حرم محمد رضا، تخريج، مطبوع؛
٧٨. حقيقة الصيام شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق و تخريج، مطبوع؛
٧٩. حكم تارك الصلاة، تأليف؛
٨٠. الحوض المورود في زوائد منتقي ابن الجارود و هو في زوائده علي الصحيحين، تأليف، مخطوط؛
٨١. خطبة الحاجة التي كان رسول الله (ص) يعلمها أصحابه، مطبوع، تأليف؛
٨٢. الدعوة السلفية أهدافها و موقفها من المخالفين لها، تأليف، مخطوط؛
٨٣. دفاع عن الحديث النبوي و السيرة و الرد علي جهالات الدكتور البوطي في فقه السيرة، تأليف، مطبوع؛
٨٤. ديوان الضعفاء و المتروكين، ذهبي، تحقيق و تعليق، مخطوط؛
٨٥. الذب الأحمدي عن مسند الإمام أحمد، تأليف، مطبوع؛
٨٦. رجال الجرح و التعديل ابن أبي حاتم، إعداد، مخطوط؛
٨٧. الرد المفحم علي من خالف العلماء و تشدد و تعصب، و ألزم المرأن تستر وجهها و أوجب، و لم يقنع بقولهم إنه سنة و مستحب، تأليف، مطبوع؛
٨٨. الرد علي ابن حزم في إباحة آلات اللهو و الطرب، مطبوع، تأليف؛
٨٩. الرد علي أرشد السلفي، تأليف؛
٩٠. رد علي البدع في مسألة القبض بعد الركوع، تأليف، مخطوط؛
٩١. الرد علي السقاف فيما سوده علي دفع شبه التشبيه، تأليف، مخطوط؛

٩٢. الرد علي رسالة إياحة التحلي بالذهب المحلق، شيخ إسماعيل الأنصاري، چاپ در ضمن كتاب حياة الالباني شيباني، تأليف؛
٩٣. الرد علي رسالة العلامة الشيخ التويجري؛ وفي بحوث من صفة الصلاة، مخطوط، تأليف؛
٩٤. الرد علي عز الدين بليق في منهاجه، تأليف، مخطوط؛
٩٥. الرد علي كتاب المراجعات للمدعو بعبدالحسين شرف الدين الشيعي، تأليف، مخطوط؛
٩٦. الرد علي كتاب تحرير المرأة في عصر الرسالة، محمد عبدالحليم أبوشقفة، تأليف، مخطوط؛
٩٧. الرد علي كتاب ظاهرة الإرجاء لسفر الحوالي، تأليف، مخطوط؛
٩٨. رفع الأستار لإبطال قول القائلين بغياء النار للصنعاني، تحقيق، مطبوع؛
٩٩. رفع الأصار في ترتيب مشكل الآثار للإمام الطحاوي، تأليف، مخطوط؛
١٠٠. الروض النضير في ترتيب و تخريج معجم الطبراني الصغير، تأليف، مخطوط؛
١٠١. رياض الصالحين لإمام النووي، تخريج، تأليف؛
١٠٢. زهر الرياض في رد ما شنعه القاضي عياض علي من أوجب الصلاة علي البشير النذير في التشهد الأخير، خيضرى، تحقيق و تعليق، مخطوط؛
١٠٣. الزوائد علي الموارد، تأليف، مخطوط؛
١٠٤. سبل السلام لصنعاني، تعليق، مخطوط؛
١٠٥. السّفر الموجب للقصر، تأليف، مخطوط؛
١٠٦. سلسلة الاحاديث الصحيحة و شيء من فقهها و فوائدها، ده جلد چاپ شده، تأليف؛
١٠٧. سلسلة الاحاديث الضعيفة و الموضوعة و أثرها السيي في الأمة، چهار جلد، چاپ شده، تأليف؛
١٠٨. سلسلة مقالات در مجله مسلمون، تأليف، مطبوع؛
١٠٩. سؤال و جواب حول فقه الواقع، فتوى، مطبوع؛

۱۱۰. سوالات أبي جعفر محمد بن عثمان بن أبي شيبة شيوخه، تقديم و تحقيق، مخطوط؛
۱۱۱. شرح العقيدة الطحاوية ابن أبي العز الحنفي، تحقيق گروهی از أهل علم مانند شيخ محمد سعيد طنطاوی و شيخ وهبي غاوجی، تقديم و تخريج: الباني، مطبوع؛
۱۱۲. الشهاب الثاقب في ذم الخليل و الصاحب، تحقيق؛
۱۱۳. صحيح ابن خزيمة، بتحقيق: محمد مصطفى أعظمی، مراجعة و تعليق، چهار جلد، مطبوع؛
۱۱۴. صحيح الأدب المفرد، بخاری، تأليف، مطبوع؛
۱۱۵. صحيح الإسراء و المعراج، تأليف، مخطوط؛
۱۱۶. صحيح الترغيب و الترهيب لمنذري، سه جلد، تأليف، مطبوع؛
۱۱۷. صحيح الجامع الصغير و زيادته، چاپ شده، تأليف. شيخ قبل از وفاتش اين كتاب را دوباره تهذيب و استدراك كرد كه استدراكات آن تا كنون به چاپ نرسیده؛
۱۱۸. صحيح السيرة النبوية، اقتباسی از سيرة النبوية، چاپ شده به صورت ناقص، تأليف؛
۱۱۹. صحيح الكلم الطيب شيخ الإسلام ابن تيمية، مطبوع، تأليف؛
۱۲۰. صحيح سنن ابن ماجه، تأليف، مطبوع؛
۱۲۱. صحيح سنن أبي داود (الموسع)، تأليف، ناتمام؛
۱۲۲. صحيح سنن أبي داود، تأليف، مطبوع؛
۱۲۳. صحيح سنن الترمذي، تأليف، مطبوع؛
۱۲۴. صحيح سنن النسائي، تأليف، مطبوع؛
۱۲۵. صحيح كشف الأستار عن زوائد البزار هيثمي، مخطوط؛
۱۲۶. صحيح موارد الظمان، تأليف؛
۱۲۷. الصراط المستقيم رسالة فيما قرره الثقات الأثبات في ليلة النصف من شعبان لبعض علماء الأزهر، تخريج، مطبوع؛

١٢٨. *صفة الفتوي والمفتي والمستفتي لشيخ ابن حمدان الحنبلي*، تحقيق و تعليق و تخريج، مطبوع؛
١٢٩. *صفة صلاة الكسوف و ما ورد فيها من الآيات*، تأليف، مخطوط؛
١٣٠. *صفة صلاة النبي (ص) من التكبير إلي التسليم كأنك تراها*، تأليف، مطبوع؛
١٣١. *صلاة الاستسقاء*، تأليف، مخطوط؛
١٣٢. *صلاة التراويح*، تأليف، مطبوع؛
١٣٣. *صلاة العيدين في المصلي خارج البلد هي السنة*، تأليف، مطبوع؛
١٣٤. *صوت الطبيعة ينادي بعظمة الله*، عبدالفتاح الإمام، تخريج؛
١٣٥. *صوت العرب تسأل و محمد ناصر الدين يجيب*، جريدة صوت العرب سنة ١٣٨٠ق؛
١٣٦. *صيد الخاطر*، تخريج؛
١٣٧. *ضعيف الأدب المفرد للبخاري*، مطبوع، تأليف؛
١٣٨. *ضعيف الترغيب و الترهيب للمندري*، مطبوع، تأليف؛
١٣٩. *ضعيف الجامع الصغير في ثلاثة أجزاء*، مطبوع، تأليف؛
١٤٠. *ضعيف سنن ابن ماجه*، مطبوع، تأليف؛
١٤١. *ضعيف سنن أبي داود (الموسع)*، ناقص، مخطوط، تأليف؛
١٤٢. *ضعيف سنن أبي داود*، مطبوع، تأليف؛
١٤٣. *ضعيف سنن الترمذي*، چاپ شده، تأليف؛
١٤٤. *ضعيف سنن النسائي*، چاپ شده، تأليف؛
١٤٥. *ضعيف كشف الأستار عن زوائد البزار لهيثمي*، مخطوط؛
١٤٦. *ضعيف موارد الظمان*، تأليف، مخطوط؛
١٤٧. *ظلال الجنة في تخريج السنّة*، تأليف، مطبوع؛
١٤٨. *العقيدة الطحاوية*، شرح و تعليق و تخريج، مطبوع؛
١٤٩. *العلم لابن أبي خيثمة*، تحقيق و تخريج، مطبوع؛

١٥٠. غاية الإمال بتضعيف حديث الأعمال و الرد علي الغماري بصحيح المقال، تأليف،  
مخطوط؛
١٥١. غاية المرام في تخريج احاديث الحلال و الحرام للقرضاوي، تأليف، مطبوع؛
١٥٢. فتنه التكفير، فتوى؛
١٥٣. فتوي في حكم تتبع آثار الأنبياء و الصالحين، تأليف؛
١٥٤. فضائل الشام و دمشق لحافظ الربعي، تحقيق و تخريج، مطبوع؛
١٥٥. فضل الصلاة علي النبي ﷺ، قاضي اسماعيل بن اسحاق جهضمي، تحقيق و  
تخريج، مطبوع؛
١٥٦. فقه السيرة لغزالي، تخريج، مطبوع؛
١٥٧. فهرس احاديث كتاب التاريخ الكبير لبخاري، إعداد، مخطوط؛
١٥٨. فهرس احاديث كتاب الشريعة لأجري، مخطوط، تأليف؛
١٥٩. فهرس أسماء الصحابة الذين أسندوا الاحاديث في معجم الطبراني الأوسط،  
إعداد، مخطوط؛
١٦٠. الفهرس الشامل لاحاديث و آثار كتاب الكامل ابن عدي، إعداد، مخطوط؛
١٦١. فهرس المخطوطات الحديثية في مكتبة الأوقاف الحلبية، تأليف؛
١٦٢. الفهرس المنتخب من مكتبة خزانة ابن يوسف مراكش، إعداد، مخطوط؛
١٦٣. فهرس كتاب الكواكب الدراري ابن عروة الحنبلي، إعداد، مخطوط؛
١٦٤. فهرس لمسانيد الصحابة لمسند الإمام أحمد، تأليف، چاپ شده در مقدمه مسند  
احمد؛
١٦٥. فهرس مخطوطات دار الكتب الظاهرية و هو المنتخب من مخطوطات الحديث  
من مطبوعات مجمع اللغة العربية بدمشق، تأليف؛
١٦٦. قاموس البدع، تأليف؛
١٦٧. قاموس الصناعات الشامية، محمد سعيد قاسمي، تخريج و مشاركت مع شيخ  
محمد بهجت بيطار؛
١٦٨. القائد إلي تصحيح العقائد، معلمى، تحقيق: شيخ زهير، تعليق الباني، مطبوع؛

١٦٩. قصة نزول عيسى عليه السلام و فتنه الدجال، تأليف، مطبوع؛
١٧٠. قيام رمضان، و معه بحث قيّم عن الاعتكاف، تأليف، مطبوع؛
١٧١. كشف النقاب عما في كلمات أبي غدة من الأباطيل و الافتراءات، تأليف، مطبوع؛
١٧٢. الكلم الطيب ابن تيمية، تحقيق و تخريج، مطبوع؛
١٧٣. كلمة الإخلاص و تحقيق معناها ابن رجب الحنبلي، تخريج، مطبوع؛
١٧٤. كيف يجب أن نفسر القرآن، تأليف، مخطوط؛
١٧٥. اللحية في نظر الدين، تأليف، مطبوع؛
١٧٦. لفظة الكبد إلي نصيحة الولد ابن الجوزي، تحقيق و تخريج مشاركة مع محمود مهدي استانبولي، مطبوع؛
١٧٧. ما دل عليه القرآن مما يعضد الهيئة القويمة البرهان، محمود شكرى آلوسى، تحقيق: شيخ زهير، تخريج: شيخ ناصر الدين البانى، مطبوع؛
١٧٨. مجموع الفتاوي، شامل فتاوايى است كه البانى در مجالس علمى پاسخ داده است؛
١٧٩. المحو و الإثبات الذي يدعي به في ليلة النصف من شعبان، تأليف، مخطوط؛
١٨٠. مختصر التوسل، تأليف، مخطوط؛
١٨١. مختصر الشمائل المحمدية، اختصار و تحقيق، مطبوع؛
١٨٢. مختصر تحفة المودود، ابن القيم، اختصار و تخريج، مخطوط؛
١٨٣. مختصر تعليق الشيخ محمد كنعان، مخطوط؛
١٨٤. مختصر صحيح البخاري (١-٤)، اختصار و تعليق؛
١٨٥. مختصر صحيح مسلم (٤ جزء)، تأليف، مخطوط؛
١٨٦. مختصر صحيح مسلم لمنذري، تحقيق و تعليق، مطبوع؛
١٨٧. مختصر كتاب العلو لعلي الغفار، حافظ الذهبي، چاپ شده، تأليف؛
١٨٨. مذكرات الرحلة إلي مصر، تأليف، مخطوط؛
١٨٩. المرأة المسلمة لشيخ حسن البنا رحمه الله، تخريج، مطبوع؛



۱۹۰. مساجلة علیمة بین الإمامین ابن عبد السلام و ابن الصلاح حول صلاة الرغائب  
المبتدعة بالاشترک مع محمد زهیر الشاویش، تحقیق و تخریج، مطبوع؛
۱۹۱. مساوی الأخلاق للخرائطي، تحقیق و تخریج، مخطوط؛
۱۹۲. مسائل غلام الخلال التي خالف فيها الخرقی، تعلیق؛
۱۹۳. المستدرک علی المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث، تألیف، مخطوط؛
۱۹۴. المسح علی الجوربین و النعلین جمال الذین القاسمی، تکمله اش با نام تمام  
النصح فی أحكام المسح چاپ شده است، تألیف و تزییل، مطبوع؛
۱۹۵. مشکاة المصابیح، خطیب تبریزی تحقیق و تخریج، سه جلد، مطبوع؛
۱۹۶. المصطلحات الأربعة فی القرآن لمودودي، تخریج، مطبوع؛
۱۹۷. مع الأستاذ الطنطاوي، تألیف؛
۱۹۸. معالم التنزیل لبغوي، تخریج، مخطوط؛
۱۹۹. معجم الحدیث: مجموعه ای از قطعات برگزیده متون حدیثی است که شیخ از  
کتابخانه ظاهریه و دیگر کتابخانه ها جمع آوری کرده است که بالغ بر چهل جلد است.  
مخطوط، تألیف؛
۲۰۰. المغنی عن حمل الأسفار فی الأسفار، حافظ عراقی، تعلیق و تخریج، مخطوط؛
۲۰۱. مناسک الحج و العمرة فی الكتاب و السنّة و آثار السلف، مطبوع، تألیف؛
۲۰۲. المناظرات و الردود، تألیف، مخطوط؛
۲۰۳. المناظرة بین الشیخ الألبانی و الشیخ الزمزمی، نسخها عبدالصمد بقالی، مخطوط؛
۲۰۴. مناظرة كتابية مع طائفة من أتباع الطائفة القاديانية، و علي رأسهم رئیس يومئذ  
بدمشق نور أحمد الباكستاني، تألیف؛
۲۰۵. مناظرة مع عبدالله الحبشي بمشاركة الأستاذ عبدالرحمن الباني و زهیر الشاویش، مخطوط؛<sup>۱</sup>

۱. فهرست این کتب از کتاب های ذیل نقل شده است:

- ثبت مؤلفات المحدث الكبير الإمام محمد ناصرالدين الألبانی الأرنؤوطی، نوشته عبدالله ابن محمد شمیرانی.
- المعلم لمصنّفات الإمام الألبانی علی حروف المعجم، نوشته أبي حفص الأثری، احمد بن محمد بن يوسف.
- الأنجاهات المعاصرة فی دراسة السنّة النبویة فی مصر و بلاد الشام، نوشته دکتر محمد عبدالرزاق اسود.

۲۰۶. مناقب الشام و أهله، ابن تیمیة، تخریج؛
۲۰۷. المنتخب من مخطوطات الحدیث فی المكتبة الظاهرية، تألیف (فهرس مخطوطات دار الكتب الظاهرية رقم ۱۶۱)؛
۲۰۸. منتخبات من فهرس المكتبة البريطانية، إعداد، مخطوط؛
۲۰۹. منزلة السنة في الإسلام و بیان أنه لا یستغنی عنها بالقرآن، تألیف، مطبوع؛
۲۱۰. موارد السیوطی فی الجامع الصغیر، تألیف، مخطوط؛
۲۱۱. نزهة النظر في توضیح نخبة الفکر، ابن حجر، تعلیق و تحقیق، ناتمام؛
۲۱۲. نصب المجانیق فی نسف قصة الغرائق، مطبوع، تألیف؛
۲۱۳. النصيحة بالتحذیر من تخریب ابن عبد المنان لكتب الأئمة الرجیحة و تضعیفه لمئات الاحادیث الصحیحة تألیف، دار ابن عفان للنشر و التوزیع؛
۲۱۴. نقد كتاب التاج الجامع للأصول، جزء اول، شیخ منصور ناصیف، تألیف، مخطوط؛
۲۱۵. نقد نصوص حدیثیة فی الثقافة العامة، شیخ محمد منتصر کتانی، مطبوع، تألیف؛
۲۱۶. هداية الرواة إلی تخریج احادیث المصابیح و المشكاة، ابن حجر، تخریج؛
۲۱۷. وجوب الأخذ بحديث الأحاد في العقيدة، تألیف، مطبوع؛
۲۱۸. وصف الرحلة الأولى للحجاز و الرياض مرشداً للجيش السعودي أثناء عودته للمملكة بعد حرب فلسطين عام ۱۹۶۸، تألیف، مخطوط؛
۲۱۹. وضع الأصار في ترتيب احادیث مشكل الآثار مخطوط؛

### ویژگی های آثار البانی

#### مقابله با بدعتها (تصفیه سنت)

منظور از تصفیه سنت در نظر البانی، پیراستن آن از احادیث موضوع و ضعیف است، سپس استفاده از این سنت صحیح برای تفسیر قرآن کریم، اقامه احتجاجات در فقه و دیگر مسائلی که حدیث صحیح در آن موارد کاربرد دارد. بر اثر تصفیه کتب صحیح در فقه و تفسیر و عقاید از احادیث ضعیف و موضوع، کتاب های مختلفی پدید آمده؛ همچون:

#### ۱. احکام الجنائز و بدعتها؛

۲. صفة صلاة النبي من التكبير الى التسليم كأنك تراها؛

۳. مناسك الحجّ و العمرة في الكتاب و السنة و آثار السلف و سرد ما ألحق الناس بها

من البدع؛

۴. تحقيق كتاب اصلاح المساجد عن البدع و العوائد، نوشته جمال الدين قاسمی.

#### دفاع شديد از عقیده سلفیه

البانی قصد دارد با توضیح دادن مبانی سلفی برای خواستاران و هواداران این مکتب به زعم خودش عقیده‌ی صحیح اسلامی را با استفاده از کتاب و سنت توصیف کند و نسل جدیدی از سلفیان را که آگاهی کامل به این مبانی دارند، تربیت کند. قسمی از تألیفات البانی در این چهارچوب قرار دارد؛ مانند:

۱. العقيدة الطحاوية، تصحيح، تعليق و شرح آن؛

۲. تحذير الساجد من اتخاذ القبور مساجد؛

۳. التوسل أنواعه و احكامه؛

۴. كتاب السنة، ابن أبي عاصم، تحقيق و تعليق؛

۵. تخريج احاديث بعضی از کتب مثل كتاب الإيمان از ابن سلام و ابن تیمیه.

#### ۳. شدت و قاطعیت در رد مخالفان

البانی علاقه فراوانی به جواب دادن به شبهات مخالفان و همچنین نوشتن ردیه بر مخالفان مکتب سلفی دارد. در این زمینه اعتماد به نفس فراوان و جرئت و قاطعیت از وی می‌توان دید؛ هرچند در موارد بسیار از جاده ادب گفتار خارج می‌گردد. کتابی با عنوان قاموس شتائم الألبانی، حاوی ناسزها و دشنام‌های شیخ به مخالفان خودش است.

#### ۴. استقلال شخصیت علمی

البانی شخصیتی مستقل و صاحب اندیشه خاص علمی است و اگر در تحقیقات خود به مطلبی برسد، هر چند تمام سلفیه هم با آن مخالف باشند، نظریه خود را ابراز خواهد کرد. سراسر کتاب‌هایش پر است از مخالفت وی با عقاید علمای مذاهب و حتی در برخی از موارد مخالفت با سران سلفیه همچون ابن‌قیم و ابن‌تیمیه. نمونه بارز آن مخالفت وی با رأی ابن تیمیه در مورد حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» است که

البانی به رغم آنکه ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده، صحیح می‌داند. پاره‌ای از کتاب‌های البانی در رد مخالفان علمی خودش به شرح ذیل است:

۱. دفاع عن الحدیث النبوی و السیرة فی الرد علی جهالات الدكتور البوطی فی کتابه فقه السیرة؛

۲. الرد علی عزالدین بلیق فی کتابه موازین القرآن و السنّة للاحادیث الصحیحة و الضعیفة و الموضوعة؛

۳. الرد علی کتاب ظاهرة الإرجاء، دکتر سفر الحوالی؛

۴. الرد علی رسالة التعقب الحثیث، شیخ عبدالله هرری حبشی؛

۵. الرد علی کتاب تحریر المرأة فی عصر الرسالة، شیخ محمد عبدالحلیم ابوشقه.

#### ۵. ارزش‌گذاری احادیث

غالب کتاب‌های مهم البانی درباره ارزش‌گذاری احادیث است. یکی از طرح‌های بزرگ او، تقسیم‌بندی کتاب‌های مهم اهل تسنن به صحیح و ضعیف است، همچون:

۱. صحیح الترغیب و الترهیب، نوشته‌ی منذری و ضعیف الترغیب و الترهیب؛

۲. صحیح الأدب المفرد، نوشته بنخاری و ضعیف الأدب المفرد؛

۳. صحیح الجامع الصغیر و زیاداته، نوشته سیوطی و ضعیف الجامع الصغیر و زیاداته؛

۴. صحیح السیرة النبویة؛

۵. صحیح سنن ابن ماجه و ضعیف سنن ابن ماجه؛

۶. صحیح سنن ابی داود و ضعیف سنن ابی داود؛

۷. صحیح سنن ترمذی و ضعیف سنن ترمذی؛

۸. صحیح سنن نسایی و ضعیف سنن نسایی؛

#### ۶. علاقه به تلخیص کتاب‌ها

شیخ البانی بعضی از کتاب‌های خود را تلخیص کرده است؛ مانند:

۱. تلخیص احکام الجنائز و بدعها؛

۲. تلخیص صفة صلاة النبی من التكبیر الی التسلیم كأنك تراها؛

۳. تلخیص التوسّل: أنواعه و احكامه.

البانی از کتاب‌های دیگران این کتب را تلخیص کرده است: مختصر کتاب العلو، نوشته لعلی غفار و کتاب ایضاح صحیح الأخبار من سقیمها نوشته ذهبی.

#### ۷. علاقه به فهرست‌نویسی

کتب فهرست از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که محققان را در اندک زمانی به مقصود می‌رساند. با توجه به اهمیت این‌گونه کتب، البانی اقدام به نوشتن فهرست به بسیاری از کتاب‌ها کرد؛ مانند:

۱. فهرس احادیث کتاب الشریعة، نوشته آجری؛

۲. فهرس احادیث کتاب التاریخ الکبیر، نوشته بخاری؛

۳. الفهرس الشامل لاحادیث، کتاب الکامل ابن عدی.

همچنین البانی اسامی روات صحابه و مشایخ را نیز در بعضی از کتاب‌هایش فهرست کرده است؛ مانند:

۱. اسماء شیوخ الطبرانی فی المعجم الأوسط؛

۲. فهرس مسانید الصحابة فی مسند الأمام احمد.

وی بسیاری از مخطوطات کتابخانه‌های مهم عالم اسلام را فهرست کرده است؛ مانند:

۱. فهرس المخطوطات الحدیثیة فی مکتبة الأوقاف بحلب؛

۲. الفهرس المنتخب من مکتبة خزانه ابن یوسف مراکش؛

۳. اسماء الکتب المنسوخة من المکتبة الظاهریة.<sup>۱</sup>

#### سلفیته

#### الف) سلف در لغت و اصطلاح

سلف در لغت به معنای سبق و تقدم است.<sup>۲</sup> در بعضی منابع دو معنا برای سلف ذکر شده است:

۱. الاتجاهات المعاصرة فی دراسة السنة النبویة فی مصر و بلاد الشام، نوشته دکتر محمد عبدالرزاق اسود.  
 ۲. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۹۵؛ فیروز آبادی، قاموس المحيط، ص ۱۰۶۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۱۵۹.

۱. كل مشى قدمه العبد من عمل صالح او ولد صالح.
۲. الذى يتقدم الانسان من ابائه و ذوى قرابته الذين هم فوقه فى السن.<sup>۱</sup>  
پس معنای سلف در لغت دایر مدار تقدم است یا در زمان یا در عمل.  
اما سلف در اصطلاح عبارت است از جماعت صحابه و تابعین و اتباع تابعین که اجتهادات و آرای ایشان الگوی دیگران در اصول و فروع دین است و تخلف از آنها جایز نیست.<sup>۲</sup>  
البته سلفیه خود گفته‌اند که دو تقسیم در مورد سلف دارند:  
الف) سلف زمانی؛  
ب) سلف منهجی.  
مراد از سلف زمانی کسانی هستند که از نظر زمانی بر ما تقدم دارند و اینکه چه زمانی را معیار قرار بدهیم، سه قول در این زمینه وجود دارد:  
۱. مراد از سلف فقط صحابه هستند.  
۲. مراد از سلف صحابه و تابعین هستند.  
۳. منظور از سلف، صحابه و تابعین و اتباع تابعین هستند که جمهور اهل علم به این قول متمایل‌اند.<sup>۳</sup>  
طرف‌داران سلفیه قول سوم را برگزیده‌اند.<sup>۴</sup>  
اما مراد از سلف منهج کسانی است که به روش سلف عمل می‌کنند و در آن راهی که ایشان رفتند، قدم برمی‌دارند؛ زیرا که فقط زمان اهمیت ندارد، بلکه موافقت با کتاب و سنت مهم‌تر است و کسی که با کتاب و سنت مخالفت کند، سلفی نیست.<sup>۵</sup>

۱. ابن اثیر، النهایه، ج ۲، ص ۳۹۰.

۲. محمد سعید بوطی، السلفیه، ص ۱۱.

۳. احمد ابن تیمیه، دره تعارض العقل و النقل، ص ۱۳۴-۱۳۷؛ سید محمد جلیندی، ابن تیمیه و موقفه من التأویل،

ص ۵۲؛ السفارینی، لوامع الانوار البهیة، ج ۱، ص ۲۰.

۴. جابر ادريس على امير، منهج السلف و المتكلمين، ص ۳۸.

۵. همان، ص ۳۹-۴۰.

سلفیان معاصر، سلفیه را با اهل سنت و جماعت یکی دانسته و سپس معتقد شده‌اند که اهل جماعت واقعی نیز همان اهل الحدیث و اهل الاثرند و البته این گروه همان فرقه ناجیه‌ای است که پیامبر از آن خبر داده‌اند.<sup>۱</sup>

### ب) ویژگی‌های تفکر سلفی

در این تفکر نقل، بنیادی‌ترین جایگاه را دارد. در تمام مسائل دینی از ادله نقلی مانند قرآن و سنت و اجماع استفاده می‌شود و همیشه نقل بر تمام ادله دیگر همچون عقل مقدم است. این تفکر با کسانی که ادله نقلی را خصوصاً در اصول دین ظنی و غیر قطعی می‌دانند، به شدت مخالف است.<sup>۲</sup>

۱. بیشترین تلاش این مکتب معروف، تحقیق در سنت نبوی و احادیث و اهتمام شدید به اخذ حدیث صحیح و نفی اقوال ائمه مذاهب و فقهاست، اگر با احادیث صحیح پیامبر مخالف باشند. حدیث صحیح، چه در صحیحین باشد و چه در غیر آن، به شرط اثبات صحت آن قابل تبعیت است و باید به آن عمل شود و به لحاظ نظری، مبنای اعتقاد قرار گیرد.<sup>۳</sup>

۲. پرداختن به سلف امت اعم از صحابه و تابعین و افرادی که بعد از ایشان به امت اسلام پیوسته‌اند و ذکر فضایل و مناقب ایشان و سعی در انتساب به ایشان. سلفیه یکی از مهم‌ترین عقاید خود را پیروی از روش سلف در فهم دین می‌دانند و خروج از آرای سلف صالح را جایز نشموده، بلکه آن را بدعت تلقی می‌کنند.<sup>۴</sup>

۳. پرداختن به بعضی از مسائل اعتقادی از جمله توحید، از ویژگی‌های مهم جریان سلفی است. هیچ نویسنده‌ای از سلفیه وجود ندارد، مگر اینکه در مورد توحید و شاخه‌های آن از جمله توحید ربوبیت و الوهیت و توحید صفات بحث کرده و موضع خودش را در این باره مشخص ساخته است. این جریان خود را منادی حقیقی توحید

۱. همان، ص ۴۱؛ احمد ابن تیمیه، درء تعارض العقل والنقل، ج ۱، ص ۲۳.

۲. محمد عبدالرزاق اسود، الإتجاهات المعاصره، ص ۳۴۶.

۳. عبدالرحیم قوشتی، مناهج الاستدلال، ص ۷۳.

۴. علاء بکر، ملامح رئیسیه، ص ۳۹.

می‌داند و بقیه مذاهب را به اندک بهانه‌ای از جرگه توحید خارج و به صف مشرکان ملحق می‌کند.<sup>۱</sup>

۴. پرداختن به مسائل عقیدتی صرفاً باید با نقل صورت گیرد و استفاده از روش کلامی به شدت مورد نقد این افراد واقع گردیده است. مسائل توحید، اثبات وجود خدا و ... فقط با آیات و روایات باید حل و فصل شود.<sup>۲</sup>

۵. تأویل از دیدگاه سلفیه امری مذموم تلقی شده و خصوصاً در صفات خبریه به شدت نهی گردیده است. کتب متعددی در اثبات صفات خبری برای خداوند متعال از سوی این جریان تألیف گشته است، تأویل، تعطیل، تکلیف و تمثیل مردود است و آنچه را خداوند برای خویشتن اثبات کرده همچون سمع و بصر و ساق و نزول و ...، باید بر ظواهرش حمل گردد.<sup>۳</sup>

۵. مسئله توسل، بنای قبور بر مساجد، احتفالات مذهبی و اموری از این قبیل، مورد مناقشه جدی این جریان است.<sup>۴</sup>

۶. ضدیت جریان سلفی با تصوف و تشیع، بسیار عمیق و جدی است. رفته‌رفته بعد از ابن تیمیه این کشمکش جدی‌تر و عمیق‌تر گشته است. اعتقادات صوفیه و خصوصاً احادیثی که آنها به آن تمسک جسته‌اند، مورد نقد سلفیان واقع شده است.<sup>۵</sup>

۷. احادیث ضعیف و موضوع و شناسایی و نقد آن توسط سلفیه چشم‌گیر است. این جریان امت اسلامی را از عمل و اعتقاد به مضامین احادیث ضعیف و موضوع بر حذر می‌دارد و بسیاری از مشکلات امت اسلامی را زاییده عمل به این احادیث می‌داند.<sup>۶</sup>

۸. باب اجتهاد برای همه مفتوح است و سنت پیامبر و حدیث صحیح باید مورد عمل باشد، نه فتوای احمد و شافعی و مالک و ابوحنیفه و دیگران.

۱. ذهبی، مختصر العلو، ص ۳۱.

۲. محمد عبدالرزاق سود، الإتجاهات المعاصرة، ص ۳۴۷.

۳. ذهبی، مختصر العلو، ص ۲۹؛ عثیمین، العقیده السفارینیه، ص ۳۶۰.

۴. محمد ناصر الدین الألبانی، التوسل حقیقته و أنواعه، ص ۳؛ علاء بکر، ملامح رئیسیه، ص ۱۶۱.

۵. محمد عبدالرزاق أسود، الإتجاهات المعاصرة، ص ۳۴۷.

۶. احمد فرید، السلفیة قواعد و اصول، ص ۱۵.



آنچه در احادیث ریشه‌ای نداشته باشد، بدعت محسوب می‌گردد و باید جامعه اسلامی آن را طرد کند.<sup>۱</sup>

### ج) مستندات سلفیه و البانی در اتخاذ منهج سلف

#### مستند اول سلفیه

یکی از مهم‌ترین مستندات سلفیه و از جمله البانی در اتخاذ طریقه سلف، این روایت است: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجییء قوم تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته».<sup>۲</sup>

البانی این روایت را از نظر سند بررسی و متون متفاوت این روایت را نقل و ارزیابی کرده است؛ مثلاً این روایت را که می‌گوید: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم الاخرون اردل»،<sup>۳</sup> «بهترین انسان‌ها معاصران پیامبر ﷺ سپس آنهایی که از صحابه می‌آیند سپس کسانی که از پی آنها به دنیا می‌آیند هستند. بقیه مردم در فضیلت با آنها شریک نیستند». تضعیف کرده است، ولیکن این روایت را با مضمون دیگر تصحیح می‌کند:

«خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجییء قوم یتسمنون یحبون السنن ینطقون الشهادة قبل ان یسالوها».<sup>۴</sup>

سند روایت با شرط مسلم صحیح است، ولی البانی تصحیح حاکم را که به شرط شیخین صحیح می‌داند، نمی‌پذیرد.<sup>۵</sup>

اما متنی که در ابتدای بحث عنوان شد<sup>۶</sup> از نظر علم الحدیث از همه مضامین نقل شده

۱. همان.

۲. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۴، ص ۲۹.

۴. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ص ۲۲۸۵؛ حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۷۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۳۵؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۳۱۹.

۵. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۳۱۹.

۶. همان، ۳۲۰.

برتر است؛ زیرا که منابع متعددی آن را روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>  
 البته شاهی از حدیث نعمان بن بشیر مؤید این روایت است، با همین لفظ، آلا اینکه در روایت نعمان لفظ «ثم الذین یلونهم» سه بار عنوان شده است: «فأثبت القرن الرابع».<sup>۲</sup>  
 پس این روایت از نظر سند تام است و البانی، شیخ السلفیین، صحت آن را تضمین کرده است و چنان که کراراً خاطر نشان کرده‌ایم، اگر روایتی را البانی صحیح تشخیص داد، به هیچ وجه از آن رفع ید نخواهد کرد؛ گرچه با قرآن و عقل و امثال آن مخالف باشد.

### نقد مستند اول سلفیه

چه چیزی باعث شده که پیامبر اکرم این سه نسل را مصداق خیرالقرون معرفی بفرمایند و ملاک خیر یا شر بودن در این زمینه چه بوده است؟ احتمالات زیر قابل بررسی است:

۱. این قرون خیرالقرون به شمار رفته‌اند؛ زیرا هیچ خلافتی در بین آنها در اصول و عقاید بروز نکرده است و همواره متمسک به اصول و متحد در عقیده بوده‌اند.
  ۲. زیرا که آرامش و صلح بر آنها سیطره داشته و برادرانه در صمیمیت و آرامش خاطر و صلح و صفا زندگی طبیعی و دینی خود را می‌گذرانده‌اند.
  ۳. زیرا که اهداف دین و شریعت در مقام عمل مدنظر ایشان بوده است و در هر کاری متمسک به اهداف و مقاصد شریعت مقدس بوده‌اند.<sup>۳</sup>
- هر یک از این ملاک‌ها را مدنظر قرار دهیم، خواهیم دید قرآن و سنت و تاریخ قطعی، نه تنها این مسئله را تأیید نمی‌کند، بلکه تاریخ با تمام صفحاتش این را تکذیب می‌نماید.<sup>۴</sup>

---

۱. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۹۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۴؛ محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۶۳؛ محمد طرابلسی، مسند، ج ۲، ص ۹۹؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۷۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۳؛ محمد بن خطیب، مشکاة المصابیح، ج ۲، ص ۳۵۷.  
 ۲. البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۳۲۰.  
 ۳. جعفر سبحانی، البدعة، ص ۴۶.  
 ۴. همان، ص ۴۷.

اگر سه قرن اول به دلیل وجود عقاید صحیح و عدم رسوخ عقاید باطل در بین مسلمانان از نظر پیامبر ستایش شده و بعد از طی این قرون روش‌ها و عقاید باطل وارد معتقدات مسلمین گردیده است، تاریخ قطعی و کتب ملل و نحل به کلی این عقیده را باطل می‌داند.

خوارج با آن عقاید سخیف و شبهات مخصوص به خود بین سال‌های ۳۰ و ۴۰ ق ظهور کردند و در پی ابراز این عقاید پوچ، خون‌های فراوانی را بر زمین ریختند. قرن اول تمام شده بود که نظریه ارجاء بین محدثین و متکلمین رواج یافت و جامعه اسلامی را به انحراف در نظر و اخلاق، و آشوب و هرج و مرج در عمل سوق داد. در اوایل قرن دوم معتزله وارد صحنه عقاید شدند و اختلاف عمیقی بر پیکره جامعه اسلامی وارد کردند که تا قرن پنجم ادامه یافت. قرن دوم عصر ظهور و شکوفایی مکاتب کلامی گوناگون بود؛ مکاتبی که هیچ شباهتی در عقیده به یکدیگر ندارند و حتی ادیان گوناگون به نظر می‌رسند: اهل الحدیث از الفاظ وارد در کتاب و سنت تجاوز نمی‌کنند و ظواهر را بدون تأویل می‌پذیرند و برای خدا دست و صورت و پا قائل‌اند؛

مرجئه ایمان را کافی می‌دانند و عمل را در این زمینه هیچ می‌انگارند؛ محکمه تمام طوایف اسلام را غیر از مذهب خود کافر می‌دانند و عثمان و علی علیهما السلام را مبعوض می‌دارند و حضرت علی علیه السلام را تکفیر می‌کنند؛ معتزلیان کتاب و سنت را موافق اعتقاد خودش تأویل می‌کنند؛ و جهمیّه که صفات الهی را تماماً نفی می‌کنند؛ کرامیه ایمان را مسئله‌ای زبانی دانسته و حتی کسی را که قلباً به خدا کافر است نیز مؤمن می‌خوانند و می‌گویند خداوند نیز جسم است، نه مانند اجسام. این همه عقاید گوناگون محصول قرون اولیه اسلامی است. پس به هیچ‌وجه اتحاد عقیده در آن دوره حاکم نبود.<sup>۱</sup>

اما اگر صلح و صفا و زندگی برادرانه دینی را معیار قرار دهیم، وضعیت از آنچه گفتیم و نوشتیم نیز دردناک‌تر است. پدید آمدن حوادث تلخ در قرون اولیه، این ادعا را رد می‌کند:

---

۱. همان، ص ۴۸.

۱. عثمان خلیفه سوم در جلوی دیدگان انصار و مهاجران به قتل رسید.
  ۲. فتنه جمل که از بزرگ‌ترین فتنه‌ها بود، به دست عایشه ظهور کرد و هزاران نفر از طرفین که یا از صحابی بودند یا از تابعین، کشته شدند و خسارت سنگینی بر امت اسلام تحمیل شد.
  ۳. مسئله صفین و خروج معاویه بر امام مسلمین، علی علیه السلام، با آنکه تمام مهاجرین و انصار با علی علیه السلام بیعت کرده بودند، معاویه با شورش علیه امام مفترض الطاعة، هزاران نفر را به کشتن داد.
  ۴. خوارج ظهور کردند و بی‌گناهان فراوانی را کشتند و جنگ نهروان را راه انداختند.
  ۵. حسین بن علی علیه السلام، سید شباب اهل‌الجنه را در کربلا به طور فجیعی به شهادت رساندند و خاندان رسالت را به اسیری گرفتند و روانه شام کردند.
  ۶. مدینه رسول خدا را در واقعه حرّه بر ارتش اموی مباح کردند، اصحاب و تابعین فراوانی را کشتند و اموال زیادی را غارت و اعراض فراوانی را هتک کردند.
  ۷. ارتش بنی‌امیه مکه مکرمه را محاصره و بیت الله را منهدم کرد.
  ۸. عبدالملک مروان، حجاج بن یوسف را بر عراق حاکم کرد و او خون بی‌گناهان فراوانی را ریخت و زندان‌ها را از بی‌گناهان انباشت.
- هنوز قرن اول تمام نشده بود که این فجایع در جامعه اسلامی رخ داد.<sup>۱</sup>
- اگر ملاک تمسک آنها به احکام و مقاصد دین حنیف است، این مسئله نیز به هیچ‌وجه تحقق پیدا نکرد و حوادث زیر در آن دوران روی داد:
۱. بعد از رحلت نبی اکرم ارتداد از دین در بعضی مسلمین پیدا شد و ادای زکات از بعضی طوایف متوقف شد تا اینکه خلیفه اول به نبرد با آنان برخاست.
  ۲. شیخین از پیامبر روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند و از ورود به حوض منع می‌گردند. پیامبر به خدا عرض

---

۱. صائب‌الحمید، منهج‌الانتماء‌المذهبی، ص ۲۸۱ و ۴۹.

می‌کند که خدایا، اینها اصحاب من هستند. گفته می‌شود تو نمی‌دانی که بعد از تو این اصحاب چه کردند و به جاهلیت برگشتند.<sup>۱</sup>

۳. مورخین در زندگی و سیره ولید بن عقبه حالاتی نقل کرده‌اند که وی را مصداق «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»<sup>۲</sup> معرفی کرده و سبب نزول آیه ولید است که خداوند متعال به فسقش گواهی می‌دهد. وی هنگامی که متولی حکومت کوفه بود، شراب خورد و نماز صبح را چهار رکعت گزارد. البته از بین صحابه سر زدن این گونه رفتارها مختص به ولید نیست، بلکه فراوان‌اند کسانی که نمی‌شود به عدالت آنها حکم راند. اینان کسانی‌اند که منافق و معروف به نفاق،<sup>۳</sup> مریض القلوب،<sup>۴</sup> «خالطوا العمل الصالح بالسيء»،<sup>۵</sup> مشرف به ارتداد،<sup>۶</sup> مؤلفه قلوبهم،<sup>۷</sup> فاسق،<sup>۸</sup> مولون امام الکفار<sup>۹</sup> و... بودند.<sup>۱۰</sup>

۱. ابن اثیر، جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۱۲۰، رقم ۷۹۷۳.

۲. حجات ۹: «اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید».

۳. منافقون: ۱-۸: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ «چون منافقان نزد تو آیند، گویند گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا [هم] می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره، سخت دروغ‌گویند».

۴. احزاب: ۱۲: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»؛ «و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند».

۵. توبه: ۱۰۲: «وَأَخْرَجُوا عَرَضَ صَالِحًا وَأَخْرَسُوا»؛ «و دیگریانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است، در آمیخته‌اند».

۶. آل عمران: ۱۴۹: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرَدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را از عقیده‌تان بازمی‌گردانند و زیانکار خواهید گشت».

۷. توبه: ۶۰: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةِ قُلُوبِهِمْ»؛ «صدقات تنها برای تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و بخش] آن و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود است».

۸. حجات ۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِينَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید، مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید، پشیمان شوید».

۹. انفال ۱۶: «وَمَنْ يُؤْمِرْ بِوَيْدِ دُبُرِهِ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَرِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ»؛ «و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند» مگر آنکه [هدفش] کناره‌گیری برای نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از هم‌زمانش] باشد، قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد».

۱۰. سبحانی، البدعة، ص ۵۰-۵۱.

۴. با این وضعی که ترسیم شد، این حدیث با تاریخ قطعی و احادیث متواتر در تضاد است و از حیث متن کاملاً مخدوش است و نمی‌دانیم سلفیه و شخص البانی چگونه به این حدیث اعتماد کرده‌اند.

#### مستند دوم سلفیه

از دیگر مستندات سلفیه برای رجوع به سلف، حدیث فرقه ناجیه است. به این مضمون دو حدیث که البانی آنها را تصحیح کرده است، ذکر می‌شود:

۱. «افترقت اليهود علی إحدی أو اثنتین و سبعین فرقة و تفرقت النصاری علی إحدی أو اثنتین و سبعین فرقة و تفرقت أمّتی علی ثلاث و سبعین فرقة».<sup>۱</sup>

لکن در این روایت فقط اشاره شده که امت اسلامی نیز هم چون امم انبیای دیگر فرقه فرقه خواهد شد. اما به فرقه‌ای که اهل نجات است، اشاره نشده است. راوی روایت فوق ابوهیریه است.

۲. «نآلاً إن من قبلکم من اهل الكتاب افترقوا علی ثنتین و سبعین ملة و ان هذه الملة ستفترق علی ثلاث و سبعین: ثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هی الجماعة».<sup>۲</sup>

این روایت مطالبی بر روایت پیشین اضافه کرده است؛ از جمله اینکه از تمام فرقه‌های امت اسلام همگی به جز یک فرقه، در آتش خواهند بود و تنها فرقه نجات یافته با عنوان «الجماعة» مشخص شده است و این فرقه مجاز به ورود به بهشت خواهد بود. شایان ذکر است که راوی روایت فوق معاویه است که البته جناب البانی از ارادتمندان و حامیان سرسخت او است.

البانی متنی دیگر از این حدیث را نیز تصحیح کرده که تقریباً شبیه متن فوق است.<sup>۱</sup>

۱. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۲۴۰؛ ابی داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۷؛ محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۷۹؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، رقم ۱۸۳۴؛ محمد آجری، الشریعة، ص ۲۵؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۱، ص ۱۲۸؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۳۳۲؛ ابویعلی، مسند، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۴۰۴؛ ابی داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۰۳ - ۵۰۴؛ عبدالله دارمی، سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۱۰۲؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۱، ص ۱۲۸؛ محمد آجری، الشریعة، ص ۱۸، ابن بطه، الابانه، ج ۲، ص ۱۱۹ و ۱۰۸؛ عبدالله بن احمد بن حنبل، السنه، ج ۱، ص ۲۳.

گفتنی است البانی بعضی از وجوه این روایت را که حاوی زیاداتی است، تضعیف کرده است، متن روایت تضعیف شده، چنین است: «تفترق أمتي علي بضع و سبعين فرقة كلها في الجنة إلا فرقة واحدة وهي الزنادقة».<sup>۲</sup>

#### نقد مستند دوم سلفیه

نکته دیگر که اینکه طرقي از این حدیث که تصحیح شده است، بدین صورت روایت گردیده: «تفترق أمتي علي ثلاث و سبعين فرقة كلها في النار الا واحدة. قالوا: و ما تلك الفرقة؟ قال: ما أنا عليه اليوم و اصحابي».<sup>۳</sup>

پس به اعتبار اینکه فقط یک فرقه از آتش می‌رهد، فرقه ناجیه نامیده شده است و چون در روایت، فرقه ناجیه همان جماعت است، تفسیر جماعت نیز چنین است که «الجماعة في اصطلاح علماء الأمة الاسلامیة: هم سلف الامة من الصحابة و التابعين و من تبعهم باحسان الي يوم الدين، الذين اجتمعوا علي الحق الصريح من الكتاب و السنّة».<sup>۴</sup> پس یک فرقه از جمیع مسلمین نجات پیدا خواهند نمود و آن اهل سنّت و جماعت است. از دیدگاه برخی از محققین حدیث «افتراق» یقیناً باطل بوده و معنای صحیحی از آن استفاده نمی‌شود زیرا این حدیث بیان می‌دارد که این امت بدترین امت‌ها است؛ چون یهود به هفتاد و یک فرقه و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شده‌اند و آنگاه که امت اسلام ظهور پیدا کرد به وضعیتی بدتر از آنها دچار شد و به هفتاد و سه فرقه تقسیم شد حال آنکه این مخالف فرموده الهی است که امت ما را بهترین امت‌ها و معتدل‌ترین آنها دانسته است. «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»<sup>۵</sup> و «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»<sup>۶</sup> در حالی که این حدیث امت ما را بدترین، پر فتنه‌ترین، تباه‌ترین و پراکنده‌ترین امت معرفی می‌کند و

→

۱. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۴۸۰؛ محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۷۹؛ عبدالله بن احمد بن حنبل، السنّة، ص ۶۳؛ حسین منصور لالکابی، شرح السنّة، ج ۱، ص ۲۳.

۲. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۳. همو، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۴۰۷.

۴. سعید قحطانی، عقیده المسلم فی ضوء الكتاب؛ عبدالله بن احمد بن حنبل، السنّة، ص ۱۲۰.

۵. آل عمران: ۱۱۰.

۶. بقره: ۱۴۳.

چون این روایت به طور صریح مخالف آیات قرآن است، پذیرفته نمی‌شود.<sup>۱</sup> نیز فرق اسلامی هرگز به عدد مورد اشاره در حدیث نمی‌رسد و تعداد واقعی آنها بسیار کمتر از این رقم است و اصول فرقه‌های اسلامی از تعداد انگشتان بالاتر نمی‌رود. زیرا اصول فرق اسلامی عبارتند از: معتزله، اهل حدیث، حنابله، اشاعره، خوارج و شیعه که هر یک از این فرقه‌ها هر چند دارای تیره‌های گوناگون و شعب و فروعی می‌باشند ولی هرگز نمی‌توان آنها را به عنوان فرقه ممتاز به شمار آورده و چه بسیاری از این تیره‌ها که یک پیرو بیشتر ندارد، آن هم کسی جز بانی و مدعی تیره نیست.<sup>۲</sup> شاید بتوانیم ادعا کنیم که این حدیث اصلی داشته ولی با تقطیع، روایت شده است چنانچه برخی از حفاظ اهل سنت حدیث «افتراق» و حدیث «ثقلین» را با هم نقل کرده‌اند و این حاکی است از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر دو سخن را یکجا بیان فرموده‌اند و ثقلین را به عنوان گروه رستگاران (فرقه ناجیه) معرفی نموده‌اند.<sup>۳</sup>

آنچه به طور کلی در مورد سلفیه می‌توان بیان نمود اینکه سلفیه به عنوان مذهب، بدعتی است که با پیروی از سلف، سازگاری ندارد.<sup>۴</sup> این مطلب بسیار مهمی است که محمد سعید رمضان البوطی، محقق بزرگ سوری، به آن تفتن پیدا کرده است. پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هدایت‌های صحیح صحابه و تابعین و دانشمندان سلف و استفاده صحیح از منابع تشریح، سخنی درست است، ولی فرقه‌ای جدا درست کردن و اسم آن را سلفی گذاشتن و بقیه را از این دایره بیرون کردن، بدعتی است که تازه رخ داده و سابقه‌ای در سلف ندارد. قسمتی از متن رمضان البوطی اینگونه است:

پیروی از سلف یعنی گرامی داشتن آن کسانی که در قرون سه گانه نخستین، دین خود را برای خدا خالص ساختند و به ریسمان الهی چنگ زدند و رسول خدا به اکرام آنان فرمان داده است. هم‌چنین بدین معناست که باید در فهم قرآن و سنت و استنباط اصول و احکام، همان شیوه‌ای را در پیش

۱. حسن بن علی سقاف، سلفی‌گری وهابی، ص ۲۰۷.

۲. جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۱، ص ۳۴.

۳. همان، ص ۴۵.

۴. البوطی، السلفیة، ص ۲۴۲.



گرفت که آنان ترسیم کرده‌اند ... سلف صالح هم که دین خود را برای خدا خالص کردند، فقط راهنما و نشانی برای آن اساس و آن محورند و به اقتضای میزان همین دین و قانون شناخت است که کسانی از سلف ارزش والا یافتند و کسانی دیگر از دایره پا بیرون نهادند و کم ارج گشتند؛ هرچند در آن عصر می‌زیستند.

این تفاوتی است که میان مذهب ساختن از عنوان سلف و در پیش گرفتن مذهبی به نام سلفیه از یک سوی، با پیروی از سلف صالح به منظور تحقق بخشیدن به سفارش رسول خدا از سویی دیگر وجود دارد.<sup>۱</sup>

البته سلفیه جز وارد کردن بعضی از مفاهیم یهودی- مسیحی به نام توحید در جامعه اسلامی، کار دیگری انجام نداده، جز اینکه چهره ناب توحید را با شرک درهم آمیخته است، به علاوه اختلافاتی در جهان اسلام با مذاهب گوناگون برانگیخته است.<sup>۲</sup>

---

۱. همان، ص ۲۴۷.

۲. سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۷۵؛ همو، البدعة، ص ۳۱۷.



بخش اول:  
مبانی البانی



## فصل اول: مبانی عمومی البانی در حوزه حدیث

### ۱. حجیت احادیث آحاد در عقاید

سلفیه عقیده دارند که عقاید باید با نصوص قرآن و سنت اثبات شود و در این جهت بین سنت متواتر و آحاد فرقی نیست و اینان کسانی را که این تفکر را قبول نداشته باشند، از جاده صحیح دین منحرف می‌دانند.<sup>۱</sup> پژوهشگران سلفی نیز در این باره مفصل گفته‌اند و نوشته‌اند.<sup>۲</sup> یکی از شاگردان البانی و مدافعان سرسخت سلفی، روش‌های بحث برای اثبات عقاید را چنین طبقه‌بندی کرده است:

۱. کسانی که با تکیه بر عقل محض، رسالت پیامبران الهی را تکذیب می‌کنند؛<sup>۳</sup>
۲. روش فلاسفه و متکلمین در اثبات عقاید که وی معتقد است این روش با تکیه بر عقل در پی اثبات عقاید دینی است و روش پسندیده‌ای نیست، بلکه مسموم‌کننده روح و فکر انسان است؛<sup>۴</sup>

---

۱. سلیمان خراشی، نظرات شرعیة فی فکر منحرف، ج ۲، ص ۱۰۹۵.

۲. مراجعه شود به پایان‌نامه بسیار مفصل با عنوان ذیل:

حدیث الآحاد و حجیتہ فی تأسیل الاعتقاد، عبدالله سرحانی، ج ۲، ریاض: مکتبة الرشد، چاپ اول ۱۴۲۸ ق.

۳. عمر سلیمان الاشقر، اصل الاعتقاد، ص ۷.

۴. همو، العقیة فی الله، ج ۳؛ همو، اصل الاعتقاد، ص ۱۳.

۳. روش اهل کشف و عرفان که در تحلیل این روش نویسنده مذکور می‌گوید: این روش قابل اعتماد نیست؛ چون شیطان در این روش مداخلات فراوانی دارد و اصحاب این روش را به بیراهه می‌برد؛<sup>۱</sup>

۴. منهج و روش سلف صالح که ایشان عقاید را با نصوص قرآن و سنت اثبات یا نفی می‌نمودند و در این مورد نه فرقی بین متواتر و آحاد بود و نه فرقی بین احادیث عقاید و احکام؛<sup>۲</sup>

۵. روش کسانی که اخذ احادیث آحاد را در عقاید قبول ندارند و معتقدند که آحاد روایات ظن‌آور است و مفید یقین نیست، همچون شیخ شلتوت<sup>۳</sup> و بدران ابوالعینین<sup>۴</sup> و کثیری از متکلمین و اصولیین.<sup>۵</sup>

شیخ شلتوت در این زمینه چنین قلم زده است:

احادیث آحاد در زمینه عقاید حجت نبوده اعتماد بر آن در امور غیبی جایز نیست و این قولی است که جملگی بر آن‌اند و این حکم با ضرورت عقلی ثابت است و خلافی در آن نیست.<sup>۶</sup>

برای اینکه بدانیم البانی با هندسه فکری خودش در چه جایگاهی قرار گرفته، لازم است عقاید مختلف در زمینه احتجاج به اخبار آحاد را بدانیم تا تمایزات تفکر البانی با دیگران در این زمینه مشخص شود. نظر علما در احتجاج به خبر واحد متفاوت است و در این زمینه چند دسته می‌شوند:

۱. کسانی که مطلقاً احادیث آحاد را حجت نمی‌دانند؛

۲. کسانی که احادیث آحاد را در زمینه عقاید حجت نمی‌دانند؛

۱. عمر سلیمان الاشقر، *اصل الاعتقاد*، ص ۱۳.

۲. محمد البانی، *الحدیث حجة بنفسه*، ص ۳۴؛ علی سامی النشار، *عقائد السلف*، ص ۸۶؛ ابن قیم الجوزیه، *الصواعق المرسله*، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳. محمود شلتوت، *الاسلام، عقیده و شریعة*، ص ۷۴-۷۶.

۴. محمدرضا مظفر، *اصول الفقه*، ص ۸۷.

۵. عمر سلیمان الاشقر، *اصل الاعتقاد*، ص ۱۵.

۶. محمود شلتوت، *الاسلام، عقیده و شریعة*، ص ۷۵.

۳. کسانی که احادیث آحاد را مفید ظن می‌دانند و با این حال در زمینه عقاید به آن تمسک می‌کنند؛ مثل نووی و سرخسی؛

۴. افرادی که احادیث آحاد را مفید یقین می‌دانند و در بعضی از حالات به آن تمسک می‌کنند؛ مثلاً:

- اگر احادیث آحاد در صحیحین یا یکی از آنها باشد.<sup>۱</sup>

- اگر امت خبر واحدی را تلقی به قبول کند.<sup>۲</sup>

- خبر واحدی که مشهور باشد.<sup>۳</sup>

- خبر واحدی که در سلسله سند آن ائمه حفاظ واقع شده باشند.<sup>۴</sup>

- کسانی که مطلقاً به خبر واحد عمل می‌کنند و آن را مفید علم می‌دانند و قائل به احتجاج در عقاید و احکام هستند.<sup>۵</sup>

البانی در این تقسیم‌بندی‌ها و جریانات فکری در گروه پنجم قرار گرفته است. البته نویسنده اصل الاعتقاد می‌گوید که هیچ یک از کسانی که با احتجاج به احادیث آحاد مطلقاً مخالفت کرده‌اند، هیچکدام از علمای سلف نبوده است و با این جمله وفاداری خود را به مکتب البانی اعلام کرده است.

تمام گروه‌های پنج‌گانه برای اعتقاد خویش ادله‌ای دارند که نقد و بررسی آن ادله مجال دیگری می‌طلبد، لکن البانی نیز برای اعتقاد خویش ادله‌ای آورده است که ابتدا ادله وی را ملاحظه و سپس نقد و بررسی خواهیم کرد.

### الف) ادله البانی در حجیت اخبار آحاد

البانی همچون سلفیان دیگر عقیده دارد که چنانچه خبر واحد در احکام حجت شرعی و معتبر است و به آن می‌توان عمل کرد، در عقاید نیز مسئله چنین است و باید براساس

۱. ابن قیم الجوزیه، الصواعق المرسله، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. همان.

۳. عمر سلیمان الاشقر، اصل الاعتقاد، ص ۴۲.

۴. همان.

۵. ابن صلاح، مختصر علوم الحدیث، ص ۳۷؛ عمر سلیمان الاشقر، اصل الاعتقاد، ص ۴۳.

خبر واحد صحیح عقیده را بنا کرد. وی می‌گوید بعضی افراد تبلیغ می‌کنند که عقیده جز با دلیل قطعی ثابت نمی‌شود، یعنی یا با آیه قرآن و یا با حدیث متواتر که بیشتر اصولیون و متکلمان مدافع این نظریه‌اند. این عقیده به هیچ وجه قابل دفاع نیست. وی سپس اشکالات فراوانی به این نظریه وارد کرده است که خلاصه آنها را مطرح و سپس نقد و بررسی خواهیم کرد. البانی می‌گوید:

۱. این قول، عقیده‌ای تازه و نوظهور است که هیچ اصلی در شریعت ندارد و از بیانات کتاب و سنت به دور است و سلف صالح که ما مأمور به تبعیت از آنها هستیم، هیچ کدام از این مطلب حرفی به میان نیاورده‌اند و حتی این امر به ذهن آنها نیز خطور نکرده است و از پیامبر اکرم به ما رسیده است که «من احدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد»،<sup>۱</sup> «ایاکم و محدثات الامور فإن کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار» و سایر<sup>۲</sup> احادیثی که احمد، صاحبان سنن، بیهقی و دیگران با اسناد صحیح نقل کرده‌اند. پس این کلام سابقه‌ای در سلف صالح نداشته، بلکه از محدثات و مبتدعات علمای متأخر همچون اصولیان و دیگران بوده است که حرف آنان را بدون دلیل و برهان پذیرفته و تکرار کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۲. این قول مستلزم این است که ما صدها حدیث صحیح ثابت از طرف رسول خدا را فقط به این استدلال که در مورد عقیده صادر شده است و عقیده با خبر واحد ثابت نمی‌شود، دور بیندازیم؛ در حالی که ما می‌توانیم از صاحبان این اندیشه پرسیم که آن دلیل قاطع نقلی که باعث شده شما این عقیده را بپذیرید، کدام است: آیه‌ای از قرآن است یا حدیثی متواتر و قطعی الدلالة که البته دلالتش بر این امر قطعی باشد؟<sup>۴</sup> بعضی

۱. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۲۵؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۵۲.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۶۵؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۸۹؛ احمد بن شعیب نسایی، سنن نسایی، ج ۲، ص ۸۰.

۳. محمد البانی، وجوب الأخذ بأحادیث الأحاد، ص ۸۳؛ عمر سلیمان الأشقر، اصل الاعتقاد، ص ۶۱؛ عبدالله سرحانی، حدیث الأحاد و حجیته، ص ۱۶۱.

۴. همان.



از ایشان به این آیات تمسک نموده‌اند که ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾<sup>۱</sup> که البته به این استدلال از دو جهت می‌توان جواب داد:

اولاً، آیات سوره نجم باید در پرتو آیات دیگری که بر پیامبر گرامی اسلام نازل شده، تفسیر گردند؛ مثلاً آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾<sup>۲</sup> و در قرائت دیگر «فتثبتوا». این آیه نشان می‌دهد خبر واحد ثقة به طور جزم علم‌آور و مقبول است و به تحقیق برای تحصیل علم احتیاجی ندارد و اگر خبر واحد مفید علم نبود، تفحص برای رسیدن به علم لازم بود و چنین است آیه شریفه ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾<sup>۳</sup> و طایفه به یک نفر و بالاتر اطلاق می‌شود و آیه شریفه می‌فرماید طایفه پس از برگشت، قوم خود را انذار می‌کند و انذار اعلامی است که مفید علم باشد و آن با تبلیغ عقیده و احکام شرعی امکان‌پذیر است. پس باید آیه شریفه سوره نجم را طوری تفسیر کنیم که با این آیات و تفسیرشان سازگار باشد و آن اینکه مراد از ظن، ظن مرجوح است که مفید علم نیست.

ثانیاً، اگر دلیل قطعی بر عدم حجیت خبر واحد در عقاید موجود بود، صحابه به آن تصریح می‌کردند و ابداً با آن مخالفت نمی‌کردند؛ زیرا معقول نیست تصور کنیم که ایشان با آن همه علم و فضل و فهم و تقوا از این مسئله غافل بودند و این بهترین دلیل است بر اینکه هیچ دلیل قطعی در این زمینه وجود نداشته که بر صحابه مخفی مانده باشد.<sup>۴</sup> و در عمل نیز مشاهده نشده که اگر صحابی حدیثی از حضرت پیامبر نقل کند،

۱. نجم: ۲۸: «جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند».  
 ۲. حجرات: ۶: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید، پشیمان شوید».  
 ۳. توبه: ۱۲۲: «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند».  
 ۴. محمد البانی، وجوب الأخذ بأحادیث الآحاد، ص ۸۵؛ عمر سلیمان الأشقر، اصل الاعتقاد، ص ۶۲؛ خالد العک، صحیح شعب الإيمان، ص ۴۷.

بقیه صحابه آن را قبول نکنند و بگویند قول تو خبر واحد است و نمی‌شود به آن اعتقاد پیدا کرد.

۳. تمام ادله‌ای که از کتاب و سنت و جوب اخذ حدیث آحاد در احکام شرعی را بیان می‌کند، و جوب اخذ آن احادیث در اعتقادات را نیز اثبات می‌کند و این سخن که این ادله برای احکام شرعی فرعی مفید و برای اعتقادات نافع نیست، گفته‌ای بدون دلیل است و شافعی در *الرساله* در این باره بحث کرده است.<sup>۱</sup>

۴. آیات شریفه رسول خدا را مأمور ابلاغ پیام الهی می‌دانند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۲</sup> پیامبر نیز می‌فرماید: «از طرف من به همه اعلام کنید»<sup>۳</sup> و در روز عرفه به یارانش فرمود: «در مورد من از شما سؤال خواهد شد. در آن موقع چه خواهید گفت؟ اصحاب گفتند: شهادت می‌دهیم که پیام را رساندی و ابلاغ نمودی و خیرخواهی کردی».<sup>۴</sup> واضح است که بلاغ چیزی است که با آن حجت تمام می‌شود و اگر با خبر واحد علم حاصل نمی‌شد، حجت نیز تمام نمی‌گشت؛ مثلاً پیامبر یکی از یارانش را برای تبلیغ می‌فرستاد و حرف او برای شنوندگان حجت بود و اخباری که از قول و فعل و تقریر پیامبر به ما رسیده است.

اگر ثقات آن اخبار را نقل کرده باشند، بر ما نیز حجت تمام شده است و کسانی که می‌گویند اخبار رسول مفید علم نیست، باید بپذیرند که:

اولاً، رسول خدا غیر از قرآن را ابلاغ نکرده است و نیز از روایات فقط روایات متواتر را ابلاغ کرده‌اند و به غیر آن دو ابلاغی انجام نگرفته است.

ثانیاً، ابلاغ حاصل شده منتهی به چیزی است که نه موجب علم است و نه مقتضی عمل.

۱. محمد البانی، *وجوب الاخذ بأحدیث الاحاد*، ص ۸۵.

۲. مائده: ۶۷: «ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن».

۳. محمد بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۴، ص ۱۴۵؛ ترمذی، *سنن ترمذی*، ج ۴، ص ۱۴۷؛ احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۲، ص ۱۵۹، دارمی، *سنن دارمی*، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. مسلم نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۴۱؛ ابو داوود سلیمان بن الأشعث، *سنن ابی داود*، ج ۱، ص ۴۲۷، ابن ماجه، *سنن ابن ماجه*، ج ۲، ص ۱۰۲۵؛ دارمی، *سنن دارمی*، ج ۲، ص ۴۸.

البته هیچ‌یک از دو گزینه فوق پذیرفتنی نیست؛ پس مطلوب ما حاصل است.<sup>۱</sup>  
 ۵. به یقین می‌دانیم که پیامبر برخی از صحابه را برای تبلیغ به بلاد مختلف گسیل می‌کردند؛ چنان که حضرت علی رضی الله عنه و معاذ و ابوموسی اشعری را در زمان‌های مختلف به یمن فرستادند و نیز می‌دانیم که مهم‌ترین مسئله در تبلیغ، بیان عقیده است و پیامبر به مبلغین امر کرده بودند که قبل از هر چیز توحید و معرفت خداوند را ابلاغ و تبیین کنند. بعد از آن تبلیغ فرائض فرا می‌رسد و اگر با خبر واحد علم حاصل نمی‌شد، پیامبر معاذ را تنها به یمن نمی‌فرستاد و اگر کسی آنچه را گفتیم قبول نکند، باید دو گزینه زیر را بپذیرد:

الف) فرستادگان پیامبر اکرم به مردم عقاید را تعلیم نمی‌کردند و اصلاً مأمور به تعلیم هم نبودند و فقط مأمور تبلیغ احکام بودند و این مخالف حدیث معاذ است که پیامبر اکرم به او فرمودند: «تو به سوی قوم اهل کتاب روانی. پس اولین چیزی که ایشان را به آن می‌خوانی، عبادت خداوند باشد».

ب) فرستادگان مأمور تبلیغ عقاید بودند و این کار را هم انجام می‌دادند، لکن به مردم می‌گفتند این تبلیغ ما را که می‌شنوید، جزء عقایدتان قرار ندهید؛ چون اینها جزء اخبار آحاد است و مفید علم نیست و معلوم است که گزینه‌های فوق صحیح نیستند.<sup>۲</sup>

۶. از لوازم این عقیده باطل این است که ما بعد از صحابه که مستقیماً از پیامبر مطالب را شنیده‌اند، در طبقات دیگر اصلاً کسی که به عقاید از طریق خبر علم پیدا کند، نداشته باشیم، به این ترتیب که به طبقات بعد اخبار از طریق آحاد رسیده است و افرادی که به عقاید از طریق تواتر علم پیدا کنند، بسیار اندک بوده‌اند و آنان کسانی‌اند که طرق حدیث را بررسی و به تواتر آن اطمینان حاصل کرده‌اند، لکن حتی اگر این تتبع نیز اعلام کند که این حدیث متواتر است، باز یقین به تواتر حاصل نمی‌شود؛ چون قائل خودش واحد است، پس خبر واحد است، مگر اینکه افراد کثیری بگویند که این خبر

۱. محمد البانی، وجوب الأخذ بأحادیث الآحاد، ص ۸۷؛ عمر سلیمان الاشقر، اصل الاعتقاد، ص ۶۳.

۲. محمد البانی، همان، ص ۸۵؛ عبدالله بن جبرین، اخبار الآحاد، ص ۸۰.

متواتر است و این عادتاً غیر ممکن است. پس باید معتقد شویم که عقیده با خبر واحد ثابت می‌شود، به علت تعذر وصول متواتر به عموم مردم.<sup>۱</sup>

۷. در بادی امر هر چند تصدیق امری اختیاری است و لذا به انسان گفته می‌شود «تصدیق کن» یا «تکذیب کن»، ولیکن هنگامی که شخصی حرفی را از انسان موثقی بشنود، ناخودآگاه تصدیقش خواهد کرد و اینکه کسی بگوید در امور عملی او را تصدیق بکن و در امور اعتقادی نه، این شبیه تکلیف مالایطاق است؛ زیرا نفس در پذیرش خبر از ثقه فرقی بین احکام و عقاید در خویشتن احساس نمی‌کند و لا محاله ذهن و فکر انسان قول شخص ثقه را بدون توجه به محتوای نظری یا عملی آن تصدیق خواهد کرد.<sup>۲</sup>

۸. فرق گذاشتن بین عقیده و احکام عملی بر این پیش فرض استوار است که عقیده همراه و مقترن با عمل نیست و عمل نیز مقترن و همراه با عقیده نمی‌باشد و هر دوی این قضایا باطل است.

مطلوب در مسائل عملی، دو امر است: علم و عمل. همچنین مطلوب در مسائل، دو امر است: علم و عمل.

پس مسائل علمی - عملی و مسائل عملی - علمی هستند و شارع به هیچ وجه به یکی از این دو اکتفا نکرده و رضایت نداده است.<sup>۳</sup>

اگر کسی برای نظافت غسل کند و برای حرکات بدنی و ورزشی نماز بخواند و برای صحت بدن روزه بگیرد و برای سیاحت حج بگذارد، هیچ کدام از این اعمال به وجه شرعی مقبول نیست؛ چون این عقیده که خداوند این افعال را بر من واجب کرده و من برای اطاعت امر او این اعمال را انجام می‌دهم، در این اعمال موجود نیست. چون این عمل با علم و عقیده همراه نیست، باطل است. علم بلاعمل نیز چنین است.

۱. همان؛ عمر سلیمان الأشقر، *اصل الاعتقاد*، ص ۶۳.

۲. عبدالله ابن جبرین، *اخبار الأحاد*، ص ۸۳؛ خالد العک، *صحیح شعب الإیمان*، ص ۵۰.

۳. ابن قیم الجوزیه، *الصواعق المرسله*، ج ۲، ص ۴۲.

از همه این امور مهم‌تر آیه شریفه ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup> است. آیه شریفه می‌فرماید تحریم و تحلیل بدون اذن خدای متعال کذب بر خداوند جل و علا است. ما در احکام بر طبق اخبار آحاد تحلیل یا تحریم می‌کنیم و معتقدیم که این کذب بر خداوند متعال نیست، همچنین است ایجاب عقیده با اخبار آحاد و نسبت دادن آن به شرع و شارع، و فرقی بین این دو نیست.<sup>۲</sup>

۹. این دلیل البانی تا حدودی شبیه دلیل قبلی است. البانی گوید: بسیاری از احادیث عملی فرعی فقهی، متضمن امور اعتقادی است؛ مثل روایتی که شیخین نقل کرده‌اند: هنگامی که یکی از شما در تشهد آخر نماز قرار گرفت، از چهار چیز به خدا پناه برد و بگوید: خدایا، من از عذاب قبر و جهنم و فتنه زندگی و مرگ و شر فتنه دجال به تو پناه می‌برم.<sup>۳</sup> امثال این روایت بسیار است. طرف‌داران عدم حجیت آحاد در اعتقادات، یا باید اصل این روایت را قبول نکنند که مخالف مذهبشان است، چون روایت خبر واحد در حکم عملی مثل تشهد است و باید آن را پذیرفت و یا بگویند که به این حدیث عمل می‌کنیم، ولی به محتوای آن اعتقاد پیدا نمی‌کنیم که این نیز پذیرفتنی نیست و با عبادیت عمل سازگاری ندارد. فقط یک راه باقی می‌ماند و آن اینکه احادیث آحاد در اعتقادات هم حجت است.<sup>۴</sup>

۱۰. اینکه دلیل ظنی یا قطعی است، امری نسبی است و نسبت به افراد مختلف، متفاوت است؛ مثلاً امری پیش زید قطعی و پیش عمرو ظنی است؛ چون ظن و یقین امری نفسانی است. اخبار رسول خدا برای بعضی قطعی و برای بعضی دیگر ظنی است؛ مثلاً اخباری که ثقات متصل در سندی از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند، برای قاطبه

۱. نحل: ۱۱۶: «و برای آنچه زبان شما به دروغ می‌پردازد، مگویند این حلال است و آن حرام، تا بر خدا دروغ بندید؛ زیرا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند».

۲. ابن قیم الجوزیه، الصواعق المرسله، ج ۲، ص ۹۴.

۳. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۳؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۱۴۱؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۴۷۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۵۴.

۴. محمد البانی، وجوب الأخذ بأحادیث الآحاد، ص ۹۴-۹۵.

محدثین قطع آور است و هیچ شک و شبهه و خللی در این احادیث وارد نمی‌کنند؛ در حالی که متکلمین که بر شیوه تحدیث محدثین و سخت‌گیری آنها در نقل و نقد حدیث واقف نیستند، این احادیث را ظنی می‌پندارند و البته هر دو گروه از درک خود خبر می‌دهند؛ همچون کسی که گرسنه است و کسی دیگر که گرسنه نیست و گرسنگی طرف مقابل را نیز انکار می‌کند؛ در حالی که گرسنگی امری نفسانی و شخصی است و مقایسه خود با دیگری در این امر اشتباه است. بنابراین متکلم را نشاید که محدث را در مورد قطع آور بودن روایات نبوی تخطئه کند.<sup>۱</sup>

۱۱. مطلب دیگری که البانی به این دلیل اضافه کرده این است که در موارد شک و اشتباه سخن متخصص آن فن فصل الخطاب است. کاملاً واضح است که امری برای متخصص بسیار روشن و آشکار و قطعی باشد، ولی برای غیر متخصص ظنی و چه بسا بعید باشد و به مرز انکار نیز برسد. از این رو اگر متکلم در مورد روایتی ادعایی کرد و در قبال آن محدثین نیز در مورد آن روایت و امثال آن ادعای دیگری داشتند، معقول آن است که کلام متخصص در این زمینه حجت باشد و ترجیح داده شود. چه بسیار اتفاق افتاده که غیر اهل فن در مورد احادیثی بر خلاف واقع اظهار نظر کرده‌اند؛ مثلاً حکم به عدم تواتر نزول حضرت عیسی عليه السلام و ظهور رجال در آخرالزمان کرده‌اند؛ در حالی که بنا به بررسی من (البانی)، طرق این احادیث از بیست صحابی گذاشته است و قطعاً متواتر است.<sup>۲</sup>

۱۲. از لوازم این قول باطل این است که ما در عقاید فقط به قرآن کریم توجه داشته باشیم؛ چون احادیث در این زمینه کمکی به ما نمی‌کنند و این عقیده همان اعتقاد قرآنین است که فقط قرآن را قبول دارند و احادیث را بالمره انکار می‌کنند و به عنوان منبع تشریح قبول ندارند، در حالی که پیامبر در حدیث اریکه فرمود: به من علم کتاب و

۱. همان، ص ۱۰۰؛ ابن قیم الجوزیه، *الصواعق المرسله*، ج ۲، ص ۴۳۲.

۲. محمد البانی، *وجوب الأخذ بأحادیث الأحاد*، ص ۱۰۵-۱۰۶.

همانند آن داده شده است.<sup>۱</sup> وی در ادامه افرادی را که فقط به قرآن اکتفا می‌کنند، تخطئه کرده است.<sup>۲</sup>

۱۳. از اشکالات عمده عدم توجه به آحاد در عقاید این است که بسیاری از عقایدی که امت اسلامی دارند و خلف از سلف اخذ و به آن اعتقاد پیدا کرده است، انکار شود؛ زیرا این عقاید مسلمین از اخبار اخذ نشده‌اند؛ همچون عقاید ذیل:

- ایمان به عذاب قبر؛

- ایمان به فشار قبر؛

- ایمان به صراط؛

- ایمان به میزان ذی‌الکفتین؛

- ایمان به آنچه در احادیث صحیح در صفت قیامت و حشر و نشر وارد شده است؛

- ایمان به حوض منسوب به پیامبر اکرم و اینکه هر کس از آن بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد؛

- ایمان به اینکه اهل کبائر مخلد در آتش جهنم نیستند؛

- ایمان به اینکه خداوند حرام فرموده زمین جسد انبیا را بخورد (و از پوسیدن جلوگیری می‌کند)؛

- ایمان به اینکه ارواح شهدا در حواصل طیور خضر واقع شده‌اند؛

- ایمان به رؤیت خداوند در قیامت؛  
- ایمان به نزول خداوند در هر شب؛

- ایمان به اینکه به اهل کبائر از امت اسلام مورد شفاعت پیامبر واقع خواهند شد؛

- نبوت آدم؛

- شفاعت عظمای پیامبر اکرم در محشر، و بسیاری عقاید دیگر.<sup>۳</sup>

---

۱. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ علی بغدادی،

سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۶۰.

۲. محمد البانی، وجوب الأخذ بأحادیث الآحاد، ۹۴-۹۵.

۳. همان، ص ۱۰۶.

### ب) نقد ادله البانی در حجیت اخبار آحاد

خبر واحد ایجاد ظن می‌کند و نه علم و ائمه سلف و محدثین بزرگ بر این عقیده بوده‌اند و اصول دین هیچ‌گاه بر خبر واحد بنا نگردیده است. آنچه ایجاد علم می‌کند، خبر متواتر است و چون خبر واحد ظنی است، هنگام تعارض با قرآن، حدیث متواتر، دلیل عقلی و یا اجماع مسلمین از اثر خواهد افتاد.

از بزرگان ائمه حدیث نقل گردیده: هرگاه خبر واحد ثقه متصل الاسناد نقل شود، با شرایطی خاص رد می‌شود:

۱. روایت با عقل و لوازم آن مخالف باشد؛ زیرا شرع با مخالف عقل سازگاری ندارد.
۲. روایت با قرآن یا سنت متواتر مخالف باشد و این مخالفت نشانه این است که یا روایت اصلی ندارد و یا منسوخ است.
۳. با اجماع مخالف باشد و این نشانه نسخ روایت و یا عدم صدور آن است.
۴. مضمون روایت طوری است که در صورت صحت باید افراد زیادی آن را نقل کرده باشند، نه اینکه فقط یک نفر روایت کند.
۵. مضمون خبر طوری باشد که در صورت صحت خبر باید متواتراً نقل شده باشد و واحد بودن آن نشانه عدم صحت روایت است.<sup>۱</sup>

متن عبارت خطیب بغدادی متقن و درخور دقت است. مسئله مهم و شایسته توجه این است که اولاً، حدیث آحاد در تمام ابواب فقهی و فروع اعتقادی، معقول و مورد عمل واقع می‌شود. ثانیاً، دلالت حدیث آحاد ظنی است و از این لحاظ با قرآن یا متواترات از احادیث و اجماع مسلمین متفاوت است و قضایای اصلی اعتقادی همچون مبانی خداشناسی و صفات الهی و اثبات روز جزا و حساب و عقاب و ثواب و بهشت و جهنم و امثال آن باید با ادله قطعی ثابت شوند، نه با ادله ظنی، و اعتقاد قطعی با دلیل ظنی ثابت نمی‌شود.

۱. خطیب بغدادی، الفقیه و المتفق، ج ۱، ص ۱۳۲.



آنچه از تتبع در تاریخ اسلام به دست می آید، این است که اصول دعوت اسلامی قطعاً از طریق تواتر حاصل آمده و با خبر واحد ظنی الدلاله به اثبات نرسیده است. پیامبر اسلام نیز برای ارسال مبلغین به نواحی گوناگون همیشه افراد متعددی را با هم می فرستاد، نه یک نفر یا دو نفر را، و حتی افرادی که با پیامبر در حج و امثال آن ملاقات می کردند، تنها نبودند، بلکه با افراد کثیری از قبیله خود به مکه آمده بودند و هنگام برگشت که پیام پیامبر را ابلاغ می کردند، خبرشان خبر واحد محسوب نمی شد. البته تأمل در نصوص تاریخی در این زمینه بایسته است.

### ۱. تأملات تاریخی

۱. آمدن قوم مسیلمه نزد پیامبر اسلام طبق نقل بخاری و شرحش فتح الباری که می گوید:

مسیلمه کذاب با گروه زیادی که همراهی اش می کردند، خدمت پیامبر اکرم رسید و تقاضای خود را مطرح کرد و جواب تقاضایش را از پیامبر شنید و همگان این صحنه را مشاهده کردند.

البته پیامبر نیز گاهی افرادی را به عنوان تبلیغ ارسال می فرمودند، برای نمونه قرای بئر معونه که هفتاد نفر بودند و با مکر مشرکین به شهادت نایل آمدند که پیامبر این افراد را برای ارشاد یکی از قبایل فرستاده بودند.<sup>۱</sup>

۲. فرستادن معاذ بن جبل به یمن نیز معروف است، اما چنان که بعضی پنداشته اند، وی به تنهایی به یمن فرستاده نشد، بلکه با گروهی رفت و جناب معاذ سر گروه و سرپرست آنان محسوب می شد. نقل طبری در این زمینه شاهد مناسبی است.<sup>۲</sup> بعضی اوقات اگر مورخین فقط نام یک شخص را برده اند، به مناسبت ریاست او بر گروه بوده است؛ مثلاً می گویند پیامبر خدا معاذ را برای ارشاد اهل یمن به آنجا فرستاد. چون رئیس گروه معاذ بوده، به ذکر نام او اکتفا گردیده است.<sup>۳</sup>

۱. محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۷، ص ۳۸۵.

۲. همو، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳. ابن جوزی، دفع شبه التشبیه، ص ۳۲.

## ۲. دلایل روایی

در متون اهل سنت نصوصی وجود دارد که می‌شود با این نصوص استدلال کرد که خبر واحد علم قطعی نمی‌آورد، بلکه ظنی است و اگر خلاف آن ثابت شد، عمل به آن یا اعتقاد به آن وجهی ندارد.

مخالفان حجیت خبر واحد در اعتقادات در استدلال‌هایشان، به عمل پیامبر و صحابه و تابعان و ائمه سلف استناد جسته و بر ضد سلفیان استدلال کرده‌اند که سیره پیامبر و اهل القرون الاولی نشان می‌دهد که اعتقاد به علم‌آور بودن خبر واحد در آن زمان متفق‌علیه نبوده است.<sup>۱</sup>

۱. یکی از نصوص که به آن استشهاد گردیده، حدیث ذوالیدین است:

ذوالیدین هنگام نماز ظهر یا عصر به رسول خدا که نماز را دو رکعت خوانده بود، عرض کرد یا رسول الله، آیا فراموش کردی یا به قصر خواندی؟ پیامبر فرمود: نه فراموش کردم و نه به قصر خواندم. سپس به مردم فرمود: آیا همان‌گونه شد که ذوالیدین گفت. همه گفتند: بله. پس پیامبر دو رکعت اضافه کرد.<sup>۲</sup>

متن فوق نشان می‌دهد که بعد از اعتراض ذوالیدین، پیامبر سخن وی را علم‌آور ندانست، بلکه به دلیل احتمال وهم و خطا در نظر ذوالیدین، با آنکه عادل و ضابط و صحابی بود، از اصحاب سؤال فرمود و بعد از تأیید صحابه که افراد کثیری بودند، به سخن ذوالیدین ترتیب اثر داد.

البته شایان ذکر است که مضمون این روایت از نظر عقاید شیعه باطل، خلاف واقع و مطروح است؛<sup>۳</sup> زیرا با عصمت پیامبر و بی‌خطا بودن ایشان در افعال ایشان سازگار نیست و حضور قلب صحابه و تمرکز حواس آنان را در عبادت، برتر از پیامبر قرار می‌دهد.<sup>۴</sup> لکن برای استدلال اهل سنت بر این حدیث، از باب جدال مطرح گشت.

۱. ابن جوزی، دفع شبه التشبیه، ص ۳۲.

۲. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۵۶۶؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۳.

۳. عبدالحسین شرف الدین، ابهریرة، ص ۸۵.

۴. همان.

پس خبر واحد حجت است، مادامی که با قوی‌تر از خود معارض نباشد؛ مثلاً با کتاب‌الله یا خبر متواتر و اجماع مسلمین. صحابه بزرگوار پیامبر بعضی از اخبار آحاد را رد می‌کردند و علت رد را نیز بیان می‌نمودند و اگر اخبار آحاد علم‌آور بود، رد آن معنا نداشت و حداکثر این بود که باید تأویل می‌شد؛ مثلاً رد آیه قرآن یا رد حدیث متواتر از نظر شرع معنا ندارد، بلکه در مواقعی می‌توان دلالت آنها را با تأویل توجیه کرد در حالی که صحابه در بسیاری از اوقات خبر واحد را رد و طرد کرده‌اند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

۲. عایشه قول عمر را در حدیث «تعذیب المیت بیکاء أهله علیه» رد می‌کند. عمر و پسرش هر دو از پیامبر گرامی اسلام روایت می‌کنند که فرمود: متوفا با گریه بستگانش معذب می‌شود؛ در حالی که عایشه، این روایت را به این سبک رد کرده و گفته است که گوینده حدیث دروغ نگفته، اما فراموش کرده و دچار خطا شده است و سپس عایشه صورت صحیح حدیث را این طور بیان کرد که پیامبر اسلام بر زنی یهودی که مرده بود و بر او می‌گریستند؛ گذر کردند و فرمودند: این افراد بر آن زن یهودی می‌گیرند.<sup>۱</sup>

۳. نووی در شرح مسلم در توضیح این روایت گوید: عایشه روایت عمر و پسرش را مخالف این آیه قرآن یافته که فرموده: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾<sup>۲</sup> و متذکر شده است که زن یهودی به علت گریه بستگانش معذب نمی‌شده، بلکه تعذیبش به دلیل کفرشان بوده است.<sup>۳</sup> روایت فوق و شروح آن دلالت می‌کند که عایشه با صراحت قول جناب عمر و پسرش را رد می‌کند و معتقد است که عمر و پسرش حدیث را درست متوجه نشده‌اند و حدیث سبب ورود داشته که روات از آن بی‌خبر بوده‌اند و عایشه که سبب ورود حدیث را می‌دانسته، به نحو صحیحی نیز حدیث را توجیه و رأی آن دو را تخطئه کرده است. نکته جالب توجه این است که این حدیث از احادیث اعتقادی است و در

۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۳، ص ۱۵۱-۲؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۲-۶۳۸.

۲. فاطر ۱۸: «و هیچ باربر دارنده‌ای بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد».

۳. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۲۸.

صحیحین نقل گردیده است، لکن با توجه به مخالفت این حدیث با آیه قرآنی و معارضه خبر واحد با دلیلی قوی‌تر از خود از حجیت ساقط شده است.

۴. عایشه قول کسانی را که معتقد به رویت خداوند توسط پیامبر بودند، رد می‌کند. فردی از عایشه پرسید: آیا پیامبر پروردگارش را دید؟ عایشه در جواب گفت: از گفته تو مو بر تنم راست شد! هر کس این سخن را گفته، دروغ بر زبان رانده است. سپس آیه شریفه را قرائت کرد که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»<sup>۱</sup> و «مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»<sup>۲</sup>.

عایشه اجتهاد بعضی از صحابه را مبنی بر رویت نقد کرده است. البته این اجتهاد در شکل روایت بیان شده است. نمونه‌های دیگری از عایشه رد بعضی احادیث خصوصاً در رد بعضی احادیث ابوهریره می‌توان در متون یافت.<sup>۳</sup>

۵. البته از خلیفه اول نیز گزارش شده که وی اولین کسی است که در قبول اخبار احتیاط کرده است. نقل شده: جدۀ یک متوفا به ابوبکر رجوع کرد و سهم ارث خود را پرسید. ابوبکر در جواب گفت که نه در قرآن و نه در کلام پیامبر پاسخی بر سؤال تو وجود ندارد. سپس در این مورد از مردم سؤال کرد. مغیره بلند شد و گفت: من در پیشگاه رسول خدا بودم که فرمود سهم او یک ششم است. ابوبکر گفت: آیا شاهدی داری؟ محمد بن مسلمه برخاست و به این مطلب شهادت داد و ابوبکر تصدیق کرد.<sup>۴</sup> این همه سخت‌گیری در زمینه احکام است و عقاید به قیاس اولویت مهم‌تر از این و سخت‌گیری در آنها بیشتر است.

۶. خلیفه دوم نیز خبر واحد را مورد انتقاد قرار داده است. ذهبی نقل می‌کند:

۱. انعام: ۱۰۳: «چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است».

۲. شوری: ۵۱: «او هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی»

(ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۶۰۶؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۵۹)

۳. ر.ک: ابریکر بیهقی، سنن بیهقی، ج ۱، ص ۱۰۱؛ احمد بن شعیب نسایی، سنن نسایی، ج ۱، ص ۲۶؛ ترمذی، سنن

ترمذی، ج ۱، ص ۱۷؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲؛ حاکم نیشابور، مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۸۱، محمد

طیالسی، مسند، ص ۱۹۹؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۶، ص ۶۱.

۴. محمد ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲.

خلیفه دوم برای محدثین در نقل حدیث سخت می‌گرفت و بعضاً در خبر واحد توقف می‌کرد. نقل شده که ابوموسی از پشت در سه مرتبه بر خلیفه دوم سلام داد و چون اذنی حاصل نشد، برگشت. عمر وی را احضار کرد و گفت: چرا برگشتی؟ گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود هرگاه فردی از شما سه مرتبه سلام داد و جواب نشنید، برگردد. عمر گفت: یا بر این حرف بینه می‌آوری و یا تنبیه خواهی شد. ابوموسی این روایت را تصدیق کرد تا اینکه عمر این سخن را پذیرفت.<sup>۱</sup>

این خبر نشان می‌دهد که اگر خبری را دو ثقه نقل کند، اقوی و ارجح است از خبری که ثقه واحد آن را نقل کند؛ چون ظنی که از قول دو ثقه حاصل می‌شود، بیشتر است از یک نفر و مسئله دیگر لفظ «اذا ارتاب» در متن هست که نشان می‌دهد خبر واحد قابل شک و تردید است و اگر علم‌آور بود، شک و تردید در آن زمینه معنا نداشت<sup>۲</sup> و حافظ ذهبی خود معتقد است که خبر واحد ظن‌آور است و علم‌آور نیست.<sup>۳</sup>

### ۳. عقاید ائمه سلف

مسئله دیگر اینکه ائمه مهم سلف نیز این اعتقاد را دارند و نصوصی از ائمه سلف نیز ذکر می‌گردد.

۱. شافعی گوید: اصل قرآن و سنت و قیاس است و اجماع از خبر واحد مهم‌تر است.<sup>۴</sup> منظور او از جمله «اجماع از خبر واحد مهم‌تر است»، این است که اجماع مفید علم و قطع است و حدیث منفرد یا آحاد مفید ظن است.<sup>۵</sup>
۲. بخاری در کتاب صحیحش در باب اخبار الآحاد چنین گوید: «باب ما جاء في اجازة خبر الواحد الصدوق في الأذان و الصلاة و الصوم و الفرائض و الاحكام».<sup>۶</sup> ابن حجر در شرح این جملات چنین گوید:

۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۷.

۲. ابن جوزی، مقدمه دفع شبه التشبیه، ص ۳۸.

۳. همان.

۴. احمد بن عبدالله ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۹، ص ۱۰۵؛ عبدالرحمن بن ابی حاتم، آداب الشافعی، ص ۲۳۳ و ۲۳۱؛

احمد بیهقی، مناقب الشافعی، ج ۲، ص ۳۰.

۵. ابن جوزی، مقدمه دفع شبه التشبیه، ص ۳۹.

۶. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۳۱.

منظور از فرایض بعد از ذکر اذان و صلوات و صوم، عطف عام بر خاص است و این سه عبادت را به دلیل اهمیت آن ذکر کرده است. کرمانی گوید: این موارد را ذکر کرده تا بفهماند خبر واحد در احکام عملی کاربرد دارد، نه در اعتقادات.<sup>۱</sup>

۳. امام احمد حنبل نیز معتقد بود که خبر واحد مفید ظن است و اگر با اقوی از خود که مفید قطع باشد، معارض باشد، از حجیت خواهد افتاد.

در مورد حدیث «یهلک امتی هذا الحی من قریش قالوا ما تامرنا یا رسول الله؟ قال: لوان الناس اعتزلوهم»،<sup>۲</sup> پسر احمد حنبل در مسند در ذیل این حدیث چنین گوید: پدرم در مرضی که بر اثر آن از دنیا رفت، گفت: این خلاف احادیثی است که از پیامبر به اثبات رسیده که فرمود: «اسمعوا و اطیعوا و اصبروا».

سقف در شرح عبارات فوق چنین گوید:

احادیث که در آنها جمله «اسمعوا و اطیعوا و اصبروا» وجود دارد، نزد امام احمد به اثبات رسیده و حالت قطع یا نزدیک به آن پیدا کرده است و حدیث «لوان الناس اعتزلوهم» نزد امام احمد ظن بوده و چون معارض قوی تر از خود است، از حجیت افتاده است. از این نکته می شود استفاده کرد که احادیث آحاد نزد احمد بن حنبل ظن بوداند و می شود گفت که حتی احادیث صحیحین نیز از او ظنی اند و اگر با آیات قرآن یا اجماع یا متواتر معارضه کنند، از حجیت خواهند افتاد.<sup>۳</sup>

نصوصی را از خطیب بغدادی و بیهقی و نووی نیز در منابع در این زمینه می شود شاهد آورد که برای عدم اطاله مطلب خودداری می شود.<sup>۴</sup> البته از همه جالب تر اعتراف ابن تیمیه به این موضوع است هیچ اصل اعتقادی براساس خبر واحد بنا نمی شود.<sup>۵</sup> ابن حجر نیز بر این موضوع تکیه کرده و توضیحاتی داده و گفته:

۱. همان.

۲. همان، ج ۶، ص ۶۱۲؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. ابن جوزی، مقدمه دفع شبه التثبیه، ص ۴۲.

۴. همان، ص ۴۲-۴۳.

۵. احمد ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۳۳.

ابن تیمیه در *منهاج السنه* به این مسئله اعتراف کرده و گفته است: این از اخبار آحاد است و چگونه یک اصل دینی که اعتقاد به آن لازم است، با خبر واحد ثابت می‌شود؟<sup>۱</sup>

### نقد تفصیلی ادله‌ی البانی

۱. یکی از ادله البانی روایاتی است که در این زمینه به آنها تمسک کرده، با این مضمون که هر چیز جدید و محدث از نظر دین شر، بدعت و ضلالت آور است. در صورت اثبات صدور این احادیث، باید توجه داشت که سیاق این روایات امور دینی را شامل می‌شود و چون عبادات توقیفی‌اند، نمی‌شود از پیش خود چیزی به آنها اضافه یا از آنها کم کرد؛ در حالی که در امور غیرعبادی بدعت معنا ندارد؛ زیرا که این امور جزء دین تلقی نمی‌شوند و در محیط‌های گوناگون افراد مختلف با توجه به آداب و عادات خود رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند و به هیچ‌وجه این امور بدعت تلقی نخواهند شد. شایان ذکر است که انجام دادن هر کاری به قصد انتساب آن به شریعت بدعت است، و لکن بدعت تلقی کردن کاری بدون منتسب کردن آن به شریعت نامعقول است.<sup>۲</sup>

۲. لازمه عدم حجیت اخبار آحاد در عقاید، دورانداختن آن اخبار نیست. به هر حال وجود روایت خصوصاً اگر جامع شرایط صحت باشد، احتمال صدور آن از پیامبر و معصوم را تقویت خواهد کرد و اگر مخالف عقل یا نصوص دیگر نبود، عقد قلبی ضمنی نیز به همراه خود خواهد داشت، هر چند به مرحله قطعیت نرسد. در امور مهمی همچون توحید و معاد و بعضی از مسائل نبوت، قطعیت شرط است و لازمه اعتقاد قلبی است و اگر مسئله‌ای از اعتقادات برای ما در حد ظن ثابت شد، اعتقاد قطعی به آن در شریعت لازم شمرده نشده است، مثلاً در مورد حضرت آدم، اگر روایات به طور قطعی

۱. ابن حجر، *فتح الباری*، ج ۱۳، ص ۳۴۵.

۲. جعفر سبحانی، *البدعة*، ص ۶۵.

نبوت او را ثابت نکردند، عدم اعتقاد قطعی به نبوت ایشان خلاف شرع محسوب نخواهد شد و خداوند بازخواستی نخواهد شد.<sup>۱</sup>

۳ و ۴. خبر واحد حجت نیست؛ چون انتساب آن مطلب را به پیامبر قطعی نمی‌کند، وگرنه اگر خود ما مطلب را از پیامبر و امام به‌طور مستقیم و بی‌واسطه دریافت کنیم، قطعاً به آن عمل خواهیم کرد و قطعاً آن را جزء معتقدات خود قرار خواهیم داد و در آن صورت این مباحث زاید و بی‌فایده است.

۵ و ۶. مبلغین چنان که در مباحث قبل نیز به آن اشارت رفت، همواره گروهی از افراد به سرکردگی یک شخص خاص بودند، نه اینکه پیامبر فقط یک نفر را به‌عنوان مبلغ سراغ قوم خاصی بفرستد و دیدارهای پیامبر با مردم خصوصاً تازه‌مسلمانان، معمولاً با گروه‌های زیاد همراه بود؛ هرچند امور اعتقادی مهم در بیشتر موارد در قرآن ذکر شده و یا اگر پیامبر آن را فرموده باشد، در مکان‌ها و در بین جماعات متعدد بوده است.<sup>۲</sup>

۷. ظن تا یک درصد مانده به یقین منطقی، قطعی را هم شامل می‌شود. در اینگونه امور عمل به این ظنون عقلایی و مورد پذیرش عرف و عقلاست، اما اینکه برای شخصی در حد عقلایی مثلاً خدا اثبات شود و این اثبات در مرحله اطمینان باقی بماند و به مرحله یقین منطقی نرسد ذهن به‌صورت خودکار از پای‌بندی به آن خودداری خواهد کرد؛ در حالی که اگر مسئله عملی بود، شخص آن را انجام می‌داد و ذهن هیچ مخالفتی نداشت؛ مثل اینکه خبر واحد بگوید خورشید به دور زمین می‌گردد ولی در عمل ببینیم که مسئله بر عکس است. ذهن چگونه خبری را که با واقعیت صد در صد مخالف است، خواهد پذیرفت؟ بلکه به صورت خودکار آن را دفع خواهد کرد.<sup>۳</sup>

۸ و ۹. آنچه در این استدلال مطرح گشته، از جهاتی مورد تأمل است. برای کسی که غسل انجام می‌دهد، اصل وجود غسل قطعی است، اما کیفیت غسل در بین فقها

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ص ۱۶۶.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۶۶-۱۶۷.



اختلافی است، یعنی قطعیتی در این حکم وجود ندارد. اما این ظن قابل اطمینان عقلایی و موجب عمل است و به همان میزان نیز قابل انتساب به شریعت است. در یک حکم کلی هر آنچه یقینی است، یقیناً به شریعت منتسب است و هر آنچه ظنی است، انتساب آن به شریعت در حد ظن است.<sup>۱</sup>

۱۰. هر چند فی الجمله این مطلب صحیح است و ممکن است مطلبی برای محدثین قطعی و برای متکلمین ظنی باشد، ولی تشبیه این مسئله به احساسات درونی و مسائلی از قبیل تشنگی و گرسنگی صحیح نیست؛ زیرا این امور وجدانی‌اند و قابل استدلال نمی‌باشند؛ در حالی که هم متکلم و هم محدث در مورد مطلب علمی خویش باید بحث و استدلال کنند. هر چند کلام متخصص در هر فنی فصل الخطاب است، لکن آنچه مانع می‌شود که ما همه گفته‌های محدثان را نپذیریم، متواتر دانستن بعضی از روایاتی است که به هیچ وجه با عقل قطعی سازگاری ندارد؛ همچون نزول خداوند به آسمان دنیا و ... که از اسرائیلیات و مسیحیات محسوب می‌شوند تا عقاید صریح اسلامی.<sup>۲</sup>

۱۱. البانی معتقد است یا باید احادیث را در این زمینه بپذیریم یا همچون قرآنیان در تمام مسائل فقط به قرآن رجوع نماییم؛ در حالی که این چنین تلازمی به هیچ وجه وجود ندارد. ما هم به قرآن و هم به روایات در عقاید و احکام رجوع می‌کنیم و حجیت خبر آحاد در عقاید را نیز نمی‌پذیریم.

۱۲. هر کدام از این ادله قطعی بود، قطعاً به آن ایمان خواهیم آورد و آن را از شریعت خواهیم دانست و اگر ظنی بود، انتساب آن به شریعت در حد احتمال خواهد بود؛ هر چند بعضی از این عقاید گفته شده به خرافات بیشتر شبیه است تا مسائل مقبول عقلی؛ مثل شماره‌های ۴، ۹، ۱۰ و ۱۱.

---

۱. همو، شریعت در آئینه معرفت، ص ۲۷۴.

۲. جعفر سبحانی، البدعة، ص ۱۴۵.

## ۲. استقلال سنت در تشریح

### (الف) الحدیث حجة بنفسه (حدیث و حجیت خودبنیاد)

حدیث حجت بنفسه است؛ یعنی اگر از طرق گوناگون برای محدث ثابت شود که این حدیث از رسول خدا صادر شده است، ما آن را می‌پذیریم و اگر از احکام عملی باشد، طبق آن عمل خواهیم کرد.

در توضیح کلمه «حجة بنفسه» باید گفت که منظور این است که حدیث برای مقبولیت به هیچ چیزی خارج از خودش محتاج نیست. به بیان دیگر، در صورت اثبات صدور حدیثی از پیامبر، هیچ چیزی نمی‌تواند حجیت آن را زیر سؤال برد، حتی مخالفت با کتاب الله یا مخالفت با عقل یا اجماع.

هرچند موافقت علم با حدیث موجب ازدیاد ایمان به حدیث شریف و گوینده آن است، لکن شرط پذیرش حدیث موافقت با علم نیست.<sup>۱</sup> مسئله در مورد عقل و حتی کلام الله نیز چنین است؛ چون ظاهر کلام البانی دلالت بر این دارد که حدیث برای اثبات درستی خود هیچ احتیاجی به چیزی خارج از خود به عنوان مؤید ندارد (برهان قائم فی نفسه لایحتاج الی دعم خارجی).

علاوه بر کلام فوق دأب البانی در تصحیح و تضعیف احادیث نیز مؤید این عقیده است. او هرچند در مخالفت با کلام الله سلفیه محتاطانه قدم برمی‌دارد، لکن هیچ حدیثی را (ولو یک مورد) در صورت صحت سند به صرف مخالفت با کتاب از حجیت نمی‌اندازد، بلکه یا با تأویل و یا توجیه یکی از ادله مذکور رفع تعارض و تناقض و مفاد حدیث را تثبیت می‌کند و اگر حدیث با عقل صریح مخالف بود، با بیان اینکه غیبات با عقل قابل ادراک و سنجش نیست، رفع مخالفت کرده، موقعیت حدیث و مفاد آن را قبول می‌کند. نمونه بارز این رفتار در تصحیح حدیث ذباب آشکار است. متن حدیث چنین است: «یکی از بال‌های مگس سم و بال دیگر شفا است. هنگامی که در غذا بیفتد،

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۶۰.

آن را در غذا فرو برید که در بال اول سم و در دیگری شفا وجود دارد.<sup>۱</sup> البانی در تعلیق این حدیث چنین می‌گوید: این حدیث با سندهای صحیح از سه تن از صحابه، ابوهریره و ابوسعید خدری و ابوالدرداء روایت گردیده و ثابت شده است و موردی برای تشکیک در این روایت وجود ندارد و البانی کسانی را که این حدیث را مخالف عقل و موضوع می‌دانند، صاحبان عقول مریض دانسته و گفته اینان حدیث پیامبر را به جهت عدم انطباقش با عقل معیوبشان انکار می‌کنند. او معتقد است که اتفاقاً این حدیث از معجزات پیامبر است که این مطلب را فرموده و علم جدید هنوز به این دست نیافته است. شواهدی از بعضی اطبا نقل می‌کند که اتفاقاً علم جدید این مسئله را ثابت کرده است.<sup>۲</sup>

مطالب فوق نشان می‌دهد که البانی چقدر تلاش می‌کند که اگر سند حدیثی صحیح بود، متن آن را قابل دفاع نشان دهد و آن را حمل بر ظاهر کند. اما در نقد حدیث فوق باید بگوییم با قطع نظر از مخالفت عقل و علم با محتوای حدیث مربوط به بال مگس، تنفر طبع از خوردن غذایی که مگس در آن افتاده است، نشان دهنده صحت نبودن این روایت و نادرستی انتساب آن به رسول خدا است.<sup>۳</sup>

### ب) هم‌ترازی قرآن و سنت در تشریح

نظرهای فراوانی درباره ارتباط بین قرآن و سنت مطرح شده است. البانی تصریح کرده است که قرآن و سنت با هم دو مصدر تشریح دین اسلام‌اند. وی سخن کسانی را که می‌گویند اول قرآن بعد سنت یا تفسیر قرآن به قرآن و اگر نشد تفسیر قرآن به سنت، به هیچ وجه نمی‌پذیرد و معتقد است که رتبه سنت بعد از قرآن نیست، بلکه سنت همراه قرآن است. این نکته در تفکر البانی بسیار مهم است.

۱. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۵۹؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۵۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۳،

ص ۶۷؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۱۵، ص ۲۰۰؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۵۹.

۲. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۵۹؛ عبدالله زحیلی، منهجیة فقه السنة النبویة، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ خلیل ملا خاطر، الإصابه فی صحة حدیث الذبابة، ص ۷۵.

۳. جعفر سبحانی، الحدیث النبوی، ص ۳۶۸.

البانی گوید: بر مسلمین واجب است که بین قرآن و سنت جدایی نیندازند و هر دو را اخذ کنند و تشریح را بر روی هر دوی این‌ها بنا کنند.<sup>۱</sup> با بیان دیگر می‌گوید: ما قائل نیستیم که قرآن را با قرآن تفسیر می‌کنند و سپس با سنت. این بیانات نشان می‌دهد که البانی سنت را مستقل در تشریح و همگام با کتاب الله می‌داند. بدین سبب حدیث مشهور معاذ بن جبل را نقد و بررسی و طرح و طرد کرده است. از معاذ نقل شده است هنگامی که پیامبر اکرم وی را به یمن فرستادند، به او فرمودند: چگونه قضاوت می‌کنی هنگامی که در مقام داوری قرار می‌گیری؟ گفت: قضاوت می‌کنم به آنچه در کتاب خدا هست. فرمود: اگر در کتاب خدا چیزی در مورد آن مسئله وجود نداشت، چه می‌کنی؟ عرض کرد: طبق سنت عمل می‌کنم. فرمود: اگر در سنت رسول خدا نیز چیزی بر آن دلالت نکرد، چه؟ عرض کرد: به اجتهاد شخصی خود عمل می‌کنم. پس پیامبر دستی به سینه وی بر سبیل مهر و محبت زدند و فرمودند: خدا را شکر که فرستاده پیامبر خدا را به آنچه مورد پسند رسول خداست، موفق فرمود.<sup>۲</sup>

این حدیث در منابع متعددی آمده است.<sup>۳</sup>

البانی در بررسی این حدیث با عنوان حدیث منکر، حجیت این را زیر سؤال برده است و در صفحات زیادی در بررسی سندی این حدیث خاطر نشان کرده که به دلیل ارسال و جهالت راوی‌اش، حارث بن عمرو، و به جهت تصریح بسیاری از بزرگان علم حدیث به ضعف آن همچون بخاری، عقیلی، دارقطنی، ابن حزم، ابن طاهر، ابن جوزی، ذهبی، سبکی و ابن حجر، از نظر سند مخدوش است و قابل احتجاج نیست،<sup>۴</sup> اما مهم‌تر از آن بیان البانی در نقد متن حدیث است که زیر بنای فکر البانی درباره ارتباط قرآن و

۱. محمد البانی، منزلة السنة، ص ۱۸.

۲. محمد البانی، منزلة السنة، ۲۸؛ همو، سلسلة الأحادیث الضعيفة، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳. محمد طیالسی، مسند، ج ۱، ص ۲۸۶؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۳۰؛ ابو داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۱۶؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ محمد بن سعد، طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۴۷؛ خطیب بغدادی، الفقیه و المتفق، ج ۱، ص ۹۳؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ ابن عبدالبر، جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۵۵؛ ابن حزم، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۶، ص ۲۶ و ۳۵.

۴. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعيفة، ج ۵، ص ۲۸۴.

سنت است. انتقاد البانی بر متن حدیث معاذ چنین است که اولاً، بخاری، امام حدیث، حکم به نکارت متن حدیث کرده است. ثانیاً، حدیث معاذ برای حکم حاکم سه مرحله قرار می‌دهد تا رأی خویش را صادر کند: اول رجوع به قرآن، دوم در صورت نبودن حکم در قرآن رجوع به سنت، سوم رجوع به اجتهاد و رأی خود شخص در صورت نبودن حکم در سنت. و این به نظر البانی رجوع به قرآن و سنت باید هم‌زمان انجام گیرد، نه به ترتیبی که در حدیث معاذ آمده که اول به قرآن سپس به سنت رجوع شود. کلام البانی چنین است: ارتباط قرآن و سنت همچون ارتباط با رأی و قیاس نیست و باید به کتاب و سنت همچون مصدري واحد نگریست.<sup>۱</sup>

مبنای نظر البانی دو حدیث از پیامبر است که فرموده‌اند: «الا اني اوتيت القرآن و مثله معه»<sup>۲</sup> که منظور «مثله معه» سنت است و حدیث دوم حدیث ثقلین است: «لن يفترقا حتي يردا علي الحوض» البته حدیث با عبارت «کتاب الله و سنتی» هم نقل شده<sup>۳</sup> سپس نتیجه می‌گیرد که تفریق بین کتاب و سنت با این مبانی ناسازگار است و حرفی باطل است. اگر با دقت نگریسته شود، حتی البانی پا را از این هم فراتر گذاشته و حدیث‌گرایی خویش را به نحو بارزتری بیان کرده و گفته: «السنة حاکمة علي القرآن و مبينة له»<sup>۴</sup> که طبق این مبنا، سنت حتی بر قرآن حاکم است.

البانی در تمام کتاب‌هایش بر این رویه ثابت قدم بوده و روایت را بر قرآن ترجیح داده است. متن و سند حدیث معاذ با ادله متفاوتی از نظر علمای شیعه نیز نقد و بررسی شده و نادرستی آن معلوم گشته است.<sup>۵</sup>

۱. همو، منزلة السنة، ص ۳۰.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۱۳۱؛ عجلونی، كشف الخفاء، ج ۲، ص ۴۲۳، مناوی، فیض القدير، ج ۳، ص ۱۸۷.

۳. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۱۴، دارقطنی، سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۶۰؛ سید علی میلانی، الرسائل العشر، ص ۲۰۱.

۴. محمد البانی، منزلة السنة، ص ۳۰.

۵. جعفر سبحانی، الحدیث النبوی بین الروایة و الدرایة، ص ۸۸ به بعد.

### ج) روایات تفسیری و ارتباط قرآن و سنت

رابطه قرآن و سنت از مباحث مهم و تأثیرگذار در حوزه تفکر دینی است، لکن بررسی همه‌جانبه این موضوع خارج از محدوده این کتاب است.<sup>۱</sup> فقط به روایات تفسیری نظری خواهیم کرد، آن هم در محدوده‌ای که البانی اظهار نظر کرده است.

یکی از مهم‌ترین کارکردهای روایات تفسیری، تقیید اطلاق و تخصیص عموم بعضی از آیات قرآن است. در کتب اصول فقه بین عام و خاص، و مطلق و مقید فرق واضحی وجود دارد، لکن البانی به دقت این امور را از هم تمیز نداد و حتی گاهی به جای یکدیگر استعمال کرده است، ولی آنچه مسلم است، عام بیشتر جنبه لفظی رد و الفاظ عام نشان‌دهنده عموم موجود در کلام‌اند، ولی در مطلق و مقید بیشتر توجه معطوف به مقدمات حکمت است که جنبه لفظی ندارد.<sup>۲</sup>

البانی چند نمونه را بیان کرده و توضیحاتی برای آنها داده است:

نمونه اول: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾<sup>۳</sup> در این آیه شریفه سارق و سرقت به صورت مطلق به کار رفته و سرقت‌های بزرگ و کوچک را همسان شامل می‌شود، اما سنت محدوده سرقت را تنگ‌تر کرده و قطع را به ربع دینار و بالاتر از آن اختصاص داده است: «قطع نیست، مگر در ربع دینار و بالاتر».<sup>۴</sup>

نمونه دوم: ﴿فَأَمْسَحُوا بُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾<sup>۵</sup> آیه شریفه که حکم تیمم را بیان می‌کند، شامل واژه «ایدی» است که لفظی مجمل است، ولی سنت اجمال لفظ را بر طرف کرده است. پیامبر فرمود: تیمم، ضربه دست به خاک و کشیدن به صورت و دستان است. البته البانی به جای مجمل و مبین، مطلق و مقید به کار برده است.<sup>۶</sup>

۱. رک: عدنان بن محمد ابوعمر، السنة النبوية و علاقتها بتفسير القرآن الكريم.

۲. ناصر مکارم شیرازی، انوار الاصول، ج ۲، ص ۱۵۰؛ جعفر سبحانی، ارشاد العقول، ج ۳، ص ۲۲۰.

۳. مائده: ۳۸: «و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند، دستشان را به‌عنوان کیفری از جانب خدا ببرید».

۴. ابو داود، سنن ابی داود، ص ۳۱۲؛ ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۵۹.

۵. مائده: ۶: «و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید».

۶. محمد البانی، منزلة السنة، ص ۵.

نمونه سوم: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ هُمُ الْأَمَنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾.<sup>۱</sup> اصحاب از واژه ظلم این گونه فهمیدند که این واژه تمام ظلم‌ها را از صغیره و کبیره در برمی‌گیرد. به همین جهت این مسئله را از پیامبر پرسیدند که ای رسول خدا، با این حال کسی از ظلم مصون نخواهد بود و ایمان هم آغشته به ظلم خواهد شد. پیامبر فرمود: منظور از ظلم در این آیه شرک است. آیا قول لقمان را نشنیده‌اید که گفت: ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.<sup>۲</sup> بنابراین پیامبر تصور غلط صحابه را از آیه شریفه تصحیح فرمودند و خاطر نشان کردند که ظلم مذکور در آیه شرک را شامل شده و از کمتر آن منصرف است. البته البانی در این زمینه از لفظ عموم استفاده کرده که به نظر می‌رسد مطلق صحیح‌تر باشد.<sup>۳</sup>

### ۱. بیان مصداق

بیان مصداقی آیات از کارکردهای مهم سنت شریفه است. گاهی مکلف در تطبیق و مصداق دچار اشکال و حیرت می‌شود که روایات در رفع این مشکل بسیار مفید و راه‌گشا هستند.

نمونه اول: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ﴾.<sup>۴</sup> آیه شریفه میتة (مردار حیوانی که تزکیه شرعی نشده باشد) و خون را تحریم کرده است، لکن احادیث نبوی دو مصداق از میتة و دو مصداق از دم را از شمول این تحریم خارج ساخته است؛ مانند این حدیث پیامبر: «أَحَلَّتْ لَنَا مَيْتَاتَانِ وَدَمَانِ: الْجُرَادُ وَالْحَوْتُ وَالْكَبِدُ وَالطَّحَالُ»<sup>۵</sup> دو میتة و دو خون بر ما حلال است: ملخ و ماهی، و کبد و طحال» در این حدیث شریف ملخ و ماهی و جگر و طحال از حرمت خارج شده‌اند.

۱. انعام: ۸۲: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه‌یافتگان‌اند».

۲. لقمان: ۱۳: «به راستی شرک ستمی بزرگ است» (محمد بخاری، صحیح بخاری، ۶، ۲۰؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۸۲؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۸۵؛ محمد البانی، منزلة السنة، ص ۱۳).

۳. محمد البانی، منزلة السنة، ص ۷.

۴. مائده: ۳: «بر شما حرام شده است مردار و خون».

۵. ابن حجر، فتح الباری، ج ۹، ص ۵۳۵؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۹۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۵۴؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ محمد البانی، منزلة السنة، ص ۹.

نمونه دوم: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾.<sup>۱</sup>

آیه شریفه بیان می‌کند که استفاده از زینت و روزی‌های طیب برای بندگان خدا هیچ منعی ندارد، ولی سنت شریفه بعضی از مصادیق زینت را حرام اعلام کرده و از حلیت شامل آیه فوق خارج نموده است؛ چنان‌که پیامبر اکرم روزی در حالی که در یک دستش حریر و در دست دیگرشان طلا بود، به صحابه فرمودند: این دو بر مردان امت من حرام و بر زنان حلال است.<sup>۲</sup> پس آن حضرت حریر و طلا را برای مردان حرام و برای زنان حلال اعلام کرد و آیه شریفه که تمام زینت‌ها را برای تمام مؤمنان حلال دانسته بود، بدین وسیله تخصیص خورد.

نمونه دیگری که البانی از روایات آورده است، از قبیل عام و خاص و مطلق و مقید نیست، بلکه از قبیل تأثیر شرط یا قید و یا عدم تأثیر این دو در حکم است. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾.<sup>۳</sup>

آیه شریفه بیان می‌کند که قصر صلاة مشروط به وجود خوف و امثال آن است و لذا باید در صورت فقدان خوف (فقدان شرط)، قصر صلات نیز تحقق پیدا نکند. از همان ابتدا این سؤال در ذهن صحابه ایجاد شده بود و از پیامبر در این زمینه پرسش می‌کردند: که تکلیف ما در هنگامی که در سفر امنیت برقرار است، چیست؟ فرمود: این هدیه‌ای است از جانب خداوند، بر شما باد که هدیه الهی را قبول کنید.<sup>۴</sup> سؤال اصحاب و جواب پیامبر نشان می‌دهد که شرط موجود در آیه تأثیری در حکم ندارد و این طور نیست که اگر امنیت برقرار بود، قصر صلاة رخت بربندد، بلکه به

۱. اعراف: ۳۲: «[ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده».

۲. ابو داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۰؛ احمد بن شعیب نسایی، سنن نسایی، ج ۸، ص ۱۶۰؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. نساء: ۱۰۱: «و چون در زمین سفر کردید، اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده‌اند به شما آزار برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید».

۴. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۲۵؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۷۴؛ محمد البانی، منزلة السنة، ص ۸.



عنوان قید غالبی آمده است و نشان می‌دهد که اغلب سفرهای آن زمان با این مسئله قرین بوده است.

## ۲. توسعه احکام فراتر از بیان قرآن

مسئله مهمی که وجود دارد این است که برخی روایات تفسیری حوزه‌ی حلیت و یا حرمت را از آنچه در آیات مطرح شده گسترش می‌دهند مثلاً محرماتی را بیان می‌کنند که در قرآن کریم این محرمات بیان نشده‌اند و این بسیار مسئله مهمی است و آنچه برخی استقلال سنت را در تشریح بیان کرده‌اند، از همین مسائل سرچشمه می‌گیرد.

نمونه اول: آیه شریفه می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فُسْقًا أَهْلَ لِعَيْرِ اللَّهِ بِهِ﴾.<sup>۱</sup> این آیه شریفه حاوی بیان بعضی از محرمات است که سنت شریفه بعضی موارد را نیز تحریم کرده و حوزه محرمات را گسترش داده است. در حدیث شریف آمده است که «کل ذی‌ناب من السباع و کل ذی مخلب من الطیر حرام»<sup>۲</sup> و در بیان دیگر پیامبر در روز خیبر بود: «ان الله ورسوله ينهي عنكم عن الخمر الانسيه فانها رجس».<sup>۳</sup>

بعد از بیان این مثال‌ها، البانی می‌گوید شناخت صحیح قرآن فقط با سنت صحیح میسر است. شواهد فوق نشان می‌دهد که کفایت به لغت و خود قرآن برای شناخت آیات الهی و احکام و مقاصد آن کفایت نمی‌کند؛ چرا که در این مثال‌ها می‌بینیم صحابه با آنکه معاصر پیامبر و معاصر نزول قرآن کریم بودند و آشنایی کامل با دقایق زبان عربی داشتند، ولی بعضی اوقات در تفسیر صحیح آیات دچار مشکل می‌شدند و بیان

۱. انعام: ۱۴۵: «بگو در آنچه به من وحی شده است، بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد، هیچ حرامی نمی‌یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند یا [قربانی‌ای که] از روی نافرمانی [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد».

۲. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳۳، احمد بن شعیب نسایی، سنن نسایی، ج ۷، ص ۲۰۰؛ دارمی، سنن دارمی، ج ۲، ص ۸۵.

۳. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۵؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۰۱.

آن را از پیامبر می‌خواستند و پیامبر آنان را از تحیر خارج می‌کرد؛ چراکه تبیین آیات الهی به عهده ایشان گذاشته شده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾<sup>۱</sup>.

### ۳. عدم تأویل نصوص دینی

در تاریخ و تمدن اسلامی اگر چند واژه مهم و تأثیرگذار داشته باشیم، بی‌شک «تأویل» یکی از آنهاست. تمام گرایش‌های مذهبی و حتی سیاسی اسلامی خصوصاً در قرون اولیه به نحوی با تأویل ارتباط داشته‌اند و در نفی یا اثبات آن موضع‌گیری کرده‌اند.

#### معناشناسی تأویل

ابن فارس گوید: *أوّل* دارای دو اصل است: ۱. ابتدای امر؛ ۲. انتهای امر. تأویل کلام به معنای عاقبت و سرانجام از این باب است: *أوّل* الحکم الی اهلہ؛ حکم را به ایشان ارجاع داد. *تَهْدِيبُ اللُّغَةِ* آن را به معنای رجوع دانسته و از صحاح نقل گردیده که *آل القطران* یوول اولاً؛ یعنی قطران بسته شد. *آل الشراب* یعنی شراب به غلظت مطلوب رسید. و *آل یووله ایالة* یعنی او را سیاست کرد. *لسان العرب* نیز آن را به معنای تفسیر آورده است.<sup>۵</sup>

تتبع در آثار قدما نشان می‌دهد که سه معنا برای تأویل بیان شده: ۱. مرجع و عاقبت؛ ۲. سیاست کردن؛ ۳. تفسیر و تدبیر.<sup>۶</sup>

۱. نحل: ۴۴؛ «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی.»

۲. محمد البانی، *منزلة السنة*، ص ۱۵ و ۱۶.

۳. احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ماده اول.

۴. ابو منصور ازهری، *تهذیب اللغة*، ج ۱۵، ص ۴۳۷.

۵. ابن منظور، *لسان العرب*، ماده اول.

۶. محمد کاظم شاکر، *روش‌های تأویل قرآن*، ص ۲۷؛ سیدرضا مؤدب، *مبانی تفسیر*، ص ۱۲۳.

اما تاویل به معنای انتقال از معنای ظاهری لفظ به معنای غیر ظاهری، در کلام قدما استفاده نشده و سخنی جدید است.<sup>۱</sup> آنچه در این مقال بررسی می‌شود، همین اصطلاح است که اصولیان و یا متکلمان در به وجود آوردن آن سهیم بوده‌اند.

### نظر سلفیه و البانی درباره تاویل

با اینکه سلفیه عدم تاویل را به سلف نسبت می‌دهند، ولی حقیقت غیر از این است. این جریان به طور مطلق مجاز را انکار کرده است و وقوع مجاز در قرآن کریم را یکی از بلائی امت اسلامی دانسته که بعد از انقضای قرون اولیه به آن دچار شده است<sup>۲</sup> و حتی یک قدم فراتر نهاده و مجاز را در قرآن و سنت و حتی لغت انکار کرده است.<sup>۳</sup> آنان معتقدند که قبل از اتمام قرن دوم لفظ مجاز به کار نرفته است و حتی مجازی که در کلام ابوعبید و احمد به کار رفته، غیر از مجاز اصطلاحی است که بعداً استعمال شده است.<sup>۴</sup>

آنان برای اینکه این مسئله را از شرور معرفی کنند، آن را ساخته دست معتزله می‌دانند. البته انصاف باید داشت و اعتراف کرد که هر چند البانی وارث مکتب سلفی است، اما در خیلی از مواقع موضع‌گیری‌های وی با جریان اصلی سلفی تفاوت دارد. در مسئله مجاز البانی معتقد است که ما در لغت و حتی در قرآن مجاز داریم و مثال‌هایی برای آن ذکر می‌کند<sup>۵</sup> با اینکه ابن تیمیه کلاً منکر مجاز است و این امر فرق اساسی بین ابن تیمیه و البانی است.<sup>۶</sup>

البانی معتقد است که ممکن است قرائنی وجود داشته باشد که معنای حقیقی لفظی را به معنای مجازی تغییر دهد؛ مانند قرائن ذیل:

۱. قرائن عقلی، مثل آیه شریفه «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ»<sup>۷</sup> که در واقع «اهل» القرية مراد است.

۱. جعفر سبحانی، المناهج التفسیریة، ص ۱۷۳؛ محمد کاظم شاکر، روش‌های تاویل قرآن، ص ۲۷.

۲. محمد سعید معن، جنایة التاویل، ص ۷۳ به بعد.

۳. همان، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۷۹.

۵. محمد ذهبی، مقدمه مختصر العلی، ص ۲۱.

۶. حسن بن علی السقاف، البشارة والاتحاف، ص ۳۱.

۷. یوسف: ۸۲. «و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جو یا شو».

۲. فوقیه؛ مثل آیه شریفه «يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا»<sup>۱</sup> یعنی کسی را اجیر کن که این کار را انجام دهد.

۳. مثالیه؛ مثل آیه شریفه «مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكَاةٍ»<sup>۲</sup> و این تعبیر نشان می‌دهد که «الله» غیر از نور است.<sup>۳</sup>

پس البانی برخلاف ابن تیمیه، مواردی از مجاز را پذیرفته و حتی وجود آن را در قرآن با مثال‌های فوق به اثبات رسانده است. لکن باید توجه کرد که جناب البانی در مسائل بسیاری همچون صفات خبری که راه مجاز یا تأویل به روی وی باز بوده، از این راه صرف نظر کرده است؛ در این گونه موارد سلف اهل تأویل نبوده‌اند. تأمل در تاریخ سلف درباره تأویل خصوصاً در صفات خبری امری مهم و لازم است.

مذاهب اسلامی گوناگونی که به صفات الهی پرداخته‌اند، از سه دسته تجاوز نمی‌کنند:

۱. مذهب اول: شیعه، معتزله و اکثر اهل سنت در این باب تأویل را برگزیده‌اند.
۲. مذهب دوم: مذهب بعضی از صحابه و تابعین که تفویض را انتخاب کرده‌اند.
۳. مذهب سوم: مذهب یهود و نصارا و برخی از صحابه و حنابله و کمی از اشاعره و سلفیه و وهابیان که تفسیر را انتخاب کرده‌اند، ولی تفسیر به معنای لغوی ظاهری و حتی حسی.<sup>۴</sup>

از میان این سه جریان، سلفیه معیار را تفکر سلف صالح قرار داده‌اند و معتقدند که مذهب سلف صالح، عدم تأویل بوده است؛ در حالی که مذهب تفویض متأخر از تأویل است و سلف بیشتر مؤول بودند و تابعین کراراً تأویل می‌کردند و تفویض در طبقه تابع تابعان بیشتر رخ داده است.<sup>۵</sup> مفوضه هم مطلقاً به تفویض عمل نمی‌کردند و اندیشه آنها در بعضی موارد به تأویل و گاهی به تفویض متمایل می‌شد. نمونه مشهور این مسئله آن

۱. غافر: ۳۶: «ای هامان، برای من کوشکی بلند بساز».

۲. نور: ۳۵: «مثل نور او چون چراغ‌دانی است».

۳. محمد ذهبی، مقدمه مختصر العلی، ص ۲۱.

۴. علی کورانی، الوهابیه و التوحید، ص ۱۹-۲۰.

۵. همان، ص ۳۳.

است مالک در مسئله نزول قائل به تأویل و در مفهوم استواء متمایل به تفویض است.<sup>۱</sup> سخن مرحوم شیخ سلیم شیخ سابق الازهر جالب توجه است که گفته است: سلف صالح متأولین بالاجمال بودند؛ در حالی که متأخرین متأولین بالتفصیل بودند.<sup>۲</sup> علت عمده تفویض و عدم تأویل، علم و دانش کافی نداشتن نظر و نیز خوف از خطا در تفسیر بوده است.<sup>۳</sup>

### نمونه‌هایی از تأویل سلف

به هر حال نمی‌توان طبق معتقدات سلفیه مسئله تأویل را تماماً انکار و آن را گمراهی محض تلقی کرد؛ زیرا که در بعضی از آیات قرآنی همه مسلمین حتی سلفیان نیز قائل به تأویل هستند و ناچارند که به این امر ملتزم شوند. به مثال‌ها توجه کنید:

مثال اول: آیه شریفه می‌فرماید: ﴿تَسْأَلُ اللَّهَ فَتَسِئُهُمْ﴾،<sup>۴</sup> ﴿إِنَّا نَسِينَاكُمْ﴾.<sup>۵</sup> طبق گفته سلفیه باید اینجا هم ملتزم شویم به اینکه خداوند متعال دارای صفت نسیان است، لکن در آیه دیگر خداوند نسیان را از وجود خویش طرد و دفع کرده است: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾.<sup>۶</sup> طبق مبانی سلفی باید بگوییم خداوند نسیان دارد، ولی نه مانند نسیان ما، بلکه نسیانی که مطابق شأن الهی است؛ در حالی که حتی سلفیه نیز همچون اعتقادی ندارند.

مثال دوم: روایتی است که می‌فرماید: خداوند به یکی از افراد بشر چنین می‌فرمود: چرا وقتی مریض شدم، به عیادت نیامدی؟ عرض می‌کند: خدایا، چگونه تو را عیادت می‌کردم؛ در حالی که خدای عالمیانی؟ می‌فرمود: به عیادت فلان بنده من که مریض شد، نرفتی. اگر می‌رفتی، مرا نزد او می‌یافتی.<sup>۷</sup> آیا در این روایت کسی ملتزم می‌شود به

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۵.

۴. توبه: ۶۷: «خدا را فراموش کردند پس [خدا هم] فراموششان کرد».

۵. سجده: ۱۴: «ما [نیز] فراموشتان کردیم».

۶. مریم: ۶۴. و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.

۷. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۳؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۱، ص ۲۹۵، ابن حبان، صحیح ابن حبان،

ج ۱، ص ۵۰۳؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۲۵.

اینکه خداوند مریض می‌شود تا اگر گفتیم مرض برای خدا چگونه متصور است، جواب داده شود مرض او مانند مرض ما نیست؟ حتی سلفیه هم به چنین امری التزام ندارند و شارحان حدیث از تمام فرقه‌ها این روایت را تأویل کرده‌اند و اصلاً تأویل در خود روایت موجود است. حافظ نووی در شرح مسلم در توضیح این روایت چنین آورده است: «مفسرین گویند: اضافه مرض به خداوند متعال، از باب تشریف بنده است»<sup>۱</sup>. بر خلاف سلفیه که تأویل را ناروا می‌دانند و صحابه و تابعان و سلف صالح را مبرا از این موضوع قلمداد می‌کنند، شیوه سلف صالح تفسیر معقول نصوص بوده و گاهی تأویل می‌کرده‌اند؛ مانند موارد زیر:

۱. بر طبق نقل نصوص فراوان خبر الامه ابن عباس در امر صفات تاویل را به کار برده است و در آیه شریفه «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ»<sup>۲</sup> آیه را از معنای ظاهری آن برگردانده و به «شدت» تأویل کرده است. طبری نیز به تبعیت از جماعتی از صحابه و تابعین، آن آیه را کنایه از آشکارشدن امر شدید دانسته است.<sup>۳</sup>
۲. طبری در آیه شریفه «وَالسَّمَاءَ بَيْنَاهَا يَأْتِدُ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»<sup>۴</sup> یاد را به «قوة» تأویل برده است.<sup>۵</sup> طبری این قول را از بسیاری از ائمه سلف همچون مجاهد، قتاده، منصور بن زید و سفیان نقل کرده است.<sup>۶</sup>
- همچنین است تأویل کلمه نسیان در آیه شریفه «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»<sup>۷</sup> که نسیان به «ترک» تأویل گردیده است.<sup>۸</sup> در اینجا نیز طبری این مسئله را از ائمه سلف نقل کرده است.<sup>۹</sup>

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۹۰، رقم ۲۵۶۹.

۲. قلم: ۴۲: «روزی که کار زار [و رهایی دشوار] شود».

۳. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۴۸؛ محمد طبری، تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۳۸.

۴. ذاریات: ۴۷: «و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی‌گمان ما [آسمان] گستریم».

۵. محمد طبری، تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۷.

۶. همان، ج ۷، ص ۲۷.

۷. اعراف: ۵۱: «پس همان‌گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می‌کردند، ما [هم]

امروز آنان را از یاد می‌بریم».

۸. محمد بن جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۵، ص ۲۰۱.

۹. همان.

پس اعتقاد و پافشاری سلفیه بر نبود تأویل در امر صفات در بین سلف قول صحیحی نیست، بلکه نصوص تأیید می‌کنند که سلف در مواقع لزوم و در تفسیر متون تأویل می‌کرده‌اند.

۳. امام احمد حنبل که چشم و چراغ سلفیان و از بزرگان اهل حدیث است نیز در بعضی مواقع تأویل را به‌کار برده است. از احمد نقل شده است که در آیه شریفه: ﴿وَجَاء رَبُّكَ﴾، از «جاء» مراد آمدن ثواب از طرف پروردگار است، نه آمدن خود خدا. سپس بیهقی این گفته را تأیید کرده است.<sup>۱</sup> سپس ابن کثیر تصریح می‌کند که ابن حنبل برای گریز از تشبیه، به این تأویل دست زده است.<sup>۲</sup> نیز تأویل دیگری از احمد در آیه سوم سوره انبیا موجود است.<sup>۳</sup>

سلفیه با دیدن تأویل در متون نقل شده از مراد خودشان، احمد حنبل، چه حرفی برای گفتن دارند لابد حرف جناب احمد را تاویل می‌کنند!

۴. از همه بالاتر تأویل جناب بخاری در مورد صفت ضحک است که آن را به «رحمت» تأویل کرده است.<sup>۴</sup>

آوردن چند نمونه از تاویلات سلف که تقریباً از قرون اولیه‌اند و به قول سلفیه، آن قرون خیر القرون می‌باشند، مناسب می‌نماید:

۱. نضر بن شمیل، از ائمه سلف، معنای حدیث «تا اینکه خداوند قدمش را بر آن می‌زند»<sup>۵</sup> را این‌گونه تاویل کرده است، «کسی که در علم الهی مسجل شده که او اهل آتش است».<sup>۶</sup>

۱. ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۱۰، ص ۳۲۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. احمد بیهقی، *الاسماء و الصفات*، ص ۴۷۰.

۵. ابن حجر، *فتح الباری*، ج ۸، ص ۴۵۷؛ احمد بیهقی، *الاسماء و الصفات*، ص ۳۵۲؛ بدر الدین العینی، *عمدة القاری*،

ج ۲۳، ص ۱۸۶؛ علی متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۱، ص ۲۳۴.

۶. احمد بیهقی، *الاسماء و الصفات*، ص ۳۵۲.

۲. چون سلفیه بر مبنای عدم تأویل ظواهر نصوص، «استوی الی السماء» را به استقرار تفسیر کرده‌اند، تأویلی از اهل سلف در این زمینه مناسب است. طبری در تفسیر خود در تفسیر آیه شریفه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ»<sup>۱</sup> چنین گوید: استوا به معنای علو و ارتفاع مکانی نیست، بلکه به معنای تسلط و تدبیر است.<sup>۲</sup>

پس ائمه السلف استوا را به ملک و قهر و جلال و کبریا و عظمت تأویل کرده‌اند و علو حسی مطمح نظر نبوده است. شارح بخاری در فتح الباری نیز این مطلب را تأیید کرده است. لازمه اینکه دو جهت علو و مخالف آن بر خداوند محال است، آن این نیست که از جهت معنوی هم اطلاق آنها بر خداوند جایز نباشد، بلکه آنچه مستحیل است، جنبه حسی آن است.<sup>۳</sup>

۳. قول امام ابوالحسن اشعری نیز در این زمینه مناسب می‌نماید. وی می‌گوید: خداوند متعال بر عرش استیلا دارد، به همان نحوی که فرموده و اراده کرده است، استوایی که از تماس و استقرار و تمکن و حلول و انتقال مبراست.

عرش، خدا را حمل نمی‌کند، بلکه عرش و حاملان آن جملگی با لطف اراده او در حرکت‌اند و مقهور قبضه قدرت او هستند و او فوق عرش و فوق هر چیزی است؛ فوقیتی که باعث نزدیکی وی با زمین و آسمان نمی‌شود؛ زیرا او رفیع الدرجات است و نزدیک‌ترین موجود به هر چیزی، از رگ گردن به بنده نزدیک‌تر و شاهد بر هر چیز است.<sup>۴</sup>

بنابراین مسئله استوا نیز چنان که سلفیه ادعا می‌کنند به معنای استقرار، متفق علیه بین سلف نیست؛ چون مسئله نزول رب نیز از نظر البانی بحث شده و البانی جانب عدم تأویل را گرفته و نصوص از سلف در مورد نزول رب نیز مورد استفاده واقع می‌شود.

۱. بقره: ۲۹.

۲. محمد بن جریر طبری، تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۱۹۲.

۳. ابن حجر، فتح الباری، ج ۶، ص ۱۳۶.

۴. ابن بطة، الابانه، ص ۲۱۰.



به هر حال تأویل نزد سلف قطعاً وجود داشته است و کلام محقق بزرگ، ابن دقیق‌العید، شاهد این مدعا است که گفته: اگر تأویل با مقتضیات زبان عربی سازگار باشد، آن را انکار نمی‌کنیم و اگر از مقتضای زبان دور باشد، در آن توقف و آن را بر ظاهر حمل می‌کنیم (تصدیق همراه با تنزیه در صفات خبریه).<sup>۱</sup>

پس سخن البانی و دیگران که همیشه تکرار می‌کنند عدم تأویل مسلک سلف بوده، قطعاً خطاست. بعضی می‌گویند تفویض مذهب السلف و التأویل مذهب الخلف که این نیز خطاست؛ چون تأویل و تفویض هر دو در سلف ریشه دارد.

از همه عجیب‌تر ادعای شیخ سلفیه، ابن تیمیه، است که می‌گوید: تفویض از بدترین اقوال اهل بدعت و الحاد است و کسانی که قائل به این مطالب هستند، از سنت پیروی نمی‌کنند.<sup>۲</sup> با این سخن باید بسیاری از بزرگان صحابه، تابعان، محدثان و علما در طول تاریخ اسلام را از ملاحظه و اهل بدعت بشماریم؛ مثلاً از صحابه ابن عباس و از بزرگان حدیث ترمذی و از پیروان ابن تیمیه ذهبی همه از ملحدین و ملاحظه‌اند.

## قواعد تأویل

### قاعده اول: التأویل فرع التصحیح

در مسئله تأویل، البانی بسیار این قاعده را مطرح می‌کند که «التأویل فرع التصحیح»؛ یعنی تأویل یک متن یا حدیث، بعد از فراغت از امر تصحیح آن روایت است و کسانی را که روایات را از معنای ظاهری برمی‌گردانند و معنایی تأویلی بر آن قرار می‌دهند، خصوصاً در روایات ضعیف، به شدت مورد اعتراض قرار می‌دهد و می‌گوید که اولاً، باید ببینیم روایت صحیح است یا نه. اگر ضعیف بود که طرد می‌کنیم و برای درست کردن معنای آن به تأویل تمسک نخواهیم کرد، ولی اگر روایت سنداً صحیح بود و معنای ظاهری آن را نتوانستیم قبول کنیم، آن وقت نوبت به تأویل می‌رسد و می‌توانیم ظاهر متن را به معنایی بهتر و توجیه پذیرتر حمل نماییم و از ظاهر عدول کنیم. پس به

۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۸۳.

۲. همو، الموافقة، ج ۱، ص ۱۸۰.

غیر از صفات خبریه که البانی مطلقاً راه تأویل را بسته است، در دیگر احادیث قائل به تأویل است، لکن با رعایت این قاعده.

اینک نمونه‌هایی از مطالب البانی ذکر می‌شود:

۱. البانی ذیل حدیث «ان فاطمة حصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار»<sup>۱</sup> به درستی که فاطمه علیها السلام پاک‌دامن بود، پس خداوند فرزندانش را بر آتش حرام کرد»، چنین گفته است: مدلول این روایت از ابن‌الرضاء علیه السلام پرسیده شد و جواب فرمود که این روایت مخصوص حسنین علیهما السلام است. سپس قول دیگری را نقل کرده که منظور از روایت تنها افراد صالح و مطیع خداوند از ذریه حضرت فاطمه علیها السلام است. سپس اضافه می‌کند که «اگر این حدیث صحیح باشد، تأویل خوبی است».<sup>۲</sup> این بیان البانی نشان می‌دهد که به هیچ وجه در حدیث ضعیف تأویل را بر نمی‌تابد، ولی اگر حدیث از نظر او صحیح بود، تأویلات فوق را خوب می‌دانست، ولی چون در ارزیابی حدیث عبارت «ضعیف جداً» را به کار برده، از تأویل نیز چشم پوشیده است.<sup>۳</sup>

۲. در ذیل روایت «لیاتین علی جهنم یوم کأنها زرع هاج و احمر تخفق ابوابها»<sup>۴</sup> چنین گوید: در صورتی که حدیث صحیح نباشد، نظر من این است که نباید به تأویل پرداخت.<sup>۵</sup> دوباره البانی تأکید می‌کند که مسئله تأویل بعد از فراغت از تصحیح روایت است. نکته‌ای که البانی در شرح این عبارت متذکر شده، این است که در تأویل روایات، همه تأویلات در یک حد و اندازه نیستند: بعضی وجیه‌تر و بعضی به تعبیر البانی «تأویل بعید» شمرده شده‌اند، لکن به علت ضعف سند روایت البانی نه تأویل قریب و نه تأویل بعید را پذیرفته است.<sup>۶</sup>

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۷؛ علی بن حسن شافعی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۷۴.

۲. محمد البانی، سلسلة الاحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۶۵۶.

۳. همان.

۴. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۴۷؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۲۶؛ علی بن ابی‌بکر هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

۵. محمد البانی، سلسلة الاحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۷۳.

۶. همان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۳. در حدیثی آمده است: «لاتعلموهنّ الكتابة و علموهنّ المغزل و سورة النور؛<sup>۱</sup> به زنان کتابت یاد ندهید و به آنها نخ‌ریسی و سوره نور را تعلیم دهید».

البانی روایت فوق را موضوع می‌داند.<sup>۲</sup>

روایت صحیح از رسول خدا نقل گردیده بدین مضمون از بنت عبدالله که گفته: «دخل على النبي وأنا عند حفصه فقال: ألا تعلمين هذه رقبة النملة كما علمينها الكتابة».<sup>۳</sup> این روایت صحیح الاسناد است. البانی سخنی از شوکانی نقل می‌کند که دو روایت را جمع کرده است. شوکانی در ذیل روایت گوید: نهی از کتابت در حدیث شامل زنانی می‌شود که بیم فساد از ناحیه آنها وجود دارد. سپس البانی نظر شوکانی را مورد انتقاد قرار داده که ترس از فساد مختص به زنان نیست، بلکه چه بسیار مردانی که تعلیم کتابت باعث ضرر دینی یا دنیوی آنها باشد. پس باید نهی شامل آنها هم بشود؛ در حالی که هیچ کس ملتزم به این حرف نیست. سپس این قاعده را متذکر می‌شود که: تأویل روایت بستگی دارد به تصحیح حدیث. چون شوکانی توهم کرده که این حدیث صحیح است، آن را تأویل کرده؛ در حالی که معلوم شد این روایت ضعیف است. پس حاجتی به تأویل نیست.<sup>۴</sup>

#### قاعده دوم: «لايجوز تاويل النصّ الصحيح من اجل الضعيف»<sup>۵</sup>

در این قاعده البانی خاطر نشان می‌کند که هیچ‌گونه جوازی وجود ندارد که ما روایت صحیحی را به دلیل وجود یک روایت ضعیف مقابل آن تأویل کنیم و از ظاهرش منصرف شویم و بر غیر ظاهر حمل کنیم.

وی در ذیل روایت «إذا توضأتم فاشربوا اعنيكم الماء و لاتنفضوا ايديكم من الماء، فانها مراوح الشيطان»<sup>۶</sup> به این قاعده اذعان کرده است. البته ارزیابی البانی از این روایت «روایت موضوعه» است. در مقابل این روایت روایتی را شیخین نقل نموده‌اند که:

۱. محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۵، ص ۳۰.

۲. همان.

۳. ابوداود سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۲۶؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۳۷۲.

۴. محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۵، ص ۳۳ و ۴۶۲.

۵. محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۲، ص ۳۰۴.

۶. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۳۱۲؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۶۱؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۹، ص ۴۵۴؛

محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۲، ص ۳۰۳.

از همسر پیامبر میمونه این طور نقل گردیده است:

وضعت للنبي غسلًا فسترته بثوب و صب على يديه فغسلها ثم صب بيمينه على شماله فغسل فوجه، فضرب بيده الأرض فمسحها ثم غسلها فمضمض و استنشق و غسل وجهه و ذراعیه ثم صب على راسه و افاض على جسده ثم تنحى فقل فناولته ثوبا فلم ياخذہ فانطلق و هو ينفض يديه.<sup>۱</sup>

چون این روایت را شیخین روایت نموده‌اند از نظر البانی و اهل سنت صحیح و قطعی الصدور است. فلذا البانی از کسانی که این حدیث صحیح را در بعضی از فقراتش به خاطر حدیث قبلی که موضوع بود تاویل نموده‌اند انتقاد می‌نماید.<sup>۲</sup>

یکی از نمونه‌های غیرقابل تأویل از نظر تفکر سلفی و شخص البانی، تأویل متصوفه و عارفانه است. سلفیه در جبهه‌های گوناگون با گرایش‌های متفاوتی درگیری فکری و عقیدتی دارد: با اشاعره، معتزله، شیعه امامیه، اهل کلام و فلسفه، متصوفه و عرفا. فرقه سلفیه به هر کدام از این نحله‌ها به نحوی حمله کرده و کتاب‌های متعددی علیه این تفکرات به رشته تحریر درآورده است. البانی در بدع مسافرت خصوصاً سفر به حج، نمونه‌ای از غزالی نقل می‌کند که در *احیاء العلوم* چنین گفته: مسافرت بدون توشه راه جایز است و از بالاترین مقامات توکل به شمار می‌رود.<sup>۳</sup>

البانی در نقد این دیدگاه چنین گوید: این گفتار و عقیده باطلی است و اگر صحیح بود، پیامبر در اجرای این عمل از همه اولی بود؛ در حالیکه به یقین می‌دانیم که پیامبر چنین کاری را انجام نداده‌اند و در سفر مکه قربانی خویش را از مدینه برداشته و زاد راه ساخته و همراه برده‌اند و در ذیل شریفه *﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾* وارد شده که این آیه شریفه در مورد افرادی از اهل یمن نازل شد که حج را انجام می‌دادند، ولی زاد و توشه‌ای همراه خویش نمی‌بردند و می‌گفتند ما متوکلیم: سپس البانی با این الفاظ نقد خویش را تندتر کرده است: چه چیزی غزالی را از این حقیقتی که قرآن و سنت بر آن دلالت می‌کند، منصرف ساخته است؟ آیا جهل غزالی عامل این تحریف است؟ نه

۱. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۳؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲. محمد البانی، سلسله الاحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۳۰۳.

۳. محمد غزالی، *احیاء العلوم*، ج ۳، ص ۲۴۹.

هرگز، این چیزی است که بر غزالی با آن مقام علمی اش پوشیده باشد. این همان تأویل است که غزالی را به خروج از ظاهر شریعت واداشته است.<sup>۱</sup> البته تأویلات معتزله و اشاعره و اهل کلام را نیز ملحق به عرفا دانسته و تخطئه کرده است. برای مثال در روایت یا «شیطان اخراج من صدر عثمان (فعل ذلك ثلاث مرّات)»<sup>۲</sup> مطالبی را گفته است: اولاً، از این روایت استنتاج می‌شود که شیطان به بدن و روح افراد داخل می‌شود و اگر داخل نشده باشد، لفظ اخراج صحیح نیست.

ثانیاً، افرادی که این الفاظ را به کنایه حمل می‌کنند، بهره‌ای از کتاب و سنت ندارند. البانی به شدت افرادی را که این‌گونه روایات را به مجاز و کنایه حمل می‌کنند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. لذا کسانی را که در آیه شریفه «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»<sup>۳</sup> مس را کنایه از جنون گرفته‌اند، تخطئه می‌کند و این افکار را ناشی از تخریب افکار مسلمانان از طریق بعضی از تفاسیر همچون کشاف زمخشری و تفسیر کبیر فخررازی می‌داند و همه را دور از فهم کتاب و سنت می‌داند.<sup>۴</sup> وی روایت مورد بحث را مفسر و مبین آیه شریفه می‌داند که منظور از مس، مسی حقیقی و دخول شیطان به بدن انسان است.<sup>۵</sup>

گاهی البانی وجوه محتمل شرح حدیث را تأویل نام نهاده است. او در ذیل روایت «ابشروا وبشروا الناس من قال لا اله الا الله صادفاً بها دخل الجنة»<sup>۶</sup> چنین گوید: در تأویل این حدیث اختلاف روی داده است، و منظور از تأویل در اینجا وجوه و معانی مختلف حدیث است که ممکن است مراد از روایت آن معنا باشد؛ مثلاً برای روایت فوق البانی

۱. محمد البانی، حجة النبي، ص ۱۰۶.

۲. علی بن ابی بکر هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳؛ محمد بن عیسی ترمذی، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۴۷؛ علی بن حسن شافعی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۲، ص ۵۰۸؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۶، ص ۹۹۹.

۳. بقره: ۲۷۵: «کسانی که ربا می‌خورند، (از گور) برنمی‌خیزند، مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌سرش کرده است».

۴. همان، ص ۱۰۰۲-۱۰۰۱.

۵. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۴، ص ۶۰۸.

۶. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۴۰۲؛ علی بن ابی بکر هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۶؛ محمد بن عیسی ترمذی، المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۷۲؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۴۸.

سه معنا را ذکر کرده و البته هیچ کدام را ترجیح نداده است.<sup>۱</sup> البته بعضی اوقات تأویلی برای حدیث ذکر می‌کند که ابتکاری است و در کلمات قوم وجود ندارد و البته به عنوان احتمال مطرح می‌کند.<sup>۲</sup> البانی وجوه جمع بین روایات را با عنوان تأویل جمع‌بندی کرده است و البته عنوان تأویل برای این بحث واضح است؛ چون در جمع بین دو یا سه روایت باید در ظواهر بعضی از آنها و یا حتی در ظواهر همه آن روایات تغییر ایجاد کرد و هر دو یا هر سه روایت را بر غیر ظاهر حمل کرد که همان تأویل است.

### عدم تأویل در صفات خبری

#### ۱. اثبات صفت دست و پا برای خداوند

یکی از اعتقادات سلفیه که شدیداً به آن پای بندند و با افتخار در تبلیغ آن می‌کوشند، اثبات دو دست برای خداوند متعال است. می‌گویند خداوند متعال دارای دو دستی است که کیفیت آن دو بر ما پوشیده است، ولی همین قدر می‌دانیم که دستی است که با مقام ربوبی سازگار است و به قول سلفیان «یلیق بشأنه». بر هر مسلمانی واجب است که به این مسئله اعتقاد داشته باشد و این صفت خداوندی را تأویل یا تعطیل نکند. در این زمینه محمد صالح العثیمین، از دعوت‌کنندگان بزرگ سلفی، سؤالات و جواب‌های جالب توجهی مطرح می‌کند که خواندنی است.

۱. آیا خداوند متعال دست دارد یا نه؟ بله، قرآن و سنت و اجماع سلف صالح، چنین صفتی را برای خداوند ثابت کرده است.<sup>۳</sup>

۲. آیا دست داشتن خداوند حقیقی است یا مجازی؟ حقیقتاً خداوند دستی دارد که به وسیله آن می‌گیرد و رها می‌کند، اما این دست شباهتی به دست مخلوقات الهی ندارد و ما بدون تمثیل به آن ایمان داریم.<sup>۴</sup>

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۲۹۷.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۱۱.

۳. محمد صالح عثیمین، شرح العقیلة السفارینیة، ص ۲۵۵.

۴. همان، ص ۲۵۷ و ۲۵۹.

۵. همان، ص ۲۵۵.

۳. آیا دست خداوند یکی است یا متعدد؟ متعدد است.<sup>۱</sup>

البانی شواهدی از احادیث دیگر مبنی بر صحت جمله «کلتا یدیه یمین»<sup>۲</sup> می آورد و می گوید در احادیثی که کلمه الشمال آمده، از احادیث منکر محسوب می شوند.<sup>۳</sup>

همچنین در روایت شماره ۹۰۶ از کتاب منذری می خوانیم: «قال رسول الله ﷺ: قال الله تعالی: یا عبدي انفق أنفق عليك و قال یدالله ملای لا یغیضها نفقه...»<sup>۴</sup>.

البانی به نسخه دیگر روایت که بخاری با لفظ «یمین» به جای «ید» آورده، اشاره می کند و از کسانی که لفظ ید یا یمین را تأویل به نعمت یا تفسیرهای دیگر قرار می دهند، با جمله ای از ابن حجر انتقاد می کند: «کسی که دست را به نعمت تفسیر می کند، مورد مؤاخذه قرار می گیرد و تفسیر او دورتر از آن تفسیری است که دست را به خزائن تفسیر می کند»<sup>۵</sup> و نمونه ای دیگر را می توان در تخریج مشکات المصابیح ملاحظه کرد.<sup>۶</sup>

از دست که بگذریم، نوبت انگشت است. دست که بی انگشت نمی شود. حدیث ابن مسعود انگشت را برای خداوند اثبات می کند: دانشمندی یهودی پیش پیامبر آمد و عرض کرد: یا ابالقاسم، «خداوند آسمانها را در روز قیامت بر انگشتش نگه می دارد... پیامبر از گفته وی خندید و سخن وی را تصدیق کرد».<sup>۷</sup>

و مطلب متناسب دیگر در این قسمت، اثبات صفة الساق برای خداوند است. تا اینجا دست و انگشت را برای خدا ثابت کردیم و اگر ساق هم برای خدا ثابت کنیم، نور علی نور می شود!

۱. همان، ص ۲۵۹.

۲. همان، ص ۳۷۵: «هر دو دست خداوند دست راست محسوب می شود».

۳. همان، ص ۳۷۶.

۴. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۷۷؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۴۲؛ محمد البانی، صحیح الترغیب و الترهیب، ص ۳۸۳.

۵. محمد البانی، صحیح الترغیب و الترهیب، ص ۳۸۳.

۶. ر.ک: محمد بن عبدالله ابن خطیب، تخریج مشکاة المصابیح، ص ۲۲۵.

۷. عبدالعظیم منذری، مختصر صحیح مسلم، ص ۵۷۱.

در آیه شریفه ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾<sup>۱</sup> کلمه‌های «یکشف عن ساق» آیا به معنای حقیقی به کار رفته‌اند و یا باید این کلمات تأویل شوند. عالم بزرگ سلفی محمد صالح العثیمین هر دو بخش مسئله را قابل قبول می‌داند و معتقد است که ممکن است مراد از ساق معنای حقیقی آن باشد و ممکن است کنایه از شدت باشد؛ چون سلف هر دو قول را پذیرفته‌اند؛<sup>۲</sup> در حالی که البانی شدیداً معتقد به عدم تأویل است.

وی ذیل حدیث «یکشف ربنا عن ساقه، فیسجد له کل مؤمن و مؤمنة و یبی من کان یسجد فی الدنیا ریاء و سمعةً فیذهب لیسجد فیعود ظهره طبقاً واحداً»<sup>۳</sup> خداوند ساقش را نمایان می‌سازد. پس هر مؤمنی برای خداوند سجده می‌کند، اما کسی که از روی ریا و سمعه به خداوند سجده می‌کرد؛ نمی‌تواند سجده کند، مطالبی را در اثبات صفت ساق برای خداوند بیان می‌کند:

۱. حدیث از طریق زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید، صحیح مستفیض است.<sup>۴</sup>

۲. این حدیث برای خداوند «ساق» را اثبات می‌کند، ولی این اثبات هیچ ملازمه‌ای با تشبه خداوند به صفات مخلوقین ندارد.

۳. این حدیث علاوه بر صحت، شواهدی هم برای تأیید در متون روایی دارد. سپس دو شاهد دیگر که مؤید این حدیث و موضوع آن است، می‌آورد.<sup>۵</sup>  
در پایان نقل از جناب البانی مناسب است که در شرح حدیث توضیح داده و گفته است:

---

۱. قلم: ۴۲: «روزی که کار زار [و رهایی دشوار] شود و به سجده فراخوانده شوند و در خود توانایی نیابند».  
۲. محمد صالح عثیمین، شرح العقیلة السفارینیة، ص ۲۶۳-۲۶۲.  
۳. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷۲؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۵۰۸؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۱۹، ص ۲۵۷؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۱۲۵.  
۴. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۱۲۸.  
۵. همان، ص ۱۲۸ و ۱۲.



۱. اثبات صفت ساق منافاتی با آیه شریفه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۱</sup> ندارد؛ زیرا که اثبات وجود برای ذات خدا هیچ مشابهتی را بین وجود خدا و خلق اثبات نمی‌کند. وجود خدا وجودی متناسب با عظمت خداوند است و اصلاً شبیه موجودات دیگر نیست؛ همچنین است صفات الهی که هیچ شباهتی بین صفات او با صفات مخلوقاتش وجود ندارد.<sup>۲</sup>

۲. هیچ لزومی ندارد آنچه را که شرع برای خداوند ثابت کرده، با دلایل عقلی واهی آن را کنار گذاریم یا تأویل کنیم.<sup>۳</sup>

## ۲. صفت نزول

صفت نزول یکی از مهم‌ترین معتقدات سلفیه است که به هیچ‌وجه عقب‌نشینی از آن را جایز نمی‌دانند و هیچ‌گونه تأویل و عدول از ظاهر این لفظ را بر نمی‌تابند، حتی ابن‌حجر که در بعضی موارد روایات نزول را تأویل کرده، به سختی مورد انتقاد البانی قرار گرفته و البانی در این مورد ابن‌حجر را بدعت‌گذار و مدافع اهل هوا دانسته است.<sup>۴</sup>

نکاتی را که البانی در این زمینه مطرح ساخته به شرح ذیل است:

۱. نزول خداوند متعال به آسمان دنیا از احادیث متواتر به شمار می‌رود و عقیده داشتن به آن لازم است.<sup>۵</sup>
۲. نزول خداوند نزولی حقیقی است و سلفیه برای گریز از تشابه به خلق گفته‌اند: «نزول یلیق بشأنه یا نزول یلیق بجلاله و کماله».<sup>۶</sup>
۳. عقیده سلف صالح که ما ملزم به پیروی از طریق آنها هستیم، بر این اساس شکل گرفته است که نزول را به معنای حقیقی آن گرفته‌اند. او سپس از سلف صالح پلی می‌زند و مدعی می‌شود مسلمانان این عقیده را داشته‌اند.<sup>۷</sup>

۱. شوری: ۱۱: «چیزی مانند او نیست».

۲. همان.

۳. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴. همان، ج ۸، ص ۳۵۸.

۵. همان، ج ۱۳، ص ۷۳۵.

۶. محمد البانی، صحیح الترغیب و الترهیب، ص ۱۱۵.

۷. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۸، ص ۳۶۱.

۴. آنچه مهم است، اینکه حدود و ثغور مسئله نزول را احادیث صحیح به ما یاد می‌دهند. اینکه آیا نزول الهی به آسمان دنیا هر شب اتفاق می‌افتد یا بعضی شب‌های خاص و اینکه تا کی این مسئله طول می‌کشد تا اذان صبح یا طلوع فجر، همه احادیث صحیح باید تبیین گردند؛ چون اینها از امور غیبیه است که دست عقل از دامان این امور کوتاه است.<sup>۱</sup>

در این مسئله آنچه البانی و دیگر سلفیان را وادار کرده که نزول الهی را بپذیرند و در مورد آن قلم بزنند، وجود حدیثی است در صحیح بخاری:

قال رسول الله: ينزل ربنا الى السماء الدنيا حين يثلي الليل الاخر فيقول من يدعوني فاستجب له، من يسألني فاعطيه، من يستغفري فاغفر له؛<sup>۲</sup> خداوند به آسمان دنیا در ثلث آخر شب نازل می‌شود و می‌گوید: چه کسی مرا می‌خواند تا او را استجابت کنم؟ چه کسی از من می‌خواهد، تا به او عطا کنم؟ چه کسی از من استغفار می‌طلبد، تا او را ببخشایم؟

متن بخاری که صحیح‌ترین کتاب‌ها نزد اهل سنت است، به صراحت می‌گوید پروردگار به آسمان دنیا نازل می‌شود. این نزول را نمی‌شود تأویل کرد؛ چون ملاک تفسیر، تفسیر صحابه است و صحابه بر این معنا اجماع کرده‌اند.<sup>۳</sup>

دلیل بر اجماع صحابه این است که حتی یک کلمه مبنی بر تأویل نزول از آنها گزارش نشده است؛ مانند اینکه صحابه قائل شوند رحمت الهی یا ملکی از جانب خداوند نازل می‌شود، نه خداوند.<sup>۴</sup> از این رو او معتقد است تأویل نزول به نزول رحمت یا نزول ملک انحرافی است که بعداً حاصل و پیدا شده است.<sup>۵</sup> اما مشکلی که با اعتقاد به این مسئله حادث می‌شود، این است که آیا هنگام نزول خداوند به عالم دنیا عرش که به اعتقاد سلفیه جایگاه خداوند است، خالی می‌شود یا نه؟ و البته اعتقاد به

۱. همو، تمام المنه، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ همو، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۸، ص ۳۶۵.

۲. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۷؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۵؛ محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳۵؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. محمد صالح عثیمین، شرح العقيدة السفارينية، ص ۲۷۳.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۷۴.

این مسئله با خیلی مسائل دیگر از الهیات گره خورده است؛ مثل وجود خداوند در مکان و اینکه خداوند در آسمان است یا نه. سلفیه فارغ از تأملات عقلی پاسخ‌هایی را از متون احادیث یافته و به عنوان عقیده مسلمانان جهان در کتب متنوع و رسانه‌های گوناگون منتشر کرده‌اند.

### ۳. صفت علو و حدیث جاریه

در این زمینه نقل کرده‌اند:

عهاد بن سلمه عن محمد بن عمرو عن ابي سلمه عن الشريد بن سويد الثقفي قال: قلت يا رسول الله، اني اوصت لبي أن اعتق عنها رقبةً و ان عندي جارية سوداء نوبيه. فقال رسول الله: ادع بها. فقال: من ربك؟ قالت: الله. قال: فمن انا؟ قالت: رسول الله. قال: اعتقها فانها مؤمنة يعني الجارية التي شهدت بان الله في السماء؛<sup>۱</sup> ابن سويه ثقفي گوید: به پیامبر عرض کردم: یا رسول الله، به من سفارش شده بنده‌ای را آزاد کنم و نزد من کنیزی سیاه‌چرده وجود دارد. پیامبر فرمود: او را صدا کن. پیامبر از وی پرسیدند: خدایت کیست؟ عرض کرد: الله. فرمود: من که هستم؟ عرض کرد: شما رسول خدایید. فرمود: او را آزاد کن که او مؤمن است؛ زیرا شهادت داد که خدا در آسمان است.

این روایت از منابع گوناگون گزارش شده است.<sup>۲</sup> البته این روایت از نظر البانی قطعی است و به همین جهت شواهدی بر اطمینان صدور روایت یافته و گزارش کرده است.<sup>۳</sup> هر چند الفاظ این روایت به طور یکسان گزارش نگردیده است، اما مهم در نظر البانی آن قسمت از روایت است که پیامبر به جاریه می‌فرماید: خداوند کجاست و او عرض می‌کند: در آسمان. هیچ شک و شبهه‌ای در وجود این قطعه در روایات صحیح وجود ندارد.<sup>۴</sup>

۱. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحيحة*، ص ۷، قسم اول، ۴۵۶.

۲. سلیمان بن اشعث ابي داود، *سنن ابي داود*، ج ۳، ص ۵۸۸؛ احمد بن اشعث نسائی، *سنن نسائی*، ج ۲، ص ۱۲۹؛ دارمی، *سنن دارمی*، ج ۲، ص ۱۸۷؛ ابن حبان، *صحيح ابن حبان*، ج ۶، ص ۲۵۶؛ ابوبکر بیهقی، *سنن بیهقی*، ج ۷، ص ۳۸۸؛ احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۴، ص ۲۲؛ *طبرانی، معجم طبرانی*، ج ۷، ص ۳۸۳.

۳. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحيحة*، ج ۷، ص ۴۵۸.

۴. همان، ص ۴۶۶ - ۴۶۷.

البته سؤال و جواب به این نحو، موافق طبع جناب البانی است؛ چون به هر حال مؤید صفت علو برای خداوند متعال است که سلفیه آن را عنوان کرده‌اند. محدث مشهور مغربی جناب ابن‌غماری بر خلاف البانی معتقد است که این قسمت حدیث از اضافات روایت بوده و از پیامبر اکرم ثابت نشده است.<sup>۱</sup>

همچنین شاگردش، سقاف که از مخالفان سرسخت و خستگی‌ناپذیر البانی است، نیز بر نظر استاد را صحیح گذاشته و سلف، جناب کوثری، از مخالفان سلفیه و از طرفداران توحید ناب، نیز این عقیده را داراست.<sup>۲</sup> نکته مهم‌تر اینکه سقاف با وجود ثبوت روایت به لفظ «این الله» در صحیح مسلم آن را رد کرده است.<sup>۳</sup> این گروه معتقدند آنچه از احادیث صحیح استفاده می‌شود، این است که پیامبر از جاریه شهادتین را پرسید و وی اقرار کرد، سپس پیامبر بر اسلام وی صحیح گذاشتند و آزادی او را به‌عنوان عتق رقبه مؤمنه مجزی دانستند.

البانی کسانی را که این گونه احادیث را تضعیف می‌کنند، به ضعف ایمان به خدا و رسول و ضعف عقول و قلت فهم نصوص محکوم می‌کند.<sup>۴</sup> مهم‌ترین فایده حدیث جاریه برای البانی اثبات صفة العلو است. البانی دو نکته را بیان و از هم تفکیک کرده است:

۱. منظور ﴿أَمْسَمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ﴾<sup>۵</sup> خداوند است.

۲. «فی» دلالت بر ظرفیت ندارد و به معنای «علی» است. پس نتیجه مفهوم آیه چنین است که «مَنْ عَلَى السَّمَاءِ» یعنی «فوق السماء» و منظور از «فوق السماء»، «عرش» است. صفت علو از مهم‌ترین مسائلی است که سلفیه به شدت روی آن تکیه کرده و آن صفت را برای خداوند مایه کمال دانسته و کسانی را که این مسئله را به شرحی که خواهیم گفت انکار کنند، به شدت تخطئه کرده‌اند.

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۷، ص ۴۷۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۷۷.

۴. همان، ص ۴۷۴.

۵. ملک: ۱۶: «أَيَا زَانٍ كَسَّاءٍ» که در آسمان است، ایمن شده‌اید.

ذهبی کتابی به نام *العلو للعلی العلیم* تصنیف کرده و در آنجا روایات و گاه آیات متناسب با این بحث را گرد آورده و البانی این کتاب را تلخیص کرده و مقدمه‌ای کامل در اثبات عقاید سلفیون و حقانیت آنها و خصوصاً صفت علو آورده است. مهم‌ترین مطالب به شرح ذیل است:

۱. از مهم‌ترین احادیث دال بر علو خداوند حدیث جاریه است.<sup>۱</sup>
  ۲. خداوند ما فوق مخلوقات خویش قرار گرفته است و می‌شود خدا را با انگشت مورد اشاره قرار داد.<sup>۲</sup>
  ۳. علو خداوند ملازم با فوقیت است و هیچ کدام از این عناوین فقط معنوی نیستند.<sup>۳</sup>
  ۴. احادیث در اثبات فوقیت برای خداوند متعال زیاد، و بلکه متواتر است.<sup>۴</sup>
  ۵. مسئله علو بسیار مسئله خطیری است، هر چند ایمان به علو خداوند بر خلقتش بین ائمه مسلمین اجماعی است.<sup>۵</sup>
  ۶. البانی تلویحاً کسانی را که مخالف این عقیده باشند، کافر می‌داند و می‌گوید: چون صفت علو با توجه به تواترش در کتاب و سنت و اقوال ائمه سلف قطعی است، انکارش موجب کفر خواهد بود. همسو با صفت علو و فوقیت برای خداوند، استقرار خدا بر عرش نیز ثابت شده است.
- سلفیه و به‌خصوص البانی در آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۶</sup> به هیچ‌وجه به تأویل این آیه رضایت نمی‌دهند و معتقدند منظور از «اسْتَوَى» همان استقرار بر عرش است. چکیده اعتقاد به استوای الهی بر عرش، در این عبارت صالح العثیمین آمده است: در همه موارد در لغت عربی معنای علو و استقرار وجود دارد و از اصول اهل سنت و جماعت ایمان به خدایی است که در عرش مستقر است و بر

۱. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحیحة*، ج ۷، ص ۴۴۶.

۲. عبدالعظیم منذری، *مختصر صحیح مسلم*، ص ۱۸۸.

۳. محمد ذهبی، *مختصر العلی*، ص ۲۵؛ محمد صالح عثیمین، *شرح العقیة السفارینیة*، ص ۲۲۶.

۴. محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۵. محمد الطالبی، *مقالات الالبانی*، ص ۱۷۰.

۶. طه: ۵

آن ایستاده است؛ ایستادن و استقراری که لائق شأن خداوند متعال باشد، نه چون ایستادن و استقرار انسان بر کشتی و نه همچون استقرار حیوان.<sup>۱</sup>

نظر البانی درباره آیه مزبور چنین است:

۱. البانی نیز در این زمینه تأویل آیه شریفه را جایز ندانسته و بر ظاهر آیه و عدم تأویل تأکید کرده است.<sup>۲</sup>

۲. استقرار بر عرش و فوقیت و علو مورد اجماع سلف صالح تا قرن ششم هجری بوده است و اختلاف در این زمینه بعد از قرن شش پدید آمده و جزء شر الامور محدثاتها<sup>۳</sup> است.<sup>۴</sup>

۳. آنچه احادیث صحیح به آن گواهی می‌دهد، استقرار خداوند بر عرش است، اما قعود خداوند بر عرش در هیچ حدیث صحیح وارد نشده است و بین استوا و قعود نیز تلازمی وجود ندارد.<sup>۵</sup>

ملاحظه می‌شود که برخورد با این مسائل چقدر سطحی و غیر عقلانی است. البانی روایتی را که بیان می‌کند هنگام نشستن خداوند در عرش به اندازه چهار انگشت از آن خالی می‌ماند و صدایی (اطیط) به گوش می‌رسد،<sup>۶</sup> را منکر خوانده و قعود و اطیط (صدایی که از نشستن بر روی تخت به گوش می‌رسد) را قابل انتساب به مسئله صفات ندانسته است؛ چون حدیث صحیح آن را تأیید نمی‌کند. به فرض اگر حدیث صحیحی صادر می‌شد، حتماً البانی آن را تأیید می‌کرد و به‌عنوان صفتی از صفات الهی می‌پذیرفت. او و روایت «مجلسنی علی العرش»<sup>۷</sup> را باطل می‌داند و می‌گوید: خداوند

۱. محمد صالح عثیمین، شرح العقیة السفارینیة، ص ۲۲۸.

۲. محمد ذهبی، مختصر العلی، ص ۲۵.

۳. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۸۶؛ ابویعلی، مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۸۵؛ عبد الرزاق الصنعانی، المصنف، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۴. محمد ذهبی، مختصر العلی، ص ۵۰.

۵. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۲۵۶.

۶. همان، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۷. همان، ص ۲۵۵.

رحمت کند کسی را که در مورد صفات الهی آنچه را که احادیث صحیح تأیید می‌کنند، بپذیرد.<sup>۱</sup>

طبق همین مبنا هر حدیث صحیحی حتی صفت نامعقول هم برای خدا قائل شد، سلفیه خواهد پذیرفت، و گرنه، نه؛ مثلاً البانی صفت صوت را برای خدا قائل است و قول بیهقی را که می‌گوید لفظ صوت در حدیث صحیح از پیامبر برای خداوند ثابت نشده است، رد می‌کند<sup>۲</sup> و می‌گوید صفات خالق با صفات مخلوق قیاس نمی‌شود و هرگاه صفت صوت با این احادیث صحیح ثابت شد، ایمان به آن لازم است.<sup>۳</sup> همین‌طور است اثبات صفت ضحک و تعجب برای خداوند. بخاری و عده دیگر از محدثین روایتی نقل کرده‌اند که عبارت «لقد ضحك الله أو عجب من فعالكم»<sup>۴</sup> در آن روایت موجود است.<sup>۵</sup> البانی معتقد است عبارت مذکور که با شک بین ضحک و عجب ادا شده است، ضرری به مطلب نمی‌رساند؛ زیرا که احادیثی فراوان در سیاقات متعدد و در کتب گوناگون در اثبات این دو صفت صادر شده است.<sup>۶</sup> البته معضلی در بین است و آن اینکه بخاری بنا به نقل بیهقی در الاسماء معتقد است که «الضحك: الرحمة»، ولی البانی گفته بیهقی را شدیداً رد کرده و گفته این نقل از بخاری به اثبات نرسیده و خطابی و بیهقی مستند این قول را بیان نکرده‌اند و حتی ابن حجر که عالم‌ترین افراد بر صحیح بخاری است، به چنین مطلبی دست نیافته و گفته است: این سخن را در هیچ یک از نسخ بخاری نیافتم<sup>۷</sup> و اینکه بخاری از بزرگان مکتب سلف بوده و این مکتب در این گونه موارد به حقایق صفات الهی ایمان دارد، اثبات بلا تمثیل و تنزیه بلا تعطیل.<sup>۸</sup>

۱. همان، ص ۲۵۶ - ۲۵۸.

۲. همان، ج ۷، ص ۷۵۸.

۳. همان.

۴. بیهقی، السنن الكبرى، ج ۴، ص ۱۸۵؛ محمد بخاری، الأدب المفرد، ص ۱۶۰.

۵. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۷، ص ۸۰۶.

۶. همان، ص ۸۰۸.

۷. همان، ۸۰۷.

۸. همان، ج ۸، ص ۸۰۸.

بر طبق این مبنا اعتقاد به صفت ضحک جایز است، اما صفت بکاء هم بر خدا صادق است یا نه؟ اگر حدیث صحیحی دال بر این معنا به دست ما می‌رسید، اعتقاد به آن هیچ مشکلی نداشت و می‌گفتیم «بکاء یلیق بشأنه»، لکن این مطلب در احادیث صحیح به اثبات نرسیده است.

### تمثیل نوعی از تأویل

مکتب سلفی از الفاظی همچون تمثیل، نماد، رمز و امثال اینها گریزان است؛ چنان‌که البانی از کسانی که دجال را نه فرد و شخص خاص بلکه تمثیل و نمادی از تمدن اروپایی و زخارف و فتنه‌های این تمدن می‌دانند، به شدت تقبیح و تأکید می‌کند که دجال اسم شخص خاص است و صفاتی که در روایات صحیح اسلامی در مورد او آمده، صفاتی حقیقی برای شخصیتی حقیقی است؛<sup>۱</sup> هر چند نمونه‌هایی را می‌توان پیدا کرد که البانی قائل به تمثیل شده است؛ مثلاً ذیل حدیث ۲۱۹ «کان یقبلنی و هو صائم و أنا صائمه یعنی عائشه»<sup>۲</sup> در شرح این حدیث روایتی از عایشه آورده که «ربما قبلنی رسول الله و باشرنی و هو صائم، أما أنتم، فلا باس به للشیخ الکبیر الضعیف» که عائشه تقبیل کردن زوج، زوجه را در صوم رمضان برای شیخ کبیر ضعیف جایز شمرده و برای شاب شبق نهی کرده است. البانی می‌گوید: ذکر شیخ نه بر سیل تحدید که بر مبنای تمثیل است؛ چنان‌که غالباً شهوت در جوانان قوی و در پیران ضعیف است. مشاهده می‌شود که البانی از ظاهر لفظ حدیث عائشه عدول کرده و ضابطه‌ای غیر از آنچه در حدیث مندرج است، بیان نموده است. اگر این تأویل نیست، پس چیست؟ سپس می‌گوید که روایات دیگر منقول از عائشه باید تحت این ضابطه معنا و تفسیر شود.<sup>۳</sup>

۱. همان، ج ۳، ص ۱۹۰.

۲. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۵؛ ابی‌داود سلیمان بن اشعث، سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۵۳۳؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۰۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۴۴؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۴۴۰.

۳. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۴۳۲.



نمونه دوم: ابن عباس در مورد آیه شریفه ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾<sup>۱</sup> معتقد است که نسخ نشده، بلکه مراد از آن افرادی است که به علت کبر سن توانایی روزه را ندارند.<sup>۲</sup> مضمون روایت فوق با بعضی از روایات اهل سنت که می‌گویند در ابتدای امر صوم اختیاری بود و بعد از نزول آیه شریفه ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾<sup>۳</sup> به احیا تبدیل شد، در تعارض است؛ مثل روایت سلمه بن اکوع که گزارش می‌دهد: «لما نزلت ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾<sup>۴</sup> کان من أراد ان يفطر و يفتدي حتى نزلت الآية بعدها فنسختها».<sup>۵</sup>

مثل این روایات از ابوهریره، معاذ و ابن عمر گزارش شده است که همه این روایات با روایت و گزارش ابن عباس در تعارض است. البانی با پیش کشیدن مسئله تمثیل، مسئله را حل می‌کند که قول ابن عباس، نه از باب تعیین، بلکه از باب تمثیل است. شاید ابن عباس شیخ و شیخه را به جهت حصر نیاورده، بلکه از باب مثال آورده است. در این صورت بین روایات اختلافی نخواهد بود.<sup>۶</sup>

در این نمونه نیز البانی برای اینکه هیچ حدیث صحیحی را طرد و طرح نکرده باشد، دست به دامن تمثیل شد تا اشکال را حل کند؛ هر چند باید و شاید این حل مسئله، مطبوع طبع نیست.

#### ۴. عمل به سنت و طرد اقوال مذاهب اسلامی

یکی از مهم‌ترین عقاید سلفیان، عدم التزام به مذهبی خاص از مذاهب اسلامی است. ایشان هر یک از مذاهب را بدعتی می‌دانند که در دین به وجود آمده و وظیفه هر

۱. بقره: ۱۸۴: «و بر کسانی که [روزه] طاقت فرساست، کفاره‌ای است که خوراک دادن به بینوایی است».

۲. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵۴؛ محمد البانی، ارواء الغلیل، ص ۴-۲۳.

۳. بقره: ۱۸۵: «پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد».

۴. بقره: ۱۸۴.

۵. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵۵؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۴؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۱۱، ص ۵۱؛ دارمی، سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۶؛ محمد البانی، ارواء الغلیل، ص ۴۱ و ۲۲.

۶. محمد البانی، ارواء الغلیل، ص ۴۱.

مسلمانی رجوع به کتاب و سنت صحیح است.<sup>۱</sup> بن باز، در این زمینه می‌گوید: تقلید احدی از ائمه و غیر ایشان واجب نیست و فقط کتاب و سنت شایسته تقلید و اتباع است و خیری در تقلید سایر مردم وجود ندارد،<sup>۲</sup> علاوه بر اینکه سلفیان مذاهب اسلامی توجه به آنها را بدعت می‌شمارند. البانی پا را یک قدم فراتر نهاده و رجوع‌کنندگان به یک مذهب خاص را دشمنان سنت دانسته است. این عبارت اعتقاد البانی را به طور صریح بیان می‌کند: «اعداء السنّة من المتمدّهة و الاشاعرة و المتصوّفة».<sup>۳</sup> البانی سه گروه را در کنار هم دشمنان سنت معرفی کرده است:

۱. مُتَمَدِّهِة، یعنی هر فردی که به مذهبی خاص از مذاهب اسلامی (عمدتاً به مذاهب اربعه) گرایش پیدا کند و اعمال خود را مطابق با آرای آن مذهب خاص انجام دهد.  
 ۲. اشاعره گرایش خاصی در کلام است و جمعیت عظیمی از مسلمانان اشعری مسلک‌اند. البته منظور از ذکر اشاعره به عنوان اعداء السنّة خاطر نشان کردن این مطلب است که باید پیرو سلف بود و آنچه سلف به آن ملتزم است؛ نه گرایش‌های فرقه‌ای خاص در کلام.

۳. متصوفه که عموماً سلفیان با اینان میانه خوبی ندارند و شاید مهم‌ترین علت مخالفت با آنان، افراط و تفریط این فرقه در تأویل آیات و روایات باشد و این امر با مبانی سلفیه مبنی بر عدم تأویل آیات و روایات از ظاهرشان تضاد دارد. به هر حال عبارتی که از البانی نقل شد، تندترین و خصمانه‌ترین تعبیری است که می‌شود بیان کرد. اما چه دلایلی باعث شده است که سلفیان از جمله البانی این عقیده را انتخاب کنند و با جمهور مسلمین در این زمینه مخالفت نکنند؟ اینک ادله البانی را در این زمینه بیان می‌کنیم:

۱. اولاً، هیچ‌یک از ائمه اربعه ادعا نکرده است که من معصوم از خطا و لغزش هستم، بلکه عموماً آنها تصریح کرده‌اند که آرای ما دور از اشتباه و خطا نیست و نوعی اجتهاد

۱. محمد عید عباسی، *بدعة التعصب المذهبی*، ص ۳.

۲. بن باز، *مجموع فتاوی بن باز*، ج ۳، ص ۴۲.

۳. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحیحة*، ج ۶، ص ۲۷۶.

است که خطا لازمه آن است و فقط کتاب الله و سنت پیامبر از خطا و اشتباه به دور است.

الف) ابوحنیفه گوید: ما همگی انسانیم. امروز سخنی می‌گوییم و فردا از آن سخن برمی‌گردیم. در نقلی دیگر از قول ابوحنیفه آمده است که خطاب به شاگردش، ابویوسف، چنین می‌گوید: «وای بر تو ای ابویوسف، هر آنچه را از من می‌شنوی، ننویس؛ زیرا امروز حرفی می‌زنم و فردا از آن برمی‌گردم».<sup>۱</sup>

ب) امام مالک نیز در این زمینه گفته است: «من بشر هستم. گاهی به واقع می‌رسم و گاهی خطا می‌کنم».<sup>۲</sup>

مهم‌تر از مسئله فوق، بیان این مطلب است که هیچ کدام از ائمه اربعه ادعا نکرده است که کلام او در ردیف کتاب خدا و کلام پیامبر است و یکی از منابع شریعت محسوب می‌شود، بلکه ائمه اربعه بالاتفاق خاطر نشان کرده‌اند که کلام ما به خودی خود ارزشی ندارد، بلکه باید به مستندات کلام ما دقت کنید که اگر موافق قرآن و سنت بود، عمل کنید و اگر مخالف با آن بود، هرگز حق عمل به آن را ندارید.

ابوحنیفه در این زمینه چنین گوید: «اگر حدیثی صحیح باشد، آن حدیث مذهب من است. در عبارتی دیگر چنین بیان کرده است: «کسی حق ندارد به گفته ما عمل کند، مگر اینکه منبع حرف ما را بداند».<sup>۳</sup>

امام مالک گوید: «در آرای من نظر کنید. آنچه را که موافق کتاب و سنت است، بپذیرید، و الا ترک کنید».<sup>۴</sup> نیز در عبارت دیگری گوید: «جز پیامبر ﷺ کسی که بر اثر قول وی عملی انجام بگیرد یا ترک شود، یافت نمی‌شود».<sup>۵</sup>

آنچه از امام شافعی در این زمینه نقل شده، فراوان‌تر است، لکن به ذکر دو نمونه اکتفا می‌شود:

- 
۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۶، ص ۲۷۶.
  ۲. ابن عبدالبر، الجامع، ج ۲، ص ۳۲؛ یحیی بن حسن مزیدی، اصول الاحکام، ج ۶، ص ۱۴۹.
  ۳. ابن عبدالبر، الانتقاء، ص ۱۴۵؛ ابن قیم الجوزیه، اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۳۰۹.
  ۴. ابن عبدالبر، الجامع، ج ۲، ص ۳۲.
  ۵. یحیی بن حسن مزیدی، اصول الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۹ و ۱۴۵؛ ابن عبدالبر، الجامع، ج ۲، ص ۹۱.

۱. مسلمانان اجماع کرده‌اند بر اینکه اگر برای کسی سنتی از رسول خدا آشکار گشت، نمی‌تواند به سبب سخن کس دیگری از سنت درگذرد.<sup>۱</sup>

۲. اگر در کتابی خلاف سنت رسول خدا را یافتید، بدانید که باید تابع سنت باشید و آن قول را رها کنید؛ هر چند من گفته باشم.<sup>۲</sup>

جمله‌ای دیگر از امام شافعی را به دو نقل فوق ضمیمه می‌کنیم: «اگر سخنی گفتم که مخالف گفته پیامبر بود، آن را از من نپذیرید».<sup>۳</sup> نقلی دیگر گوید: «رأی اوزاعی و مالک و ابوحنیفه پیش من یکسان است و اما آنچه حجت و قابل تبعیت است، روایات است».<sup>۴</sup>

چنان‌که اقوال بالا نشان می‌دهند؛ ائمه اربعه تصریح کرده‌اند به اینکه رأی هیچ کدام از ما قابل تبعیت نیست، مگر آنکه مستندی صحیح از کتاب و سنت داشته باشد و اینکه حدیث صحیح ثابت شده از خدا ﷺ بر تمام اقوال و آرا مقدم است و این تصریحی انکار ناپذیر از ائمه اربعه است. پس در حقیقت هر کس حتی اگر کسی از این ائمه چهارگانه فقه نیز تقلید کند، ملزم است طبق رأی اینان حدیث صحیح را بر رأی ایشان مقدم بدارد. سپس البانی می‌گوید باید به فقهی عمل کرد که بر پایه حدیث صحیح ثابت شده از رسول خدا استوار باشد، نه اقوال این و آن، و البته این شیوه در میان سلف بر خلاف متأخران جاری بوده است؛<sup>۵</sup> چراکه متأخران تقلید محض را پیشه خود ساختند و سنت اصیل و صحیح رسول خدا را به فراموشی سپردند، برخلاف سلف که مقلد محض نبودند؛ مثلاً شاگردان ابوحنیفه در بسیاری از مسائل با امام خویش مخالفت کردند و مخالفت امام مزنی، از اتباع شافعی، با امام خویش در بسیاری از مسائل معروف است.<sup>۶</sup> در این زمینه نقل کلامی از البانی مناسب می‌نماید. عصام بن یوسف از

۱. ابن قیم الجوزیه، اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲. عبدالله بن محمد انصاری، ذم الکلام، ج ۳، ص ۴۷؛ یحیی بن شرف النووی، المجموع، ج ۱، ص ۶۳.

۳. عبدالرحمن بن ابی حاتم، آداب الشافعی، ص ۹۳؛ ابونعیم احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، ج ۹، ص ۱۰۶.

۴. ابن عبدالبر، الجامع، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵. محمد البانی، صفة صلاة النبی، ص ۳۲.

۶. همان، ص ۳۵۱.

ملازمین و شاگرد ابوحنیفه است. وی می‌گوید: ابویوسف بسیار به خلاف قول ابوحنیفه فتوا می‌داد؛ زیرا دلیل برای وی مهم بود، نه قول ابوحنیفه، و بدین سبب هنگام برخاستن از رکوع دستان خود را بالا می‌برد؛ چنان که به طور متواتر از پیامبر این عمل نقل شده است.<sup>۱</sup>

البانی با این بیان می‌خواهد روشن کند که علمای سلف قول پیامبر را در صورت ثبوت از حضرت ایشان بر همه چیز مقدم می‌داشتند، حتی اگر با دو یا سه امام از ائمه معروف فقه در این زمینه مخالف باشد. سپس البانی شبهاتی را که به ذهن افراد در عدم تقلید از ائمه مذاهب می‌آید، نقل می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد که ما عصاره این مطالب را به شرح ذیل می‌آوریم.

۱. تقلید از ائمه اربعه و مذاهب دیگر توسعه‌ای برای امت اسلامی است که در شریعت سمحه سهله برای آسانی مقرر شده است و طبق نقل از پیامبر اختلاف امتم رحمت است. این اختلاف در احکام در مذاهب گوناگون طبایع گوناگون مردم را تأمین می‌کند، اما آن‌گونه که شما (البانی) می‌گویید که فقط یک مذهب باید وجود داشته باشد و آن پای بندی به سنت صحیح است، این توسعه از امت برداشته خواهد شد و جای خود را به سختی و مشقت خواهد داد.<sup>۲</sup>

جواب البانی: البانی با توجه به تخصص خویش در علم حدیث، ابتدا حدیث، را از نظر سندی و متنی بررسی می‌کند و می‌گوید: اولاً، حدیثی که به آن استناد شده، نه از نظر سند حجت است و نه از نظر متن؛ چون این حدیثی است که اصل ندارد و طبق گفته سبکی که هیچ سندی، نه صحیح و نه ضعیف و نه موضوع درباره آن نیافتم و البته با الفاظ دیگری هم این روایت نقل شده: «اختلاف أصحابی لکم رحمة، أصحابی کالنجوم فبایم اقتدیتم اهتدیتم».<sup>۳</sup> که هیچ‌کدام از این احادیث نیز طبق تحقیق البانی صحیح نیست.

۱. الفوائد، ص ۱۱۶، به نقل از: محمد البانی، صفة صلاة النبي، ص ۳۶.

۲. محمد البانی، صفة صلاة النبي، ص ۳۸.

۳. مناوی، فیض القدير، ج ۱، ص ۲۷۱؛ محمد عبد الرحمن المبارکفوري، تحفة الأحوذی، ج ۱۰، ص ۱۵۵؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۱۰، ص ۲۰۲؛ محمد البانی، سلسلة الاحادیث الضعیفة، رقم ۵۸، ۵۹ و ۶۱.

حدیث اول را با «واه جذاً» و حدیث دوم را با عبارت «موضوع» از حجیت انداخته است. پس هیچ‌کدام از این سه حدیث صلاحیت احتجاج را نداشت. علاوه بر آن تمام این احادیث مخالف آیات شریفه قرآن است که ما را از اختلاف در دین بر حذر می‌دارد: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»<sup>۱</sup> «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۲</sup> «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ»<sup>۳</sup> چگونه می‌شود تصور کرد که اختلاف باعث رحمت باشد، با اینکه این آیات اختلاف را شدیداً ذم و نهی می‌کند، خصوصاً آیه سوم که رحمت با اختلاف در تقابل است.<sup>۴</sup>

۲. مقلدین مذاهب گمان می‌کنند که عدم توجه به آرای ائمه مذاهب و عمل کردن بر خلاف آن مستلزم تخطئه صاحب مذهب و طعن به او و وهن به مقام اوست و این در مورد مسلمان عادی جایز نیست، چه رسد به امامی از ائمه مسلمین.<sup>۵</sup>

جواب البانی: البانی معتقد است که عدم اعتنا به قولی از اقوال ائمه هیچ‌گونه طعن و وهنی محسوب نمی‌شود. بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: «هنگامی که حاکم با اجتهاد حکم دهد و آن حکم مطابق واقع باشد، برای او دو پاداش وجود دارد و اگر خطا کند، یک پاداش».<sup>۶</sup> این روایت نشان می‌دهد که اگر مجتهدی خطا کرده باشد، یک اجر دارد. چگونه تصور می‌شود به فردی را که خدا به او در قبال اجتهادش هر چند بر خطا اجر داده است، توهین کنیم، اما اینها افرادی هستند که کارشان معصوم از خطا و اشتباه نیست و ما با احترام کامل به این شخصیت‌ها و با معیار قرار دادن حرف خود این ائمه،

۱. انفال: ۴۶: «و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود».

۲. روم: ۳۱-۳۲: «و از مشرکان مباشید از کسانی که دین خود را قطعه‌قطعه کردند و فرقه‌فرقه شدند. هر حزبی بدانچه پیش آنهاست، دلخوش شدند».

۳. هود: ۱۱۸-۱۱۹: «و اگر پروردگار تو می‌خواست قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد؛ درحالی‌که پیوسته در اختلاف‌اند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده».

۴. محمد البانی، *صفة صلاة النبي*، ص ۴۰.

۵. همان، ص ۵۰.

۶. محمد بخاری، *صحیح بخاری*، ص ۸۵۷؛ مسلم نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج ۵، ص ۱۳۱؛ احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۴، ص ۱۹۸.

اگر کلام این بزرگواران با حدیثی صحیح از پیامبر مخالف باشد، کلام آنان را قبول نخواهیم کرد. همچنین اگر واقعاً عدم توجه به رأی از آرای ائمه اربعه هتک شأن آنان و بی‌احترامی به مقام شامخ آنان تلقی شود، پس وقتی حدیثی را که از پیامبر صادر شده و ثابت گردیده است، صرفاً به دلیل تعارض با فتوایی از فتاوی ائمه مذهب مورد توجه قرار ندهیم و فتوای امام مذهب را برگفته پیامبر ترجیح دهیم، آیا این هتک حرمت پیامبر نیست؟!<sup>۱</sup>

ممکن است اشکال‌کننده چنین جواب دهد که ما با توجه به اطمینانی که به امام مذهب داریم و او را از خودمان به سنت رسول خدا اعلم می‌دانیم، قول امام مذهب را بر سنت پیامبر ترجیح دادیم.

جواب البانی: آیا فقط امام مذهب شما به سنت رسول خدا آگاه‌تر از شماست یا ده‌ها بلکه صدها امام دیگر نیز وجود دارد که از شما به سنت رسول خدا آگاه‌تر است. که در میان این ائمه افراد بسیاری در این حکم با امام شما مخالف‌اند. چه دلیلی وجود دارد که حرف این امام را بر امام دیگر ترجیح دهیم؟ بهتر است چنین گوئیم سر سپردن به قول امامی که موافق سنت رسول خدا فتوا داده است، اولی از قول امامی است که با سنت صحیح مخالفت کرده است.<sup>۲</sup>

۳. اشکال مهم دیگر این است که اگر اختلاف در دین مورد نهی قرار گرفته است، دلیل اختلاف صحابه و نسل بعد از آنها چه بوده است و چه فرقی است میان اختلاف صحابه با یکدیگر و اختلاف متأخرین در مسائل؟<sup>۳</sup>

جواب البانی: البانی معتقد است فرق زیادی بین اختلاف صحابه با یکدیگر و اختلاف متأخرین در مسائل با یکدیگر وجود دارد. او سپس سبب و اثر این اختلاف را در هر دو گروه بررسی و بیان کرده است. او متذکر می‌شود که اختلاف صحابه با یکدیگر اختلاف در سطح درک و فهم صحابه است و این اختلافی طبیعی و ضروری است و

۱. محمد البانی، *صفة صلاة النبي*، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۵۱-۵۲.

۳. همان، ص ۴۰.

نمی‌شود از آن دوری جست؛ درحالی‌که اختلاف متأخرین قابل اجتناب بوده است؛ زیرا در موارد بسیار حجت الهی از کتاب و سنت بر آنان آشکار گشته، اما به دلیل تعصب در مذهب خاص و جانبداری از امامی از ائمه مذاهب، این حجت صریح مورد توجه قرار نگرفته و بلکه طرد و طرح شده است. هرچند صحابه در احکام الهی با یکدیگر اختلاف داشتند، اما طریقه سلف این بود که کاوش کنند و از میان این احکام متفاوت و گاهی متقابل و متضاد، حکم صحیح استخراج و به آن عمل شود. برای نمونه اختلافی که بین اُبی و ابن مسعود در مسئله نماز در لباس واحد مطرح شده و گزارش گردیده است. طبق گزارش مزنی، از پیروان امام شافعی، خلیفه دوم رأی اُبی را صحیح و رأی ابن مسعود را مطرود دانست.<sup>۱</sup> بر خلاف این اختلاف، امکان ندارد که همه فتواها خصوصاً فتاوی متضادی که یک مسئله را حلال و طرف مقابل آن را حرام می‌دانند، قابل تبعیت باشد و هیچ عاقلی این مطلب را نمی‌پذیرد و سختی که منسوب به امام مالک است که گفته: «ان اصحاب رسول الله اختلفوا فی الفروع و تفرقوا فی البلدان و کل مصیب»<sup>۲</sup> با همه شهرتی که دارد، آخرین قسمت جمله «و کل مصیب» در هیچ یک از منابع گزارش نشده است.<sup>۳</sup> البته ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه در جمله‌ای که سند آن ضعیف است، آورده: «و کل عند نفسه مصیب»<sup>۴</sup> که البته این جمله را می‌توان توجیه کرد.

پس صحابه با یکدیگر اختلاف داشتند، اما تا حد ممکن از این اختلاف دوری می‌جستند و برای یافتن حقیقت تحقیق می‌کردند و دوری از اختلاف و تفرقه مدنظر آنها بود، برخلاف متأخرین که اختلاف در بین پیروان مذاهب بیداد می‌کند؛ به طوری که پشت سر همدیگر نماز نمی‌خوانند و در مساجد جامع چهار محراب به تعداد مذاهب قرار می‌دهند و چون امام جماعت منسوب به یکی از مذاهب شروع به نماز

۱. ابن عبدالبر، *الجامع*، ج ۲، ص ۸۳-۸۴.

۲. مصطفی زرقاء، *المدخل الفقهي*، ج ۱، ص ۸۹؛ چلبی، *کشف الظنون*، ج ۲، ص ۹۰۸.

۳. ابن عبدالبر، *الانتقاء*، ص ۱۴۱.

۴. ابونعیم احمد بن عبدالله، *حلیة الأولیاء*، ج ۶، ص ۳۳۲.



می‌کند، بقیه منتظر می‌مانند تا با امام هم‌مذهب خود نماز بخوانند؛<sup>۱</sup> گویا دو دین جداگانه نازل شده است و گویی افراد مذاهب گوناگون، شریعت متفاوت دارند و کار به جایی رسیده است که بر اثر اختلافی که در مورد امکان ازدواج شافعی مذهب و حنفی مذهب به وجود آمده بود، یکی از مفتیان فتوا داده است که می‌توان فرد شافعی را با فرد حنفی تزویج کرد: «تنزیلاً لها بمنزلة اهل الکتاب».<sup>۲</sup>

و از این مهم‌تر اختلاف مذاهب اسلامی چهره‌ای مشوش از اسلام به جهانیان معرفی کرده است. خصوصاً افرادی که تمایل به تشریف به دین اسلام دارند بعضی اوقات متحیر می‌مانند که اسلام حقیقی و واقعی کدامیک از اینهاست. و این مسئله خود سده‌راه گروندگان به اسلام شده است.<sup>۳</sup>

۴. شبهه دیگری که مطرح گردید، این است که شما با فراخواندن مردم به اتباع سنت و عدم اخذ اقوال ائمه، تمام اجتهادات و آرا و اقوال آنها را مطلقاً دور می‌اندازید و این تضييع ثروت بزرگ علمی است و کاری شایسته و عقلانی نیست.

جواب البانی: ما فقط تعصب به آرای یک مذهب خاص را انکار می‌کنیم، و گرنه از اقوال ائمه اربعه و غیر آنها که در راه فهم قرآن و سنت تلاش کرده‌اند، نهایت استفاده را خواهیم برد و چه بسا در احادیثی که معانی گوناگونی از آن به نظر می‌رسد، یک معنا را ترجیح دهیم و این ترجیح بر اساس روش بحث یکی از ائمه باشد که ما این معنا را از بحث او استفاده کرده‌ایم. پس فقط مخالفت ما به این مسئله ختم می‌شود که اگر سنت صحیح و صریح پیامی را در برداشت و قول ائمه با این پیام مخالف بود، بر ما واجب است که از سنت تبعیت کنیم و اقوال ائمه را واگذاریم.<sup>۴</sup>

البانی در عقیده خویش در اقدامات البانی برای ارزیابی احادیث تعیین صحت و سقم احادیث چنان راسخ است که کتاب‌های نسبتاً زیادی را در بعضی از عناوین فقهی

۱. محمد البانی، *صفة الصلاة النبوی*، ص ۴۵.

۲. *البحر الرائق*، به نقل از محمد البانی، *صفة الصلاة النبوی*، ص ۴۵.

۳. محمد البانی، *صفة صلاة النبوی*، ص ۴۷-۴۸.

۴. همان، ص ۴۹.

نوشته است و این کتاب‌ها مبتنی بر فقه هیچ یک از مذاهب اسلامی نیست و فقط براساس سنت صحیح و عمل سلف صالح بنا گردیده است. هدف البانی از این کار نشان دادن مخالفت بسیاری از فتاوای مجتهدان مذاهب اسلامی با صریح سنت صحیح منقول از رسول خدا است.

عمده کارهای البانی در این حوزه را می‌شود به دو قسمت مهم تقسیم‌بندی نمود:

### آثاری که تمام فقه را دربردارند

بزرگ‌ترین پژوهش البانی در حوزه فقه، کتاب *ارواء الغلیل فی تخریح احادیث منارالسبیل* است. این کتاب یکی از کتاب‌های فقه حنبلی است. البانی تمام احادیث این کتاب را تخریح و درجه هر حدیث را اعم از صحیح و حسن و ضعیف بیان کرده است. در ذیل هر حدیث توضیحات مفصلی در مورد منابع و گاه شواهد و متابعات حدیث و در نهایت تعیین درجه صحت حدیث آمده است.

البانی انگیزه خود را از تألیف این کتاب، خدمت به فقه امام احمد حنبل می‌داند و اذعان می‌کند که فقه حنبلی نزدیک‌ترین فقه به فقه مورد نظر خودش است؛ چون فقهی است که بیشتر بر پایه حدیث استوار است و از مسائلی همچون قیاس و غیره حتی‌الامکان دور است. بیشتر احادیثی که در این کتاب قطور مورد پژوهش قرار گرفته، از نظر البانی صحیح تلقی شده است و در بعضی موارد حدیث را ضعیف یا جداً ضعیف شمرده است.<sup>۱</sup>

در تصحیح احادیث گاهی عنوان صحیح المعنی را به کار برده است؛ مثلاً روایت ۵۶۳ را که می‌گوید: «پیامبر و جانشینانش بر خواندن نماز قصر در سفر مداومت می‌کردند»، صحیح المعنی می‌داند، زیرا لفظ این عبارت در هیچ یک از منابع حدیثی اهل سنت نیامده و شاید مؤلف از مجموعه احادیث، این روایت را اصطیاد کرده است. سپس البانی نمونه‌ای از احادیثی را که منشأ اصطیاد بوده، می‌آورد و مصادر آن را ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>

۱. محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۱، ص ۳-۴.

۲. محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۳، ص ۳، ۱۹، ۲۲ و ۱۰۰؛ ج ۷، ص ۱۶۳.

اما احادیثی که تضعیف شده‌اند را می‌توان در صفحات ذیل الذکر از کتاب مشاهده نمود<sup>۱</sup> و احادیثی را نیز شدیداً تضعیف نموده با عبارت ضعیف جداً<sup>۲</sup>. این کتاب به احادیث نبوی اختصاص ندارد، بلکه شامل احادیث موقوفه صحابی نیز هست؛ مثلاً روایاتی را نیز حسن دانسته که از مقبولات به شمار می‌رود.<sup>۳</sup>

البانی بعضی احادیث را نیز با عنوان «لم اقف علیه» تخریح کرده که در نظر البانی حتماً دلالت بر ضعف می‌کند.<sup>۴</sup> وی به ندرت حدیثی را متواتر ذکر می‌کند، مثلاً حدیث «افشوا السلام»<sup>۵</sup> را صحیح متواتر دانسته است.<sup>۶</sup>

او به ندرت حدیثی را موضوع اعلام می‌کند<sup>۷</sup> و به ندرت درباره برخی احادیث تعبیر «لا اصل له» را به کار می‌برد.<sup>۸</sup>

شایان ذکر است که *ارواء الغلیل* به صورت مختصر و فقط با ذکر درجه حدیث از نظر صحت و سقم و بدون توضیحات اضافی و مبسوط نیز چاپ شده است. آنچه از البانی در *ارواء الغلیل* فوت شده، در کتاب دیگری با عنوان *التحجیل*<sup>۹</sup> به همت یکی از هم‌فکران البانی استدراک گردیده است.

---

۱. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۵۸ و ۱۴۰؛ ج ۳، ص ۱۳، ۲۷، ۴۷، ۵۰، ۶۱، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۹۳، ۲۸۰، ۳۱۰، ۳۷۲ و ۴۱۵؛ ج ۵، ص ۲۳، ۱۳۷، ۱۷۳؛ ج ۴، ص ۱۶۹، ۳۴۵؛ ج ۷، ص ۳۴، ۷۱، ۷۶، ۱۰۶، ۲۲۳، ۲۸۰، ۳۴۲ و ۳۴۳.

۲. ر.ک. همان، ج ۳، ص ۳۹، ۴۱، ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۶۲، ۳۳۰ و ۳۳۲؛ ج ۵، ص ۷۶، ۱۰۰ و ۲۵۳؛ ج ۴، ص ۱۶۸، ۳۲۵ و ۴۰۳؛ ج ۷، ص ۱۰۸، ۳۳۶ و ۳۶۱؛ ج ۸، ص ۵۷.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۶۳ و ۲۴۲؛ ج ۵، ص ۹۹.

۵. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶ و ۴۲۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۱۵۶، ۳۹۱ و ۴۴۲؛ دارمی، سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۴۱.

۶. محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۳، ص ۲۳۷.

۷. همان، ج ۳، ص ۳۴۳.

۸. همان، ج ۵، ص ۹۶.

۹. ر.ک: *التحجیل فی تخریح ما لم یجرح من الأحادیث و الآثار فی ارواء الغلیل*، ج ۲.

### آثاری که یک موضوع فقهی را در بردارند

از کارهای پژوهش فقهی البانی، کتاب‌های ذیل است و البته کتب دیگر فقهی نیز دارد:

۱. احکام الجنائز، و هم چنین تلخیص این کتاب؛
  ۲. آداب الزفاف؛
  ۳. تحریم آلات الطرب؛
  ۴. صفة صلاة النبي ﷺ، و هم چنین تلخیص این کتاب؛
  ۵. قیام رمضان و کیفیة ادائه و مشروعیة الجماعة فیه و معه بحث قیم عن الاعتکاف؛
  ۶. صلاة العیدین فی المصلی؛
  ۷. صلاة التراویح؛
  ۸. حجة النبي ﷺ كما رواها عنه جابر بن عبد الله؛
  ۹. جلباب المرأة المسلمة؛
  ۱۰. الرد المفهم على من خالف العلماء و تشدد و تعصب و الزم المرأة ان تستر و جهها و کفها و اوجب و لم یقنع بقولهم انه سنة و مستحبة.
- در تمام این کتاب‌ها البانی سعی کرده است که همان معیار همیشگی خود را اجرا کند و آن توجه به حدیث صحیح صادر از پیامبر در هر باب فقهی و عدم اعتنا به اقوال دیگران است. در جای‌جای این کتب تعرضات البانی را به مذاهب دیگر می‌بینیم که به آنها گوشزد می‌کند که مثلاً در فلان مسئله فقهی با اینکه این حدیث صحیح وجود دارد، فقهای هر مذهب با معیارهایی همچون قیاس و ... حدیث صحیح را کنار زده و قول دیگری اختیار کرده‌اند.<sup>۱</sup>
- مطلب مهم دیگر این است که البانی در هر یک از این کتاب‌ها اعمال مسلمین را که ریشه در حدیث صحیح و عمل سلف صالح ندارد، بدعت نام نهاده و تذکر داده است؛

۱. محمد البانی، آداب الزفاف، ص ۵؛ همو، صفة صلاة النبي، ص ۳۲.

مثلاً البانی در کتاب *احکام الجنائز* ۲۴۰ نمونه از کارهایی را که به زعم او بدعت است، شمرده و ترک این اعمال را از مسلمانان خواسته است. برای نمونه:

۱. تلقین میت به اقرار به پیامبر و اهل البیت علیهم السلام؛
۲. قرائت سوره یس نزد محتضر؛
۳. خواباندن محتضر به سمت قبله؛
۴. ریش گذاشتن در عزای اموات؛
۵. گذاشتن عمامه بر روی تابوت؛
۶. حمل و تشییع جنازه با اتومبیل؛
۷. گذاشتن تربت امام حسین علیه السلام با میت در قبر؛
۸. تلقین المیت؛
۹. نوحه سرایی بعد از دفن بر روی قبر متوفا؛
۱۰. اجتماع در مکانی برای سوگواری؛
۱۱. زیارت قبر پدر و مادر در هر جمعه؛
۱۲. اهدای ثواب عبادات مانند نماز و قرات قرآن به ارواح اموات مسلمین؛
۱۳. اهدای ثواب اعمال به رسول خدا؛
۱۴. سفر برای زیارت قبور انبیا و صالحان؛
۱۵. زیارت پیامبر در رجب؛
۱۶. بوسیدن و مسح قبر شریف پیامبر؛
۱۷. اجتماع نزد قبر پیامبر برای قرائت قرآن یا اشعار مذهبی؛
۱۸. اعتقاد به اینکه فرقی بین حیات و ممات پیامبر در شهادتش بر احوال امت اسلامی وجود ندارد؛

۱۹. درخواست استغفار از پیامبر و قرائت آیه **﴿لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾**<sup>۱</sup>؛

---

۱. ر.ک: *احکام الجنائز*، ص ۵۱- ۸۰. نساء: ۶۴: «و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند».

البانی در باب حج نیز برخی امور را بدعت دانسته است؛ مانند:

۱. تلبیه گروهی با صدای هماهنگ؛
۲. عزیمت کردن به کوه‌ها و اماکن اطراف مکه مانند کوه حرا و غیره؛
۳. بلند کردن دست‌ها هنگام استلام حجرالاسود مانند نماز؛
۴. تجمع برای بوسیدن حجرالاسود؛
۵. مسح کعبه و مقام ابراهیم؛
۶. تبرک به باران جاری شده از ناودان کعبه؛
۷. صعود به جبل الرحمه در عرفات؛
۸. اعراض از ذبح واجب و پرداخت پول آن به مستمندان؛
۹. گذاشتن عرقچین بر سر؛
۱۰. گفتن الحاج به کسی که به حج رفته.<sup>۱</sup>

شایان ذکر است که سلفیان تمام آثار فقهی البانی را در موسوعه بزرگ و به صورت سؤال و جواب به شکل زیبایی با عنوان: *اساس البانی فی تراث الألبانی*، دکتر ابو ابراهیم أحمد بن نصرالله صبری، دارالصحابة، ۱۴۲۸ق. در حال چاپ کردن می‌باشند و تا کنون چهار جلد از این مجموعه منتشر شده است.

#### نقد و نظر

آنچه در نقد اندیشه و مبانی فقهی البانی می‌توان بیان کرد، به شرح ذیل است.

۱. در اندیشه البانی فقه و حدیث کاملاً متحد و یکی گشته است. واضح است که هر کدام از علوم برای خود موضوع مشخص و هدف معینی دارد و از هر علمی انتظار مشخصی وجود دارد و هر علمی برای پاسخ‌گویی به مشکلات خاصی به وجود آمده است. هر چند حدیث و فقه در دهه‌های اولیه اسلام یک علم محسوب می‌شدند، ولی با گذشت زمان و تحولات جهان رفته‌رفته فقه از حدیث جدا گردید و به صورت علم مستقل مطرح شد که دارای مبانی و اهداف مشخص است. علم فقه به صورت گسترده

۱. ر.ک: محمد البانی، *حجة النبي*، ص ۲۵-۴۰.

از حدیث بهره می‌برد و بدون مراجعه به روایات هیچ یک از مذاهب اسلامی فقه مورد نظر خود را هم نخواهد داشت، لکن علم فقه علاوه بر احادیث شریفه از روش‌های دیگری نیز برای استخراج احکام الهی بهره می‌برد و تکلیف مکلف را مشخص می‌سازد. بدین جهت کتب فقهی در مقایسه با قرون اولیه از نظر حجم چندین برابر شد و بر کم و کیف کتب فقهی افزوده شد و در تمام مذاهب اسلامی این مسئله بسیار واضح و روشن است، اما البانی با مطرح کردن مبانی ویژه خود هر دو علم را یکی کرد و با نادیده گرفتن واقعیات جهان معاصر فقه را به دوران آغاز خویش برگرداند. از این رو فقه البانی از حل و فصل مسائل مستحدثه و مهم دنیای معاصر که احتیاج به پژوهش‌های روزآمد و کارآمد دارد، عاجز است و حتی به این مسائل بی‌توجه و یا لافل کم‌اعتناست و توجه البانی بیشتر مربوط به همان مسائلی است که قدما مطرح و بحث کرده‌اند. البانی در فقه خویش طبق علاقه ذاتی خودش در هر کتاب و نوشته‌ای بدعت‌های مسلمین را نیز یادآور شده است.

اگر بخواهیم این مسئله مهم را با بیان دیگری تشریح کنیم، این چنین خواهد بود که محدث چنان که از اسمش پیداست، متخصص امر حدیث و امور مربوط به آن است؛ مثلاً حدیث را از لحاظ صحت و ضعف بررسی و درجه حدیث را مشخص می‌کند یا از نظر فقه الحدیث آن را بررسی و حتی از نظر درایه و فهم حدیث در آن دقت و دست‌آخر معنای صحیح حدیث را در صورت صحت صدور آن از معصوم بیان می‌کند، لکن فقیه می‌خواهد نظر خود را در مورد فعلی از افعال مکلف بیان کند و حکم وجوب یا حرمت یا جهات دیگر آن را مشخص سازد. هر چند فقیه ابتدا به قرآن و سپس روایات رجوع می‌کند و نظر محدثین را درباره حدیث مورد بررسی قرار می‌دهد، اما این یک گوشه از فعالیت فقیه است، اما دخالت دادن زمان و مکان در امر اجتهاد و تشخیص دقیق موضوعات از مسائل مهمی است که کار فقیه و محدث را از هم جدا می‌کند. البته این دو دسته از دانشمندان اسلامی از کارها و پژوهش‌های همدیگر استفاده می‌کنند، ولی فعالیتشان در دو حوزه جداگانه است. با نظر به مطالب فوق چنین به نظر می‌رسد که البانی در این مورد راه صحیحی را نیپیموده و عقب‌گرد علمی کرده است.

۲. داعیه عظیم نهضت سلفی و شخصی البانی که از رؤسای سلفیه است، رجوع مستقیم به کتاب و سنت بدون هیچ واسطه دیگری و در مسئله سنت نیز رجوع به احادیث صحیح در هر باب است، اما مشکلی که در این زمینه وجود دارد، این است که شخص عامی چگونه می‌تواند حدیث صحیح و یا مقبول را از حدیث غیر مقبول و ضعیف تشخیص دهد و سپس طبق آن عمل کند. این در حالی است که خود محدثان با داشتن مبانی متفاوت در تصحیح و تضعیف در این امر با یکدیگر اختلاف شدیدی دارند و اگر قرار باشد هر شخص مستقیماً به کتاب و سنت رجوع و طبق نظر شخص خویش عمل کند، هرج و مرج عظیمی جامعه اسلامی را فراخواهد گرفت و قابل تصور نیست که اگر هر شخصی بخواهد از طهارت تا دیات با اجتهاد خود عمل کند و نظر شخصی خود را معیار قرار دهد، چه وضعی و چه هرج و مرجی پیش خواهد آمد؛<sup>۱</sup> چرا که این کار، امری سخت، پیچیده و تخصصی است که هر فرد پس از سالیان دراز ممارست در این فن شریف، قدرت تشخیص احادیث صحیح و ضعیف و موضوعه را طبق موازین و قواعد علم الحدیث به دست می‌آورد. در این میان یک راه حل باقی می‌ماند و آن اینکه هر فرد عامی و غیر متخصص به متخصص این فن مثلاً خود البانی رجوع کند و از او در این زمینه بپرسد و جواب خود را دریافت و طبق آن عمل کند، و لیکن مطلب مهمی که شایان ذکر است، این است که سلفیه و البانی شدیداً از تقلید مذهب خاص و شخص خاص نهی می‌کند، ولی از آن طرف همگان را به تقلید از فکر و نظر خویشان فرا می‌خواند. کتاب‌هایی که البانی در مورد مسایل گوناگون فقهی نوشته است، برای برآورده کردن این نیاز در جامعه اسلامی است. البانی این کتب را برای اخوان دینی و به اعتبار دیگر مقلدین خود نوشته است، و گرنه اگر هر کس خود مستقیماً به کتاب و سنت مراجعه می‌کرد زمینه‌ای برای نوشتن این کتب فقهی نبود.

---

۱. محمد رمضان البوطی، السلفیة، ص ۳۷۶.



پس معلوم شد که منادیان مکتب سلفی درحالی که که شب و روز التزام به مذهب خاص و تقلید از این و آن نهی می‌کنند، خود همگان را به تقلید از خویشتن فرامی‌خوانند و این تناقضی عظیم در این تفکر است. آنان معتقدند فقه مبتنی بر فکر سلف صالح، بر هر زمان و مکانی قابل انطباق است، چنان‌که البانی در این زمینه می‌گوید:

برای نشر اسلام راهی به جز تسلیم در مقابل نصوص کتاب و سنت و اتباع سلف صالح که مستلزم خروج از جمود به مذهبی خاص و ورود در دایره وسیع اسلام وجود ندارد و این نصوص صلاحیت راهنمایی برای هر زمان و مکانی را دارند.<sup>۱</sup>

---

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۴۱۵.



## فصل دوم: معیارهای البانی در تضعیف احادیث

حدیثی که واجد شرایط صحت یا حسن نباشد، حدیث ضعیف است و به عبارتی دیگر حدیثی که از درجه حسن پایین تر باشد،<sup>۱</sup> و یا خبری که شروط یکی از اقسام حدیث صحیح، حسن، موثق و قوی در آن جمع نباشد، حدیث ضعیف است.<sup>۲</sup> محققین علوم حدیث بحث‌های فراوانی درباره حدیث ضعیف کرده‌اند؛ از قبیل بحث از اسباب و علل ضعف حدیث همچون انقطاع، ارسال، اعضال و ... البانی نیز در این زمینه در بسیاری از کتاب‌های خویش بحث کرده است. با توجه به اینکه پرداختن به بحث‌های البانی در این زمینه، ثمره مهم علمی ندارد، فقط به چهار بحث مهم آن خواهیم پرداخت. البته البانی توثیق و تصحیح عجلی و ابن حبان و ترمذی را به دلیل اینکه این افراد را متساهل در توثیق شمرده، نمی‌پذیرد. بدین روی صدها حدیث را با توجه به این مبنا از حجیت انداخته و ضعیف دانسته است. این بحث ثمره نظری و عملی فراوانی دارد و در صورت اثبات اشتباه نظریه البانی در این موارد، بسیاری از احادیثی که وی مورد تردید قرار داده، تصحیح خواهیم کرد.

---

۱. عبدالله شعبان، التأمیل الشرعی لقواعد المحادثین، ص ۴۴۹؛ ماهر منصور عبدالرزاق، الحدیث الضعیف اسبابه و احکامه، ص ۲۲.

۲. کاظم مدیر شانه‌چی، درایة الحدیث، ص ۴۵؛ عبدالهادی فضل‌ی، اصول الحدیث، ص ۱۰۸.

بحث دیگر این است که آیا در صورت ضعف یک حدیث، به طور کامل آن حدیث بی‌فایده می‌گردد و از گردونه نظر و عمل خارج می‌شود؟ نه، در بسیاری از موارد حدیث ضعیف مورد استفاده قرار می‌گیرد. در اینجا مبانی البانی را که طرد کامل حدیث ضعیف است، نقد و ارزیابی می‌کنیم.

### ۱. البانی و ادعای تساهل در مورد عجلی

کتاب عجلی همواره مورد توجه علما و حفاظ حدیث و منتقدین رجال بوده است. رجالیونی همچون مزی، ذهبی و ابن حجر به آرای وی توجه نشان داده و وی را هم‌پایه بزرگانی همچون ابن معین و ابن حنبل و شخصیت‌هایی از این دست دانسته‌اند. اولین شخصی که در توثیقات عجلی تشکیک کرده و توثیق عجلی و ابن حبان هر دو را سست دانسته، مرحوم عبدالرحمن معلمی است. عبارت وی در کتاب *التنکیل* چنین است: «عجلی و ابن حبان در توثیق افراد مجهول از قداما یکسان عمل کرده‌اند»<sup>۱</sup>. البته وی به این دو بسنده نکرده و ابن سعد، ابن معین، نسایی و بعضی دیگر را نیز متهم به توثیق مجاهیل دانسته و در کتب دیگرش نیز این ادعا را مطرح ساخته است.<sup>۲</sup>

البته البانی به آنچه معلمی در این مورد اظهار نظر کرده، بسنده نکرده و یک قدم فراتر رفته و گفته است که: «تساهل عجلی معروف و مشهور است».<sup>۳</sup> البانی در موارد مختلفی به تساهل عجلی و ابن حبان در توثیق افراد اشاره کرده و بدین علت توجه به توثیق این دو را مقبول ندانسته.<sup>۴</sup> این در حالی است که متبع بزرگ حدیث، ذهبی، عجلی را از معتمدان جرح و تعدیل دانسته است و کتابش را مفید و دال بر سعه علم و حفظ عجلی

۱. عبدالرحمن معلمی، *التنکیل*، ج ۱، ص ۶۶.

۲. عبدالله الکوثری، *الانوار الکاشفه*، ص ۶۸.

۳. عبدالرحمن معلمی، *التنکیل*، ج ۱، ص ۶۹.

۴. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحیحة*، ج ۲، ص ۲۱۹؛ سید سابق، *فقه السنه*، ص ۲۳۱؛ محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۲، ص ۲۵۴؛ ج ۴، ص ۲۸۹.

دانسته است.»<sup>۱</sup> از همه مهم‌تر قول عباس الدوری است: «ما عجلی را مثل احمد و یحیی بن معین می‌دانستیم».<sup>۲</sup> و یحیی بن معین درباره وی گفته است: «ثقه بن ثقه بن ثقه».<sup>۳</sup> نقل کلامی از ابن حجر در مورد قدمای از متخصصین علم رجال همچون عجلی و اهمیت آرا و انظار آنها مناسب می‌نماید:

کسی که امامان و پیشروان این حرفه (رجال) او توثیق کرده باشند، به هیچ‌وجه جرح دیگران علیه او مسموع نیست، مگر اینکه آن جرح، مفسر باشد؛ زیرا که وثاقت آن شخص ثابت شده است و از آن نمی‌شود دست برداشت، مگر با دلیل کاملاً روشن؛ زیرا بزرگان این فن کسی را توثیق نمی‌کنند، مگر اینکه حال وی را در دین و صحت گفتار سنجیده و بررسی کرده باشند و ایشان داناترین افراد به این امور بودند. بدین سبب حکم هیچ‌کدام از آنها جز با دلیلی قاطع و روشن نقض نمی‌گردد.<sup>۴</sup>

### نقد و بررسی کلام معلمی و البانی

معلمی و البانی ادعا کرده‌اند:

الف) عجلی متساهل در توثیق است و البته معلمی آن را با استقرا دریافته است.

ب) عجلی مجاهیل را توثیق کرده است.

ج) تساهل عجلی در امر توثیق مشهور و معروف است.

در نقد و بررسی آرای فوق توجه به مطالب ذیل ضروری است:

۱. مرحوم معلمی ادعای استقرا کرده؛ درحالی‌که وی از اهل استقرا و تتبع وسیع نیست و اساساً این ادعا ادعای بسیار بزرگی است و فقط بزرگان علم حدیث می‌توانند چنین ادعایی کنند. برای روشن شدن اهمیت این مسئله، بیان این مطلب لازم است که

---

۱. محمد ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۵۶۰-۱؛ همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۰۶.

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۱۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۱۵.

۴. عبدالرحمن سیوطی، تدریب الراوی، ج ۱، ص ۳۰۸.

حافظ ابن حجر فقط ذهبی را اهل استقرا شمرده و بزرگان دیگر همچون مزی، مغلطای، عراقی و دیگران را دارای این شرط ندانسته است.<sup>۱</sup>

کارهای حدیثی مرحوم معلمی نیز خود شاهد گویای این نظر است؛ هرچند او آشنایی نسبتاً خوبی با روای دارد، ولی آشنایی و تتبع وی در مرویات و یافتن متابعات و شواهد ضعیف است و با ادعای وی مبنی بر استقرا منافات دارد.<sup>۲</sup>

۲. تصریح شیخ عبدالرحمن معلمی به اینکه عجلی مجاهیل را توثیق کرده است نیز صحیح نیست؛ زیرا که اگر یک یا بعضی از رجالیون حکم به جهالت شخصی کرده باشند و دیگری آن را توثیق کرده باشد، قول کسی که توثیق کرده، ارحح است؛ زیرا توثیق کننده اعلام می‌کند که من این فرد را شناخته و وثاقت وی را در حدیث قبول کرده‌ام؛ در حالی که کسی که وی را مجهول دانسته، اعلام می‌کند که من این شخص را شناختم و به خصوصیات وی دسترسی پیدا نکردم. واضح است قول کسی که این خصوصیت را یافته و به واقعیت دست یافته، بر کسی که اظهار بی‌اطلاعی کرده مقدم است.<sup>۳</sup>

۳. ادعای البانی به تقلید از شیخ معلمی ابراز گردیده و البته به کلام شیخ معلمی کلمه «معروف» اضافه شده است. «معروف» یعنی تساهل عجلی مشهور و معروف است که این ادعای البانی است و شیخ معلمی این ادعا را ندارد و به غیر از البانی در طول تاریخ علم رجال کسی این ادعا را مطرح نکرده است.<sup>۴</sup>

۴. مهم‌ترین نکته‌ای که می‌شود بیان کرد، امکان دسترسی عجلی به اطلاعاتی است که برای دیگران جز از طریق مطالعه کتب میسر نیست. عجلی در سال ۱۸۲۲ق متولد شده و از سال ۱۹۷ق شروع به فراگیری حدیث کرده است. او همیشه بین بغداد و کوفه و بصره برای فراگیری حدیث در تردد بوده و در این زمینه به بلاد دیگر نیز سفر کرده و

۱. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۳۶۰.

۲. همان، ص ۳۶۱.

۳. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۳۶۲؛ شریف حاتم عوفی، اضاءات بحثیه فی علوم السنه النبویه، ص ۸۱-۸۰.

۴. عبدالله بن یوسف جدیع، تحریر علوم الحدیث، ص ۳۲۴؛ شریف حاتم عوفی، اضاءات بحثیه فی علوم السنه النبویه، ص ۷۸.

به سال ۲۱۸ به بلاد مغرب نیز رهسپار گشته است و این در حالی است که به چهل سالگی نرسیده بود و هیچ شغلی غیر از تألیف و تحقیق به عهده نگرفته و محض در اشتغالات علمی و حدیثی و رجالی بوده است. از این نظر وی به بزرگ رجالیون شیعه، نجاشی، شباهت بسیار دارد. عجلی در مقدمه کتابش خاطر نشان می‌کند که فقط در یک سفر به بصره هفتاد هزار حدیث نوشتم، مگر احادیث حماد بن سلمه و قعنبی را، و از حدیث حفص بن عمر استفاده کردم که بالغ بر بیست هزار حدیث بود و من جز دویست حدیث همه را نوشتم و سماع کردم.<sup>۱</sup> این تنها گزارش یک سفر از سفرهای پرشماری است که عجلی کرده است و اگر درست دقت شود، تعداد محفوظات و مرویات وی عدد حیرت‌آوری می‌گردد.

این از جهت وسعت معلومات که ابن حجر نیز به آن اشاره کرده بود، اما از نظر دقت می‌توان گفت واقف شدن بر عدالت و اتقان حفظ روایت حدیث، برای عجلی امر دشواری نبوده است؛ چراکه اولاً، عجلی با وسعت محفوظات و معلومات خویش می‌توانست مرویات یک راوی را نقد و بررسی کند. ثانیاً، عدالت روایت را نیز از مشایخ تحقیق کند. با توجه به تاریخ تولد و تحصیل و سفرهای عجلی، بسیاری از مشایخ وی تابعین و تابع تابعین را درک کرده و اطلاعات بکر و ذی قیمتی را می‌توانستند به عجلی منتقل کنند که دستیابی به این اطلاعات برای متأخران چه بسا غیر ممکن باشد. پس چه بسیار اشخاصی که از نظر عجلی معروف بوده و حتی ثقه تشخیص داده شده‌اند؛ در حالی که دیگران مدرکی برای شناسایی این فرد در دست نداشتند.<sup>۲</sup>

۵. نکته مهم دیگر در توثیق قدما همچون عجلی این است که بزرگان رجال توثیق این افراد را تلقی به قبول کرده و در توثیق این افراد اشاره به دلایل توثیق را لازم ندانسته‌اند و همیشه این چنین بوده که توثیق و تعدیل احمد حنبل یا ابن مدینی بدون پرسش از سبب تعدیل، تلقی به قبول می‌شده است. علت این امر، دشوار بودن ذکر ادله و اسباب تعدیل و توثیق بوده است؛ زیرا دلایلی که سبب می‌شود معدل شخصی را توثیق کند،

۱. احمد عجلی، *معرفة الثقات*، ص ۷.

۲. محمود سعید ممدوح، *التعریف*، ص ۳۶۴؛ شریف حاتم عوفی، *اضاءات بحثیه فی علوم السنه النبویه*، ص ۸۰.

چه بسا قابل شمارش نباشد که بزرگانی همچون ابن صلاح و خطیب بغدادی بدان اشاره کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۶. ابن حجر در کتاب ارزشمند *تقریب التهذیب* که خلاصه‌ترین کتاب وی در علم رجال است، در بعضی موارد به رأی و نظر عجللی اشاره کرده است و از آنجا که *تقریب التهذیب* تقریباً عصاره نظریات ابن حجر در مورد یک شخص است، شاهد آوردن توثیق عجللی دلالت بر اهمیت آرا و نظریات وی در نظر ابن حجر می‌کند.

اسامی افراد به شرح ذیل است:

۱. زیاد بن ابی‌مریم جزری؛<sup>۲</sup>
۲. سعید بن حیان تمیمی کوفی والد یحیی؛<sup>۳</sup>
۳. سیف بن شامی؛<sup>۴</sup>
۴. صالح بن خیوان سبئی و گفته شده خولانی؛<sup>۵</sup>
۵. ضمضم ابوالمثنی الاملوکی حمصی؛<sup>۶</sup>
۶. عاصم بن شمیخ ابوالفرجل یمامی؛<sup>۷</sup>
۷. عبدالله بن ابی‌بصیر عبدی کوفی؛<sup>۸</sup>
۸. عبدالله بن سراقه ازدی بصری؛<sup>۹</sup>
۹. عبدالله بن ضمرة سلولی؛<sup>۱۰</sup>
۱۰. عبدالله بن معانق ابومعانق شامی؛<sup>۱۱</sup>

۱. عثمان بن عبدالرحمن، *مقدمه ابن صلاح*، ص ۱۳۵؛ خطیب بغدادی، *الکفایة*، ص ۱۲۴؛ شریف حاتم عوفی، *اضاءات بحثیه فی علوم السنة النبویة*، ص ۸۱.

۲. ابن حجر، *تقریب التهذیب*، ص ۳۲۳.

۳. همان، ص ۳۵۰.

۴. همان، ص ۴۰۹.

۵. همان، ص ۴۲۷.

۶. همان، ص ۴۴۶.

۷. همان، ص ۴۵۷.

۸. همان، ص ۴۸۱.

۹. همان، ص ۴۹۶.

۱۰. همان، ص ۵۰۳.

۱۱. همان، ص ۵۳۶.



۱۱. عبدالله بن هانی ابوالزعراء الاکبر کوفی؛<sup>۱</sup>
  ۱۲. عبدالله بن یزید رضیع عایشه بصری؛<sup>۲</sup>
  ۱۳. عبدالرحمن بن طرفه بن عرفجه بن سعد تمیمی؛<sup>۳</sup>
  ۱۴. عبدالملک بن ربیع بن سیره بن معبدالجهنی؛<sup>۴</sup>
  ۱۵. عبید سنوطا و به قولی بن سنوطا ابوالولید المدنی.<sup>۵</sup>
- ابتدا شرح حال این افراد را از *تهذیب التهذیب* آورده، سپس ملاحظه خواهیم کرد که قول عجللی به چه اندازه نزد ابن حجر اعتبار دارد.
۱. زیاد بن ابی مریم جرزی: عجللی و ابن حبان هر دو وی را توثیق کرده‌اند. دارقطنی نیز وی را در شمار ثقات آورده است. همچنین بخاری وی را با ابی مریم جراح یکی دانسته و توثیق کرده است.<sup>۶</sup>
  ۲. سعید بن حیان کوفی: ابن حبان و عجللی وی را ثقه دانسته‌اند. ابن القطان بر توثیق عجللی واقف نشده و گمان کرده وی مجهول است.<sup>۷</sup>
  ۳. سیف شامی: ابن حبان و عجللی وی را توثیق کرده‌اند و عجللی گفته است: شامی و تابعی وثقه است.<sup>۸</sup>
  ۴. صالح بن حیوان خولانی: ابن حبان وی را توثیق کرده و عجللی گفته است تابعی ثقه است. عبدالحق سنخس را قابل احتجاج ندانسته، ولی ابن قطان این سخن را نپذیرفته و حدیثش را تصحیح کرده است.<sup>۹</sup>

۱. همان، ص ۵۴۳.

۲. همان، ص ۵۴۷.

۳. همو، تقریب *التهذیب*، ص ۵۷۵.

۴. همان، ص ۶۱۵.

۵. همان، ص ۶۴۸.

۶. همو، *تهذیب التهذیب*، ج ۳، ص ۳۳۱.

۷. همان، ج ۴، ص ۱۷-۱۸.

۸. همان، ج ۴، ص ۲۶۱-۲۶۲.

۹. همان، ص ۳۳۲.

۵. ضمضم ابوالمثنی الاملوکی حمصی: ابن حبان وی را ثقه دانسته است. بعضی به دو ابوالمثنی که روایت مختلفی اند، اعتقاد دارند و بعضی دیگر هر دو را یکی می‌دانند. احمد حنبل از افراد دسته اول است و ابن ابی حاتم و مسلم از دسته دوم هستند. ابن القطان گوید: چه یکی باشد و چه دو تا، وی مجهول است و ابن عبد ابی کروی را توثیق کرده است و این قول از وی پذیرفته نیست. ابن المواق گفته پدرم در مورد وی چنین اظهار نظر کرده است: شامی تابعی ثقه.<sup>۱</sup>
۶. عاصم بن شیخ ابوالفرجل یمامی: ابوحاتم وی را مجهول دانسته است. عجللی و ابن حبان وی را ثقه می‌دانند. ابوبکر البزار گفته: در مسند وی معروف وجود ندارد.<sup>۲</sup>
۷. عبدالله بن ابی بصیر عبدی کوفی: عجللی وی را توثیق کرده است.<sup>۳</sup>
۸. عبدالله بن سراقه ازدی: یعقوب گفته: وی ثقه است. عجللی و ابن حبان نیز وی را ثقه دانسته‌اند.<sup>۴</sup>
۹. عبدالله بن ضمرة السلولی: ابن حبان وی را توثیق کرده و عجللی خود وی و برادرش را نیز ثقه دانسته و بخاری گفته است که شخصیت وی برایش آشکار نگشته است.<sup>۵</sup>
۱۰. عبدالله بن معانق ابوالمعانق: برقانی به دار قطنی چنین گفت که ابن معانق مجهول است. ابن سمیع وی را در شمار تابعین شام آورده و ابن حبان توثیقش کرده است. عجللی گفته شامی و ثقه است.<sup>۶</sup>
۱۱. عبدالله بن هانی ابوالزعراف اکبر کوفی: بخاری گفته: «لایتابع فی حدیثه». ابن مدینی گفته: تمام روایاتش از ابن مسعود است. ابن حبان توثیقش کرده و عجللی چنین گفته است: ثقه و از تابعین بزرگ است.<sup>۷</sup>

۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۰۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۱۴۱.

۴. همان، ص ۲۰۴.

۵. همان، ص ۲۳۴.

۶. همان، ج ۶، ص ۳۴.

۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۶.

۱۲. عبدالله بن یزید رضیع عایشه بصری: ابن حبان وی را ثقه دانسته و عجلی تابعی ثقه ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

۱۳. عبدالرحمن بن طرفه بن عرفجه: عجلی و ابن حبان هر دو وی را توثیق کرده‌اند.

۱۴. عبدالملک بن ربیع بن سبرة: عجلی وی را توثیق کرده است. ابوخیثمه گوید: از یحیی بن معین در مورد احادیث این شخص از پدرش از جدش سؤال شد که یحیی جواب داد همگی ضعیف‌اند. ابن جوزی از ابن معین چنین نقل کرده: عبدالملک ضعیف است. ابن قطان عدالتش را ثابت ندانسته و هر چند مسلم از وی روایت نقل کرده است. با این حال به سخن وی احتجاج نمی‌شود و مسلم روایت وی را در متعه متابعه نقل کرده است.<sup>۲</sup>

۱۵. عبید سنوطا ابوالولید مدنی: ابن حبان وی را ثقه دانسته و عجلی گفته: مدنی تابعی ثقه.<sup>۳</sup>

### نکات دیگری در مورد توثیق عجلی

۱. چنان‌که ملاحظه شد، اسامی پانزده نفر از روایات ابن حجر در تقریب التهذیب آورده و در توثیق آنها به توثیق عجلی کفایت کرده است. طبق تتبعی که انجام پذیرفته، ابن حجر در مورد هیچ یک از ائمه جرح و تعدیل این رویه را با این عدد از روایات دنبال نکرده است و این نشان می‌دهد که توثیق عجلی نزد ابن حجر اهمیت فراوانی داشته است.

۲. ابن قطان فاسی که از ائمه متقدم جرح و تعدیل به‌شمار می‌آید و آرای او فوق‌العاده پیش محققین اهمیت دارد، سعید بن حبان کوفی را مجهول دانسته (شماره ۱۲ از اسامی روایات)؛ در حالی که ابن حجر وی را توثیق و گوشزد کرده که توثیق من به دلیل توثیق عجلی است و ابن قطان به توثیق عجلی دسترسی نداشته و این حکم را صادر کرده است. در شماری از روایات چند بار این اتفاق افتاده است.

۱. همان، ج ۶، ص ۷۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۳. همان، ج ۷، ص ۷۳.

۳. در موارد متعددی ابن حجر قول عجلی را بر بزرگانی همچون ابوحاتم و حتی بخاری ترجیح داده است. در شماره ۶ قول ابوحاتم و در شماره ۹ قول بخاری همچنین در شماره ۱۱ باز قول بخاری، در قبال قول عجلی قرار گرفته و حرف عجلی مورد اعتنای ابن حجر واقع شده است.

۴. در شماره ۱۴ مطلب مهم‌تر و جالب توجه‌تر است. ابن معین شیخ مشایخ علمای جرح و تعدیل و امام آنها عبدالملک، را ضعیف شمرده؛ در حالی که عجلی وی را توثیق کرده است.

اینها همگی نشان دهنده اهمیت قول عجلی در نزد ابن حجر است.

## ۲. البانی و ادعای تساهل در مورد ابن حبان

### روش ابن حبان در رجال

ابن حبان از بزرگان علم رجال و از مصنفین در رشته جرح و تعدیل روایت به‌شمار می‌رود. البانی در موارد زیادی توثیق ابن حبان را مقبول نشمرده و وی را متساهل در توثیق دانسته که مجاهیل را توثیق می‌کند؛ بنابراین سخنش اعتباری ندارد. این نکته از مهم‌ترین مسائلی است که باید به دقت مورد کاوش و بررسی قرار گیرد؛ چون مواردی که البانی احادیث را بواسطه عدم توجه به توثیق ابن حبان تضعیف کرده است، بسیار زیاد است. لذا این مبحث اهمیت خاصی دارد و می‌تواند بسیاری از احادیث ضعیف را به‌رغم نظر البانی، به احادیث صحیح و یا لااقل حسن تبدیل کند. مسئله تساهل ابن حبان در توثیق در گذشته نیز در بین برخی از رجالیون سابقه دارد.<sup>۱</sup> افراد در قبول تصحیح ابن حبان چند دسته‌اند: گروهی تصحیح وی را قبول می‌کنند؛ از جمله سیوطی،<sup>۲</sup> شوکانی،<sup>۳</sup> شیخ عبدالعزیز دهلوی<sup>۴</sup> و از معاصرین احمدشاکر به اقوال ابن حبان اعتماد

۱. محمود الطحان، اصول التخریج، ص ۱۹۹؛ محمد بن جعفر الکتانی، الرسالة المستطرفه، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۲. عبدالرحمن سیوطی، تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۳. محمد بن علی الشوکانی، تحفة الذاکرین، ص ۱۲۶.

۴. عبدالعزیز دهلوی، لوامع الدراری، ج ۱، ص ۳۸.

می‌کنند.<sup>۱</sup> گروهی نیز قول وی را در صورت انفراد معتبر نمی‌دانند؛ از جمله ابن‌دحیه،<sup>۲</sup> ذهبی،<sup>۳</sup> ابن‌حجر،<sup>۴</sup> سخاوی،<sup>۵</sup> صنعانی<sup>۶</sup> و از معاصران شیخ شعیب ارنووط<sup>۷</sup> و ابوغده.<sup>۸</sup> ابتدا شیوه و روش کار ابن‌حبان بررسی می‌شود و سپس به انتقاداتی که منتقدان خصوصاً البانی بر وی کرده، جواب داده خواهد شد.

ابن‌حبان تمام روایات را به دو طایفه «ثقات» و «مجروحین» تقسیم کرده و دو کتاب معروف خویش در رجال را *الثقات* و *المجروحین* نامیده است. ابن‌حبان به اسم هر راوی دست یازیده، وی را در یکی از این اقسام داخل کرده است. هنگامی که راوی نزد وی ثقه باشد یا قریب به ثقه و یا اقوال در مورد وی مختلف باشد و او ثقه بودنش را ترجیح دهد، اسم آن فرد را در کتاب *ثقات* داخل کرده است و اگر کسی را مجروح و یا قریب به این مقام تشخیص دهد و یا اقوال در مورد وی مختلف باشد و او مجروح بودنش را ترجیح داده باشد، اسم آن راوی را در کتاب *المجروحین* داخل می‌کند.

طایفه دیگری از روایات وجود دارند که ابن‌حبان در مورد آنان متردد است. گاهی تمایل پیدا می‌کند که ایشان را در زمره *ثقات* جای دهد؛ هر چند خطای آنان را نیز گوشزد می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: «ثقةٌ یخطئ» یا «یخطئ کثیراً». البته عین این مطلب نیز در مورد *مجروحین* اتفاق افتاده است؛ مثلاً در ترجمه ابراهیم بن سلیمان زیات چنین گوید: او وقتی از *ثقات* نقل می‌کند، مستقیم الحدیث است، هر چند به ضعف نزدیک‌تر است، و از کسانی است که در مورد وی از خداوند طلب خیر می‌کنم.<sup>۹</sup>

۱. مجلة البصائر، ص ۸۰، به نقل از ابن‌حبان، ص ۱۶۲.

۲. زیلعی، نصب الرایة، ج ۲، ص ۵۶.

۳. محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۷.

۴. ابن‌حجر، النکت، ج ۱، ص ۲۷۰.

۵. محمد سخاوی، فتح المعیث، ج ۱، ص ۳۶.

۶. صنعانی، توضیح الأفكار، ج ۱، ص ۶۴.

۷. ابن‌بلبان، الإحسان، ج ۱، ص ۵۸-۵۹.

۸. ابوغده، التعليقات الحافلة، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۹. ابن‌حبان، الثقات، ج ۸، ص ۶۸.

و در ترجمه بهترین حکیم گوید: اگر حدیث «انا اخذوه...» نبود، او را در جمله ثقات می‌آوردم و از کسانی است که در مورد وی از خداوند طلب خیر می‌کنم.<sup>۱</sup>

افراد دیگری را نیز از این صنف می‌شود نام برد؛ مانند خالد بن یزید بن ابی‌مالک دمشقی،<sup>۲</sup> یحیی بن ابی‌سلیم ابن بلج فزاری،<sup>۳</sup> جعفر بن حارث ابوالشهب.<sup>۴</sup> اینها افرادی هستند که ابن حبان در مورد آنها تردید دارد و برای روشن شدن حال آنها به حرف ابن حبان نمی‌شود اکتفا نمود؛ بلکه به آرای سایر رجالیون نیز باید مراجعه کرد تا تکلیف آنها روشن شود که آیا جزء ثقات اند یا ضعفا.<sup>۵</sup>

البته چون کار بشر خارج از سهو، نسیان، خطا و امثال ذلک نیست، ابن حبان نیز در آثار مصون از اشتباهات نبوده است؛ از جمله اشتباهات وی تناقض‌گویی است که در مورد برخی شخصیت‌هاست که آنها را هم در ثقات و هم در مجروحین آورده است و عبارت‌اند از:

۱. اسماعیل بن محمد بن جحاده الیامی؛<sup>۶</sup>

۲. رزیک ابو عبدالله الهانی شامی؛<sup>۷</sup>

۳. زیاد بن عبدالله نمیری؛<sup>۸</sup>

۴. سعید بن مسلمه بن هشام بن عبدالملک اموی؛<sup>۹</sup>

۵. سهل بن معاذ بن انس جهنی؛<sup>۱۰</sup>

۶. عمر بن ابراهیم عبدی؛<sup>۱۱</sup>

۱. همو، المجروحین، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۱۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۱۲.

۵. عبدالله بن یوسف جدیع، تحریر علوم الحدیث، ص ۳۲۷.

۶. ابن حبان، الثقات، ج ۸، ص ۹۶؛ همو، المجروحین، ج ۱، ص ۱۲۸.

۷. همان، ج ۴، ص ۲۳۹؛ همو، المجروحین، ج ۱، ص ۳۰۱.

۸. همان، ص ۲۵۵؛ همو، الثقات، ص ۳۰۶.

۹. همان، الثقات، ج ۶، ص ۳۷۴؛ همو، المجروحین، ج ۱، ص ۳۲۱.

۱۰. همو، الثقات، ج ۴، ص ۳۲۱؛ همو، المجروحین، ج ۱، ص ۳۴۷.

۱۱. همو، الثقات، ج ۸، ص ۴۴۶؛ همو، المجروحین، ج ۲، ص ۸۹.

۷. عمران بن ظبیان اسلمی؛<sup>۱</sup>

۸. کنانة بن عباس بن مرداس السلمی.<sup>۲</sup>

در این موارد که رأی ابن حبان متناقض است، اصل تساقط جاری می‌شود و به اقوال غیر از ابن حبان توجه خواهد شد.<sup>۳</sup>

آنچه انتقادات بعضی از علما را بر توثیقات ابن حبان برانگیخته، قسمتی از توثیقات ابن حبان است که از جرح و تعدیل رجالیون خالی و عاری است. ابن حبان در این زمینه گوید:

در تمام این کتاب اگر روایت از پنج صفتی که گفتم خالی باشد، راوی اش عادل محسوب می‌شود و آن روایت قابل احتجاج است؛ زیرا عادل کسی است که جرحی در مورد وی صادر نشده باشد؛ زیرا مردم مأمور به ظواهرند و در آنچه از ایشان غایب است، تکلیفی ندارند.<sup>۴</sup>

از این کلام ابن حبان به درستی برمی‌آید که ثقه نزد وی کسی است که جرحی متوجه وی نشده باشد، از ثقه روایت کند و ثقه از او روایت کند و متنی که آن راوی ذکر کرده، معروف باشد (منکر نباشد). واضح است که ثقه همان عادل ضابط است. خلوص راوی از جرح برای اثبات عدالت وی کافی است و اینکه حدیثش معروف است و منکر نیست، برای اثبات حفظ و ضبط وی کافی است.<sup>۵</sup>

البته در شرط دوم که بحث در مرویات راوی است، ابن حبان تمام مرویات یک راوی را تتبع و استقصا کرده و پس از اینکه علم پیدا کرده است که روایات این فرد منکر نیست، بعد از استقرای تام حکم به وثاقت وی کرده است. هر چند این استقرا امری شاق و صعب‌الوصول است، لکن ابن حبان در عمل نشان داده که به این کار ملتزم است

۱. همو، الثقات، ج ۷، ص ۲۳۹؛ همو، المجروحین، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. همو، الثقات، ج ۵، ص ۳۳۹؛ همو، المجروحین، ج ۲، ص ۲۲۹؛ عبدالله بن یوسف جدیع، تحریر علوم الحدیث، ص ۳۲۷.

۳. ر.ک: عبدالله بن یوسف جدیع، تحریر علوم الحدیث، ص ۳۲۷.

۴. ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۱.

۵. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۳۹۰.

و مثال‌های فراوانی می‌توان در این زمینه ذکر کرد. مثال‌هایی از کتاب *ثقات* وی را می‌آوریم:

- در حدیث مستقیم الامر است.<sup>۱</sup>
  - در حدیثش چیزی که شبیه حدیث ثقات نباشد، نیافتیم.<sup>۲</sup>
  - صاحب حکایات و اخبار بود. حدیثش اگر از ثقات نقل شده باشد، معتبر است (فرد صدوق است)؛ زیرا از مجاهیل احادیث منکر نقل کرده است.<sup>۳</sup>
  - در حدیثش چیزی را که موجب عدول او از ثقات به مجروحین باشد، نیافتیم و روایتش را قبول کردم.<sup>۴</sup>
  - در حدیثش روایت منکر ملاحظه نکردم، مگر یک روایت.<sup>۵</sup>
- شواهد فوق نشان می‌دهد که ابن حبان تمام روایات شخص را به دقت از نظر گذرانده و معروف یا منکر بودن روایات آن فرد برای وی محرز گشته و سپس حکم به وثاقت یا عدم وثاقت داده و هیچ تساهلی در این زمینه نداشته است<sup>۶</sup> و خود ابن حبان گفته که دو کتاب *ثقات* و *المجروحین خلاصه‌هایی* از کتاب *التاریخ الکبیر* وی هستند که در آنجا از هر راوی و مرویاتش به طور مستوفی بحث کرده است که متأسفانه این کتاب اینک در دسترس نیست.<sup>۷</sup>

#### نقد ابن حجر بر ابن حبان

ابن حجر بیان معروفی در نقد عملکرد ابن حبان دارد که باید نقد و بررسی شود؛ چرا که محدثین متأخر نیز به تبعیت از ابن حجر وارد موضوع شده‌اند. بیان ابن حجر چنین است:

- 
۱. ابن حبان، *الثقات*، ج ۹، ص ۱۵۲.
  ۲. همان، ص ۱۵۴.
  ۳. همان، ص ۱۶۲.
  ۴. همان، ص ۱۸۶.
  ۵. همان، ص ۲۲۱.
  ۶. ر.ک: محمود سعید ممدوح، *التعریف*، ص ۱-۳۹۰.
  ۷. ابن حبان، *الثقات*، ج ۱، ص ۱۱.



این روشی است که ابن حبان بر آن طریقه سلوک کرده است که اگر یک راوی جهالت عینی اش مرتفع شد، عادل است، مگر اینکه جرح آن روشن شود و این روش عجیب است و جمهور محدثین بر خلاف آن عمل کرده‌اند. مسلک ابن حبان در کتاب *الثقات* چنین است که روایتی را که ابوحاتم و غیر او به مجهول بودن آنها حکم رانده‌اند، نزد ابن حبان با روایت یک ثقه، مجهول بودن راوی مرتفع می‌گردد؛ در حالی که در نزد غیر ابن حبان این راوی همچنان مجهول تلقی می‌شود.<sup>۱</sup>

پس مشاجره ابن حجر با ابن حبان در این است که روایت یک نفر از فرد مجهول وی را معروف نمی‌کند و لااقل دو نفر لازم است تا از شخص روایت کنند و آن فرد مجهول تلقی نشود. همچنین عدالت نزد ابن حبان امری زائد بر اسلام نیست و به قول او اصل در مسلم عدالت است، مگر اینکه جرحی متوجه وی شود و او را از عدالت ساقط کند.

البته علاوه بر اینکه ابن حبان از لحاظ نظری دو قاعده فوق را مطرح ساخته، در عمل نیز به آن ملتزم بوده است و می‌توان در ترجمه افرادی مثل عبدالله مؤتل منخزومی،<sup>۲</sup> سعید بن زیاد بن ابی هند الداری،<sup>۳</sup> عبدالرحمن بن ابی نصر بن عمرو،<sup>۴</sup> عمران بن مسلم القصیر<sup>۵</sup> و عائذ الله مجاشعی<sup>۶</sup> رد پای این قواعد را یافت.

### جواب نقد ابن حجر

اینکه ابن حجر می‌گوید برای رفع جهالت راوی روایت دو نفر ثقه از آن راوی لازم است و یک نفر کفایت نمی‌کند، قولی است که محققین از رجالیون بر خلاف آن عمل کرده‌اند و ما سه مثال را ذکر خواهیم کرد که بزرگان حدیث و رجال با وجود روایت یک راوی از شخص مجهول وی را معروف و نه مجهول تلقی کرده‌اند:

- 
۱. ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۱، ص ۱۰۷.
  ۲. ابن حبان، *المجروحین*، ج ۲، ص ۲۸.
  ۳. همان، ج ۱، ص ۳۲۸.
  ۴. همان، ج ۲، ص ۵۹.
  ۵. همان، ص ۱۳۲.
  ۶. همان، ص ۱۹۲.

مثال اول: صلاح الدین علایی در کتاب شریف منیف الرتبه لمن ثبت له شرف الصحبه در این مورد چنین نگاشته است:

هر کسی که جز یک نفر از او روایت نکرده باشد، محکوم به جهالت است، مگر اینکه بعضی از ائمه حدیث وی را توثیق کرده باشند؛ زیرا که تلازمی بین جهالت شخص و بین انفراد راوی از شیخ وجود ندارد؛ چرا که گاه اتفاق می افتد که شخص معروف و موثق باشد و جز یک راوی کسی دیگر از وی روایت نکرده باشد.<sup>۱</sup>

مثال دوم: تعداد بسیاری از روایات مذکور در صحیحین که روایاتش از نظر اهل سنت تلقی به قبول شده است، از روایاتی هستند که جز یک تن کسی از آنها روایت نکرده است؛ همچون زید بن رباح، ولید بن عبدالرحمن و جابر بن اسماعیل و...<sup>۲</sup>

مثال سوم: بنا به گفته مرحوم معلمی تنها ابن حبان به این رویه عمل نکرده، بلکه بسیاری از بزرگان همچون ابن سعد، ابن معین، عجللی و نسائی نیز در عمل پای بند این مسئله بوده اند.<sup>۳</sup>

### تتبعی در اهمیت آرای رجالی ابن حبان

نود و نه تن از روایاتی که ابن حبان در مورد آنها نظر داده و ابن حجر به نظر ابن حبان توجه کرده، مورد تتبع واقع شده اند. این تتبع نشان می دهد که ابن حجر همیشه به آرای ابن حبان در موارد گوناگون ترتیب اثر داده و اگر به آرای او توجه نمی شد، بسیاری از روایاتی که مقبول و مافوق آن هستند، مجهول باقی می ماندند تا جایی که ملاحظه شده، چنین تتبعی انجام پذیرفته است:

سعید بن زیاد المکتب المودن المدنی مولی جهینه: ابن حبان وی را جزء ثقات آورده است.<sup>۴</sup> مقبول.<sup>۵</sup>

۱. صلاح الدین علایی، منیف الرتبه، ص ۵۳.

۲. عبدالرحمن سیوطی، تدریب الراوی، ص ۲۱۱.

۳. عبدالرحمن معلمی، التتکیل، ج ۱، ص ۶۶-۶۷؛ محمد بن عمر بازمول، الإضافة، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۴. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۲.

۵. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۳۲.

سعید بن سفیان اسلمی مولا هم المدنی: ابن حبان وی را جزء ثقات آورده است. ابن حجر گوید: ذهبی وی را مجهول دانسته است.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>

سعید بن سلمان و یقال ابن سلیمان ربعی: ابن حبان وی را ثقه دانسته است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>

سعید بن عبدالله بن جریح اسلمی بصری مولی ابی برزّة: ابوحاتم وی را مجهول دانسته، ولی ابن حبان او را از ثقات دانسته و حدیثش را ترمذی تصحیح کرده است.<sup>۵</sup> صدوق.<sup>۶</sup>

سعید بن عبدالرحمن بن ابی العمیاء کنانی مصری: ابن حبان وی را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>

سعید بن عبدالرحمن بن مکمل الاعش الزهر مدنی: ابن حبان وی را ثقه دانسته است.<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>

سعید بن عبدالرحمن ابوصالح غفاری: ابن حبان وی را ثقه دانسته و عجللی گفته: تابعی ثقه،<sup>۱۱</sup> ثقه.<sup>۱۲</sup>

سفیان بن عبدالرحمن بن عاصم بن سفیان بن عبدالله ثقفی مکی: ابن حبان وی را ثقه دانسته است.<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>

سفیان بن منقذ بن قیس المصری مولی ابن عمر و یقال مولی ابن سراقه و یقال مولی

۱. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۶.

۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۳۶.

۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴۰، ص ۳۶.

۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۳۶.

۵. همو، تهذیب التهذیب، ص ۴۶.

۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۳۹.

۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۵۱.

۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۳۸.

۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۵۱-۵۲؛ همو، تقریب التهذیب، ص ۲۳۸.

۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۳۹.

۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۵۲.

۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۳۸.

۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۰۳.

۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۴۴.

عثمان: ابن حبان وی را ثقه دانسته است.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>  
 سلمان ابورجاء مولی ابی قلابه: ابن حبان و عجللی هر دو وی را توثیق نموده‌اند.<sup>۳</sup>  
 صدوق.<sup>۴</sup>  
 سلیمان بن خارجه بن زید بن ثابت انصاری: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>  
 سلیمان بن راشد مصری: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>  
 سلیمان بن سرة بن جندب فزاری: ابن حبان او را ثقه دانسته است؛ در حالی که ابن قطان  
 وی را مجهول شمرده است.<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>  
 سلیمان بن سنان مزنی یا مدنی: ابن حبان او را ثقه دانسته است و عجللی نیز با عبارت  
 «مصری تابعی ثقه» او را توثیق کرده است.<sup>۱۱</sup> ثقه.<sup>۱۲</sup>  
 سلیمان بن عبدالرحمن بن ثوبان عامری مولا هم مدنی: ابن حبان وی را ثقه دانسته  
 است.<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>  
 سلیمان بن عبدالله انصاری ابویوب خطاب رقی: ابوحاتم در مورد وی چنین گفته  
 است: صدوق است و من از او جز خیر ندیدم نسایی گفته: قوی نیست. ابن حجر گوید:

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۰۸.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۴۵.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۲۳.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۴۶.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۶۰.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۵۰.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۶۸.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۵۱.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۷۳.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۵۲.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ص ۱۷۳.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۵۲.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۸۱.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۵۳.

ابوداود از ابن معین نقل می‌کند که «لیس بشیء» و عقیلی او را جزء ضعفا آورده است.<sup>۱</sup> در صدوق «لیس بالقوی».<sup>۲</sup>

سلیمان بن عمرو بن احوص چشمی و یقال ازدی کوفی: ابن حبان وی را توثیق کرده، ولی ابن قطان او را مجهول دانسته است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>

سهم بن معتمر بصری: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>

سیار بن منظور بن سیار فزاری بصری: ابن حبان او را ثقه می‌داند. ابن حجر گوید: عبدالحق اشبیلی وی را مجهول می‌داند.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>

طالب بن حبیب بن عمرو بن سهل بن قیس انصاری مدنی: بخاری درباره‌اش می‌گوید: «فیه نظر». ابن عدی گفته: گمان می‌کنم موردی برای ضعف نداشته باشد. ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۹</sup> صدوق.<sup>۱۰</sup>

طفیل بن ابی بن کعب انصاری نجاری خزر جی مدنی: ابن سعد او را ثقه و دارای احادیث اندک معرفی کرده است و عجلی و ابن حبان هر دو وی را توثیق کرده‌اند. ابن حجر از ابن سعد نقل کرده که وی صالح الحدیث است.<sup>۱۱</sup> ثقه.<sup>۱۲</sup>

طلحة بن علاء احمدس ابوالعلاء کوفی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۸۳.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۵۳.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۸۶.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۵۳.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۲۸.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۵.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۵۶.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۶۱.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۱.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۳.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۲.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۳.

طلق بن معاویة بن یزید: ابن حبان وی را توثیق کرده است.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>  
 طلیق بن عمران بن حصین و یا به قول دیگر طلیق بن محمد بن عمران انصاری:  
 ابن حبان وی را توثیق کرده است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>  
 طود بن عبدالملک قیس بصری: ابن حبان وی را توثیق کرده و گفته: «یروی المقاطیع»،  
 ولی ابوحاتم او را مجهول می‌داند.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>  
 طیلة بن علی نهدی یمامی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>  
 عاصم بن عمیر الصتری و هو عاصم بن ابی عمر: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۹</sup>  
 مقبول.<sup>۱۰</sup>  
 عاصم بن نغر بن منتشر احوال الیتمی ابوعمر بصری و گفته شده: عاصم بن محمد  
 بن نغز: ابن حبان وی را توثیق کرده است.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>  
 عامر بن عقبه و یقال ابن عبدالله عقیلی: ابن حبان وی را توثیق کرده است.<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>  
 عامر بن مالک بصری: ابن حبان وی را توثیق کرده است. ابن حجر گوید: ابن مدینی و  
 گوید او را نمی‌شناسم و از وی غیر از ابن عثمان نقل نمی‌کند.<sup>۱۵</sup> مقبول.<sup>۱۶</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۰.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۳.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۳.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۴.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۴.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۴۸.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۴.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۵۱.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۴.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۸.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۵.
  ۱۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۹.
  ۱۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۵.

عامر بن مدرک بن ابی الصغیراء: ابن حبان او را ثقه دانسته است. ابن حجر گوید: گاهی خطا می‌کرد. ابو حاتم وی را با وصف شیخ ستوده است.<sup>۱</sup> لین الحدیث.<sup>۲</sup>  
 عایش بن انس بکری: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>  
 عباد بن جیش کوفی: ابن حبان او را ثقه دانسته است. ابن حجر گوید: ابن قطان او را مجهول شمرده است.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>  
 عباد بن ابی علی بصری: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>  
 عباس بن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی: ابن حبان او را ثقه می‌داند. ابوداود و نسایی یک حدیث در باب صلوات از او نقل کرده‌اند. ابن حجر گوید: حدیث او منقطع است. از نظر ابن قطان فردی ناشناخته در حدیث است.<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>  
 عباس بن الفضل مدنی، نزیل البصرة: ابن ابی حاتم از قول پدرش گوید: پدرم او را در بصره دیده و از او سؤال کرده و گفته است شیخ و ابن حبان او را ثقه دانسته‌اند.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>  
 عبدالله بن اسحاق بن محمد الناقد ابو جعفر واسطی، و یقال: البغدادی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۳</sup> صدوق.<sup>۱۴</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۹.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۸.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۷۷.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۹.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۷۹-۸۰.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۸۹.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸۶.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۰.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۰۸.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۳.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۱۳.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۳.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۱۸.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۵.

عبدالله بن اوس خزاعی: ابن حبان او را ثقه دانسته است. ابن حجر گوید: ابن قطان وی را مجهول الحال دانسته است و فقط یک روایت از یک طریق نقل کرده است.<sup>۱</sup> لین الحدیث.<sup>۲</sup>  
عبدالله بن بشر خثعمی ابوعمیر کوفی کاتب: ابوحاتم گفته: شیخ و ابن حبان او را توثیق کرده است.<sup>۳</sup> صدوق.<sup>۴</sup>

عبدالله بن ابی بلال خزاعی شامی: ابن حبان او را توثیق کرده است.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>  
عبدالله بن ثعلبة حضرمی المصری: ابن حبان او را توثیق کرده است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>  
عبدالله بن عمرو بن امیه ضمری: ابن حبان او را توثیق کرده است.<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>  
عبدالله بن فروخ قرشی الیتمی مولی آل طلحة بن عبدالله: ابن حبان او را توثیق کرده است.<sup>۱۱</sup> صدوق.<sup>۱۲</sup>

عبدالله بن کیسان مروزی ابومجاهد: ابوحاتم او را ضعیف الحدیث دانسته و بخاری گفته: «منکر الحدیث». ابن حبان جزء ثقات شمرده و گفته: از روایتش از طریق پسرش باید پرهیز کرد. همچنین در جای دیگر گفته: او خطا می کند. ابن عدی گفته: وی از عکرمة احادیث غیر محفوظ ذکر کرده است. عقیلی گفته: در حدیثش وهم فراوانی است. نسایی می گوید: قوی نیست و حاکم او را توثیق کرده.<sup>۱۳</sup> صدوق یخطی کثیراً.<sup>۱۴</sup>

۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۶.

۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۱.

۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۷.

۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۷.

۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۶.

۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۲۹۸.

۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۹۲.

۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۵.

۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱۱.

۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۷.

۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲۵.

۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۹.



عبدالله کیسان زهری مولی طلحة بن عبدالله بن عرف: ابن حبان او را از ثقات دانسته و در صحیحش از او روایت کرده و ابن قطان گفته: نمی‌شناسمش.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>

عبدالله بن ابی‌لبید کوفی تابعی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>

عبدالله بن مالک بن حارث همدانی، یقال: الاسدی الکوفی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>

عبدالله بن محمد صیفی محزومی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>

عبدالله بن محمد بن عبدالله بن زید بن عبد ربه انصاری مدنی: ابن حبان او را ثقه دانسته است. بخاری گفته: «فیه نظر».<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>

عبدالله بن محمد بن معن مدنی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>

عبدالله بن ابی‌مرّة بخاری گوید: جز با حدیث وتر شناخته شده نیست و سماع بعضی از بعض دیگر به اثبات نرسیده، ولی ابن حبان او را ثقه دانسته و اسناد روایی‌اش را منقطع و متنش را باطل می‌داند و عجلی گفته: مصری تابعی ثقه.<sup>۱۳</sup> صدوق.<sup>۱۴</sup>

عبدالله بن المساور: ابن مدینی او را مجهول دانسته؛ در حالی که ابن حبان توثیقش کرده است.<sup>۱۵</sup> مقبول.<sup>۱۶</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲۶.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۹.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲۶.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۹.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۲۲.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۹.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۸.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۱.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۹.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۱.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۷.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۲.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۳.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۲.
  ۱۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۴.
  ۱۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۲.

عبدالله بن مهاجر شعیتی نصری دمشقی: ابن حبان او را ثقه دانسته و گفته: روایتش از غیر طریق پسرش مقبول است.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>

عبدالله بن موله قشیری: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>

عبدالله بن نجید بن عمران بن حصین خزاعی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>

عبدالله بن وضاح بن سعید، و يقال: ابن سعد الاودی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>

عبدالله بن ولید بن قیس بن اصرم بقیبی مصری: ابن حبان او را ثقه دانسته و دارقطنی تضعیفش کرده و گفته است حدیثش اعتبار ندارد.<sup>۹</sup> لین الحدیث.<sup>۱۰</sup>

عبدالاکرم بن ابی حنیفه کوفی: ابو حاتم گفته: شیخ و ابن حبان او را ثقه خوانده‌اند.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>

عبدالحمید بن سنان حجازی: ابن حبان او را از ثقات دانسته و ابن حجر گفته: عقیللی از بخاری روایت کرده که «فی حدیثه نظر».<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>

عبدالحمید بن صیفی بن صهیب بن سنان التیمی مولا هم: ابن حبان او را ثقه شمرده است.<sup>۱۵</sup> لین الحدیث.<sup>۱۶</sup>

۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰.

۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۵.

۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۱.

۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۵.

۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۰.

۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۶.

۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۶۳.

۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۸.

۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۶۳.

۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۸.

۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۹۲.

۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۲.

۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۶.

۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۳.

۱۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۶.

۱۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۳.

عبد ربه بن خالد بن عبدالملک بن قدامه غیری ابوالمغلس بصری: ابن حبان او را ثقه شمرده است.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>

عبدالرحمن بن امیه، و یقال: ابی یعلی بن امیه تمیمی: ابن حبان او را ثقه شمرده است. ابوحاتم گفته: شناخته شده نیست.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>

عبدالرحمن بن بشر بن مسعود انصاری: ابن حبان او را در شمار ثقات آورده و ابن حجر گفته: ابن سعد او را قلیل الحدیث می‌داند.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>

عبدالرحمن بن حباب انصاری سلمی، و گفت شده: اسلمی مدنی: ابن حبان و عجللی هر دو، وی را توثیق کرده‌اند.<sup>۷</sup> ثقه.<sup>۸</sup>

عبدالرحمن بن ابی حدررد اسمه عبدالاسلمی مدنی: ابن حبان او را ثقه دانسته است. دارقطنی گوید: «لاباس به».<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>

عبدالرحمن بن حسین حنفی ابوالحسین هروی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>

عبدالرحمن بن سائب، و یقال: ابن سائبه: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۱۵.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۵.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۲۹.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۶.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۳۲.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۷.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۴۴.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۸.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۴۶.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۸.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۴۹.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۳۹.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۶۵.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۴۱.

عبدالرحمن بن عبد رب الكعبه صاندی عائذی: ابن حبان و عجللی هر دو وی را توثیق کرده‌اند.<sup>۱</sup> ثقه.<sup>۲</sup>

عبدالرحمن بن عرق یحصبی حمصی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>  
عبدالرحمن بن کعب بن مالک انصاری السلمی ابوالخطاب مدنی: ابن حبان و ابن سعد هر دو او را توثیق کرده‌اند.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>

عبدالرحمن بن مسلم، و یقال: ابن مسلمه: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>  
عبدالرزاق بن عمر بن بزعی بیروتی: ابن حبان او را ثقه دانسته و ابن ابی شیبه او را از مردمان نیک شمرده است.<sup>۹</sup> صدوق.<sup>۱۰</sup>

عبدالملک بن نصیره کائنی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>  
عبدالله بن حنین هاشمی: ابن حبان و عجللی هر دو او را توثیق کرده‌اند.<sup>۱۳</sup> ثقه.<sup>۱۴</sup>  
عبدالله بن خلیفه همدانی کوفی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۵</sup> مقبول.<sup>۱۶</sup>  
عبدالله بن ربیع بن خثیم ثوری کوفی: ابن حبان و عجللی توثیقش کرده‌اند.<sup>۱۷</sup> ثقه.<sup>۱۸</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۹۹.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۴۵.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۰۸.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۴۶.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۴۲.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۴۹.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۴۲.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۵۰.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۷۸.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۵۴.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۷۷.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۶۵.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۷۰.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۱.
  ۱۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۷۴.
  ۱۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۱.
  ۱۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۸۲.
  ۱۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۲.

- عبدالله بن ابی رزین مسعود بن مالک اسدی کوفی: ابن حبان او را ثقه می‌داند.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>
- عبدالله بن زبیر بن سعید باهلی ابوالزبیر: ابوحاتم گوید: مجهول و ناشناخته است، ولی ابن حبان وی را توثیق کرده است. دارقطنی گوید: صالح ابن عدی گوید: له شیء یسیر.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>
- عبدالله بن زبیر غافقی مصری: عجللی، ابن سعد و ابن حبان هر سه او را توثیق کرده‌اند.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>
- عبدالله بن سبعم، و یقال: ابن سبیع: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>
- عبدالله بن سعد بن عثمان دشتکی ابو عبدالرحمن مرفدی، نزیل الری: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۹</sup> صدوق.<sup>۱۰</sup>
- عبدالله بن سعد بن فروه الاسماء مولا هم اللدمشقی الکاتب: دحیم او را ناشناخته خوانده و ابوحاتم وی را مجهول شمرده. ابن حبان او را ثقه دانسته و گفته که گاه خطا می‌کند. ابن حجر گوید: اهل شام او را تضعیف کرده‌اند.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>
- عبدالله بن ابی سفیان مولی ابن ابی احمد حجازی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۸۶.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۳.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۹۰.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۳.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۹۰.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۳.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۰۲.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۴.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۰۶.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۵.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۰۶.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۵.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۱۲.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۶.

عبدالله بن شداد مدینی ابوالحسن اعرج: ابن خبید از ابن معین نقل کرده: «شیخ واسطی لیس به بأس». ابن حبان او را ثقه دانسته. ابن حجر گوید: ابن خلفون از عجلی توثیقش را روایت کرده و ابن قطان او را مجهول الحال خوانده است.<sup>۱</sup> صدوق.<sup>۲</sup>

عبدالله بن صهبان اسدی ابوالعبر کوفی: ابن حبان او را ثقه دانسته است و ابوحاتم بر حدیثش ایراد گرفته است.<sup>۳</sup> لین الحدیث.<sup>۴</sup>

عبدالله بن عبدالله اموی از فرزندان یزید بن معاویه حجازی: ابن حبان او را ثقه و عقیلی بنا بر قول ابن حجر او را از ضعفا دانسته است.<sup>۵</sup> لین الحدیث.<sup>۶</sup>

عبدالله بن عبدالرحمن بن زهر زهری مدنی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>

عبدالله بن عبدالرحمن بن حباب انصاری مدنی: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>

عبدالله بن یحس حجازی: ابن حبان او را ثقه دانسته و بخاری گفته: «لا یتابع علی حدیثه». <sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>

عبدالله بن عبدالمؤمن بن عثمان ارجی واسطی طویل: ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱۳</sup> مقبول.<sup>۱۴</sup>

- 
۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۳.
  ۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۷.
  ۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۳۴.
  ۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۸.
  ۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۱.
  ۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۰۹.
  ۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۴.
  ۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۰.
  ۹. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۵.
  ۱۰. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۰.
  ۱۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۶۰.
  ۱۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۲۹.
  ۱۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۶۶.
  ۱۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۳۱۲.

عبدالله بن عصمة جشمی حجازی: ابن حزم در کتاب *محلّی فصل «بیوع»* او را متروک خوانده و عبدالحق این مطلب را از او گرفته و با لفظ «ضعیف جداً» وی را وصف کرده و ابن قطان او را مجهول الحال دانسته و شیخ ما (یعنی استاد ابن حجر) گفته: کسی از ائمه جرح و تعدیل را نمی‌شناسم که در مورد وی سخنی گفته باشد و دست آخر ابن حبان وی را در شمار ثقات آورده است.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>

عبدالله بن علقمه بن وقاصی الیثی: ابن حبان وی را ثقه دانسته است.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup> ثابت بن سعید بن ابیض بن حمال المأربی الیمانی: ابن حبان او را در زمره ثقات آورده است.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup> البته ابن حجر اشاره کرده که: با خط ذهبی در *المیزان* دیدم که نوشته بود: وی معروف نیست.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>

ثعلبة بن عباد عبدی بصری: ابن المدینی وی را در شمار مجاهیل آورده، ترمذی حدیثش را تصحیح کرده، ابن حبان او را جزء ثقات شمرده، ابن جزم وی را مجهول دانسته، ابن قطان در این مورد از وی تبعیت کرده و ابن‌المواق نیز از عجللی چنین گزارش داده است.<sup>۹</sup> مقبول.<sup>۱۰</sup>

ثعلبة الاسلامی: ابوحاتم گوید: وی را نمی‌شناسیم، ولی ابن حبان وی را از ثقات دانسته است.<sup>۱۱</sup> مقبول.<sup>۱۲</sup>

- 
۱. همو، *تهذیب التهذیب*، ج ۵، ص ۲۸۱.
  ۲. همو، *تقریب التهذیب*، ص ۳۱۴.
  ۳. همو، *تهذیب التهذیب*، ج ۵، ص ۲۸۳.
  ۴. همو، *تقریب التهذیب*، ص ۳۱۴.
  ۵. همو، *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۶.
  ۶. همو، *تقریب التهذیب*، ص ۱۳۲.
  ۷. همو، *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۲۱.
  ۸. همو، *تقریب التهذیب*، ص ۱۳۴.
  ۹. همو، *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۲۲.
  ۱۰. همو، *تقریب التهذیب*، ص ۱۳۴.
  ۱۱. همو، *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۲۴.
  ۱۲. همو، *تقریب التهذیب*، ص ۱۳۴.

جبر بن عبیده الشاعر: ابن حجر از ذهبی نقل کرده که وی را نمی‌شناسم و حدیثش منکر است، ولی ابن حبان او را ثقه دانسته است.<sup>۱</sup> مقبول.<sup>۲</sup>

جیبیر بن ابی صالح حجازی: ابن حبان وی را در شمار ثقات آورده است. ابن حجر گوید: به خط ذهبی دیدم که وی شناخته شده نیست.<sup>۳</sup> مقبول.<sup>۴</sup>

جعفر بن عیاض مدنی: ابن حبان وی را ثقه دانسته است. پسر احمد حنبل از قول پدر نقل می‌کند که احمد گفت: وی را به خاطر نمی‌آورم و ابن حجر گوید: به خط ذهبی مشاهده کردم که نوشته بود: شناخته شده نیست.<sup>۵</sup> مقبول.<sup>۶</sup>

حارث بن رافع بن مکیث جهنی: ابن قطن گوید که وی ناشناخته است، ولی ابن حبان و عجللی او را جزء ثقات دانسته‌اند.<sup>۷</sup> مقبول.<sup>۸</sup>

### نکات قابل توجه در مورد توثیقات ابن حبان

شکی نیست که ابن حبان در جرح و تعدیل و تصحیح و تضعیف امام مسلم به شمار می‌رود، اما یک نکته اساسی در توثیقات ابن حبان در خور توجه است و آن کلمه «ثقه» از نظر ابن حبان است. ثقه از منظر ابن حبان فردی است که قولش قابل احتجاج باشد، نه ثقه مصطلح. اگر ابن حبان کسی را توثیق کرد، بدین معناست که حدیث وی صحیح یا حسن بوده و مورد قبول و صالح برای احتجاج است. بنابراین ابن حبان در درجات ثقات بین کسانی که حدیث آنها صحیح یا حسن و یا مادون آن باشد که صالح برای اعتبار است، تفکیکی قائل نشده است و تمام افرادی را که می‌شود به حدیث آنها اعتماد

۱. همو، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۲.

۲. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۳۷.

۳. همو، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۵.

۴. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۳۸.

۵. همو، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۷.

۶. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۴۱.

۷. همو، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۲.

۸. همو، تقریب التهذیب، ص ۱۴۶.



کرد، در یک ردیف آورده است.<sup>۱</sup> اهمیت این نکته زمانی است که البانی اشکال می‌کند که ابن حجر توثیقات ابن حبان را قبول ندارد و کسی را که ابن حبان «ثقه» دانسته، ابن حجر «مقبول» شمرده است. البته «مقبول» ابن حجر از نظر البانی «مقبول عندالمتابعه» است که از مقبول به معنای مصطلح که فردی است که حدیثش مورد اعتناست، یک درجه پایین‌تر است؛ چون مقبول عندالمتابعه یعنی کسی که حدیثش مورد قبول نیست، مگر شاهد یا متابعی پشتوانه‌اش باشد؛<sup>۲</sup> در حالی که ظاهر کلمه مقبول در الفاظ ابن حجر با بقیه ائمه جرح و تعدیل تفاوتی ندارد. مهم آن است که ابن حجر توثیقات ابن حبان را غالباً مقبول معرفی کرده است. این نشان‌دهنده عدم اعتماد ابن حجر به قول ابن حبان نیست، بلکه چون ابن حبان تفکیکی بین ثقه و مادون او که حدیثش مورد اعتماد است، تفکیکی قایل نشده، ابن حجر نیز کم‌ترین توثیق ابن حبان را منظور کرده که قدر متیقن از توثیق ابن حبان است. در این تتبع بسیار وسیع که انجام شده و شاید در هیچ کتاب دیگری این گونه تتبع انجام نگرفته باشد، معلوم می‌شود:

۱. بسیاری از افرادی که ابن حجر حدیث آنها را ارزش‌گذاری کرده است، به دلیل کلام ابن حبان است، برخلاف قول البانی که معتقد است کلام ابن حبان در نزد ابن حجر بی‌ارزش است، این تتبع معلوم می‌کند که اگر ابن حجر به توثیقات ابن حبان اعتنایی نداشت، باید بسیاری از روایات را که فقط ابن حبان اسامی آنها را آورده و توثیق کرده، حذف می‌کرد و مجهول به شمار می‌آورد؛ در حالی که چنین نیست و نمی‌توان ادعا کرد که اگر اقوال ابن حبان نبود، بسیاری از روایات غیر معروف تلقی می‌شدند که با تلاش ابن حبان معروف به شمار آمده‌اند.

۲. معمولاً توثیق ابن حبان اگر با توثیق یکی از ائمه دیگر همچون عجللی یا بقیه محدثین قرین شود، ابن حجر آن راوی را توثیق می‌کند.

۳. چنان‌که به‌طور مستوفی بیان گردید، «مقبول» ابن حجر در مورد توثیقات ابن حبان، اشاره به قدر متیقن از کلام اوست.

۱. عبدالله بن یوسف جدیع، *تحریر علوم الحدیث*، ص ۳۴۰؛ محمد بن عمر سالم بازمول *الإضافة*، ص ۱۹۳.

۲. عبدالماجد الغوری، *معجم الفاظ و عبارات الجرح و التعدیل*، ص ۶۴۹.

۴. اصولاً تشدد در جرح و تساهل در توثیق با همدیگر سازگار نیستند و معمولاً از شخص واحد صادر نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

### تحلیل گزارش صدر اوی از تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب در مورد ابن حبان

۱. هر جا که ابن حبان و عجللی هر دو با هم فردی را توثیق کرده باشند، ابن حجر نیز آن شخص را معمولاً توثیق می‌کند (شماره‌های ۲۱، ۷۴، ۶۸، ۶۴)، هر چند در شماره‌های ۴ و ۷۹ با اینکه ابن حبان و عجللی این دو راوی را توثیق کرده‌اند، ابن حجر را مقبول و صدوق دانسته است.

۲. با تتبع در تهذیب التهذیب معلوم خواهد شد که بسیاری از روایت فقط به دلیل گزارش ابن حبان از جهالت خارج شده‌اند و اگر ابن حجر به قول ابن حبان بها نمی‌داد، بسیاری از روایت مجهول باقی می‌ماندند (شماره‌های ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲). از ۹۹ راوی گزارش شده، ۴۷ راوی را فقط ابن حبان توثیق کرده و ابن حجر به سبب گزارش وی آنها را از جهالت خارج و در اغلب موارد آنها را مقبول دانسته است.

۳. از مواردی که لازم است به دقت بررسی گردد، تعارض کلام ابن حبان با دیگر بزرگان علم رجال و حدیث است. بر خلاف ادعای البانی، ابن حجر در بسیاری از موارد رأی ابن حبان را بر استوانه‌های علم رجال رجحان داده و آن را انتخاب کرده است. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

الف) در شماره ۹۹ پسر احمد حنبل از پدرش نقل می‌کند که این راوی را نمی‌شناسد و ابن حجر از ذهبی نقل می‌کند که وی مجهول است. در مقابل این دو نظر که از اساطین فن صادر شده، ابن حبان این راوی را توثیق کرده و ابن حجر نیز توثیق ابن حبان را برگزیده است.

۱. محمد عبدالحی لکنوی، الرفیع و التکمیل، ص ۳۳۵.

ب) در شماره‌های ۲، ۹۳، ۹۷ و ۹۸ ذهبی این روایت را مجهول دانسته؛ در حالی که ابن حبان این افراد را توثیق کرده است و ابن حجر رأی ابن حبان را بر ذهبی ترجیح داده است.

ج) در موارد متعددی ابوحاتم رازی شخصی را مجهول خوانده و در مقابل، ابن حبان وی را توثیق کرده است و ابن حجر رأی ابن حبان را بر نظر ابوحاتم ترجیح داده است (شماره ۴، ۲۵، ۶۲، ۸۵، ۸۲، ۷۸، ۹۶).

د) در مواردی ابن حجر رأی ابن حبان را بر نظر ابن قطان که از بزرگان جرح و تعدیل است، ترجیح داده است (شماره‌های ۱۳، ۳۳، ۳۸، ۴۵).

ه) در برخی موارد ابن حجر رأی ابن حبان را از نظر بخاری بهتر تشخیص داده است (شماره ۸۹).

و) از نمونه‌های بسیار جالب توجه در این تحقیق روایتی هستند که چند تن از بزرگان ایشان را مجهول یا ضعیف دانسته‌اند و فقط ابن حبان توثیق کرده است و ابن حجر قول وی را ملاک دانسته است. در شماره ۹۱ ابن حزم وی را متروک و عبدالحق با «ضعیفاً جداً» وی را وصف کرده و ابن قطان وی را مجهول دانسته است؛ در حالی که فقط ابن حبان وی را توثیق کرده و ابن حجر به این توثیق بها داده است.

ز) در شماره ۱۹ اشبیلی و در شماره ۳۰ ابن مدینی با رأی ابن حبان متعارض بوده و ابن حجر رأی ابن حبان را بر این دو ترجیح داده است.

### ۳. البانی و ادعای تساهل در مورد ترمذی

#### آشنایی با ترمذی

ابوعیسی محمد عیسی بن سوره سلمی ترمذی از دانشمندان مهم اهل سنت در سال ۲۰۹ق در ترمذ، از نواحی ماوراءالنهر، به دنیا آمد.<sup>۱</sup> در زمان ترمذی مسافرت به قصد

---

۱. محمد بن عبدالعزیز خولی، تاریخ فنون الحدیث، ص ۱۱۸.

اخذ حدیث رایج بود و از این رو ترمذی از بسیاری از بزرگان در خراسان، عراق و حجاز حدیث شنیده است.<sup>۱</sup>

بخاری و ابوداود قطعاً از استادان وی بوده‌اند، ولی در مورد احمد حنبل اختلاف نظر وجود دارد.<sup>۲</sup> بخاری بیشترین تأثیر را بر شخصیت شاگرد خویش، ترمذی، گذاشته و البته وی شاگردش را به نحو بسیار مطلوبی ستوده است.<sup>۳</sup>

ترمذی در علم حدیث مقام امامت داشته و از نظر قدرت حفظ و نیز کثرت محفوظات بی نظیر بوده است.<sup>۴</sup> مهم‌ترین اثر وی کتاب *سنن یا الجامع الصحیح* است که از کتب سته رایج بین اهل سنت است. ترمذی در بین متأخرین به تساهل و تسامح در امر حدیث متهم شده است.<sup>۵</sup> در کتاب ترمذی صحیح، حسن، ضعیف با انواع مختلفش، منکر، واهی و موضوع وجود دارد، هر چند موضوعات در جامع ترمذی اندک است و خود آنها را روشن ساخته است.<sup>۶</sup>

برخی کسان همچون ذهبی که از نظر رتبه و زمان بعد از ترمذی واقع شده‌اند، وی را متساهل قلمداد کرده‌اند.<sup>۷</sup> در مقابل این ادعا، بعضی دیگر از محققان شدیداً با این قول مخالفت کرده و این حرف را به هیچ‌وجه صحیح ندانسته‌اند. این کتاب از زمان تألیف تا کنون پیوسته مرجع و مورد اعتماد بوده است.<sup>۸</sup>

هر چند ادعای تساهل در مورد وی تمام ارزش‌گذاری‌های وی در مورد احادیث را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و برخلاف البانی که کلاً تصحیح ترمذی را متساهلانه و غیر

۱. ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۹، ص ۲۲۹.

۲. *دایرة المعارف الاسلامیه*، ج ۵، ص ۲۲۹.

۳. محمد ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۲، ص ۶۳۴.

۴. همان.

۵. عبدالله بن یوسف جدیع، *تحریر علوم الحدیث*، ج ۲، ص ۸۶۲.

۶. همان، ص ۸۶۱.

۷. محمد ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۴۰۷، ۴۱۵ و ۴۱۶؛ همو، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۳، ص ۲۷۶.

۸. عبدالرحمن ابن رجب، *شرح الترمذی*، مقدمه، ص ۷۳.

مقبول ندانسته است، حق این است که بگوییم این تساهل در مورد احادیث معینی مصداق پیدا می‌کند و تعمیم آن به همه احادیث خلاف تحقیق است.<sup>۱</sup>

### ارزش‌گذاری تصحیح یا تضعیف ترمذی

یکی از محققین علوم حدیث گوید:

تحسین و تصحیح متأخرین، با تحسین یا تصحیح متقدمین برابری نمی‌کند؛ زیرا متأخرین به جهت نزدیک بودن زمانی یا هم‌عصری؛ به حال راویان آشنا ترند. بنابراین آنچه در این زمینه حکم می‌کنند، بعد از تبیین کامل و معرفت جزئیات امور است؛ در حالی که متأخرین به خود امور دسترسی ندارند و به آثار آنان دسترسی دارند. از این رو حکم آنان بعد از مطالعه اوراق و دفاتر به دست می‌آید. حکم آنان با تجربه و حکم طایفه بعدی با مطالعه آثار حاصل شده است و بین این دو فرق بسیار است.<sup>۲</sup>

سپس یک نمونه می‌آورد و می‌گوید:

اگر دیدی که مثلاً نووی در مورد حدیثی اظهار نظر می‌کند و ترمذی آن را حسن شمرده است، تو باید به آنچه ترمذی گفته، متمایل شوی و حافظ ذهبی در نپذیرفتن تحسین ترمذی به راه درست نرفته است؛ زیرا مبنای حکم او قواعد است و بس و حکم ترمذی مبتنی دریافت صحیح است و علم حقیقی این است، ولی ضوابط و قواعد عصای کور است.<sup>۳</sup>

خود نووی در مورد حدیثی که اسنادش مشتمل بر مدلس بوده که تصریح به سماع نکرده است و سپس تصحیح ترمذی را مشاهده کرده، چنین گفته:

امام ترمذی که همگی بر حفظ و امامت ایشان و تحقیق و قدرت او در فن حدیث متفق‌اند، در این مورد صحتش را تصریح کرده است و دیگر موردی برای اعتراض به کسی که معرفت و منزلتش همتای ترمذی نیست، باقی نمی‌ماند.<sup>۴</sup>

۱. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۴۴۷.

۲. محمد أنور الڪشمیری، فیض الباری، ج ۴، ص ۴۱۴.

۳. همان، ص ۱۴۵.

۴. الرخیص بالقیام، ص ۵۹، به نقل از محمد سعید ممدوح، التعریف، ص ۴۴۸.

### جواب اجمالی به مدعیان تساهل ترمذی

- اجمالاً در جواب کسانی که مدعی تساهل ترمذی هستند، می‌توان ادعا کرد اتفاقاً ترمذی متشدد است، نه متساهل، به دلایل زیر:
۱. ترمذی احادیثی را تصحیح کرده که بخاری و مسلم آنها را حسن دانسته‌اند؛ در حالی که در بین امت تلقی به قبول شده است.<sup>۱</sup>
  ۲. ترمذی احادیثی را که مستحق تصحیح بوده، تحسین کرده است.<sup>۲</sup>
  ۳. ترمذی بعضی از احادیثی را که مشایخ وی آن احادیث را حسن دانسته‌اند، تضعیف کرده است.<sup>۳</sup>
  ۴. در بعضی مواقع اختلاف نسخه‌های ترمذی باعث ادعای تساهل در مورد وی گشته است؛ مثلاً در نسخه‌ای از قول ترمذی چنین آمده: «هذا حدیث حسن» و در نسخه‌ای دیگر آمده: «هذا حدیث حسن صحیح». این اختلاف نسخ باعث می‌شود که تیر تیز اتهام به نسخ حدیث متوجه شود، نه ترمذی.<sup>۴</sup>
  ۵. یکی از عوامل اصلی این ادعا توجه دقیق نداشتن به اصطلاحات ترمذی در سنن است.<sup>۵</sup>
  ۶. اختلاف اجتهاد در ارزیابی وثاقت روایات باعث شده که در صورت معارضه قول ترمذی با دیگران، وی متهم به تساهل گردد؛ در حالی که وی متخصص این فن بوده و تشخیص خود را بیان کرده است.<sup>۶</sup>

### تقسیم‌بندی رجال ترمذی

رجالی را که ترمذی در جامع خود آنها را آورده، می‌توان چنین تقسیم‌بندی کرد:

- 
۱. کمال‌الدین مرسی، منهج الإمام الترمذی فی نقد الحدیث النبوی، ص ۲۷۹.
  ۲. همان.
  ۳. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۴۴۷، محمد عبدالرزاق اسود، شروط الراوی و الروایة، ص ۳۳۷.
  ۴. محمد عبدالرزاق اسود، شروط الراوی و الروایة، ص ۳۳۷.
  ۵. همان؛ مصطلح حسن غریب فی جامع الترمذی، ص ۲۲۶-۲۲۷.
  ۶. نور الدین عتر، الامام الترمذی، ص ۲۶۷؛ محمد ضیاء الرحمن الأعظمی، دراسات فی الجرح و التعذیل، ص ۶۹-۷۱؛ محمد عبدالرزاق اسود، شروط الراوی و الروایة، ص ۳۳۸.

۱. روایتی که علما متفق‌اند بر تصحیح حدیث آنها، تصحیح یا تحسین ترمذی مؤیدی بر توثیق آن است.
۲. روایتی که علما در مورد مدح و قدح آنها اختلاف دارند و ترمذی تصحیح یا تحسین حدیث آنها را اختیار کرده است و این امر هیچ منعی ندارد؛ زیرا ناشی از اجتهاد یک امام مجتهد است.
۳. روایتی که تمام علما بر ضعف آنها اتفاق دارند و در صلاحیت روایت آنها در اعتبار (تتبع در روایات برای پیدا کردن شاهد یا متابع برای حدیث)، اختلاف هست و ترمذی صلاحیت اعتبار حدیث ایشان را پذیرفته است.
۴. روایتی که هیچ نصی از جرح یا تعدیل درباره آنها وارد نشده است<sup>۱</sup> و دیدگاه ترمذی درباره این افراد به گونه‌ای از گونه‌های ذیل است:
  - الف) تصحیح حدیث او و این نشان می‌دهد که راوی نزد ترمذی موثق بوده است.
  - ب) حدیث وی را «حسن لذاته» می‌داند؛ یعنی ترمذی این راوی را صدوق تشخیص داده است.
  - ج) ترمذی در مورد روایت وی گفته «حسن صحیح». پس وی یا ثقه یا صدوق بوده است، البته نزد ترمذی.
  - د) ترمذی حدیث وی را «حسن لغیره» دانسته است. پس معلوم می‌شود احادیث این راوی صالح للاعتبار است.هرگاه که حدیث راوی را تضعیف کند، این راوی نزد وی ضعیف بوده است.<sup>۲</sup> شایان ذکر است که در احادیثی که ترمذی «حسن لذاته» و احادیثی که «حسن لغیره» دانسته، باید دقت کرد؛ مثلاً هنگامی که ترمذی می‌گوید «حسن غریب»، برخی گمان می‌برند که منظور از «غریب» مطلق تفرد است و روایت خالی از شاهد یا متابع است؛ در حالی که غرابت فقط بر تفرد اطلاق نمی‌شود. چه بسا ترمذی حدیثی را تحسین کرده و غریب دانسته و حدیث «حسن لغیره» است. افراد غیر خبره در این گونه مسائل به

۱. همان، ص ۲۳۸-۲۴۱؛ معاییر النقد عند المحللین و اثرها فی تفهیم الروایات، ص ۳۱۴-۳۱۵.

۲. نور الدین عتر، الامام الترمذی، ص ۲۴۲؛ محمد عبدالرزاق اسود، شروط الراوی و الروایة، ص ۳۱۵.

اشتباه افتاده، گمان می‌کنند که ترمذی با تساهل رفتار کرده و آن حدیث از احادیثی بوده که قابل احتجاج نبوده یا دارای مجاهیل بوده و ترمذی این حدیث را تحسین کرده است؛ در حالی که آنچه ترمذی «حسن لذاته» می‌داند، راوی آن حداقل صدوق است و اگر «لغیره» می‌داند، به جهت اعتبار و پیدا شدن شاهد یا متابع است. این مسئله دقت بسیار می‌طلبد و منتقدان ترمذی در این مرحله بسیار دچار اشتباه شده‌اند؛ چون تشخیص حدیث حسن و خصوصاً «حسن لغیره» بسیار دشوار است. همچنین محققین تصریح کرده‌اند که ترمذی در به کار نگرفتن مجاهیل روایت بسیار متشدد بوده و به روایت ثقات از مجهولین اکتفا نمی‌کرده است.<sup>۱</sup>

### دیدگاه البانی در مورد ترمذی و کتابش

البانی گوید:

علما و محققین می‌دانند که اسلوب سنن ترمذی با بقیه سنن متفاوت است؛ زیرا که ترمذی به دنبال ذکر روایت، آن را ارزش‌گذاری کرده است و این از محاسن کتاب اوست و اگر ترمذی در تصحیح متساهل نبود، این کتاب از بهترین کتاب‌ها بود.<sup>۲</sup>

من با فضل الهی توانستم بسیاری از احادیث کتاب را که مؤلف به دلیل ارسال یا اضطراب و غیره تضعیف کرده است، به درجه صحت برسانم.<sup>۳</sup>

همچنین احادیثی را که ترمذی حسن دانسته، من با تتبع علمی آن را به درجه صحت رساندم و همچنین احادیثی را که مؤلف آنها را قوی دانسته بود، من ضعیف یافتم.<sup>۴</sup> همچنین در مورد تساهل ترمذی چنین گفته است:

تساهل ترمذی مشهور نزد علماست و انکار آن لجاجت در مقابل حقیقت است و من تمام احادیث سنن او را یک‌یک بررسی کردم و ضعیف آن

۱. ابن حجر، نکت علی ابن‌اصلاح، ج ۳، ص ۳۷۸؛ عبدالرحمن ابن‌رجب، شرح علل ترمذی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. محمد البانی، ضعیف سنن الترمذی، مقدمه، ص ۱۵.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۶.



نزدیک به هزار روایت بود که تقریباً شامل یک پنجم کل روایات ترمذی است و هیچ شاهد و متابع برای تقویت این احادیث موجود نیست.<sup>۱</sup>

### انتقادات بر کلام البانی

به سه نکته مهم باید توجه کرد:

الف) البانی بسیاری از احادیث ترمذی را که وی تضعیف کرده، تحسین تا تصحیح کرده است.

ب) بسیاری از احادیث را که ترمذی تحسین کرده، البانی به درجه صحت رسانده است.

ج) البانی احادیث زیادی از ترمذی را که وی تصحیح یا تحسین کرده، ضعیف دانسته است.

یا باید ملتزم شویم که تصحیح و تضعیف ترمذی اصلاً طبق قاعده نبوده و تمام کارهایش بی دلیل و غیر مقبول بوده است که هیچ کس ملتزم به این حرف نیست؛ زیرا که امامت وی در حدیث حتی از نظر بخاری محرز است، و یا از منظری دیگر باید به آقای البانی گوشزد کنیم که با این وصف ترمذی نه تنها متساهل نیست، بلکه متشدد است و اگر از یک طرف تساهل به خرج داده است، از دو جهت تشدد ورزیده است.

البانی می گوید هزار حدیث از احادیث ترمذی ضعیف است. هر چند در این عدد مبالغه وجود دارد و البانی ۸۳۲ ضعیف را احصا کرده است، لکن فرق بسیار زیادی بین تضعیف ترمذی و البانی وجود دارد. تضعیف ترمذی به معنای دور انداختن حدیث و نیز به معنای ترک عمل به آن نیست؛ چراکه گاهی از کسانی یاد می کند که به این ضعیف عمل کرده اند و چه بسا که عمل به آن حدیث مورد اتفاق علما باشد؛ در حالی که تضعیف از نظر البانی عدم عمل به آن روایت و دور انداختن آن است؛ یعنی

---

۱. همان، ص ۳۰.

موضوع و ضعیف از نظر البانی برابر است.<sup>۱</sup> به علاوه خود ترمذی خیلی از این احادیث را تضعیف کرده است.<sup>۲</sup>

برای روشن شدن مطلب به آماری که استاد ممدوح از ضعیف ترمذی نوشته البانی تهیه کرده است، نظری می‌افکنیم:

الف) عدد احادیث جامع ترمذی ۴۲۳۴ است، اعم از صحیح و ضعیف.

ب) عدد احادیث ضعیف ترمذی ۸۳۲ حدیث است.

ج) عدد احادیثی که ترمذی تضعیف یا سکوت کرده و البانی در ضعیف ترمذی آورده است، ۴۸۷ حدیث است و اگر دایره را تنگ‌تر کنیم و فقط عبادات را در نظر بگیریم:

الف) احادیثی که البانی با ترمذی مخالفت کرده و در ضعیف ترمذی مندرج است، ۷۴ حدیث است.

ب) عدد احادیثی که ممکن است در این مورد، قول البانی را پذیرفت سه حدیث است؛ یعنی البانی ۲۵ بار اشتباه کرده و فقط یک بار انتقادش بر ترمذی وارد بوده است. با این حساب دعوی تساهل بسیار نامعقول است.<sup>۳</sup>

در خاتمه باید خاطر نشان کنیم که بیشتر انتقادات بر ترمذی در مورد حدیث «حسن لغیره» از احادیث جامع ترمذی است؛ چنان‌که ذهبی گفته است: «به تحسین ترمذی نباید اعتنا نمود و عندالتحقیق معلوم می‌شود غالب آن‌ها احادیث ضعیف هستند. هر چند ذهبی حسن لغیره را قصد کرده است». ولی شکی نیست که ترمذی از ذهبی و شیوخش داناتر است. ترمذی با زوایای گوناگون به حدیث می‌نگرد که چنین نگرشی برای ذهبی میسر نیست؛ زیرا ذهبی به علت اشتغال به علوم گوناگون همچون تاریخ و

۱. محمد سعید ممدوح، التعریف، ص ۴۵۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۵۴.

رجال و .... از اطلاع کامل بر طرق حدیث قاصر بود. ذهبی خود این نقیصه را قبول دارد و دکتر نورالدین عتر اشکالات او را رفع و به نفع ترمذی حکم کرده است.<sup>۱</sup>

#### ۴. عدم اعتنا به حدیث ضعیف در نظر البانی

این مبحث از مهم‌ترین مباحث در مورد مبانی و آرای البانی در علم شریف حدیث است. البانی از جمله افرادی است که معتقد است به حدیث ضعیف مطلقاً نباید اعتماد و اعتنا کرد. طبق این عقیده کتاب‌های فراوانی نوشته و به‌عنوان تمحیص و تصفیه سنت پیامبر اکرم احادیث صحیح و ضعیف را از هم جدا کرده است و معتقد است به حدیث صحیحی که از پیامبر اکرم به ما رسیده، باید عمل کرد؛ هر چند هیچ‌کس به آن عمل نکرده باشد و حدیث ضعیف را نباید مورد اعتقاد یا عمل قرار داد. وی خاطر نشان کرده که بسیاری از ناهنجاری‌های موجود در امت اسلامی به علت عمل به بعضی از احادیث ضعیف است. از این رو بزرگ‌ترین کتابش را *سلسلة الاحادیث الضعيفة و الموضوعه و اثرها السیء بین المسلمین* نامیده است. خودش معتقد است که با تفکیک احادیث صحیح از مستقیم می‌توان آثار سوء عمل به بعض احادیث ضعیف را از بین برد و جامعه را از نظر دینی و مذهبی ترقی و تعالی داد. البانی به این کتاب بسنده نکرد و تمام سنن اربعه (ترمذی، ابوداود، نسایی، ابن‌ماجه) را به صحیح و ضعیف تقسیم و در کتاب‌های جداگانه و مستقل چاپ کرد. البته البانی به کتبی غیر از سنن اربعه نیز پرداخته است.

وی درباره عدم اعتنا به حدیث ضعیف گوید:

آنچه من بدان پای‌بندم و مردم را به آن فرامی‌خوانم، این است که به حدیث ضعیف مطلقاً عمل نمی‌شود، چه در فضایل و چه در مستحبات و غیر آن؛ زیرا حدیث ضعیف ظن مرجوح ایجاد می‌کند و تمام علما جملگی بر این عقیده‌اند و من مخالفی نمی‌شناسم و اگر چنین باشد، چگونه می‌توان جواز عمل به آن را صادر کرد؛ در حالی که خداوند در قرآن کریم بارها ما را از عمل به ظن بر حذر داشته است: ﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

۱. نور الدین عتر، *الموازنه*، ص ۲۳۹ به بعد.

شَيْئًا<sup>۱</sup> «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»<sup>۲</sup> و پیامبر فرموده است «که از ظن بهره‌میزید؛ زیرا که ظن دروغ‌ترین گفتارهاست». بخاری و مسلم هر دو این روایت را از پیامبر آورده‌اند.<sup>۳</sup>

آنچه اجمالاً در اینجا می‌شود بیان کرد، اینکه حدیث از نظر شدت ضعف گونه‌های مختلفی دارد که با همه این موارد نمی‌شود یکسان برخورد کرد.

۱. دارای ضعف خفیف باشد. محدثین با این عبارات این نوع حدیث را مشخص می‌کنند: شبیه بالحسن، فیه لین، او ضعف.

۲. حدیثی که ضعف متوسطی دارد و راوی آن سیئ الحفظ (بدحافظه) و یا منکر الحدیث است.

۳. حدیثی که درجه ضعف آن شدید است و علمای حدیث از آن تعبیر به متروک یا تالف و یا موضوع (مجعول) می‌کنند.<sup>۴</sup>

روایات حدیث ضعیف نیز بر دو گونه‌اند:

۱. روایاتی که حرف آنها قبول می‌شود، اعم از ثقه و صدوق و مقبول و حتی پایین‌تر.

۲. روایاتی که در دایره اتهام شدیدتری همچون کذب، کثیر الغلط، متهم یا جاعل حدیث واقع شده‌اند.

روایات دسته اول نیز که قول ایشان در دایره اعتبار محفوظ است، اقسام گوناگونی دارند:

۱. روایاتی که در مورد آنها گفته می‌شود: لین، لیس بالقوی، فیه مقال و اختلاف فیه و بعضهم یحسن له.

۲. روایاتی که در مورد ایشان گفته می‌شود: ضعیف، ضعفه یروی المناکیر، تعرف و تنکر.

۱. نجم: ۲۸: «و در واقع گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند».

۲. نجم: ۲۸: «جز گمان [خود] را پیروی نمی‌کنند».

۳. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۸۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۰؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۸۷؛ محمد البانی، صحیح الجامع، مقدمه، ص ۴۵.

۴. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۱۶۸.

۳. روایتی که در مورد ایشان الفاظ منکر الحدیث و مضطرب الحدیث به کار می‌رود.<sup>۱</sup> حدیث در برابر این سه دسته از روایات توقف می‌کند، ولی حدیث آنها را رد نمی‌کند؛ زیرا این روایات به درجه ترک (کذاب، جاعل حدیث و ...) نرسیده‌اند که سخنشان به کلی از ارزش ساقط گردد. بنابراین اگر متابع یا شاهدی در تأیید روایت ایشان موجود باشد، به قبول روایت آنها حکم خواهد شد. پس اینکه جناب البانی مطلقاً حدیث ضعیف را مفید ظنّ مرجوح می‌دانند، بی‌پایه است.<sup>۲</sup> توجه به دو نکته دیگر در این زمینه مناسب است:

نکته اول: محدثین خصوصاً بزرگان و قدمای از ایشان خود در جمع‌آوری و کتابت حدیث سخت‌گیری زیادی کرده و بیشتر جانب احتیاط را گرفته‌اند. از این رو اگر در محدثی خطای اندکی دیده باشند، آن خطای اندک را به کل مرویات وی تعمیم داده‌اند تا جانب احتیاط را گرفته باشند؛ مثلاً در اکثر مراسیل برای رعایت احتیاط توقف کرده‌اند و یا اگر از کسی یک یا دو بار تدلیس دیده باشند، این را به کل احادیث وی سرایت می‌دهند و با دیده شک به مرویاتش می‌نگرند و یا اگر غلطی در احادیثش ملاحظه کردند، به کل احادیث او مشکوک می‌گردند و در مورد سخنانش احتیاط به خرج می‌دهند.

این احتیاط باعث شده در بسیاری از احادیث که در واقع صحیح می‌باشند، توقف شود، لکن محدثین این احادیث را متروک تلقی نکرده‌اند، بلکه در مقام فحص اگر در میان این احادیث حدیثی موافق احادیث ثقات یافت شود، این احادیث را مقبول می‌دانند و آنچه را مخالف روایات ثقات باشد، رد می‌کنند و در قسم ثالث که موافقت یا مخالفت احراز نشده، توقف می‌نمایند.

نکته دوم: اهمیت دادن به اسناد در نظر البانی امری واضح است که کراراً در این نوشته به آن اشاره شده است. اگر سند حدیثی ضعیف باشد، مطلقاً البانی آن را قبول نمی‌کند و اگر سند حدیثی صحیح باشد، حتی اگر مخالف کتاب الله هم بود، مطلقاً با

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۶۹.

توجیهاتی البانی آن را نمی‌پذیرد و این نشان‌دهنده اهمیت اسناد نزد البانی است، لکن باید گفت با مشاهده اسناد ضعیف در حدیث باید حکم به ضعف در اسناد داد، نه حکم به ضعف در خود حدیث کرد که چه بسا حدیثی ضعیف الاسناد، ولی صحیح‌المتن باشد. پس با بیان گذشته بی‌پایگی قول البانی در مورد حدیث ضعیف که ایجاد ظن<sup>۱</sup> مرجوح می‌کند، روشن می‌شود.

### بیانی دیگر از البانی و نقد آن

البانی می‌گوید:

بعد از چاپ کتاب *الفتح الکبیر* که در آن به ارزش‌گذاری احادیث صحیح و ضعیف پرداختم، به فکر افتادم که کاری بهتر از این انجام دهم و آن چاپ جداگانه احادیث ضعیف و صحیح این کتاب در دو کتاب مستقل و جداگانه بود: قسم اول مربوط به احادیث ثابت شده از جانب رسول خدا که نزد علما مقبول و قابل احتجاج است و شامل حدیث صحیح و حسن می‌شود. قسم دوم شامل احادیث غیر قابل اجتماع است که احادیث ضعیف و جداً ضعیف و موضوع هستند.<sup>۲</sup>

مهم‌ترین اشکالی که به بیان البانی وارد است، هم‌ردیف آوردن حدیث ضعیف و شدید الضعف و موضوع است. حدیث موضوع قابل اعتنا نیست و شرعاً و عقلاً متروک تلقی می‌شود، در حالی که حدیث ضعیف در ردیف حدیث موضوع نیست، بلکه به دلیل وجود شاهد یا متابع ممکن است به مرحله حسن ترقی پیدا کند و مقبول تلقی شود. بنابراین کلیت این قاعده که حدیث ضعیف قابل احتجاج نیست مخدوش است و از منظر حدیثی پذیرفتنی نیست، حتی احادیث ضعیف که مورد اعتنا و عمل ائمه فقه و حدیث‌اند، چه در احکام و چه در فضایل، به هیچ وجه غیرقابل اعتنا و غیر مقبول تلقی نمی‌شوند. بنابراین حدیث ضعیف هر چند کم اعتبار باشد، ولی بی‌اعتبار نیست و در مواردی ارتقا به درجه حسن برای حدیث ضعیف میسر است.<sup>۳</sup>

۱. محمود سعید ممدوح، *التعریف*، ص ۱۶۹.

۲. محمد البانی، *صحیح الجامع و ضعیفه*، مقدمه، ص ۲۳.

۳. محمد عجاج خطیب، *اصول الحدیث*، ص ۲۳۰.

## بیان مهمی از البانی

وی می‌گوید:

آنچه مشهور شده است مبنی بر عمل به حدیث ضعیف در فضایل اعمال، من آن را نمی‌پذیرم؛ زیرا آنچه مشروعیت آن با کتاب یا سنت صحیح در این زمینه ثابت شده، قابل عمل است، اما اگر این چنین نباشد، عمل به حدیث ضعیف در این زمینه هم جایز نیست؛ چون نوعی تشریح محسوب می‌شود و تشریح با حدیث ضعیف غیر جایز است؛ چون از حدیث ضعیف جز ظن مرجوح به دست نمی‌آید و این نکته اتّفاقی بین علماست. پس چگونه ممکن است به آن عمل شود و هر کس می‌خواهد سلامت در دین داشته باشد، باید به این نکته توجه کند؛ هر چند اکثریت از این مهم غافل‌اند.<sup>۱</sup>

## نقد و بررسی

البانی شدیدترین وجه طرد حدیث ضعیف را مرتکب شده و حتی در فضایل اعمال نیز عمل به آن را جایز ندانسته است، لکن باید تحقیق شود که قول صحیح در این باره کدام است و چه بسا بتوانیم در بعضی موارد حتی در احکام نیز عمل به ضعیف را جایز بدانیم.

### ۱. اختلاف نظر علما در ارزش‌گذاری احادیث

البانی کتب متعددی را سامان داده و در این کتب به ارزیابی و ارزش‌گذاری احادیث پرداخته است. وی خود را در این میدان صاحب نظر دانسته و غالباً افرادی را که در این زمینه با آرا و افکار وی مخالف بوده‌اند، به شدت مورد نقد و حمله علمی قرار داده و در اکثر موارد حتی صلاحیت علمی منتقدانش را نیز زیر سؤال برده است، اما نکته مهم که باید بدان دقت کنیم، مسئله اجتهاد در حدیث و اختلاف دیدگاه‌های علمای حدیث در تصحیح یا تضعیف احادیث است. هر جا پای اجتهاد به میان آید، اختلاف نظر نیز باید پذیرفته شود. چنان‌که این مسئله در فقه نیز وجود دارد و فقها اختلاف نظر در آرای فقهی را قبول کرده‌اند، محدثین نیز شامل این اصل کلی‌اند بنابراین اگر شخصی یا

---

۱. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۶۵.

جریانی بخواهد خود را عالم مطلق و صاحب نظر بی‌عیب و بی‌نقص و همیشه خطا را متوجه دیگران بداند، نه از نظر علمی و نه از نظر اخلاقی شایسته نمی‌نماید. متأسفانه جریان سلفی عموماً و البانی خصوصاً دارای این روحیه است که حق را فقط در نوشتارهای خویش می‌بینند و غالباً این حق انحصاری است؛ در حالی که بزرگان علم حدیث، اجتهادی بودن مسائل حدیثی را پذیرفته بودند. کلام حافظ بزرگ حدیث منذری در این زمینه مفید است. وی در مورد اختلاف ائمه جرح و تعدیل در مورد یکی از روایات می‌گوید:

اختلاف این افراد مانند اختلاف فقهاست که هر کدام به مقتضای اجتهاد صورت پذیرفته است. چطور حاکم و قاضی اگر شخصی پیش وی جرح شود، اجتهاد می‌کند که آیا این مقدار جرح مؤثر در حکم است یا نه، محدث نیز چنین است: هنگامی که می‌خواهد به حدیث شخصی احتجاج کند و در مورد وی جرحی می‌بیند اجتهاد می‌کند که آیا این جرح مؤثر است یا نه، و اصلاً چه چیزهایی جرح محسوب می‌شوند و آیا عدد شرط است یا نه؟ اینها همه به اجتهاد محدث بستگی دارد؛ چنان که نزد فقها نیز این اجتهادات وجود دارد.<sup>۱</sup>

در مختصر سنن ابی داود در مورد یکی از روایات چنین گوید:

علاء بن عبدالرحمن حرف و حدیث در مورد وی زیاد است، اما امام مالک با وجود سخت‌گیری در رجال، از وی روایت کرده و مسلم در صحیحش به روایاتش احتجاج کرده... و برای حفاظ در رجال مذاهب گوناگونی وجود دارد که هر کدام طبق اجتهاد خویش فردی را قبول یا رد می‌کنند.<sup>۲</sup> پس ائمه نقل نیز در همه موارد هم‌صدا و هم‌رأی نیستند و اختلاف نظر فراوان دارند. چه بسیار روایانی که نزد عبدالرحمن بن عهده موثق و نزد یحیی بن سعید القطان مجروح‌اند و بالعکس، و این در حالی است که هر

۱. منذری، *سؤالات الجرح و التعدیل*، ص ۸۳.

۲. همو، *مختصر سنن ابی داود*، ص ۲۲۳۷.



دو در رشته خویش پیشوا و امام‌اند و معظم علوم مربوط به حدیث از این دو تلقی شده است.<sup>۱</sup>

چه بسا محققین طراز اول این حرفه گوشزد کرده باشد که مبانی امامان مذاهب فقهی در قبول و رد احادیث مورد ملاحظه قرار بگیرد؛ زیرا که هر امامی بر قول خود مدرکی دارد؛ مثل ابن‌دقیق‌العید که طریقه محدثان و فقیهان را در نوشته‌های خویش جمع کرده و در کتاب مهم خود این چنین فرموده است:

شرط من آن است که حدیثی را نیاورم، مگر آنکه امامی از ائمه جرح و تعدیل حدیث وی را توثیق کرده و بر طبق طریقه بعضی از اهل حدیث صحیح بوده یا بعضی از ائمه بزرگ فقه آن را صحیح دانسته است؛ زیرا که هر یک از ایشان طریق و مسلکی مختص به خویش دارد که دیگری از آن مسلک اعراض کرده است.<sup>۲</sup>

ملاحظه می‌شود که عالم بزرگ حدیث، ابن‌دقیق‌العید، اتفاق همه طوائف بر صحت حدیث را شرط ندانسته است و در شرح کلام خود نیز به آن اشاره کرده است که موجب تعذر و عسر است.<sup>۳</sup>

واقعیت این است که اگر بخواهیم فقط به احادیثی ترتیب اثر دهیم که همه بر روی آنها اتفاق داشته باشند، تعداد بسیار زیادی از احادیث مقبول قابل احتجاج نخواهند بود، حتی گاهی محدثین باید به قول فقها اعتنا و اعتماد داشته باشند مثل شافعی که گفته حدیث «لاوصیة لوارث» ضعیف است، اما چون اهل فتوا و مغازی و سیر متفقاً این قول را از پیامبر در عام الفتح روایت کرده‌اند و ما اهل علم را دیدیم که بر این روایت اجماع کرده‌اند؛ آن را قبول می‌کنیم.<sup>۴</sup>

۱. ترمذی، العلل، ج ۲، ص ۵۵۸.

۲. محمد بن‌ادریس شافعی، الام، ج ۱، ص ۴۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۹.

۴. همو، الرساله، ص ۶۹-۷۰.

پس صرف ضعف در اسناد موجب سقوط خبر از حجیت نخواهد بود، چه بسا آن روایت مقبول باشد و علما با وجود ضعف اسناد آن را تلقی به قبول کرده و یا علما به مدلول حدیث عمل کرده باشند؛ هر چند آن حدیث ضعیف الاسناد باشد.<sup>۱</sup>

ممکن است عمل یک امام باعث تقویت ضعف حدیث شده باشد؛ چنان‌که بیهقی عمل عبدالله بن مبارک را باعث تقویت حدیث می‌داند.<sup>۲</sup> بنابراین مبانی در تصحیح یا تضعیف فراوان است و در انحصار گروه یا شخص خاصی نیست و حتی یک فرد نیز ممکن است در مورد حدیث در ادوار گوناگون اظهار نظرهای گوناگون کرده باشد؛ چنان‌که ذهبی اشاره فرموده است.<sup>۳</sup>

## ۲. چگونگی شکل‌گیری کتب سنن و ساختار آنها

دانستیم که البانی هرگز احادیث ضعیف را نمی‌پذیرد و در ارزیابی خود از سنن اربعه این کتاب‌ها را به دو قسم صحیح و ضعیف تقسیم‌بندی کرده و قسمت صحیح را محتج به و قابل عمل دانسته و قسم دوم را قابل احتجاج ندانسته و مطرود شمرده است، اما اگر به ساختار و شکل‌گیری کتب سنن درست توجه شود و جایگاه احادیث ضعیف و علت انتخاب و نوشتن آنها در سنن بررسی گردد، خطای بزرگ البانی در بی‌اعتنایی مطلق به احادیث ضعیف آشکار می‌گردد. آنچه در نقدهای البانی در درجه اول اهمیت قرار دارد، نقد سندی است و نقد متنی بعد از نقد سندی شروع می‌شود و اگر برای حدیثی صحت سند ثابت نشد، دیگر متن آن به هیچ‌وجه مورد نقد و بررسی قرار نمی‌گیرد. اما آنچه در اینجا بررسی آن مهم است، این است که بسیاری از بزرگان حدیث همچون مالک و اصحاب سنن به آن اندازه که سند پیش البانی مهم تلقی می‌شود، اسناد را مهم تلقی نمی‌کردند و این گفته در بیانات آتی بیشتر روشن خواهد شد. برای مثال موطأ امام مالک براساس عمل اهل مدینه جمع‌آوری و منعقد شده است. امام مالک خواسته کتابی بنویسد که شامل عمل اهل مدینه - که شامل عمل خودش و

۱. ابن حجر، النکت علی ابن صلاح، ج ۱، ص ۴۹۴.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. محمد ذهبی، الموقظه، ص ۲۸.

اجتهادش هم می‌شود - و نیز شامل ادله این عمل باشد و به عبارت دیگر، فقط متن توضیح المسائل مجرد از ادله نباشد؛ چنان‌که مرحوم ابن‌غماري اشاره کرده است:

مالک خواست کتابی بنویسد که حاوی اصول مذهب خویش و ادله آن باشد و ملاحظه می‌شود که گاهی حدیثی را که به اتفاق صحیح دانسته شده، نمی‌آورد و به جای آن یک جزء موقوف یا مقطوع ذکر می‌کند؛ زیرا آن حدیث صحیح را قبول نداشته و موافق مذهبش نبوده است.<sup>۱</sup>

حتی در سنن نیز ردپای این مسئله مشهود است. ابی‌داود در رساله معروفش به اهل مکه چنین گفته: «این مسائل همان مسائل ثوری و مالک و شافعی است و این احادیث اصول و دلائل آن مسائل می‌باشند».<sup>۲</sup> این جمله ابی‌داود به روشنی بیان می‌کند که آنچه در کتابش آورده، احادیث مورد عمل و مورد استدلال فقها بوده است و آن‌گونه که سند امروز اهمیت فوق‌العاده پیدا کرده، برای قداما در این حد مطرح نبوده است.

مطلب دیگر آن است که سنن اربعه مشحون از احادیث ضعیف بوده و نویسندگان سنن عملاً و با آگاهی کامل از این نکته این روایات را آورده‌اند برای مثال مطالبی از سنن ابی‌داود را بررسی می‌کنیم.

در قسمت مهمی از رساله ابی‌داود به این جملات برخورد می‌کنیم:

در کتاب من حدیثی آمده باشد که دارای وهن شدید باشد، سستی و وهن آن را بیان کرده‌ام و اگر چیزی نگفته باشم، آن حدیث صلاحیت احتجاج و عمل را دارد؛ هر چند درجات صحت آنها متفاوت است.<sup>۳</sup>

از تحلیل کلام ابی‌داود معلوم می‌شود که احادیثی که او مسکوت گذاشته، اعم از حدیث صحیح و حسن و ضعیف است؛ زیرا خودش بیان کرده که من حدیث دارای وهن شدید را که قابل احتجاج نباشد، مشخص ساخته‌ام. پس آنچه درباره‌اش سکوت کرده، دارای وهن غیر شدید است که حسن لذاته، حسن لغیره، صحیح لذاته، لغیره حسن ضعیف را شامل می‌شود. و عجب اینکه خود ابی‌داود در بعضی از مسائل به

۱. احمد بن محمد بن الصدیق الغماري، المثنوی و البتار، ج ۱، ۷۴-۷۵.

۲. ابو داود، رساله ابی‌داود، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۳۷.

حدیث ضعیف احتجاج کرده و فتوا داده است و به گفته ابن حجر، ابی داود در استناد به حدیث ضعیف دنباله‌رو استادش، احمد حنبل، بوده است.<sup>۱</sup> از این‌رو ابوداود مرسل را اگر در طرف مقابل آن سندی با این مرسل متضاد نباشد، حجت دانسته است؛ در حالی که اصلاً مرسل سند ندارد.<sup>۲</sup> البته ابوداود تأکید کرده: «من از رجل متروک حدیثی نقل نکرده‌ام»؛<sup>۳</sup> یعنی کسی که همه متفقاً او را متروک بدانند، مورد اعراض ابی داود است، اما از این قبیل کسانی که یک نفر آنها را متروک دانسته باشد، ابی داود از آنها استفاده کرده است.<sup>۴</sup>

پس از مجموع آنچه گفته شد، آشکار می‌گردد که اولاً: ابی داود از احادیث ضعیف فراوان در سنن خویش بهره برده است. وی احتجاج به مرسل و منقطع و مدلس را در صورت عدم تعارض با معارض قوی‌تر از خود جایز دانسته است. ثانیاً، خود او گفته که هر حدیث شدید الضعف را مشخص و طرد کرده‌ام. بر این اساس از روایات کسانی که قطعاً افرادی ضعیف به شمار می‌آیند، صرف نظر نکرده و با وجود ضعف او، حدیثش را صالح برای حجیت تشخیص داده است. پس سنن ابی داود بر عمل بیشتر استوار است تا سند.

### ۳. تنظیم شدن جامع ترمذی بر اساس عمل امت

تنظیم جامع ترمذی بر اساس امت صرف ادعا نیست، بلکه نام کتاب آن شاهد این مدعاست: *الجامع المختصر من السنن و معرفة الصحيح و المعلوم و ما علیه العمل*. ترمذی در کتاب *علل* به این نکته تصریح کرده است: «آنچه در این کتاب جمع کرده‌ام، احادیثی است که طبق آن عمل شده باشد».<sup>۵</sup> این جمله بسیار شفاف و گویاست و خاطر نشان می‌کند که معیار ترمذی در جمع احادیث عمل امت بوده و مسئله سند در درجه دوم واقع شده است. چه بسیار حدیث ضعیفی که امت اسلام بر طبق آن عمل

۱. ابن حجر، *النکت*، ج ۱، ص ۴۳۸

۲. ابوداود سلیمان بن اشعث، *رساله ابی داود*، ص ۳۲

۳. همان.

۴. *شروح الأئمه*، ص ۸۹

۵. *ترمذی، العلل*، ج ۱، ص ۳۲۳.

کرده است، پس آن حدیث ضعیف حجت به شمار خواهد آمد. این نکته حائز اهمیت است که ترمذی علاوه بر مرفوعات، موقوفات را نیز که از احادیث ضعیف به شمار می‌آیند، در جامع خود آورده است که علت آن تقویت مرفوع با موقوف است.<sup>۱</sup>

#### ۴. عمل به حدیث ضعیف در احکام

با توجه به نصوص بر جای مانده از بزرگان فقه و حدیث، شکی باقی نمی‌ماند که عمل به حدیث ضعیف در احکام فی‌الجمله جایز است. البته حدیث ضعیف که در سند آن کذاب یا متهم به کذب باشد و حدیث از موضوعات به شمار بیاید، از مظان بحث خارج است؛ و لو اینکه احتجاج به حدیث ضعیف در همه ابواب فقه نباشد و در موارد محدودی این عمل انجام بگیرد. در موارد ذیل به حدیث ضعیف عمل می‌شود:

۱. هرگاه امر دایر شود در عمل به قیاس و رأی یا عمل به حدیث ضعیف. عمل به حدیث ضعیف، مقدم بر رأی و قیاس است و این نص کلام امام احمد حنبل است.<sup>۲</sup> ابن‌قیم نیز بر این کلام تصریح کرده که از اصولی که احمد حنبل به آن پای‌بند است؛ عمل به حدیث مرسل و حدیث ضعیف در جایی است که مقابل آن قیاس و رأی قرار گرفته است و ائمه دیگر نوعاً بر این منوال سیر کرده‌اند.<sup>۳</sup> ممکن است گفته شود که احمد حنبل محدث محض بوده و بنا بر مشرب او این رویه عادی است؛ در حالی که جالب است بدانیم امام ابوحنیفه نیز بدین‌گونه مشی کرده است؛ مثلاً حدیث قهقهه در نماز را که تمام اهل حدیث آن را تضعیف کرده‌اند، و نیز حدیث وضو با نبیذ خرما را که اکثر محدثین تضعیف کرده‌اند، بر قیاس رحجان داده است.<sup>۴</sup>

۱. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۶۵

۲. عبدالله بن محمد انصاری، ذم الکلام، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳. ابن‌قیم الجوزیه، اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۲۵.

۴. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۷۸.

ابن حزم نیز در کتاب خودش این قاعده را از ابوحنیفه ذکر کرده که «خبر ضعیف از رسول خدا از قیاس بهتر است و بر آن مقدم است و با وجود آن قیاس جایز نیست».<sup>۱</sup> و شافعی و مالک نیز بدین سیره مشی کرده‌اند.<sup>۲</sup>

۲. عمل به حدیث ضعیف در بابی از ابواب فقه که به جز آن حدیث ضعیف روایتی در آن باب موجود نیست و با قوی‌تر از خود معارض نباشد. از احمد حنبل نقل شده اگر حدیثی از پیامبر صادر شود که در اسناد آن ضعیفی موجود باشد، اگر قوی‌تر از آن از نظر اسناد موجود نبود، به آن عمل می‌شود؛ مثل حدیث عمرو بن شعیب و ابراهیم هجری.<sup>۳</sup>

۳. اگر حدیثی ضعیف باشد، ولی بر طبق آن عمل شده باشد، به آن حدیث می‌توان احتجاج کرد. ابویعلی از احمد فتوایی را نقل می‌کند که مبنای آن فتوا حدیث ضعیف بوده است. به احمد حنبل اعتراض شد که این فتوای شما بر حدیث ضعیف استوار شده است. در جواب گفت که ما اسنادش را تضعیف کرده‌ایم، اما عمل امت بر طبق این حدیث بوده است. بنابراین ما نیز طبق آن فتوا می‌دهیم.<sup>۴</sup>

۴. یکی دیگر از مواردی که به حدیث ضعیف می‌توان عمل کرد، جایی است که عمل به حدیث ضعیف موافق احتیاط باشد. نمونه این مورد، عمل شافعیه به حدیث احرام از سرزمین عقیق است. با وجود اینکه روایتش ضعیف است، چون موافق احتیاط است، شافعیه به آن عمل کرده است.<sup>۵</sup>

بنابراین عمل به حدیث ضعیف به کلی از نظر محدثین و فقها ممنوع نیست و صاحبان جوامع و سنن در پاره‌ای موارد به آن عمل کرده‌اند. پس عمل البانی در جدا کردن صحاح از ضعاف در سنن و کتب دیگر، حتی از نظر اهل سنت، مبنای صحیح علمی ندارد.

۱. ابن حزم، الاحکام، ج ۷، ص ۵۴.

۲. محمد سخاوی، فتح المغیث، ج ۲، ص ۵۴؛ عبد الله بن ابراهیم الشنقیطی، نثر البنود، ج ۲، ص ۶۳.

۳. محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۸۰.

۴. ابویعلی، طبقات ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۵. مداریه السالک، ج ۲، ص ۴۵، به نقل از محمود سعید ممدوح، التعریف، ص ۸۴.

## فصل سوم: معیارهای البانی در تصحیح احادیث

مبحث اول: تقسیمات حدیث صحیح و حسن از دیدگاه البانی

### الف) حدیث صحیح

حدیث صحیح به دو نوع «صحیح لذاته» و «صحیح لغيره» تقسیم شده است که هر دو پیش علمای حدیث مقبول تلقی می‌شود. صحیح لذاته حدیثی است که اتصال سند تا پیامبر موجود بوده و توسط روات ثقات نقل شده و خالی از شذوذ و علت باشد.<sup>۱</sup> صحیح لغيره حدیثی را گویند که امر خارج از خودش آن را تصحیح کرده باشد؛ زیرا دارای رجالی است که درجه وثاقت کامل در حد حدیث لذاته را ندارند؛ بلکه وثاقتشان در حد حدیث حسن است؛ یعنی راوی مقبول می‌باشد. بنابراین اگر شاهد یا متابعی یا دلیل خارجی برای ارتقای این حدیث موجود باشد، به صحیح لغيره ترقی پیدا خواهد کرد.

مثالهایی از صحیح لذاته و صحیح لغيره که البانی آنها را ارزش‌گذاری کرده است، می‌آوریم.

مثال اول: «کل خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء». سند حدیث: عبدالواحد بن زیاد عن عاصم بن کلیب عن أبیه عن أبي هریره.

---

۱. ابن حجر، النکت لابن صلاح، ص ۷؛ محمد ضیاء الرحمن الاعظمی، معجم مصطلحات الحدیث، ص ۲۱۳.

تمام رجال این حدیث ثقه‌اند و شذوذ علتی در روایت نیست. بنابراین حدیث صحیح تلقی می‌شود.<sup>۱</sup>

مثال دوم: «من أخذ دیناً و هو یرید عن یؤدیه أعانه الله عزوجل». این حدیث در یک طریق از سند عمران بن حذیفه مجهول است و در طریق دیگر حدیث دارای انقطاع است، اما طبق گفته البانی حدیث به واسطه مجموع طرقش صحیح تلقی می‌شود و صحیح لغیره است.<sup>۲</sup>

مثال سوم: از جمله احادیثی که بین علمای حدیث مقبول تلقی شده، حدیث حسن است. این اصطلاح اختراع ترمذی است و مشهور است که قبل از او سابقه نداشته است.<sup>۳</sup> حدیث حسن نیز هرچند یک درجه از حدیث صحیح پایین‌تر است، ولی حجت است و مقبول تلقی می‌شود.

### ب) حدیث حسن

وی حدیث حسن را نیز دو قسم کرده است: حسن لذاته، حسن لغیره. حدیث حسن لذاته روایتی است که توسط فردی که اقلماً صدوق یا مقبول تلقی می‌شود با حفظ اتصال سند تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خالی از شذوذ و علت نقل گردد. این روایت قابلیت آن را دارد که در صورت وجود شاهد یا متابع، به مرحله صحیح لغیره ترقی کند.<sup>۴</sup> تعریف دیگر حدیث حسن که ترمذی بیان کرده و تقریباً با تعریف قبلی هماهنگ است، چنین است: هر حدیثی که در اسنادش کسی که متهم به کذب نباشد و حدیث شذوذ و علتی نداشته باشد، نزد ما حدیث حسن است.<sup>۵</sup> حسن لغیره حدیثی است که در سلسله رجال سندش فرد مستوری که اهلیت او ثابت نشده، موجود باشد؛ هر چند وی دارای سوء حفظ و کثیر الخطاء باشد، نباید کذاب یا

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۰.

۳. محمد عبدالرزاق اسود، شروط الراوی و الروایة، ص ۱۵۰.

۴. محمد ضیاء الرحمن الاعظمی، معجم مصطلحات الحدیث، ص ۱۳۶.

۵. ترمذی، العلیل، ج ۵، ص ۷۵۸.



متهم به کذب باشد و فسق دیگری نداشته باشد و متن حدیث نیز معروف باشد و منکر نباشد. این حدیث نیز در صورت وجود متابع یا شاهد قابلیت ترقی به مرحله حدیث حسن و حتی صحیح را دارد.<sup>۱</sup> در واقع حسن لغیره حدیث ضعیفی است که حسن بر او عارض شده است.<sup>۲</sup>

مثالی از البانی در مورد حسن لذاته و حسن لغیره آورده می‌شود.

مثال اول: «اللهم اكفني بحلالك عن حرامك و أغنني بفضلک عن سواک».<sup>۳</sup> سند حدیث:

عبدالرحمان بن اسحاق القرشی عن سیار أبي الحکم عن أبي وائل.

عبدالرحمان بن اسحاق توثیق نشده، بلکه رجالیون وی را صدوق خوانده‌اند. بنابراین

سند حدیث حسن است.<sup>۴</sup>

مثال دوم: «إذا أتیکم من ترضون خلقه و دینه فزوجه إلا تفعلوا تکن فتنة فی الأرض و فساد

عریض».<sup>۵</sup>

عبدالحمید بن سلیمان الأنصاری که در سند حدیث واقع شده؛ ضعیف است؛ هر چند

به مرحله اتهام به کذب و امثال آن نرسیده است. بنابراین با وجود شاهد یا متابع به

مرحله حسن ترقی پیدا کرده و حسن لغیره گشته است.<sup>۶</sup>

### مبحث دوم: شاهد و متابع

شاهد و متابع از مهم‌ترین مباحث علم حدیث و از کاربردی‌ترین آنهاست؛ زیرا که در

تصحیح بسیاری از احادیث اهل سنت وجود شاهد یا متابع نقش فراوانی دارد. هر چند

قدما بین شاهد و متابع فرق نگذاشته و این دو اصطلاح را به جای یکدیگر به کار

۱. ابن صلاح، مقدمه ابن صلاح، ص ۳۳؛ محمد ضیاء الرحمن الاعظمی، معجم مصطلحات الحدیث، ص ۱۴۷.

۲. همو، معجم مصطلحات الحدیث، ص ۱۴۷.

۳. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۷۶؛ حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۸؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۴۲۵.

۵. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ محمد بن یزید ابی عبدالله، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۰۶؛ حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۵.

۶. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۲۰.

برده‌اند،<sup>۱</sup> اما معمولاً متأخرین و مخصوصاً معاصرین هر یک این اصطلاح را طبق تعریفی که بیان خواهیم کرد، به کار برده‌اند.

شاهد صحابی‌ای است که در روایتی با صحابی دیگر مشارکت دارد؛ هر چند متن این روایات بعینه مشابه هم نباشد. شاهد معمولاً برای تقویت حدیث به کار می‌رود.<sup>۲</sup> متابع دینی مشارکت یک راوی با راوی دیگر در نقل یک روایت است که از نظر الفاظ مثل هم باشند و هدف از متابع تقویت حدیث در صورتی است که راوی ضعیف بوده باشد و یا اگر راوی ثقة بوده، نفی تفرد از وی شده باشد.<sup>۳</sup>

### اقسام متابع

برای متابع دو نوع تام و قاصر تصویر شده است. متابع تام عبارت است از روایتی که دو نفر در روایت آن حدیث از یک شیخ مشترک‌اند؛ مانند: «روی شعبة بن حجاج عن قتادة».<sup>۴</sup> «روی أبان بن العطار عن قتادة».

اما متابع قاصر آن است که شیخ راوی یا شیخ شیخش و یا بالاتر با راوی دیگر در امر روایت شریک شود؛ مانند: «مالک عن صالح بن کيسان عن عروة بن زبير عن عائشة»، «سفيان بن عيينة عن ابن شهاب عن عروة بن زبير عن عائشة»<sup>۵</sup>

ابن عیینة با مالک در روایت حدیث از عروة بن زبير شریک است؛ در حالی که او شیخ صالح محسوب می‌شود و ابن عیینة با مالک در شیخش (صالح) ملاقات نکرده است؛ بلکه با او در شیخ شیخش تلافی کرده است.

گاهی شاهد و متابع در یک حدیث جمع می‌شود.<sup>۶</sup> در کتاب‌های البانی فراوان از شاهد و متابع استفاده شده است. برای نمونه دو شاهد از آثار البانی ذکر می‌کنیم:

۱. ابن حجر، شرح نخبة الفكر، ص ۵۶.

۲. محمد ضياء الرحمن الاعظمي، معجم مصطلحات الحديث، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۳. همان، ص ۳۴۱.

۴. علی بن ابراهيم حشيش، المدخل الى دراسة علوم الحديث، ص ۹۱۵.

۵. همان، ص ۹۱۶.

۶. همان.

۱. «خیر ما تداویتم به الحجامة»<sup>۱</sup>. این حدیث شاهی دارد با این متن: «خیر ما تداویتم به الحجامة و القسط البحرى»<sup>۲</sup>.
۲. «قریش و لاة الناس فی الخیر و الشر إلى يوم القيامة»<sup>۳</sup>. شاهد این روایت چنین است: «قریش و لاة هذا الأمر بر الناس تبع لبرهم و فاجرهم تبع لفاجرهم»<sup>۴</sup>.  
دو مثال هم از متابع در آثار البانی:
۱. «اذا رأیتم المداحین فاحثوا فی وجوههم التراب»<sup>۵</sup>. این روایت از مجاهد از ابی معمر نقل شده متابعتش ابن ابی نجیح از مجاهد است.<sup>۶</sup>
۲. «أن لكل دین خلقاً و خلقاً للإسلام الحیاء»<sup>۷</sup>. روایت با سند معاویه بن یحیی عن زهری عن أنس ذکر شده است. اسناد این روایت به دلیل وجود معاویه بن یحیی ضعیف است. متابعت این روایت چنین است: عباد بن کثیر عن عمر بن عبدالعزیز عن الزهری<sup>۸</sup>. عباد بن کثیر نیز ضعیف است، اما البانی این حدیث را با توجه به مجموع طرقش تصحیح کرده است که دلیل تصحیح همان وجود متابعت است.  
از نظر البانی شواهد و متابعات، تقویت کننده و ارتقا دهنده ارزش احادیث از مرحله پایین تر به مراحل بالاتر است، و لکن به امور زیر باید دقت کرد:  
در شواهد، صحت شرط نیست و فقط سلامت از ضعف شدید کافی است.<sup>۹</sup> وی در ذیل حدیثی چنین می گوید:

---

۱. حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۰۸؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۱۵.
۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۱۰۷.
۳. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۶.
۴. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۸؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۱۴۶.
۵. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲۸؛ ابو داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۹۰.
۶. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۵۸۰.
۷. طبرانی، معجم الصغیر، ج ۴، ص ۲۵؛ محمد بن سلامة القضاعي، مسند الشهاب، ج ۱، ص ۸۶.
۸. احمد بن عبدالله ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۳۶۳.
۹. النصیحة، ص ۲۰۸.

اسناد این حدیث خوب است زیرا که همه‌ی رجالش جزء ثقات محسوب می‌شوند غیر از سنان بن حارث. ابن‌ابی‌حاتم وی را در کتابش آورده و جرح و تعدیلی در موردش انجام نداده است.<sup>۱</sup>

اما سه نفر از ثقات از او روایت کرده‌اند و این‌چنان او را در شمار ثقات آورده است و اگر چه قولش صالح برای احتجاج نیست، اما برای استشهاد و اعتبار صالح است.<sup>۲</sup> روایت متهم، صالح برای استشهاد و اعتبار نیست و فقط صدوقی که در حفظ نقص دارد، می‌تواند برای استشهاد مفید باشد.<sup>۳</sup>

۱. روایت شدیدالضعف برای استشهاد مناسب نیست.<sup>۴</sup>

۲. به قول راوی صدوق استشهاد می‌شود و صالح برای متابعه است.

۳. استشهاد به راوی و روایتی، غیر از احتجاج به آن است.<sup>۵</sup>

۴. کثرت طرق حدیث گاهی باعث تقویت حدیث نمی‌شود؛ زیرا اگر راوی متهم در صدق یا دین باشد، باعث تقویت آن طریق نخواهد شد، اما اگر از ناحیه حفظ ضعیف است، صلاحیت برای استشهاد دارد؛<sup>۶</sup> مثل حدیث ابن‌عباس در قصه غرانیق که با توجه به کثرت طرقش از نظر ارزش حدیثی قابل ارتقا نیست و جداً ضعیف ارزش‌گذاری شده است.<sup>۷</sup>

۱. عبدالله بن عدی، *الکامل*، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲. محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۸، ص ۲۵۱.

۳. همو، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۲، ص ۲۵۱.

۴. همان، ج ۸، ص ۴۲۵.

۵. همان، ج ۷، ص ۲۹۳.

۶. همو، *تمام المنة*، ص ۳۱-۳۲.

۷. همو، *نصب المجانیق لنسف قصة الغرانیق*، ص ۳۸-۴۰.

## مبحث سوم: چند قاعده در تصحیح احادیث

### قاعده اول: حدیث صحیح المعنی و ضعیف المبنی

اگر اسناد حدیثی صحیح نباشد، ولی متن حدیث خالی از اشکال باشد یا شاهد یا شواهدی آن را تقویت کند و یا با سند صحیح دیگری نقل گردد، البانی این اصطلاح را به کار می‌برد. نمونه‌هایی از احادیث که البانی این قاعده را در آنها به کار برده است.

۱. «إذا رأیتم الرايات السود خرجت من قبل خراسان فأتوها...؛ هنگامی که دیدید علم‌های سیاه از طرف خراسان خارج شد، به طرف آنها بروید».

سند این روایت ضعیف است، ولی ابن ماجه این حدیث را از طریق علقمه از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۲. «الصلوة نور المؤمن؛ نماز نور مؤمن است».

سند حدیث به علت وجود عیسی بن میسره ضعیف است، اما این روایت صحیح المعنی است؛ زیرا که شاهی برای آن در صحیح مسلم وجود دارد: «الطهور شرط الإيمان... الصلوة نور».<sup>۲</sup>

۳. «الشفق: الحمرة. فإذا غاب الشفق وجبت الصلوة؛ شفق: سرخی. هنگامی که سرخی (شفق) از بین رفت، نماز واجب می‌شود».

روایت به دلیل وجود عتیق بن یعقوب ضعیف است،<sup>۳</sup> ولی به جهت وجود شاهی از صحیحین و صحیح ابن خزیمه و مسند احمد حنبل، حدیث صحیح المعنی است، و لکن ضعیف المبنی است.<sup>۴</sup>

۳. «يجوز الجذع من الضأن الأضحیه».

۱. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. همو، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۸، ص ۲۳۳.

۴. همان، ص ۲۳۵.

به جهت وجود ام بلال بنت هلال که فردی مجهول است، این روایت ضعیف است، ولی شاهدی از حدیث عقبه و مجاشع دارد که صحیح المعنی می‌شود. شاهد چنین است: «نعمۃ الأضحیه الجذع من الضأن»<sup>۱</sup>.

۴. «أن النبی و خلفاؤه داوموا علی القصر؛ پیامبر اکرم و جانشینانش بر خواندن نماز قصر مداومت داشتند».

البانی این روایت را صحیح المعنی می‌داند، ولی در مورد خود روایت چنین اظهار نظر می‌کند که لفظ این روایت را در هیچ‌کدام از کتاب‌های روایی مشاهده نکرده است. مؤلف از مجموعه‌ای از احادیث قاعده‌ای ساخته و به‌عنوان روایت نقل کرده است.<sup>۲</sup> سپس البانی روایاتی را که این قاعده از آنها اصطیاد شده، می‌آورد.<sup>۳</sup>

۵. «أنه قدم صبح رابعة فأقام الی الترویة فصلی الصبح ثم خرج».

این روایت نیز همچون روایت پیشین از احادیث مختلف استنباط و اصطیاد شده است.<sup>۴</sup>

۶. «أن النبی کان یستقرض؛ پیامبر اکرم همواره پول قرض می‌کرد».

این روایت نیز همچون روایات پیشین از احادیث مختلف استنباط شده است و با این لفظ در هیچ‌یک از متون روایی وجود ندارد.<sup>۵</sup>

۷. «أسلم خلق کثیر فی عصر رسول الله فأفرهم علی أنکحتهم و لم یکشف أن کیفیتها؛ جمعیت زیادی در زمان رسول خدا ایمان آوردند که پیامبر ازدواج پیشین آنها را تأیید کردند و از کیفیت ازدواج آنها نپرسیدند».

این روایت نیز با این لفظ در هیچ‌یک از متون روایی وجود ندارد، بلکه از احادیث مختلف استنباط شده است.<sup>۶</sup>

۱. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. همو، ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۳.

۳. همان، ص ۳-۹.

۴. همان، ص ۲۲.

۵. همان، ج ۵، ص ۲۲۴.

۶. همان، ج ۶، ص ۳۳۴.

۸. «أن النبي بدأ برمي الجمرة العقبة؛ پیامبر اکرم از جمره عقبه شروع به رمی کردند». این روایت با این لفظ در هیچ‌یک از کتب حدیثی موجود نیست و از مجموع روایات اخذ شده است.<sup>۱</sup>

۹. «العسيلة هي الجماع».

این روایت به دلیل مجهول بودن ابوعبدالملک المکی ضعیف محسوب می‌شود، ولی توسط عایشه از طرق دیگر می‌توان شواهدی بر آن اقامه کرد. بنابراین با اینکه حدیث ضعیف المبني یعنی سندش ضعیف است، ولی صحیح المعنی است.<sup>۲</sup>

۱۰. «الطيب تعرب عن نفسها و البكر رضاها صماتها؛ زن بیوه رضایت خود را اعلام می‌کند، ولی سکوت باکره رضایت محسوب می‌شود».

این روایت به دلیل انقطاع ضعیف محسوب می‌شود؛ زیرا که عدی بن عدی از عدی بن عمیره روایتی نشنیده است، ولی با وجود شاهد متن روایت تقویت می‌گردد.<sup>۳</sup>

۱۱. «ثم رجع إلى منى فمكث بها ليالي التشريق؛ سپس پیامبر اکرم به سوی منی برگشتند و لیالی تشریق را در آنجا بیتوته کردند».

این روایت دارای اسناد ضعیف است، ولی از نظر معنا صحیح تلقی می‌شود.<sup>۴</sup>

#### قاعده دوم: إن صحة الإسناد لا يستلزم صحة المتن و لا يلزم من ضعف اسناد

##### الحدیث ضعف متنه

این قاعده یعنی صحت اسناد روایت، مستلزم صحت متن آن روایت نیست و در صورت ضعف اسناد روایت لزوماً متن آن روایت ضعیف تلقی نمی‌شود.

قاعده فوق بیان می‌کند که هیچ تلازمی بین اسناد و متن روایت چه از نظر صحت و چه از نظر ضعف وجود ندارد. نمونه‌هایی از احادیثی را که البانی قاعده فوق را در آنها رعایت کرده است، می‌آوریم:

۱. همان، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۳۴.

۴. همان، ج ۴، ص ۲۷۹.

۱. «ما من احد من ولد آدم إلا قد اخطأ أو هم بخطیئة لیس یحیی بن زکریا؛ کسی از فرزندان آدم نیست، مگر اینکه خطا می کند یا اراده ارتکاب خطا را دارد، جز یحیی بن زکریا».
- سند حدیث ضعیف است و قابل احتجاج نیست، اما با شواهد و متابعات متن حدیث تقویت می شود.<sup>۱</sup> هر چند البانی این روایت را با شواهد تقویت کرده است، ولی با مبانی قرآنی که عصمت همه انبیا را ثابت کرده است، تغایر دارد.
۲. «صلاة هاهنا - یرید المدینة - خیر من ألف صلاة هاهنا - یرید ایلیا؛ نماز در مدینه هزار برابر از نماز در ایلیا برتر است».
- به علت وجود بعضی از روات مجهول این روایت ضعیف تلقی می شود و اختلاف روایت در اینکه منظور از این مسجد مدینه است یا مکه وجود دارد، اما روایتی از یحیی بن عمران به توسط ابونعیم اصفهانی اخراج شده که باعث تقویت حدیث است. پس با اینکه این حدیث سنداً ضعیف است، از نظر متن صحیح تلقی خواهد شد.<sup>۲</sup>
۳. «نهی عن ثمن الكلب و السنور؛ پیامبر اکرم از پول فروش سگ و گربه نهی کردند».
- اسناد حدیث به علت سوء حافظه بعضی از رواتش ضعیف است، ولی به دلیل وجود شاهی از خارج دارای معنای صحیحی است.<sup>۳</sup>
۴. «من رمی بسهم فی سبیل الله اخطأ أو أصاب کان له بمثل رقبة من ولد اسماعیل (منکر بزیادة ولد اسماعیل)؛ هر کس در راه خدا تیری پرتاب کند، آن تیر خطا رود یا به هدف برسد، ثوابی معادل آزاد کردن بنده‌ای از فرزندان اسماعیل نصیبش خواهد شد».
- این روایت به دلیل انقطاع و ضعف بعضی از رواتش مانند موسی بن عمران و دیگران ضعیف است، ولی شواهدی متن این روایت را تقویت می کند؛ هر چند قسمت آخر روایت ولد اسماعیل منکر است.<sup>۴</sup>

۱. همان، ج ۳، ص ۲۶۴.

۲. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۶، ص ۹۴۶ و ۹۵۱.

۳. همو، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۶، ص ۱۱۵۶ - ۱۱۵۵.

۴. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱۴، ص ۲۷۶.



۵. «من ولد له ثلاثة فلم یسم أحدهم محمداً فقد جهل؛ کسی که سه فرزند پسر داشته باشد و حتی یکی از آنها را محمد نام‌گذاری نکند، جهالت کرده است.»  
 هرچند سند این روایت به دلیل وجود مصعب بن سعید ضعیف است، ولی به دلیل وجود شاهد می‌توان حدیث را تقویت نمود هر چند که البانی در ارزیابی این حدیث آن را موضوع دانسته است و لیکن در ذیل این حدیث قاعده‌ی فوق را متذکر شده است.<sup>۱</sup>

### قاعده سوم: لایلزم من کون رجاله ثقاة أن یکون صحیحاً

مفهوم این قاعده آن است که اگر همه رجال سند صحیح باشند، مستلزم صحت سند نخواهد بود. این قاعده بیان می‌کند که اگر تمام رجال سندی را افراد موثق تشکیل دهند، باز ممکن است آن سند صحیح نباشد؛ زیرا که صحت سند علاوه بر وثاقت همه رجال سند، مستلزم عدم شذوذ در متن و سند و نبودن علت همچون انقطاع، ارسال و ... است. مثال‌هایی از روایات را که البانی قاعده فوق را در آن به کار گرفته، می‌آوریم:  
 ۱. «لو أن رجلاً فی حجره دراهم یقسمها و آخر یذکر الله، کان الذاکر لله أفضل؛ کسی که در خانه‌اش پول تقسیم می‌کند و شخص دیگر خدا را می‌خواند، شخص دعاکننده افضل است.»

ابن حجر هیثمی در مورد رجال سند چنین گفته: «رجالہ وثقوا!»؛ یعنی همه رجال این سند توثیق شده‌اند و مناوی روایت را حسن دانسته است، اما باید دانست که هر چند روایت این سند توثیق شده‌اند، نمی‌شود حکم به صحت سند داد.<sup>۲</sup>  
 ۲. «إذا تمنی أحدکم فینا یسئل ربه عزوجل؛ اگر شخصی طالب زیادی باشد باید آن را از خداوند طلب کند.»

هیثمی در مورد سند این حدیث گوید:

رجال این سند رجال صحیح بخاری است. بنابراین همه موثق‌اند و اسناد این روایت به شرط شیخین صحیح است؛ در حالی که البانی به این گفته

۱. همان، ج ۱، ص ۶۲۷.

۲. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۹، ص ۳۳۲، ۳۲۴.

هیثمی انتقاد کرده و گفته است که از وثوق رجال حدیث صحت اسناد این روایت درست نخواهد شد.<sup>۱</sup>

۳. «كان عليه الصلاة والسلام يصلي على الخمرة».

البانی از این روایت جواز سجده بر هر چیزی که زمین را با آن مفروش می‌کنند، نتیجه گرفته است و معتقد است که فرش و امثال آن جزء چیزهایی است که سجده بر آنها صحیح است و روایت فوق را دلیل بر آن گرفته است. سند روایت فوق که ابویعلی در کتابش ذکر کرده است و هیثمی همی رجال سند را موثق دانسته و عراقی نیز گفته‌ی هیثمی را تأیید کرده است با این همه البانی متذکر شده که از موثق بودن رجال سند صحت سند به دست نمی‌آید چون ممکن است اشکالاتی هم چون انقطاع سند وجود داشته باشد که صحت را از روایت سلب کند.<sup>۲</sup> هم‌چنین البانی صدیق حسن خان را که در مورد روایتی این‌گونه اظهار نظر کرده است «بإسناد لا بأس به»، مورد انتقاد قرار داده و گوید: این روایت صحیح نیست بلکه فقط روایتش موثق‌اند و بهتر بود که صدیق حسن خان به جای عبارت فوق «لا بأس برواته» ذکر می‌کرد.<sup>۳</sup>

#### قاعده‌ی چهارم: لاتلازم بین الشهرة و الصحة

یعنی هیچ تلازمی بین شهرت روایت و صحت آن وجود ندارد. حدیث مشهور طبق تعریف شامل صحیح و ضعیف و حتی روایاتی که اصلی ندارند، می‌شود. بنابراین حدیث مشهور مستلزم صحت حدیث نمی‌تواند باشد.<sup>۴</sup> روایتی را که البانی قاعده فوق را در آن روایت به کار بسته، به شرح ذیل می‌آوریم:

یا عدی بن حاتم أسلم تسلم. فقلت: یا رسول الله ما الإسلام؟ قال صلی الله علیه و آله: تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و تؤمن بالقدر خیره و شره، حلوه و مر؛ ای عدی بن حاتم، اسلام بیاور تا سلامت بمانی. گفتم: ای فرستاده خدا، اسلام

۱. همان، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲. همو، الثمر المستطاب فی فقه السنة و الكتاب، ج ۱، ص ۴۳۷.

۳. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۶۲.

۴. همو، شرح العقیة الطحاویة، ص ۲۳۲؛ همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۳۹۳؛ عبدالرحمن معلمی، التنکیل، ص ۵۶۲.

چیست؟ فرمود: به خدا و ملائکه و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و به قضا و قدر الهی خیر و شر و شیرین و تلخش ایمان می‌آوری.

البانی در ذیل این روایت گوید: «چه بسیار از مطالب که در کتاب‌های تاریخ و سیره و تراجم مشهور بوده و در السنه مردم معروف است، ولی در نقد علمی ارزشی بر آن مترتب نیست». این روایت نیز به دلیل وجود عبدالأعلی ابن ابی‌المساور نزد رجالیون متروک است و گاهی کذاب معرفی شده است و البانی این روایت را «ضعیف جداً» معرفی کرده است.<sup>۱</sup>

### قاعده پنجم: عدم صلاحیت ذوق و تجربه و منامات در تصحیح حدیث

البانی معتقد است ذوق و تجربه و منامات هیچ‌کدام صلاحیت تصحیح احادیث را ندارند. هر چند بر اثر ممارست با احادیث، ذوق حدیثی پدید می‌آید، ولی این ذوق نمی‌تواند مبنای تصحیح یا تضعیف احادیث باشد و یا اگر حدیثی موافق تجربیات یک شخصی بود، این موافقت دلیل صحت آن حدیث نمی‌تواند باشد<sup>۲</sup> و از همه مهم‌تر خواب‌دیدن مبنای تضعیف یا تصحیح نمی‌تواند باشد. در روایت «ولدت فی زمن الملک العادل»<sup>۳</sup> در زمان پادشاه عادل انوشیروان به دنیا آمدم»، بیهقی از صاحب مستدرک بطلان این حدیث را حکایت کرده و سپس افزوده است که بعضی از صلحا پیامبر را در خواب دیدند. سخن حاکم به خدمت پیامبر عرضه گشت و آن حضرت این گفته را تصدیق و این روایت را تکذیب کردند. سپس البانی گوید: خواب حجت نیست و در امر حدیث با آن احتجاج نتوان کرد، اما اگر موافق نقد علما باشد، به‌عنوان استیناس و تقویت خوب است.<sup>۴</sup>

۱. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱۳، ص ۱۱۰۴.

۲. محمد البانی، تعلیقة الألبانی علی إزالة الدهش، ص ۱۲۴.

۳. بیهقی، شعب الایمان، ج ۲، ص ۹۷.

۴. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۴۲۵.

### قاعده ششم: لزوم عمل به حدیث صحیح

طبق مفاد این قاعده، عمل به حدیث صحیح لازم است؛ هر چند هیچ‌کس به آن عمل نکرده باشد. چنان‌که در مبانی عمومی سلفیه در حدیث گفته شد، این افراد برای احوال و آرای دیگران ارزشی قائل نیستند. حجت و دلیل اصلی از دیدگاه آنان حدیث صحیح ثابت شده از پیامبر اکرم است و اگر حدیثی صحیح‌السند و صحیح‌المتن برای یکی از سلفین ثابت بشود، آن را حجت می‌داند و به آن عمل می‌کند؛ هر چند مالک، احمد، ابوحنیفه و دیگران به آن عمل نکرده و یا مخالف آن باشند.<sup>۱</sup>

### قاعده هفتم: الحدیث الذی تلقاه الناس بالقبول صحیح

در فن مصطلح الحدیث ثابت شده که حدیثی که نزد مردم تلقی به قبول بشود، صحیح تلقی خواهد شد؛ هر چند اسناد صحیحی نداشته باشد.<sup>۲</sup> «ال» الناس برای عهد است، نه استغراق. بنابراین جز اهل حدیث و عالمان این فن، کس دیگری در این مجموعه جای نمی‌گیرد؛ چرا که بسیاری از احادیث را فقها تلقی به قبول کرده و علمای حدیث آن را منکر و مردود شمرده‌اند؛ همچون حدیث معاذ،<sup>۳</sup> حتی اگرچه این حدیث دارای اسناد صحیحی نباشد، تلقی به قبول خواهد شد، ولی باید اسناد «ضعیف جداً» نباشد؛ یعنی صالح للإعتبار باشد و با تلقی ارتقا پیدا کند.<sup>۴</sup>

۱. همو، تمام المنة، ص ۸۵.

۲. محمد جمال الدین القاسمی، المسح علی الجورین، ص ۳۸.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۹.

## فصل چهارم: نقد البانی بر روایات

مبحث اول: توجه به اصل صدور روایات

۱. روایاتی که اصلی ندارند (لاصل له)

البانی در نقد روایات ابتدا اصل صدور روایت را بررسی کرده است؛ یعنی آیا اصلاً این جمله روایت هست یا نه، و در کتب روایی این جمله خاص را تتبع و در بعضی موارد حکم کرده است که این روایت در متون روایی موجود نیست و با تعبیر «لا اصل له» آن را طرد کرده است. البته تعداد روایاتی که البانی با تعبیر «لا اصل له» روایت بودن آنها را انکار کرده، فراوان است و ما پاره‌ای از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱. «همة الرجال تزیل الجبال؛<sup>۱</sup> همت مردان کوه‌ها را از بین می‌برد».

۲. «الحديث في المسجد يأكل الحسنات كما تاكل البهائم الحشيش؛<sup>۲</sup> سخن گفتن در مسجد نیکی‌ها را می‌خورد؛ چنان‌که چهارپایان علوفه را می‌خورند».

۳. «اثنتان لا تقرها: الشرك بالله و الاضرار بالناس؛<sup>۳</sup> دو چیز است که به آن دو نزدیک نشو: شرک به خداوند و ضرر رساندن به مردم».

۴. «انا جد كل تقی؛<sup>۴</sup> من جد هر نیکوکاری هستم».

---

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۶۵.

۵. «الخير في أمتي إلى يوم القيمة»<sup>۱</sup> خير در من و در امت من است تا روز قیامت».
۶. «الدنيا خطوة رجل مؤمن»<sup>۲</sup>.
۷. «الدنيا ضرة الآخرة»<sup>۳</sup> دنیا رقیب آخرت است».
۸. «احذروا الدنيا فانها اسحر من هاروت و ماروت»<sup>۴</sup> از دنیا برحذر باشید؛ زیرا که آن از هاروت و ماروت سحرانگیزتر است».
۹. «من زراني و زار أبي ابراهيم في عام واحد دخل الجنة»<sup>۵</sup> هر کس مرا و پدرم ابراهیم را در یک سال زیارت کند، داخل بهشت خواهد شد».
۱۰. «الولد سرايبه»<sup>۶</sup> پسر آینه تمام‌نمای اوصاف پدر است».
۱۱. «عليكم بدین عجائز»<sup>۷</sup> بر شما باد که دین پیرزنان را پیشه کنید».
۱۲. «اختلاف امتي رحمة»<sup>۸</sup> اختلاف در امت من مایه رحمت است».
۱۳. «سؤر المؤمن شفاء»<sup>۹</sup> باقیمانده خوراک مؤمن شفاست».
۱۴. «إذا صعد الخطيب المنبر فلا صلاة ولا كلام»<sup>۱۰</sup> هنگامی که خطیب بالای منبر قرار می‌گیرد، هم نماز و هم سخن گفتن باید تعطیل شود».
۱۵. «الزرع للزارع ولو كان غاصباً»<sup>۱۱</sup> حاصل کشت، برای کشاورز است؛ گرچه غاصب باشد».
۱۶. «حسنات الأبرار سيئات المقربين»<sup>۱۲</sup> نیکی‌های ابرار، بدی‌های مقربین محسوب

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. همان، ص ۱۰۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۲۰.

۶. همان، ص ۱۲۴.

۷. همان، ص ۱۳۰.

۸. همان، ص ۱۴۱.

۹. همان، ص ۱۷۷.

۱۰. همان، ص ۱۹۹.

۱۱. همو، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۲۰۲.

۱۲. همان، ص ۲۱۶.

۱۷. «الناس نیام فاذا ماتوا انتھوا؛<sup>۱</sup> مردم در خواب‌اند. وقتی می‌میرند، بیدار می‌شوند».
۱۸. «جالسوا التوابین فانهم ارق افئدة؛<sup>۲</sup> با توبه‌کنندگان هم‌نشینی کنید؛ چراکه ایشان نرم‌ترین دل‌ها را دارند».
۱۹. «اتقوا مواضع التهم؛<sup>۳</sup> از مواضع تهمت پرهیز کنید».
۲۰. «ان الله و ملائکته یصلون علی أصحاب العمامة یوم الجمعة؛<sup>۴</sup> خداوند و ملائکه‌اش بر دارندگان عمامه در روز جمعه صلوات و درود می‌فرستند».
۲۱. «افضل الايام یوم عرفة إذا مرافق یوم الجمعة و هو أفضل من سبعین حجة فی غیر جمعه؛<sup>۵</sup> با فضیلت‌ترین روزها روز عرفة است، اگر در روز جمعه باشد. و آن افضل از هفتاد حج در غیر جمعه است».
۲۲. «احیوا قلوبکم بقلة الضحك و قلة الشبع و طهروها بالجوع تصغر و ترق؛<sup>۶</sup> قلب‌هایتان را با کم‌خوری و خنده اندک زنده کنید و با گرسنگی آن را پاک سازید که ظریف و رفیق شود».
۲۳. «أفضل الناس من قل طعمه و ضحکه و یرض بما یستر به عورته؛<sup>۷</sup> با فضیلت‌ترین انسان‌ها کسی است که غذا و خنده‌اش اندک باشد و (در پوشش) به ساتر عورتی راضی و قانع باشد».
۲۴. «افضلکم عندالله منزلة یوم القیمة أطولکم جوعاً و تفکیراً فی الله سبحانه و أبغضکم عندالله عزّ و حل یوم الضحجه کل نوؤم أکول شروب؛<sup>۸</sup> با فضیلت‌ترین شما در روز قیامت نزد خداوند کسی است که بیشتر گرسنگی چشیده و در مورد خداوند جل و علا تفکر کرده

---

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۱۹.

۳. همان، ص ۲۳۰.

۴. همان، ص ۲۹۲.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۷۳ و ۳۴۱؛ ج ۷، ص ۱۳۷.

۶. همان، ج ۱، ص ۴۱۵.

۷. همان.

۸. همان، ص ۴۱۶.

است و مبعوض ترین شما نزد خداوند در روز قیامت کسی است که زیاد بخوابد و بخورد و بیاشامد».

۲۵. «البسوا واشربوا في انصاف البطون كانه جزء من النبوة؛<sup>۱</sup> لباس بپوشید و نیم سیر بنوشید که آن جزئی از نبوت است».

۲۶. «ان الأكل على الشبع يورث البرص؛<sup>۲</sup> خوردن در حال سیری مورث برص است».

۲۷. «سيد الاعمال الجوع و ذل النفس لباس الصوف؛<sup>۳</sup> بهترین اعمال گرسنگی است و ذلت نفس با پوشیدن پشم حاصل می شود».

۲۸. «الفكر نصف العبادة و قلة الطعام هي العبادة؛<sup>۴</sup> فکر کردن نصف عبادت است و کم خوردن خودش عبادت محسوب می شود».

۲۹. «من اجاع بطنه عظمت فكرته و فطن قلبه؛<sup>۵</sup> هر کس گرسنگی بکشد، فکرش قوی و قلبش هوشیار می گردد».

۳۰. «نبي ضيعة قومه يعني سطحيا؛<sup>۶</sup> پیامبری است که قومش وی را ضایع کردند و منظور از آن پیامبر سطحی است».

۳۱. «ماترك القاتل على المقتول من ذنب؛<sup>۷</sup> قاتل بر مقتول گناهی باقی نمی گذارد».

۳۲. «كن ذنباً و لا تكن رأساً؛<sup>۸</sup> همیشه پیرو باش و در رأس امور قرار نگیر».

۳۳. «من أكل مع مغفور له غفر له؛<sup>۹</sup> هر کس با انسان آمرزیده شده هم غذا شود، آمرزش یابد».

۱. همان، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۱۷.

۴. همان.

۵. همان، ص ۴۱۸.

۶. همان، ص ۴۴۸.

۷. همان، ص ۴۵۶.

۸. همان، ص ۴۷۶.

۹. همان، ص ۴۸۶.



۳۴. «ما اجتمع الحلال و الحرام الا غلب الحرام»<sup>۱</sup> حلال و حرام یکجا جمع نمی‌شود، مگر اینکه حرام غلبه می‌کند».
۳۵. «احب الأسماء إلى الله ما عابد و حمد»<sup>۲</sup> بهترین نام‌ها نزد خداوند آن است که به وسیله خداوند عبادت و حمد شود».
۳۶. «ان العالم و المتعلم اذا مرا بقریة فان الله يرفع العذاب عن مقبرة تلك القرية اربعين يوماً»<sup>۳</sup> هنگامی که عالم و دانشجویی از آبادی عبور کنند، خداوند عذاب را از گورستان آن منطقه به مدت چهل روز برمی‌دارد».
۳۷. «انکم فی زمان المهمتم العمل و سیاتی قوم یلهمون الجدل»<sup>۴</sup> شما در زمانی به سر می‌برید که عمل به شما الهام می‌شود و گروهی خواهند آمد که بدان‌ها جدل الهام می‌شود».
۳۸. «کان ابلیس اول من ناح و اول من تغنی»<sup>۵</sup> ابلیس اولین فردی بود که نوحه کرد و آواز غنایی سر داد».
۳۹. «لو اعتقد أحدکم بحجر لنفعه»<sup>۶</sup> هر کس به سنگی نیز اعتقاد داشته باشد، منتفع خواهد شد».<sup>۷</sup>
۴۰. «علماء أمتی کأنبیاء بنی اسرائیل؛ دانشمندان امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند».
۴۱. «هزوا غرابیلکم بارک الله فیکم»<sup>۸</sup> دفع‌های خود را تکان دهید، آفرین بر شما».
۴۲. «من قلد عالماً لقی الله سالماً»<sup>۹</sup> هر کس عالمی را تقلید کند، خدا را سالم ملاقات خواهد کرد».
۴۳. «جلس صلی الله علیه و اله علی مرفقه حریر»<sup>۱۰</sup> پیامبر روی زیرانداز حریر نشستند».

۱. همان، ص ۵۶۵.

۲. همان، ص ۵۹۵.

۳. همان، ص ۶۱۱.

۴. همان، ص ۶۱۱.

۵. همان، ص ۶۳۷.

۶. همان، ص ۶۴۷.

۷. همان، ص ۶۷۹.

۸. همان، ج ۱، ص ۷۰۰.

۹. همان، ج ۲، ص ۲۹.

۱۰. همان.

۴۴. «خذوا من القرآن ما شئتم لما شئتم»<sup>۱</sup> از هر جای قرآن که می‌خواهید و برای هر امری که می‌خواهید، از قرآن استفاده کنید».
۴۵. «احسن هذه الامة فقراءها و اسرعها تضجعا في الجنة ضعفاءها»<sup>۲</sup> بهترین این امت فقرای آن و سریع‌ترین ایشان در راه بهشت، ضعفای این امت است».
۴۶. «من صلى خلف عالم تقي فكأنها صلى خلف نبي»<sup>۳</sup> هر کس پشت سر عالم متقی نماز گزارد، گویی پشت پیامبر اکرم نماز خوانده است».
۴۷. «ان الرجل إذا ولي ولاية تباعد الله عز و جل منه»<sup>۴</sup> هر مردی ولایت کس را پذیرفت، از خداوند عزوجل دور شد».
۴۸. «لا يدخل ملكوت السموات من ملا بطنه»<sup>۵</sup> هر کس انباشته شکم باشد ملکوت آسمانی را وارد نخواهد شد».
۴۹. «لا تميموا القلوب بكثرة الطعام و الشراب فان القلب كالزرع يموت اذا اكثر عليه الماء»<sup>۶</sup> قلب‌ها را با زیاد خوردن و آشامیدن نمیرانید؛ زیرا که قلب مانند کشت است که اگر زیاد آب به آن برسد، می‌میرد».
۵۰. «مصر كنانة الله في ارضه ما طلبها عدو الا اهلكه الله»<sup>۷</sup>.
۵۱. «اخروهن من حيث اخرهن الله يعني النساء»<sup>۸</sup> هر جا که خداوند زنان را مؤخر داشته، شما نیز مؤخر دارید».
۵۲. «ولدت في زمن ملك العادل»<sup>۹</sup> من در زمان شاه عادل یعنی انوشیروان متولد شده‌ام».

۱. همان، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۴۴.

۴. همان، ص ۱۴۰.

۵. همان، ص ۱۵۳.

۶. همان، ص ۱۵۴.

۷. همان، ص ۲۹۱.

۸. همان، ص ۳۱۹.

۹. همان، ص ۴۲۵؛ ج ۵، ص ۱۱۴.

۵۳. «نعم العبد الصهيب، لو لم يخف الله لم يعص؛<sup>۱</sup> صهيب چه بنده خوبی است حتی اگر از خدا نمی ترسید، معصیت نمی کرد (ترس منشأ عبادت وی نبود)».
۵۴. «تحية البيت الطواف؛<sup>۲</sup> نماز تحیت کعبه، طواف است».
۵۵. «يا بلال غنّ الغزل؛<sup>۳</sup> ای بلال، غزلی بخوان».
۵۶. «لهم مالنا و عليهم ما علينا يعني اهل الذمه؛<sup>۴</sup> اهل ذمه در همه چیز مثل ما هستند».
۵۷. «يطهر الدباغ الجلد كما تخلل الخمره فتطهر؛<sup>۵</sup> دباغی پوست را پاک می کند؛ چنان که خمره با تبدیل شراب به سرکه پاک می شود».
۵۸. «من سأل في المساجد فاحرموه؛<sup>۶</sup> هر کس در مساجد گدایی کند، به او چیزی ندهید».
۵۹. «انا ابن الذبيحين؛<sup>۷</sup> من پسر دو ذبیح».
۶۰. «نعم العون على الدين المرأة الصالحة؛<sup>۸</sup> زن صالح برای انسان چه یاور خوبی است در امر دین!»

## ۲. لا اصل له بهذا اللفظ

برخی از روایات که به صورت خاصی شهرت پیدا کرده اند، در متون معتبر روایی به صورتی دیگر نقل شده اند که البانی مواردی از این روایات را استخراج کرده و گاه اصل آن را آورده و گاه نیاورده؛ مثل شماره ۳. در ذیل این دست از روایات را آورده ایم:

۱. «من أذن فليقم؛<sup>۹</sup> هر کس اذان می گوید، باید ایستاده باشد».

- 
۱. همان، ج ۳، ص ۵۶.
  ۲. همان، ج ۳، ص ۷۳.
  ۳. همان، ج ۳، ص ۲۱۵.
  ۴. همان، ج ۳، ص ۲۲۲؛ ج ۵، ص ۱۹۵.
  ۵. همان، ص ۴۵۲.
  ۶. همان، ص ۶۵۳.
  ۷. همان، ج ۴، ص ۱۷۲.
  ۸. همان، ج ۵، ص ۶۰.
  ۹. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۹، ص ۴۶۷؛ عجلونی، كشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۰۱؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۰۸.

- با این لفظ در روایات، اصلی ندارد، اما با لفظ دیگری صادر شده است: «مَنْ اذِنَ فَهُوَ يَقِيمُ»<sup>۱</sup>.
۲. «الطاعون و خز اخوانکم من الجن؛<sup>۲</sup> طاعون و خز برادران شما از جن هستند».
- آنچه در متون روایی موجود است، بدین صورت است: «الطاعون و خز عداکم من الجن»<sup>۳</sup>.
۳. «التائب حبيب الله؛<sup>۴</sup> توبه‌کننده حبيب خداست».
۴. «حاكوا الباعة فانه لازمة لهم»<sup>۵</sup>.
- آنچه به لفظ روایی در متون آمده است، چنین است: «ماكسبوا الباعة فانه لاخلق لهم»<sup>۶</sup>.
۵. «كان اذا آمن امن من خلقه حتي ان للمسجد ضجه»<sup>۷</sup> هرگاه آمین می‌گفت، پشت سرش خلقی آمین می‌گفتند؛ چنان‌که فضای مسجد پر از صدا می‌شد».
- آنچه در متون روایی آمده، چنین است: شافعی از عطا نقل کرده که گفت: «اسمع الاثمة ابن الزبير فمن بعده يقولون امين حتى ان للمسجد للجه»<sup>۸</sup>.
۶. «من فتح على نفسه بابا من السؤال فتح الله عليه سبعين بابا من الفقر»<sup>۹</sup> هر کس دری از سؤال از مردم را باز کنند خداوند ۷۰ در از درهای فقر به روی او گشاید».
- آنچه در متون روایی آمده است، چنین است: «و لا فتح عبد باب مسألة الا فتح الله عليه باب فقر»<sup>۱۰</sup> هیچ بنده‌ای در سؤال را باز نمی‌کند مگر خداود باب فقر را بر رویش می‌گشاید». البانی گفته: حسن صحیح و در مسند/احمد نیز مشابه این نقل شده است.<sup>۱۱</sup>

۱. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ ابی‌عبدالله ابن‌ماجه، سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۲۳۷؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۱۶۹؛ ابی‌بکر بیهقی، سنن بیهقی، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ همان، ص ۱۹۸.

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۰؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۳۹۵.

۴. مناوی، فیض القدير، ج ۳، ص ۳۶۴؛ همان، ص ۲۱۳.

۵. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۱۱۷.

۶. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۴۱.

۷. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۳۶۶.

۸. همو، تلخیص الحبیر، ج ۳، ص ۳۵۰.

۹. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۵۶۸.

۱۰. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۸۵؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۱۹۳؛ علی بن ابی‌بکر هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۰۵.

۱۱. احمد بن حنبل، مسند، رقم ۱۶۷۴؛ محمد البانی، سلسله الاحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۵۶۸.

۷. «الوضوء ليس بكامل لمن لم يسم الله عليه؛<sup>۱</sup> وضوى کسی که با نام خدا همراه نباشد، مقبول و کامل نیست».

این روایت بدون لفظ «کامل» در متون روایی آمده است.<sup>۲</sup>

### ۳. لا اصل له مرفوعاً

به صورت مرفوع از رسول خدا اصلی در متون روایی ندارد، ولی به صورت موقوف و از افرادی دیگر غیر از رسول خدا نقل شده است؛ مانند این روایات:

۱. «اعمل لدنياك كأنك تعيش أبداً و اعمل لآخرتك كأنك تموت غداً»<sup>۳</sup> برای دنیا طوری عمل کن که گویا تا ابد در آن زندگی خواهی کرد و برای آخرت طوری عمل کن که گویی فردا می میری».

حدیثی موقوف است که از عبدالله بن عمر و عاص روایت گردیده است.<sup>۴</sup>  
۲. «الشام کنانتي فمن ارادها بسوء رميته بسهم منها»<sup>۵</sup> شام دژ من است. هر کس درباره آن اراده بد داشته باشد، با تیری از آن وی را هدف قرار خواهم داد».

حدیث بالا موقوف است که از عون بن عبدالله بن عتبه نقل شده و البانی می گوید شاید از اسرائیلیات باشد.<sup>۶</sup>

۳. «حسبي من سؤالي علمه بحالي»<sup>۷</sup> علم پروردگار به حال من نسبت به من کافی است و سؤال و دعا از درگاهش لازم نیست».

راوی این موقوفه، کعب الاحبار است.<sup>۸</sup>

۱. همو، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۵، ص ۸۱.

۲. مسند ابی یعلی، صحیح ابی داود، رقم ۹۰؛ محمد البانی، ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۸۱.

۳. مناوی، فیض القدير، ج ۲، ص ۱۶؛ القرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۳۱۴؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۶۳.

۴. همو، سلسلة الأحاديث الضعيفة، همان.

۵. عجلونی، كشف الخفاء، ج ۲، ص ۲؛ علی بن حسن شافعی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱، ص ۲۸۸؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۱۲؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۷۰.

۶. همو، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۷۰.

۷. مناوی، فیض القدير، ج ۵، ص ۳۸۱؛ عجلونی، كشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۵۷؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۷۴.

۸. محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۷۴.

۴. «التكبير جزم؛<sup>۱</sup> تكبيرة الاحرام بايد مجزوم ادا شود».
- البانی گفته است که این قول ابراهیم نخعی از فقهای تابعین است و روایت نیست.<sup>۲</sup>
۵. «انا لنكشر في وجوه اقوام و ان قلوبنا لتلعنهم؛<sup>۳</sup> ما به صورت بعضی افراد خوش می‌نگریم؛ در حالی که قلب‌های ما آنان را لعنت می‌کند».
- این جمله موقوفاً از ابوالدرداء روایت شده است.<sup>۴</sup>
۶. «لا تجوز الهبة إلا مقبوضة؛<sup>۵</sup> هبه جایز نیست، مگر هبه مقبوضه».
- از اقوال ابراهیم نخعی است و روایت نیست، بلکه موقوف است.<sup>۶</sup>
۷. «شاوروهن - يعني النساء - و خالفوهن؛<sup>۷</sup> با آنان مشاوره نمایند و خلاف گفته آنان عمل کنید».
- احتمالاً گوینده این سخن بنا بر گفته ابوهلال عسکری، عمر بن خطاب است.<sup>۸</sup>
۸. «ما راه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و ما راه المسلمون سيئاً فهو عند الله سيء؛<sup>۹</sup> آنچه مسلمانان آن را نیک می‌دانند، آن نزد خدا نیکی محسوب می‌شود و آنچه را که مسلمانان آن را بد می‌شمارند، آن نزد خدا بد به شمار می‌آید».
- این از اقوال ابن مسعود و موقوف است.<sup>۱۰</sup>

---

۱. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ عبدالرزاق الصنعانی، المصنف الصنعانی، ج ۲، ص ۷۵؛ مناوی، فیض القدير، ج ۳، ص ۵۰۱؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. همو، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. محمد بخاری، صحيح بخاری، ج ۷، ص ۱۰۲؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۳۸؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۳۸۳.

۴. همو، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۳۸۳.

۵. محمد بن ادریس شافعی، كتاب الأم، ج ۴، ص ۶۵؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۵۳۶.

۶. محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۵۳۶.

۷. مبارکفوری، تحفة الأحوذی، ج ۶، ص ۴۴۹؛ مناوی، فیض القدير، ج ۴، ص ۳۷۴؛ عجلونی، كشف الخفاء، ج ۲، ص ۳؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۶۱۹.

۸. ابوهلال عسکری، الامثال، ج ۲، ص ۱۷۴؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة.

۹. ابی داود، سنن ابی داود، ص ۳۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۷۹؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۹؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۲، ص ۱۷.

۱۰. محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۲، ص ۱۷.

۹. «للامام سکنتان، فاغتموا القراءة فیہما بفتحہ الكتاب؛<sup>۱</sup> برای امام در قرائت دو وقفه وجود دارد. قرائت قرآن و فاتحه الكتاب را در آن دو وقفه غنیمت شمردید».

قول عبدالرحمن بن عوف و از موقوفات است.<sup>۲</sup>

۱۰. «لاراحة للمومن دون لقاء الله عزوجل؛<sup>۳</sup> مؤمن جز در لقای خداوند متعال راحت نخواهد شد».

از اقوال ابن مسعود و موقوف است.<sup>۴</sup>

۱۱. «ما فضلکم ابوبکر بکثرة صیام و لاصلاة و لکن بشيء و قر فی صدره؛<sup>۵</sup> فضل ابوبکر بر شما به کثرت نماز و روزه نیست، بلکه به چیزی است که در سینه دارد و امر مهمی است».

۱۲. «علی الخیر سقطت؛<sup>۶</sup> مطلب را از فرد عالمی پرسیدی».

این مطلب از امثال نزد عرب و بین آنها معروف بوده است و منسوب به حارث بن حسان بکری است.<sup>۷</sup>

## مبحث دوم: نقد متن روایات

### ۱. مخالفت با قرآن

مخالفت با قرآن قطعاً موجب سقوط حدیث خواهد شد. هیچ یک از فرق اسلامی روایت مخالف با قرآن را به دیده قبول نمی‌نگرد. البانی نیز از این قاعده جدا نیست، ولکن چنان‌که در این کتاب بارها مطرح گردید، اگر حدیثی از نظر سند صحیح بود و حتی با قرآن در تعارض بود، البانی به نحوی از انحا آن را توجیه می‌کند که نه مخالف

۱. همان، ص ۲۴.

۲. همان.

۳. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۷۲؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۱۱۶.

۴. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۱۱۶.

۵. مناوی، فیض القدر، ج ۴، ص ۱۹۰؛ عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۹۰؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۳۷۸.

۶. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۳۷۲.

۷. همان.

قرآن باشد و نه حجیت حدیث مخدوش شود، اما اگر حدیثی از نظر سند ضعیف بود، در مقام نقد و رد حدیث بعد از ضعف سندی نوبت نقد متن فرامی‌رسد و یکی از اسباب نقد متن، مخالفت یا موافقت حدیث با قرآن کریم است. البته البانی در موارد متعددی بعد از احراز ضعف سند حدیث، متن حدیث را به دلیل مخالفت با آیات قرآن کریم نقد و طرح کرده است. نمونه‌ها را ببینید:

۱. «الایمان مثبت فی القلب کالجبال والرواسی و زیاده و نقصه کفر؛<sup>۱</sup> ایمان مانند کوه در قلب ثابت است و قائل شدن به افزایش و کاهش ایمان، کفر است».

البانی در نقد متن این روایت گفته است:

این حدیث مخالف با آیات زیادی است که تصریح به افزایش ایمان می‌کند؛ مانند ﴿...لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...﴾<sup>۲</sup>. هر چند عده زیادی این قول را قبول داشته باشند، مخالفت با قرآن دلیل خوبی بر بطلان این مسئله است.<sup>۳</sup>

شایان ذکر است که البانی سند این حدیث را مورد خدشه قرار داده است؛ به دلیل ابومطیع حکم بن عبدالله و ابومهمزم که هر دو کذاب هستند و چون روایت کذاب در سند حدیث واقع شده‌اند، پس حدیث از نظر مصطلح الحدیث موضوع محسوب خواهد شد.

۲. «اولاد الزنا یحشرون یوم القیمه علی صورة القردة و الخنازیر؛<sup>۴</sup> افرادی که به صورت نامشروع متولد می‌شوند، در روز قیامت به صورت بوزینه و خوک محشور خواهند شد».

نقد البانی چنین است:

۱. محمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۴۵؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۶۷۷.

۲. فتح: ۴؛ «تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند».

۳. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۶۷۸.

۴. محمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۰۵؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۲، ص ۵۱۰؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۲۶۸.



این حدیث به دلیل مخالفت با یک اصل مسلم اسلامی یعنی آیه ﴿وَلَا تَزُرُ وَاَزْرَةَ وِزْرٍ أُخْرَى﴾<sup>۱</sup> باطل است.

گناه افرادی که از راه نامشروع متولد شده‌اند، چیست که به صورت میمون و خوک محشور شوند.<sup>۲</sup>

البته در ذیل توضیح این روایت، از کسانی که این روایت را تصحیح کرده‌اند، به شدت انتقاد کرده و از بی‌توجهی آنان به این اصل بزرگ قرآنی گلایه کرده است.<sup>۳</sup>

۳. «یا جبریل صف لی النار و انعت لی جهنم... فقال مالی لا ابکی انا احق بالبكاء لعلی ابتلی بما ابتلی به ابلیس فقد کان من الملائكة و ما ادری لعلی ابتلی مثل ما ابتلی به هاروت و ماروت...»<sup>۴</sup>

روایت بالا طولانی است که قسمتی از آن را آوردیم. مضمون این روایت اجمالاً این است که پیامبر به جبرئیل علیه‌السلام فرمودند که آتش جهنم و خود جهنم را برای من وصف کن. بعد از وصف جبرئیل پیامبر گریه شدیدی کردند. جبرئیل عرض کرد که چرا شما گریه می‌کنید؟ آن حضرت فرمودند: چرا گریه نکنم؟ شاید من نیز به آنچه ابلیس بدان وسیله امتحان شد، امتحان شوم، با اینکه از ملائکه بود و یا به آن ابتلایی که هاروت و ماروت به آن مبتلا شدند، مبتلا شوم...<sup>۵</sup>

البانی در نقد این روایت بیان می‌کند که در دو موضوع این روایت با قرآن کریم ناسازگار است: اول اینکه در روایت در مورد ابلیس آمده: «کان من الملائکه»؛ در حالی که در قرآن کریم خلاف آن ذکر شده که ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾<sup>۶</sup> موضوع دوم، ابتلای هاروت و ماروت است که در بعضی کتب روایی و تفسیر آمده است که آن دو به زمین نازل شدند و شراب نوشیدند و زنا کردند و قتل نفس انجام دادند؛ در

۱. فاطر: ۱۸: «و هیچ بار بر دارنده‌ای بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد».

۲. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. همان.

۴. علی متقی هندی، *کنز العمال* ج ۱۴، ص ۶۵۴؛ طبرانی، *المعجم الأوسط*، ج ۳، ص ۹۰؛ علی بن ابی‌بکر هیشمی، *مجمع الزوائد*، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

۵. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۲، ص ۳۱۱.

۶. کهف: ۵۰: «که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید».

حالی که این قول مخالف با قرآن کریم در حق ملائکه است که فرموده: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾<sup>۱</sup>.

البانی می‌گوید این گونه روایات از خرافات اسرائیلی است که در بین مسلمانان پراکنده شده است.<sup>۲</sup>

۴. «من كشف خمار امرأة و نظر اليها فقد و جب الصداق دخل بها اولم يدخل بها؛ هر کس پوشش سر یک زن را بردارد و به او نگاه کند، مهریه بر او واجب می‌شود، چه مباشرت باشد یا نه».

این روایت ضعیف تشخیص داده شده؛ به علت مخالفت با آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾<sup>۳</sup>.

۵. «اختلاف امتی رحمة»<sup>۴</sup> و نیز دو روایت هم‌طرازش: «اختلاف اصحابی لکم رحمة» و «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهدیتهم».<sup>۵</sup>

البانی این روایات معروف را نیز به طور جد مورد نقد قرار داده است. وی به تعارض این روایات با قرآن کریم اشاره کرده و گفته است که حدیث ضمن ضعف در سندش، با آیاتی از قرآن کریم که از اختلاف نهی کرده، معارض است<sup>۶</sup> و سپس آیاتی را که در مذمت اختلاف و امر به اتحاد در قرآن کریم آمده، فهرست کرده است؛ مانند ﴿وَلَا تَنَازَعُوا

۱. تحریم: ۶؛ «از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند، انجام می‌دهند».

۲. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ج ۱، ص ۳۱۸.

۳. بیهقی، السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۵۶؛ علی بن عمر بغدادی، سنن دارقطنی، ج ۳، ص ۲۱۳؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۳۲؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۸۶.

۴. بقره: ۲۳۷؛ «و اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معین کرده‌اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده‌اید [به آنان بدهید]». محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۸.

۵. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۹۱؛ محمد ناصرالدین البانی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۸؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۶. بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۱۰، ص ۲۰۲؛ مبارکفوری، تحفة الأحوذی، ج ۱۰، ص ۱۵۵؛ مناوی، فیض القدر، ج ۶، ص ۳۸۶.

۷. محمد ناصرالدین البانی، صفة صلاة البنی، ص ۴۹.

فَتَفَسَّلُوا وَتَذَهَبَ رِيحُكُمْ»<sup>۱</sup> «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ جُزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»<sup>۲</sup>. با وجود این همه آیات در مذمت اختلاف و تفرقه چگونه ممکن است که اختلاف باعث رحمت باشد؟

۶. «قرأ هذه الآية: ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ﴾»<sup>۳</sup> قال: لما قالها يوسف عليه السلام قال له جبرئيل: يا يوسف اذكر همك قال: وما أبرئ نفسي»<sup>۴</sup>.

البانی این روایت را مخالف با سیاق قصد در قرآن کریم و مردود دانسته؛ زیرا «وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي»<sup>۵</sup> ادامه کلام همسر عزیز مصر است و ابن تیمیه و ابن کثیر این تفسیر را راجح دانسته‌اند.<sup>۶</sup>

۷. «كل ذنب عسى الله ان يغفره الا من مات مشركاً أو مؤمن قتل مؤمناً متعمداً»<sup>۷</sup> امکان دارد که خداوند هر گناهی را بیامرزد، مگر کسی که مشرک بمیرد یا مؤمنی را عمدتاً به قتل برساند».

این روایت با آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۸</sup> در تعارض است؛ چون آیه شریفه مادون شرک را قابل بخشش می‌داند؛ در حالی که روایت قتل عمد مومن را نیز نابخشودنی می‌داند. به دلیل صحت سند روایت، البانی از طرد روایت خودداری ورزیده و آن را تأویل کرده است.<sup>۹</sup>

۱. انفال: ۴۶: «و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود».

۲. روم: ۳۱ - ۳۲: «و از مشرکان مباشید، از کسانی که دین خود را قطعه‌قطعه کردند و فرقه‌فرقه شدند. هر حزبی بدانچه پیش آنهاست، دلخوش شدند».

۳. یوسف: ۵۲: «یوسف گفت: [این درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند من در نهان به او خیانت نکردم».

۴. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۳.

۵. یوسف: ۵۳: «و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم».

۶. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعيفة، ج ۴، ص ۴۵۵.

۷. ابو داوود سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۷؛ ابوبکر بیهقی، سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۱؛ ابن حبان، صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

۸. نساء: ۱۱۶: «خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد، می‌بخشاید».

۹. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ۲، ص ۲۴.

۸. علاوه بر روایات، البانی برخی آرای فقهی را نیز با توجه به شاخص قرار دادن قرآن نقد و بررسی کرده است؛ از جمله اقتران عمره تمتع و حج تمتع را که مورد انکار قاطبه اهل سنت است، مورد نقد قرار داده و روایات صحیح مبنی بر توأم بودن عمره و حج تمتع را بیان کرده است و قول مخالف را با آیات قرآنی متضاد دیده است؛ از جمله آیه شریفه «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ»<sup>۱</sup>.

۹. «من اكل مع مغفورله غفرله»<sup>۲</sup> هر کس با انسان آمرزیده غذا بخورد، آمرزیده می‌شود.

بر فرض وجود چنین حدیثی، معارضه این جمله با مفاد آیه شریفه ۱۰ سوره تحریم آشکار است: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ»<sup>۳</sup>. اگر حدیث را صحیح بدانیم، همسران این دو پیامبر (صلوات الله علیهما) باید مشمول بخشش و غفران الهی شوند؛ در حالی که خداوند وعده عذاب آن دو را داده است.<sup>۴</sup>

۱۰. «سوءالخلق ذنب لا یغفر»<sup>۵</sup> بداخلاقی گناهی است که آمرزیده نمی‌شود.

این روایت بر فرض اینکه آن را روایت بدانیم، با آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»<sup>۶</sup> در تعارض است.<sup>۷</sup> در نقد کلام البانی می‌توان گفت منظور از «ذنب لا یغفر» زشتی این خصیصه باشد، نه ذنب فقهی یا کلامی. در بعضی مواقع البانی

۱. بقره: ۱۹۶: «پس هر کس از [اعمال] عمره به حج پرداخت، [باید] آنچه از قربانی میسر است [قربانی کند].»

محمد البانی، *حجة النبی*، ص ۱۵.

۲. *عجلونی، کشف الخفاء*، ج ۲، ص ۲۳۰؛ *ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر*، ج ۴، ص ۴۱۹.

۳. تحریم: ۱۰: «خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، آن نوح و آن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان داخل آتش شوید.»

۴. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحیحة*، ج ۱، ص ۴۸۶.

۵. علی متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۳، ص ۴۴۳؛ *ابراهیم بن آدم، مسند ابراهیم بن آدم*، ص ۳۲؛ *عجلونی، کشف الخفاء*، ج ۱، ص ۴۵۷.

۶. نساء: ۱۱۶: «خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد، می‌بخشاید.»

۷. همان، ص ۲۴۷.

بدون اشاره به آیه‌ای خاص، فقط به مخالفت حدیث با قرآن اشاره کرده و مطلب را تفصیل نداده است.<sup>۱</sup>

### ۲. مخالفت با روایت متفق علیه

روایتی را متفق علیه گویند که بخاری و مسلم با هم آن را نقل کرده باشند.<sup>۲</sup> گاه روایتی که اتفاق بر صحت آن وجود دارد، در مقام حجیت باقی می‌ماند و مقابل آن طرد می‌شود؛ مانند این روایت:

عري الاسلام و قواعد الدين ثلاثة، عليهن اساس الاسلام. من ترك واحدة منهن فهو بها كافر حلال الدم: شهادة ان لا اله الا الله و الصلاة المكتوبة و صوم رمضان؛<sup>۳</sup> دستگیره‌های اسلام و پایه‌های دین سه چیز است که اسلام بر آنها بنا شده است. هر کس یکی از آنها را رها کند، کافر و خونش هدر است: شهادت به وحدانیت خداوند متعال، نماز واجب و روزه رمضان.

البانی در نقد این روایت معتقد است که ظاهر این روایت مخالف با حدیثی است که بر صحت آن اتفاق نظر وجود دارد: «بني الاسلام على خمس...»<sup>۴</sup>.

حدیث متفق علی صحت، پایه اسلام را پنج امر دانسته؛ در حالی که این روایت به سه مورد بسنده کرده است. البته روایت اشکال دیگری هم دارد که در موارد بعدی ذکر خواهد شد، ولی در مقام نقد می‌توان گفت که این از باب حصر حقیقی و اضافی است.

### ۳. مخالفت با صحیحین

صحیحین در نظر اهل سنت و جماعت مقامی بس والا دارند و روایات موجود در صحیحین یا یکی از آنها معیار صحت حدیث است و اگر احیاناً روایاتی با روایات صحیحین یا احد الصحاح در تعارض باشد، روایت صحاح مقدم خواهد بود و معیاری

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۴.

۲. سلیمان بن مسلم حرش، معجم مصطلحات الحدیث، ص ۳۴۳.

۳. ابویعلی، مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۲۳۶؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸؛ علی بن ابی بکر هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۴۷؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۲۱۱.

۴. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۷۴؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۸۲.

برای نقد احادیث محسوب می‌شود. البانی نیز بر همین عقیده است؛ چنان‌که در روایات ملاحظه می‌شود:

۱. «أما آتی لا انسی و لکن انسی لاشرع»<sup>۱</sup>

این روایت مورد نقد و بررسی البانی واقع شده و در بیان علت بطلان حدیث گفته است: «این حدیث مخالف احادیث صحیحین است که از ابن عباس در این زمینه وارد شده است که: «انما انا بشر انسی کما تنسون، فاذا نسیت فاذکرونی»<sup>۲</sup>.

۲. «العنکبوت شیطان مسخه الله فاقتلوه»<sup>۳</sup>.

این روایت مخالف با روایت صحیحین است که این چنین است: «ان الله لم یجعل لمسوخ نسلاً و لا عقباً»<sup>۴</sup> و کلام ابن قیم نیز مؤید است که هر آنچه در مورد حیوانات مسخ شده غیر از میمون و خوک در روایات آمده، همگی باطل و دروغ و جعلی است.<sup>۵</sup>

۳. روایت آیه الكرسي ربيع القرآن<sup>۶</sup>.

این روایت با آنچه در صحیحین آمده، متعارض است که پیامبر ﷺ فرمود: «قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن»<sup>۷</sup>.

در نقد کلام البانی می‌توان گفت که بین این دو روایت تعارضی وجود ندارد.

۴. «ان الله انزل عاهة من السماء علی اهل الارض صرفت عن عمار المساجد»<sup>۸</sup>.

۱. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعيفة، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۴؛ ابو داود سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۳۰؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۴۳۸.

۳. علی متقی هندی، کنز العمال ج ۱۵، ص ۴۲؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۹۵؛ مناوی، فیض القدر، ج ۴، ص ۵۱۸؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعيفة، ج ۱، ص ۲۸۳.

۴. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۰۳؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۵۵.

۵. علی بن احمد ابن حزم، المحلی، ج ۷، ص ۴۳۰؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعيفة، ج ۱، ص ۲۸۳.

۶. علی متقی هندی، کنز العمال ج ۱، ص ۵۶۳؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعيفة، ج ۳، ص ۶۷۵.

۷. همو، سلسله الأحادیث الضعيفة، ج ۳، ص ۶۷۵.

۸. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۵۵؛ علی متقی هندی، کنز العمال ج ۷، ص ۲۸۶؛ مناوی، فیض القدر، ج ۱، ص ۳۴۲.

این روایت مخالف است با عموم آنچه در صحیحین آمده: «اذا انزل الله بقوم عذاباً اصاب العذاب من كل فيه ثم بعثوا على اعمالهم». عموم این روایت، عمّار المساجد را نیز در برمی گیرد.<sup>۱</sup>

می شود چنین نقد کرد که با صرف نظر از انقطاع موجود در سند<sup>۲</sup> روایت اول، می شود این دو روایت را عام و خاص قرار داد و هر دو را پذیرفت.

#### ۴. معارضه با حدیث صحیح

اگر حدیثی دارای ضعف سند باشد و با روایت دیگری که صحیح است تعارض پیدا کند، حدیث ضعیف طرد خواهد شد. به نمونه های زیر توجه کنید:

۱. «المهدي من ولد العباس عمي».<sup>۳</sup>

البانی این روایت را نقد و طرح کرده است، با این بیان که: «و مما يدل على كذب هذا الحديث أنه مخالف لقوله المهدي من عزي من ولد فاطمه. فهو دليل واضح على رد هذا الحديث».<sup>۴</sup>

۲. «انّ الانبياء لا يتركون في قبورهم بعد اربعين ليلة و لكنهم يصلون بين يدي الله حتى ينفخ في الصور»<sup>۵</sup> انبیا در قبورشان بیش از چهل روز نمی مانند، ولی در پیشگاه خداوند تا نفخ صور نماز می گزارند».

البانی این روایت را موضوع تشخیص داده است؛ به علت اینکه با حدیث صحیح «الانبياء احياء في قبورهم يصلون» معارض دانسته است.<sup>۶</sup>

- 
۱. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۵؛ ابوحاتم محمد بن حاتم، صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۳۰۶؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۴۰؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۴، ص ۳۳۲.
  ۲. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۴، ص ۳۳۲.
  ۳. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۲؛ مناوی، فیض القدر، ج ۶، ص ۳۶۱؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص ۲۰۶؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۸۸.
  ۴. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۸۸.
  ۵. ابن حجر، فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲؛ صنعانی، المصنف، ج ۳، ص ۵۷۷؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۷۴؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۳۶۴.
  ۶. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۳۶۴.

۳. «حلت شفاعة لأمتي إلا صاحب بدعة»<sup>۱</sup> شفاعة من در میان امت به همه جز صاحب بدعت خواهد رسید.

این روایت نیز با روایت صحیح از پیامبر اکرم مخالف است: «شفاعتي للكبائر من أمتي»<sup>۲</sup> شفاعة برای کسانی از امت است که گناه کبیره مرتکب شده باشند.

### ۵. مخالفت با فعل رسول خدا

یکی از نکات در نقد متن حدیث، تطابق یا عدم تطابق آن با فعل رسول خداست. از این رو روایتی که می‌گوید «سرعة المشي تذهب بهاء المؤمن»<sup>۳</sup> سرعت در راه رفتن هیبت مؤمن را از بین می‌برد، به دلیل اینکه با فعل و علم رسول خدا منطبق نیست، از حجیت ساقط است؛ چنان‌که البانی در ذیل این روایت گوید: در رد این حدیث مخالفت آن با کیفیت راه رفتن رسول خدا کفایت می‌کند؛ چرا که در روایات متعددی آن حضرت «سريع المشي» وصف شده‌اند.<sup>۴</sup>

وی سپس فعل عمر را نیز به عنوان مؤید آورده و از طبقات نقل کرده که جناب عمر نیز در راه رفتن سریع المشی بوده است.

البته البانی بعضی اوقات علل و عوامل ضعف یا وضع احادیث را ریشه‌یابی و نظر خود را ابراز کرده است؛ مثلاً در این مورد چنین گوید: شاید این حدیث ساخته بعضی از زاهدنمایان باشد که کمال را در این می‌دانند که آرام و مریض‌گونه حرکت کنند.<sup>۵</sup>

نمونه دیگر این روایت است: «كان يصلي في السفر ركعتين. قالت عائشه: كان في حرب و كان يخاف هل تخافون انتم».<sup>۶</sup>

۱. شاطبي، الإعتصام، ج ۱، ص ۱۲۰؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. محمد البانی، ظلال الجنة، ص ۸۳۰؛ محمد بن عبدالله ابن خطیب، المشكاة، ص ۵۵۹۸.

۳. سیوطی، الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۱؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۴۱۲؛ مناوی، فیض القدير، ج ۴، ص ۱۳۷؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۱۳۲.

۴. عجلوني، كشف الخفاء، ج ۱، ص ۴۵۲؛ ابن اثیر، النهاية، ج ۲، ص ۱۵۸؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۱۳۲.

۵. محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۱۳۲.

۶. بدر الدين العيني، عمدة القاری، ج ۷، ص ۱۲۱؛ محمد طبری، جامع البيان، ج ۵، ص ۳۳۲؛ عبدالرحمن سیوطی، الدر المشور، ج ۲، ص ۲۱۰؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۹، ص ۱۵۶.



به عقیده البانی متن این روایت باطل است؛ چون با سیره عملی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در طول زندگی حضرت جریان داشته، مخالف است. پیامبر همواره در سفرها نماز را قصر ادا می فرمودند، حتی در حجة الوداع؛ چنانکه وهب بن حارثه از پیامبر اکرم نقل می کند: «صلی بنا النبی امن ما کان بمنی رکعتین، بخاری و دیگران نقل آن را کرده اند.<sup>۱</sup> در بعضی مواقع البانی در نقد حدیث می گوید که این روایت «مخالف لِدین المسلمین» است. از جمله مواردی که چنین استدلال کرده است، روایت «من حج فزار قبري بعد موتي کان کمن زارني فی حیاتی» است.<sup>۲</sup>

### ۶. مخالفت با اجماع سلف صالح

یکی از معیارهای نقد حدیث در نزد البانی، مخالفت آن روایت با اجماع سلف صالح است. با توجه به اهمیتی که سلف در نزد تفکر سلفی و شخصی البانی دارد، این معیار نزد البانی طبیعی است. عبارت البانی چنین است:

و هر کس از جهال خیال کند که وقتی خداوند به آسمان دنیا نازل می شود  
عرش فوق خداوند متعال قرار می گیرد و در واقع بین دو طبقه از جهان  
محصور می شود این اندیشه مخالف است با اجماع سلف صالح و کتاب و  
سنت<sup>۳</sup>

و اینکه در عبارت اجماع سلف را حتی قبل از کتاب و سنت آورده تاامل برانگیز است.

### ۷. مخالفت با احکام فقهی اجماعی بین مسلمین

مواردی از احکام فقهی وجود دارند که اختلافی در مورد آنها نیست. خود این احکام فقهی معیار خوبی برای سنجش و نقد احادیث هستند. البانی روایت «عري

۱. محمد بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۵؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۷، ص ۱۲۰، ابن حجر، الإصابة، ج ۱، ص ۷۰۸؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۹، ص ۱۵۷.  
۲. بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۶؛ علی بن عمر بغدادی، سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۵۱؛ علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۲۰.  
۳. محمد ذهبی، مختصر العلی، ص ۴۰.

الاسلام و قواعد الدین...»<sup>۱</sup> را ضعیف تشخیص داده است. ظاهر این روایت تارک صوم یا صلات را حلال الدم و در واقع کافر معرفی کرده است؛ در حالی که در بین علمای امت اسلامی چنین حکمی وجود ندارد. پس این یک دلیل عملی از امت اسلام بر ضعف این حدیث است<sup>۲</sup> و در هیچ حدیث صحیحی قطع به تکفیر تارک الصلاة و تارک الصوم نشده است، مگر در این حدیث که دلالت بر ضعف این حدیث دارد.<sup>۳</sup> در نقد سخن وی می توان گفت که ممکن است روایت کفر عملی را بیان کرده باشد، نه کفر نظری را.

### ۸. مخالفت با حس

مخالفت با حس یکی دیگر از ابزار نقد حدیث نزد محدثان بوده و هست و البته البانی نیز در بعضی موارد از این امر استفاده کرده و بعضی از روایات را به نقد کشیده است؛ مانند روایات زیر:

۱. «من حدث حدیثاً فعطس عنده فهو حق؛ هر کس حدیثی نقل کند یا سخنی بگوید و کسی نزدش عطسه کند، آن سخن حق است».

البانی از قول ابن قیّم نقل می کند که حتی اگر افرادی بتوانند سند این حدیث را تصحیح کنند، حس شهادت به بطلان این حدیث دارد و اگر صد هزار مرد هنگام گفتن حدیثی از پیامبر عطسه کنند، حکم به صحت آن نمی شود کرد و البانی اضافه می کند که با این حساب باید در مورد هر حدیثی که ائمه حدیث بر بطلان و کذب آن رأی داده اند، در نزد کسی نقل شد و همراه عطسه بود، حکم به صحت آن حدیث داده شود

۱. ابویعلی، مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۲۳۶؛ علی بن ابی بکر هبثمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۴۷؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. همان.

۴. ابویعلی، مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۲۳۴؛ شوکانی، فیض القادیر، ج ۶، ص ۱۵۱؛ عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۴۰.

و این مسئله را هیچ‌کس نمی‌پذیرد. پس عقل و حس هر دو فتوا به بطلان این روایت می‌دهند.<sup>۱</sup>

۲. «الولد سر اییه؛<sup>۲</sup> پسر نسخه بدل پدر در روایات است».

این روایت نیز به شهادت حس و تجربه غیر مقبول است. هر چند روایت بودن این جمله را البانی رد کرده و گفته: «لا اصل له». چه بسیار افراد با ایمان که پسران مشرک و چه بسا افراد مشرکی که فرزندان صاحب ایمان و عقیده دارند؛ همچون حضرت نوح و فرزندش که پدر پیامبر اولوالعزم بود و پسر از کافران و همراه آنان.<sup>۳</sup>

۳. «اکذب الناس الصباغون و الصواغون؛<sup>۴</sup> دروغ‌گوترین انسان‌ها رنگ‌رزا هستند».

البانی کلامی از ابن‌قیم نقل و آن را تأیید کرده است که گفته حس این حدیث را رد می‌کند؛ زیرا که در غیر این فرقه دروغ‌گو به مراتب زیادتر است.<sup>۵</sup>

### ۹. مخالفت با تمام روایات موجود در آن باب

اگر حدیثی با تمام احادیث منقول در آن باب مخالف بود، قطعاً مطرود و از دایره حجیت خارج خواهد شد. برای نمونه البانی روایت «مسح الرقبه امان من الغل»<sup>۶</sup> مسح گردن از غل و زنجیر قیامت مانع می‌شود» را نقد و طرد کرده و درباره علتش گفته است: این روایت مخالف تمام روایاتی است که در کیفیت وضوی آن حضرت صادر شده است و در هیچ یک از آن روایات خبری از «مسح رقبه» وجود ندارد.<sup>۷</sup>

۱. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۴.

۲. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۵۷.

۳. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴. ابی داود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ص ۳۳۵؛ محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۲۸؛ بیهقی،

سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۴۹؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۲۷۴.

۶. تلخیص الحبیر، ج ۱، ص ۴۳۳؛ المجموع، ج ۱، ص ۴۶۵، فتح العزیز، ج ۱، ص ۴۳۴؛ محمد البانی، سلسله

الاحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۶۷.

۷. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۲۷۴.

### ۱۰. توجه به مجموع روایات يك راوی

یکی از امور که مورد توجه البانی در نقد متن حدیث است، توجه به مجموع روایات صادر شده از یک راوی است. گاه از یک راوی دو حدیث متعارض نقل می‌شود که امکان صدور آن از راوی واحد، بسیار بعید یا ناممکن است. بنابراین توجه به مجموع روایات یک راوی در موضوع واحد وسیله خوبی برای نقد و ارزیابی احادیث وی است؛ مانند حدیث «ثلاثة لا ترد دعوتهم: الصائم حتى يفطر و الامام العادل و دعوة المظلوم يرفعها الله فوق الغمام و يفتح لها ابواب السماء و يقول الرب و عزّي لا تعرنك و لو بعد حين»<sup>۱</sup>. البانی در نقد این حدیث گوید: علاوه بر نقد سندی که حاوی فردی مجهول در سلسله روایات حدیث است، این روایت با روایت صحیح دیگری از ابوهریره در این باب مخالف است.<sup>۲</sup> در مثالی دیگر در روایتی که در سنن نسائی در مورد اذان از ابی مخدوره روایت شده است، البانی بعد از ذکر روایت گوید: این روایت مخالف با تعداد زیادی از روایات خود ابی مخدوره در این مورد است. بنابراین این روایت منکر است و قابل احتجاج نیست.<sup>۳</sup>

### ۱۱. وجود اشکال نحوی در روایات

اشکال نحوی در روایات که به آن کلام ملحون گفته می‌شود، از موارد نقد روایات به‌شمار می‌آید؛ زیرا ممکن نیست افصح العرب، پیامبر اکرم، کلام ملحون ادا کرده باشند. در روایتی که قبلاً نقل شد (الناس كلهم موتي الا العالمون...)،<sup>۴</sup> اشکال نحوی وجود دارد و به گفته صغانی این حدیث مفتری و ملحون است و باید گفته می‌شد: «العالمين، العامين، المخلصين».

۱. ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۳۶، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵۷؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲،

ص ۳۰۵؛ بیهقی، سنن الکبری، ج ۳، ص ۴۴۵؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۵۳۴.

۲. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۵۳۴.

۳. همو، صحیح و ضعیف سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۴. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۱۲.

### ۱۲. دقت در مفردات احادیث

مسئله دیگری که البانی در نقد متون روایی به آن توجه نشان داده است، دقت نظر در بعضی مفردات احادیث است؛ مثلاً وی روایت «من عشق و کتم و عف فمات فهو شهید»<sup>۱</sup> را نقد کرده و چون کلمه «عشق» در هیچ‌یک از احادیث صحیح از قول پیامبر اکرم به اثبات نرسیده، حدیث مذکور را از حجیت انداخته است.<sup>۲</sup>

نیز روایتی را که حاوی کلمات «محکم و متشابه» است، نقد و چنین استدلال کرده است که محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ همچون الفاظ عام، خاص، مطلق و مقید الفاظی هستند که در زمان پیامبر رایج نبود و بعداً علما آنها را وضع کرده‌اند. لذا حدیثی که حاوی این کلمات باشد، قابل اطمینان به نظر نمی‌رسد.<sup>۳</sup>

### ۱۳. شرح معقول روایات

کیفیت شرح و تفسیر روایت نیز مهم است. ممکن است روایتی به صورتی معنا و شرح شود که معقول و پذیرفتنی باشد و ممکن است به صورتی غیرمعقول شرح داده شود؛ مثلاً هر چند البانی معتقد است حدیث «حسنات الأبرار سیئات المقربین»<sup>۴</sup> هیچ اصلی در مصادر روایی ندارد و او این جمله را اصلاً روایت نمی‌داند، با این همه در نقد متن این جمله گفته است که حسنه از آن جهت که حسنه است، متصف به سیئه نمی‌شود؛ زیرا خداوند ارتکاب آن را جایز دانسته است و در افراد مختلف فرق نخواهد کرد؛ چنان‌که سیئه نیز هیچ‌گاه حسنه نخواهد شد. البته وی در پایان متذکر شده که ابن تیمیه در مورد این جمله گفته است که این جمله را به دو صورت می‌شود معنا و تفسیر کرد که یک صورت از آن می‌تواند صحیح و مقبول باشد.<sup>۵</sup>

۱. سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۲۳؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۲؛ بدر الدین العینی، عمدة القاری، ج ۵، ص ۱۷۱؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۵۸۷.  
 ۲. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۵۸۷.  
 ۳. همان، ج ۳، ص ۱۹۷.  
 ۴. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۵۷؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱، ص ۳۰۹.  
 ۵. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۲۱۶.

#### ۱۴. ذوق حدیثی و نقد حدیث

هر کس با احادیث مأنوس شود و مدت طولانی به تتبع تحقیق و بحث درباره احادیث اسلامی مشغول باشد، بعید نیست که ذوقی پیدا کند و در مورد احادیث اظهار نظر ذوقی کند. البانی نیز که سالیان دراز با متون احادیث سروکار داشته و در شریعت اسلامی تحقیق کرده است، گاه هرچند خیلی کم با ذوق خویشتن به نقد احادیث پرداخته است؛ مثلاً آمده است:

«کن ذنباً ولا تکن راساً»<sup>۱</sup> همواره دنبال‌رو باش و رئیس نباش. هر چند البانی روایت بودن این عبارت را قبول ندارد،<sup>۲</sup> در نقد آن چنین می‌گوید که این کلامی است که ذوق من آن را دفع می‌کند و قلبم به صحتش گواهی نمی‌دهد و اساساً با آنچه از شریعت می‌فهمیم، مباین است؛ چرا که شریعت انسان‌ها را به معالی امور و اخذ به عزایم تشویق می‌کند.<sup>۳</sup>

#### ۱۵. صوفیه و حدیث

یکی از مهم‌ترین و برنده‌ترین نقدهای البانی متوجه صوفیه شده است. او در مواضع متعددی با این فرقه مخالفت ورزیده است. گاهی در شرح معنای یک روایت به انحراف آنان در تحریف معنای روایات اشاره کرده؛ مثلاً در روایت «یا ساریة الجبل» که در مورد خلیفه دوم صادر شده، می‌گوید: برخلاف متصوفه که این را حمل بر علم غیب و اطلاع از آن می‌دانند، این مسئله از قبیل الهام (لغتی است که در عرف شرع بیشتر به کار می‌رود) و یا تخاطر (لغتی است که علمای عصر حاضر بیشتر آن را به کار می‌برند) است و ربطی به علم غیب ندارد.<sup>۴</sup>

۱. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۳۵؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۳۵؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۶۶۰.

۲. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۴۷۶.

۳. همان..

۴. همو، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۱۰۱.

او گاه متصوفه را به دست‌کاری در الفاظ روایات متهم کرده است. در روایت «سبق المفردون قالوا: یا رسول الله و من المفردون؟ قال: الذین یهترون فی ذکر الله،<sup>۱</sup> بنا به نظر البانی متصوفه «یهترون» را به «یهتزون» تحریف و حدیث دیگری را نیز از قول علی علیه السلام جعل کرده‌اند که هیچ پایه و اساس ندارد که حضرت فرمود اصحاب پیامبر کسانی‌اند که: کانوا اذا ذکر والله مادوا کما تمید الشجرة فی یوم ریح»<sup>۲</sup>.

#### الف) احادیث موضوعه صوفیه

در موارد دیگر نیز البانی در نقد متن برخی احادیث پای متصوفه را به میان می‌کشد و معتقد است که این احادیث ساخته آنان است؛ مانند:

۱. «الدینا حرام علی اهل الاخرة و الاخره حرام علی اهل الدنيا و الدنيا و الاخره حرام علی اهل الله»<sup>۳</sup> دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا حرام است و دنیا و آخرت هر دو بر اهل الله حرام است».

وی می‌گوید سخن بالا با آیات قرآنی متعارض و با معارف اصیل اسلامی که در آنها از بهره‌مندی مؤمنان در آخرت از بهشت سخن گفته شده، منافی است و اشکال سندی آن نیز که شامل مجاهیل است، پا برجاست. علاوه بر همه این اشکالات البانی اضافه می‌کند:

رأی و نظر من این است که واضع این حدیث مرد صوفی جاهلی بوده است که خواسته با وضع این حدیث و امثال آن و به منظور تهذیب نفس، عقاید باطل متصوفه را که از آن جمله است تحریم آنچه خداوند متعال حلال شمرده است، تبلیغ کند و در بین مسلمانان انتشار دهد.<sup>۴</sup>

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۳۲۳؛ محمد بن عبدالله حاکم، مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۹۵؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۷۵.

۲. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۳، ص ۳۰۴.

۳. عبدالرحمن سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۵۶؛ علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۸۴؛ مناوی، فیض القدر، ج ۳، ص ۷۲۷؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴. همو، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. «علیکم بالحزن فانه مفتاح القلب قالوا: و کیف الحزن؟ قال: اجیعوا انفسکم بالجوع و اظمئوها؛<sup>۱</sup> همیشه ملازم اندوه باشید؛ زیرا که آن کلید قلب است. گفتند: حزن چگونه است؟ فرمود: خود را گرسنه و تشنه نگه دارید».

البانی در نقد متن این روایت نیز گفته است که شاید این روایت نیز ساخته متصوفه باشد که امور حلال را بر نفس خویش حرام می‌کنند.<sup>۲</sup>

۳. «یا بنی کل الکرفس فانها بقله الانبیاء...؛ ای فرزندان، کرفس بخور که آن سبزی پیامبران است». در ذیل این روایت نیز البانی گفته است که متن این روایت موضوع است و شاید ساخته متصوفه متزهده یا اطبای جاهل باشد.<sup>۳</sup>

### ب) اصطلاحات صوفیه در احادیث

صوفیه اصطلاحاتی برای خویش اختراع و جعل کرده‌اند؛ از جمله قطب، بدل، نجبا؛ اما چون بعضی از اقوال صوفیه در منابع به صورت روایت تغییر شکل داده شده است، این الفاظ نیز عنوان روایت به خود گرفته‌اند.

سیوطی رساله‌ای دارد با عنوان «الخبیر الدال علی وجود القطب و الاوتاد و النجباء و الابدال ...» که مورد انتقاد البانی واقع شده و گفته است هر چند در روایات ضعیف یا بسیار ضعیف یا واهی، بعضی از عناوین همچون ابدال یا اوتاد آمده، لیکن در هیچ حدیث مرفوعی عنوان قطب دیده نشده است. از این بابت وی سیوطی را ملامت کرده است. البانی دو روایت زیر را که حاوی این گونه لغات است، ذکر و ارزش‌گذاری کرده است: یک: «لا یزال اربعون رجلاً من امتی ... یقال لهم الابدال ...» که گفته: ضعیف جداً.<sup>۴</sup>

۱. طبرانی، المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۲۱۳، هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۱۰، عبدالرحمن سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۶۶۲؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ عبدالرحمن سیوطی، الجامع صغیر، ج ۲، ص ۶۷.

۳. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۵، ص ۱۵۷.

۴. علی متقی هندی، کنز العمال ج ۱۲، ص ۱۹۰؛ طبرانی، المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۱۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۳؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۶۶۹؛ معرفة الصحابة، ج ۱۲، ص ۴۱۹؛ جمع الجوامع، ج ۴، ص ۱۷۳.



دو: «ان الله عزّ وجلّ في الخلق ثلاثا قلوبهم... فاذا مات الواحد ابدل الله مكانه من الثلاثة...»<sup>۱</sup> که البانی این روایت را موضوع دانسته است.<sup>۲</sup>

### ج) احادیثی که اصل آنها کلام صوفیه است

در نقد متن بعضی از روایات البانی معتقد است که اصل کلام از صوفیه صادر گردیده و بعدها به عنوان حدیث به پیامبر نسبت داده شده است؛ در حالی که اصلی در کتب روایی ندارد؛ از آن جمله «الناس کلهم موتی الا العالمون و العالمون کلهم هلگی (هلکی) الا العاملون و العاملون کلهم غرقى الا المخلصون و المخلصون على خطر عظیم؛<sup>۳</sup> مردم همگی مرده‌اند، مگر عالمان، و عالمان در هلاک‌اند، مگر عاملان، و عالمان عامل همگی غرق خواهند شد، مگر مخلصان، و مخلصان همواره قرین سقوط هستند» روایت نیست، بلکه از ذالنون مصری نقل شده است و این روایت بسیار به کلام عبدالله تستری، یکی از ارکان صوفیه، شبیه است که چنین گفته است: «الناس کلهم سکاری الا العلماء و العلماء کلهم حیاری الامن عمل بعلم» و صورت دیگری از این کلام را نیز خطیب بغدادی در کتاب *اقتضاء العلم و العمل* آورده است.<sup>۴</sup>

همچنین البانی روایت «حسبی سؤالی علمه بحالی»<sup>۵</sup> را از دو منظر نقد کرده است: مخالفت با قرآن کریم؛ زیرا در این روایت حضرت ابراهیم علیه السلام به درگاه خداوند استغاثه نمی‌کند؛ بدین علت که خداوند خود دانا به احوال اوست و دعا با علم پروردگار به این حادثه سازگار نیست؛ در حالی که در آیات فراوان قرآن کریم مؤمنان به دعا در پیشگاه خداوند فراخوانده شده‌اند؛ مثل آیه شریفه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ

۱. علی متقی هندی، *کنز العمال* ج ۱۲، ص ۱۹۴؛ احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۲، ص ۳۶۰؛ طبرانی، *معجم الاوسط*، ج ۴، ص ۲۷۴؛ عبدالرحمن سیوطی، *جمع الجوامع*، ج ۱، ص ۱۰۶۳۱؛ محمد البانی، *سلسلة الاحادیث الضعیفة*، ج ۳، ص ۶۷۰.

۲. همو، *سلسلة الاحادیث الضعیفة*، ج ۳، ص ۶۷۰.

۳. عجلونی، *کشف الخفاء*، ج ۲، ص ۳۱۲؛ بیهقی، *شعب الایمان*، ج ۵، ص ۳۴۵؛ محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴. *اقتضاء العلم و العمل*، ص ۲۲؛ محمد البانی، *سلسلة الاحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۱۷۴.

۵. مناوی، *فیض القدير*، ج ۵، ص ۳۸۱؛ عجلونی، *کشف الخفاء*، ج ۱، ص ۳۵۷؛ ثعلبی، *تفسیر الثعلبی*، ج ۶، ص ۲۸۱؛ محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۷۴.

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ<sup>۱</sup>.<sup>۱</sup> به علاوه قرآن کریم دعاهای فراوانی از قول حضرت ابراهیم عليه السلام نقل کرده است: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ<sup>۲</sup>» و آیات دیگر. البته راوی این حدیث کعب الاحبار است و جعل آن قوی به نظر می‌رسد.

این حدیث موافق مذاق صوفیه است که می‌گویند سؤال و درخواست تو از خدا اتهام به پروردگار است.<sup>۳</sup>

---

۱. غافر، ۶۰. مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.  
۲. ابراهیم، ۳۷. پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم.  
۳. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱، ص ۷۵.

بخش دوم:

آرای البانی



## فصل اول: البانی و روایات عرض

از مباحث مهم در باب سنت نبوی و حدیث، ارتباط این دو منبع و مصدر شناخت اسلام با یکدیگر است. هیچ یک از فرق اسلامی حجیت قرآن را زیر سؤال نبرده است، و لکن برخی فرقه‌ها در حجیت سنت تشکیک می‌کنند و فقط قرآن را منبع احکام می‌دانند که به قرآنیون شهرت پیدا کرده‌اند.<sup>۱</sup> اگر از اینها بگذریم، تمام فرق اسلامی در پذیرش قرآن و سنت به‌عنوان منبع شناخت اسلام اتفاق نظر دارند. اما مطلب و مهم این است که آیا قرآن اصالت دارد و سنت شارح و مبین قرآن است، یا هر دو استقلال در تشریح دارند و سنت بر همان وزان قرآن است؟

عبدالعزیز بن‌باز، مفتی سابق عربستان و از بزرگان مکتب سلفی، دو کتاب تألیف کرده به نام‌های *القرآن الکریم المصدر الاول للتشريع الاسلامي و السنة النبوية و المصدر الثاني للتشريع الاسلامي*. البانی نیز عبارتی دارد با عنوان «الحديث اصل الاحكام بعد القرآن».<sup>۲</sup> عنوان کتاب‌های بن‌باز و جمله البانی نشان می‌دهد که قرآن مصدر اول برای تشریح و مقدم بر حدیث و حدیث مصدر دوم تشریح محسوب می‌شود، اما آنچه با تتبع در کتب البانی و نگاه او به احادیث و حتی کیفیت نقد آنها به‌دست می‌آید، این است که دست

---

۱. حسین خادم الهی بخش، *القرآنیون و شبهاتهم حول السنة*، ص ۲۰۲ به بعد؛ احمد صبحی منصور، *القرآن و کفیی*، ص ۱۵.

۲. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۶۴۷.

کم البانی برای هر دوی این منابع کاملاً اصالت قائل است. وی در نقد متن احادیث گاهی می‌گوید که این حدیث ضعیف است و دلیل آن مخالفت آن با قرآن است. این استدلال نشان می‌دهد که البانی روایت مخالف با قرآن را نمی‌پذیرد و البته این ظاهر قضیه است. اگر مقداری در تبعات البانی دقت شود، معلوم می‌شود که البانی در هر موردی که مخالفت با قرآن را موجب ضعف حدیث دانسته، قبل از آن سند حدیث مورد نظر را تضعیف کرده است؛ یعنی مبنای البانی به طور مختصر چنین است که اگر سند حدیثی صحیح نبود، متن آن نیز مورد انتقاد واقع می‌شود و یکی از انتقادات مقایسه آن حدیث با قرآن است که مخالفت حدیث با قرآن، مؤید ضعف حدیث خواهد بود، اما اگر سند حدیثی صحیح بود - یعنی تعریف حدیث صحیح در مورد آن صادق بود و به عبارتی دیگر، علاوه بر صحت سند خالی از شذوذ و علت بود - البانی آن حدیث را مطلقاً قبول می‌کند و نیازی به عرضه حدیث به قرآن نمی‌بیند. و حتی اگر با قرآن و ظاهر آن مخالف بود، آن حدیث را توجیه می‌کند. بهتر است نظر البانی را در مورد احادیث عرضه حدیث به قرآن را نیز در اینجا بررسی کنیم.

### روایات عرض

احادیثی که مضمون آنها در این باره است، چنین است:

۱. «انها تكون بعدي رواة يروون عني الحديث. فاعرضوا حديثهم على القرآن؛ فما وافق القرآن فخذوا به و ما لم يوافق القرآن فلا تأخذوا به»<sup>۱</sup>.
۲. «سيفشوا عني احاديث. فما اتاكم من حديثي فاقروا كتاب الله واعتبروه؛ فما وافق كتاب الله فأنا قلته و ما لم يوافق كتاب الله فلم اقله»<sup>۲</sup>.
۳. «ستبلنكم عني احاديث. فاعرضوها على القرآن؛ فما وافق القرآن فألزموه و ما خالف القرآن فارفضوه»<sup>۳</sup>.

۱. دارقطنی، سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۳۴، محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۳، ص ۲۰۹.

۲. طبرانی، المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۲۴۴؛ همان، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳. همان، ج ۲، ص ۹۷؛ محمد البانی، سلسلة الأحاديث الضعيفة، ج ۳، ص ۲۱۰.

۴. «الا انّ رحي الاسلام دائرة. فقليل: فكيف نصنع يا رسول الله؟ قال: اعرضوا حديثي على الكتاب فما وافقه فهو مني وانا قلته»<sup>۱</sup>.

مضمون روایات فوق چنین است که پیامبر خدا می فرماید: اگر روایتی از من به شما رسید، آن را به کتاب خدا عرضه کنید. در صورت موافقت، آن را اخذ و در صورت مخالفت، طرد کنید. البانی این چهار روایت را بررسی و چنین ارزش گذاری کرده است: روایت اول، «ضعیف جداً». روایت چهارم، «ضعیف جداً». البانی این روایات را سنداً و متناً تضعیف کرده و معتقد است این روایات ساخته اهل هوا و بدعت همچون زنادقه و خوارج است.<sup>۲</sup> وی از ابن حزم و کتابش، الاحکام فی اصول الاحکام، چنین نقل می کند که جز کذاب زندیق کافر احمق چنین حرفی نمی زند.

هر چند همواره البانی آرای ابن حزم را تخطئه و او را به ظاهرگرایی و جمود متهم کرده است، ولی در اینجا به این سخن ابن حزم تمسک جسته و گفته است خدا به او جزای خیر دهد!<sup>۳</sup> عمده ادله البانی و هم فکران او این است که خود این روایت با قرآن متعارض است؛ زیرا که قرآن امر به اطاعت مطلق پیامبر اکرم کرده و با هیچ قیدی این اطاعت را مقید نساخته است و این طور نیست که قرآن فرموده باشد کلام پیامبر در صورتی حجت است که با قرآن متعارض نباشد.<sup>۴</sup>

### نقد ادله البانی

در این استدلال خلط عجیبی وجود دارد که حدیث منقول از پیامبر را با گفته خود پیامبر یکی می داند. این مسلم است که اگر پیامبر حرفی زد، به مصداق ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾<sup>۵</sup> صدق محض است و نمی توان به آن انتقاد کرد، اما روایتی که از پیامبر نقل

۱. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰؛ منقی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۹۶؛ محمد البانی، سلسلة الأحادیث

الضعیفة، ج ۳، ص ۵۹۰.

۲. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۵۹۱.

۳. همان.

۴. همان.

۵. نجم: ۴.

می‌شود، هر چند با سند صحیح نقل شده باشد و محدثان به صدور این روایت اطمینان داشته باشند، ممکن است گفتار پیامبر نبوده باشد.

نکته دیگر اینکه زنادقه، خوارج و گروه‌های انحرافی، چه سودی از این حدیث می‌برند. این در حالی است که چون همه فرق اسلامی قرآن را به رسمیت می‌شناسند و در آن اختلافی ندارند، می‌توانند این معیار بسیار اساسی را مورد استفاده قرار دهند.

در نقد سندی نیز اگر البانی انصاف به خرج می‌داد، می‌شد دست‌کم یکی از این احادیث را تصحیح کند و یا لاقلاً مقبول و در رتبه حسن قرار دهد.

سند دارقطنی در سنن چنین است: ابی‌بکر بن عیاش، عن عاصم، عن زر بن جیش، عن علی بن ابی‌طالب، مرفوعاً؛ هر چند دارقطنی در مورد این سند می‌گوید: این سند صحیح نیست و سند درست چنین است: عن عاصم، عن زید، عن علی بن‌الحسین، مرسلأ عن النبی. سپس البانی اضافه می‌کند: ابوبکر بن عیاش هر چند از رجال بخاری است، ولی از نظر حفظ ضعیف است و طبق گفته حافظ در تقریب، وی دارای سوء حفظ بوده است، ولی کتابش صحیح است.

پس ابن عیاش حتی با این نقل البانی از ابن‌حجر باز مقبول است. فقط ممکن است به ارسال سند اشکال گرفته شود، ولی مرسل امام زین العابدین، نواده پیامبر اکرم و از اهل البیت علیهم‌السلام بوده است که طبق نظر شیعه معصوم است. البانی حضرت ایشان را معصوم نمی‌داند، ولی می‌تواند به دلیل اینکه آن حضرت از اکابر تابعین محسوب می‌شود، ارسال سند را تصحیح کند.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که حدیث اول پذیرفتنی است، حتی حدیث سوم که به دلیل وجود سلیم ابی‌مسلم مکی تضعیف شده نیز قابل تصحیح است؛ زیرا در تضعیف سلیم او را صرفاً جهمی مذهب دانسته‌اند. ابن معین گوید: «وی جهمی خبیثی است». نسایی گوید: «متروک الحدیث است».<sup>۲</sup> بنابراین تضعیف این راوی به جهت مذهب او در کلام است؛ یعنی چون جهمی است، مورد خدشه واقع شده است. مسلم است که اهل بدعت نیز به

۱. موسوعة علوم الحدیث و فنونه، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ص ۲۱۱.



دلیل سخنان خلاف خویش تضعیف نمی‌شوند و اگر حدیثی که به سود مذهب آنها نباشد، نقل کنند، نزد محدثان مقبول است و همه رجالیون در نظر این امر را قبول دارند؛ هر چند در عمل ممکن است ملتزم نشوند. پس سلیم متهم به کذب و امثال ذلک که باعث سقوط کلام او از حجیت باشد، نیست، بلکه جهمی مذهب است و مذهب او خدشه به روایتش وارد نمی‌کند.

اگر به مسائل فوق روایاتی را اضافه کنیم که از مکتب اهل البیت در این زمینه صادر شده، مطلب روشن‌تر خواهد شد. در مورد عرضه روایات بر قرآن کریم در متون شیعی دو دسته روایت وجود دارد: دسته اول روایاتی است که در نصوص علاجیه موافقت قرآن با خبر را یکی از مرجحات اخبار قرار داده است.<sup>۱</sup> دسته دوم روایاتی است که عام است و اختصاص به باب تعارض ادله ندارد و صحت محتوای هر روایتی را در گرو موافقت یا عدم مخالفت با قرآن می‌داند و دامنه لزوم عرض بر قرآن را به همه احادیث می‌گستراند؛ مثل روایت کافی: «ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نوراً. فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه».<sup>۲</sup>

---

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۰.  
 ۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹؛ جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۸۲-۷۹.



## فصل دوم: البانے و روایات عقل

### انتقاد البانی به شیعه

مسئله عقل و محدوده دخالت آن در حوزه امور شرعی، یکی از پیچیده‌ترین مسائل پژوهش‌های دینی است و غالباً به دلیل عدم تنقیح بحث و عواملی از این قبیل، افراط و تفریط در اظهار نظرها مشهود است. در میان مذاهب اسلامی نیز منطقه دخالت عقل در احکام شرعی و در مقابل خط قرمز عقل و مناطق ممنوعه ورود آن بسیار متفاوت است. سؤال از تقدم عقل بر نقل و یا بالعکس، با اینکه از زمان‌های دور مورد بحث و فحص بوده، هنوز طراوت خود را از دست نداده است. در الهیات شیعی مقام عقل بسیار رفیع و در فقه شیعه یکی از منابع اجتهاد است. در مکتب سلفیه و تفکر البانی تنقیح این موضوع لازم می‌نماید، هر چند اجمالاً می‌دانیم که این مکتب اصالت را به نقل داده است و برای عقل ارزش چندانی قائل نیست.

البانی در یکی از نوشته‌هایش مکتب شیعه را به دلیل قرار دادن عقل به عنوان منبعی از منابع تشریح مورد انتقاد قرار داده. عبارت او چنین است: «از عجایب مذهب شیعه این است که آنها عقل را یکی از مصادر تشریح می‌دانند و قائل به حسن و قبح عقلی هستند»<sup>۱</sup>. این عبارت نشان می‌دهد که البانی با هر دو موضع شیعه مخالف است، هم با

---

۱. محمد البانی، سلسله الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۱۵۹.

عقل به عنوان مصدری از مصادر تشریح، و هم با حسن و قبح عقلی، و سلفیه هیچ کدام از این دو را به رسمیت نمی‌شناسد. چون سلفیه شدیداً به منقولات وابسته است. باید تکلیف خود را در قبال عقل و احادیث مربوط به آن مشخص سازد و البته این کار را نیز انجام داده است.

### شیوه البانی در مواجهه با احادیث این باب

اولین حدیثی که البانی موسوعه بزرگ حدیثی خود یعنی *سلسلة الاحادیث الضعیفة* و *الموضوعه* را با آن شروع کرده، احادیث وارد شده درباره عقل، بررسی و تعیین درجه این احادیث از نظر صحت و سقم است؛ مانند: «الدین هو العقل و من لادین له لا عقل له»<sup>۱</sup>. وی بعد از تتبع این احادیث در منابع گوناگون، حکم به کذب همه آنها می‌کند و نه تنها البانی، که بقیه سلفیان نیز در این مسئله با او هم‌رأی و همراه‌اند:<sup>۲</sup>

چنین به نظر می‌رسد که تمام آنچه در مورد فضیلت عقل در احادیث بیان شده، یا ضعیف یا موضوع است و من در تمامی آنچه ابن‌ابی‌الدنیا در کتابش، *العقل و فضله*، آورده، تتبع کردم و همه این احادیث را فاقد حجیت تشخیص دادم.<sup>۳</sup>

احادیث عقل با عبارات گوناگونی نقل شده که البانی همه آنها را به نوعی طرح و طرد کرده است. برای نمونه در ذیل این حدیث که فرموده «قوام المرء عقله و لادین لمن لا عقل له»<sup>۴</sup>، این روایت را البانی موضوع ارزیابی کرده است که راوی این احادیث داود بن مجبر است که مؤلف کتاب *العقل* بود و ذهبی آرزو می‌کرد که ای کاش داود این کتاب را نمی‌نوشت؛<sup>۵</sup> هر چند دارقطنی گفته کتاب *العقل* از موضوعات میسرۀ بن عبدربه بوده و داود بن مجبر آن را دزدیده و با استادان ساختگی منتشر ساخته است.<sup>۶</sup>

۱. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۵۳.

۲. مقبل الوادعی، *مجموعه الرسائل الحدیثیه*، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳. همان.

۴. همان، ج ۱، ص ۵۴۶.

۵. همان.

۶. همان.

مشابه این مطالب را می‌توان در<sup>۱</sup> فتوای ابن‌یتیمه مشاهده کرد که البانی ادامه‌دهنده راه اوست.<sup>۲</sup> البته این بدان معنا نیست که سلفیه و شخص البانی عقل و استدلال را قبول ندارند. واضح است که هیچ انسان عاقلی حجیت مطلق عقل را زیر سؤال نمی‌برد. سلفیه مدعی است که این مکتب به‌گونه‌ای است که هیچ چیزی در این مکتب وجود ندارد که با عقل صریح یا نقل صحیح در تعارض باشد؛<sup>۳</sup> هر چند که واقعاً چنین نیست. بنابراین یکی از معیارهای البانی در نقد بر احادیث و آرا، مخالفت آنها با عقل است.<sup>۴</sup> آنچه به‌عنوان سخن نهایی در این زمینه می‌توان گفت، این است که اصالت در مکتب البانی با نقل است و اگر چیزی از منقولات برای او ثابت شود، وی و مکتبش آن را خواهد پذیرفت، هر چند با عقل کاملاً مخالف باشد، لکن به هیچ‌وجه اعتراف نمی‌کند که این مسئله با عقل مخالف است، بلکه به وجهی آن را توجیه می‌کند؛ چنان‌که این امر در صفات خبریه و اثبات علو، استعلاء، ید، سمع و بصر برای خداوند کاملاً آشکار است. البانی همه این صفات را برای خدای متعال قائل است، ولی آن را خلاف عقل نمی‌داند. همچنین است رؤیت خدا در آخرت و اینکه کسی خدا را در خواب ببیند.<sup>۵</sup> مطلب عجیبی که می‌توان آن را شاهد بر این نتیجه‌گیری دانست، کلامی از البانی در ذیل این حدیث است:

إنَّ في ابن آدم مضغة إذا صلحت صلح سائر جسده وإذا فسدت فسد سائر جسده إلا  
وهي القلب؛<sup>۶</sup>

- 
۱. محمد البانی، *سلسلة الضعيفة*، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ج ۳، ص ۱۷۲؛ ج ۳، ص ۴۰۸؛ ج ۵، ص ۳۹۱؛ ج ۳، ص ۳۹۸؛ *مشكاة المصابيح*، ج ۳، ص ۹۸.
  ۲. همان، ج ۵، ص ۳۶۸، ۳۹۸.
  ۳. ذهبی، *مختصر العلو*، ص ۴۹.
  ۴. محمد البانی، *سلسلة الأحاديث الضعيفة*، ج ۲، ص ۳۹۵؛ ج ۳، ص ۲۶۷؛ همو، *سلسلة الأحاديث الصحيحة*، ج ۱، ص ۳۰۱.
  ۵. همو، *السنه*، ص ۵۲.
  ۶. ابی داود، *سنن ابی داود*، ص ۱۰۷، عبد الرحمن السیوطی، *المعجم الصغیر*، ج ۱، ص ۱۳۷؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۲۶۹؛ محمد البانی، *سلسلة الأحاديث الصحيحة*، ج ۶، ص ۴۶۵.

در وجود فرزندان آدم تکه گوشتی است که اگر سالم باشد، تمام جسدش سالم و اگر فاسد شود، تمام جسدش فاسد خواهد شد و این عضو همانا قلب است.

البانی می‌گوید: یکی از اطبا اعتراض کرد و گفت مغز مقرر عقل است و کار قلب پخش خون به جسد انسانی است. البانی می‌گوید قلب مرکز عقل است؛ به دلیل آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبِ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۱</sup> و نمی‌فرماید: و لكن تعمي القلوب التي في الرؤوس.<sup>۲</sup>

### تضعیف داود بن محبر در احادیث مربوط به عقل

مهم‌ترین آفتی که احادیث عقل را از حجیت انداخته، وجود داود بن محبر در این احادیث است و چون داود بن محبر از نظر بسیاری از رجالیون با عناوین گوناگونی تضعیف شده و حتی ابن حجر آن را متروک الحدیث خوانده است،<sup>۳</sup> پس احادیث عقل از اعتبار ساقط است. این در حالی است که باید در سخن رجالیون درباره شخصیت داود بن محبر دقت نظر بیشتری داشت. از اظهار نظرهای گوناگون در جرح و تعدیل داود مشخص می‌شود که وی از نظر شخصیت دینی اشکالی نداشته، بلکه بعضی جهت‌گیری‌های خاص فکری او باعث شده که رجالیون اهل سنت حکم به جرح او کنند. گزارش ابن حجر در تهذیب التهذیب از داود بن محبر چنین است:

عبدالله بن احمد به نقل از پدرش می‌گوید که وی با حدیث آشنا نبود. بخاری به نقل از ابن معین گوید: وی معروف به نقل حدیث بود و حدیث را می‌نوشت و کذاب نبود و از پدرش روایت می‌کرد و فردی ثقة بود، ولی به حدیث جفا کرد. جوزجانی گوید: از همه حدیث نقل می‌کرد و مضطرب الامر بود. ابوزرعه گوید: ضعیف الحدیث بود. ابوداود گوید: ثقة‌ای است نزدیک به ضعیف. از یحیی بن معین کلامی نقل شده که به توثیق نزدیک‌تر است. صالح بن محمد بغدادی گوید: داود بن محبر ضعیف

۱. حج: ۴۶. لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

۲. محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۶، ص ۴۶۵.

۳. ابن حجر، التقریب، ص ۲۵۰.

و صاحب احادیث منکر است، گاهی دروغ می‌گفت. نسایی گوید: ضعیف است. دارقطنی گوید: متروک الحدیث است، و بعد از معرفی اجمالی کتاب *العقل* می‌نویسد: وی احادیث خوبی به غیر از آنچه در کتاب *عقل* نوشته است، دارد. در اصل او فردی صدوق بود؛ در حالی که احمد بن حنبل وی را تکذیب کرده است. ابن حبان معتقد است که حدیث وضع می‌کرده و از وی را متروک خوانده است.<sup>۱</sup>

ملاحظه می‌شود که کلام ناقدین داود یکسان نیست و گاه خیلی متفاوت جلوه می‌کند، از کذاب و متروک الحدیث خواندن او که از بالاترین مراتب جرح به شمار می‌رود تا ضعیف الحدیث و ضعیف خواندن و توثیق کردن او.

نکته مهم در تحلیل جملات فوق سخن کلیدی ابن معین است که گوید: داود بن مجبر همواره حدیث می‌نوشت و با عنوان محدث مشهور بود، تا اینکه حدیث را ترک کرد و با معتزله همراه شد و این گروه او را از نظر عقیده منحرف کردند؛ در حالی که او از نظر حدیث ثقه است.

از این جملات چند نکته مهم استفاده می‌شود:

۱. داود بن مجبر از محدثین و حتی معروف به تحدیث بوده است.
۲. بعد از مدتی که به کار حدیث اشتغال داشته، گرایش‌های اعتزالی یافته است و به قول ابن معین، معتزله او را به فساد عقیده کشانده‌اند.
۳. فی نفسه وی فردی ثقه بوده است.

بسیار واضح است علت اینکه وی را جرح و حتی تکذیب کرده‌اند، گرایش‌های عقلی و وابستگی او به معتزله بوده است. کلام احمد بن حنبل، پسرش، بخاری و بقیه محدثان همچون نسایی را می‌توان در این جهت تحلیل کرد: ابن حنبل، رئیس اهل حدیث و از مخالفان سرسخت اعتزال، باید چنین بگوید، و نیز پسرش که دنباله‌رو او بوده است و نیز بخاری که سخت تحت تأثیر این مکتب است. این جبهه‌گیری‌ها بین اهل معقول و محدثان پیوسته وجود داشته است. متکلمان همچون معتزله، محدثان را متهم به ضعف

۱. ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۳، ص ۴-۱۷۳.

عقل و اندیشه و درایت فکری کرده‌اند.<sup>۱</sup> بالطبع در مقابل محدثان نیز معتزله را بی‌نصیب نگذاشته و در کتب خویش آنان را متروک الحدیث خوانده‌اند.

### مخالفت البانی با دفاع عقلانی از دین

علم کلام از شریف‌ترین علوم است که وظیفه دفاع عقلانی از شریعت را به عهده گرفته است. دیدگاه البانی در مورد عقل می‌تواند تا حدود زیادی نشان از اعتقاد او در مورد علم کلام باشد.

آنچه سلف صالح بر آن اعتقاد داشته یا بر طبق آن عمل کرده است، معیار داوری ما در همه مسائل شرعی است و مباحث عقلی و وارد شدن در عمق مسائل دین و معرفت دینی و همچنین معیار قرار دادن عقل در صحت و سقم مسائل و گزاره‌های دینی به هیچ‌وجه شایسته نیست. البانی از سبکی نقل می‌کند که برای عقاید چیزی مضرتر از علم کلام و حکمت یونان وجود ندارد.<sup>۲</sup> این جمله بیانگر اعتقاد خود البانی در این زمینه است. در جایی دیگر علم کلام را علمی آلوده و متلوث بیان می‌کند که ساحت شریعت را آلوده ساخته است.<sup>۳</sup> نیز می‌گوید علم کلام از بزرگ‌ترین فتنه‌هایی است که باعث انحراف بعضی فرق اسلامی از عقاید صحیح و اصیل اسلام شده است.<sup>۴</sup>

وی از علم کلام که بعضی به دلیل مبانی این علم بعضی از احادیث را نقد می‌کنند، به خدا پناه می‌برد<sup>۵</sup> و می‌گوید باید از این علم دوری جست و ما دوری از آن علم و حتی نفرت از آن را آموخته‌ایم.<sup>۶</sup>

به اعتقاد او: اولاً، هر چیزی که در میان سلف نبوده و یا سلف صالح مخالف آن بوده، مبعوض است و علم کلام چنین است.<sup>۷</sup>

۱. محمد مصطفی الاعظمی، منهج النقد عند المحدثین، ۴-۴۰۳.

۲. ذهبی، مختصر العلو، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. محمد البانی، تخریج الطحاوی، ص ۵۷.

۵. همو، ارواء الغلیل، ج ۲، ص ۱۱۳.

۶. همو، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۱۳۲.

۷. همان، ص ۹۰.



ثانیاً، اگر با استفاده از مبانی علم کلام که غالباً عقلائی است، به عقاید سلفی و همچنین به روش آنان در تصحیح و تضعیف احادیث بنگریم، این عقاید تاب مقاومت در برابر عقل صریح و استدلالی را نخواهند داشت و فرو خواهند ریخت. ثالثاً روایات آنچه را که برای دین و دنیای انسان مفید یا لازم بود، بیان کرده‌اند و لزومی ندارد که ما وارد بحث‌های عقلی فلسفی یا کلامی بشویم و اگر در مسئله‌ای از مسائل حدیث ثابتی از رسول خدا وجود داشت که جواب آن سؤال یا مسئله بود، می‌پذیریم و دیگر به بحث‌های عقلی درباره آن وقعی نمی‌نهمیم و اصلاً ما از این‌گونه مباحث منع شده‌ایم؛ مثلاً ذیل حدیث شریف «انَّ اول شیء خلقه الله تعالی القلم و امره ان یکتب کل شیء یكون»<sup>۱</sup> اولین چیزی که خداوند متعال آن را خلق کرد، قلم بود و به آن امر کرد که همه حوادث را بنویسد، به موارد ذیل اشاره کرده است:

حدیث فوق نشان می‌دهد که اولین مخلوق قلم است، نه عرش و نه نور محمدی. اینکه عرش اولین مخلوق باشد، اجتهادی از سوی ابن تیمیه است و این اجتهاد در مقابل نص است.

این روایت قول کسانی را که بعضی از پدیده‌ها را ازلی می‌دانند، رد می‌کند و می‌گوید اولین چیزی که خلق شده، قلم است و قبل از قلم مخلوقی نیست. بنابراین بحث‌هایی که فلاسفه و متکلمان در این زمینه مطرح ساخته‌اند، همگی بی‌حاصل است؛ چون پیامبر جواب مسئله را داده‌اند.<sup>۲</sup>

البته البانی از اصطلاحات متکلمان نیز اظهار نارضایتی می‌کند؛ زیرا که این الفاظ در شرع استعمال نشده و سلف صالح نیز آن را به کار نبرده‌اند؛ مثل «قدیم» که لفظی است که در الهیات بسیار استعمال می‌شود؛ چنان در تخریج طحاوی<sup>۳</sup> در ذیل جمله امام طحاوی که می‌گوید قدیم بلا ابتداء دائم بلا انتها،<sup>۳</sup> اشاره کرده است.

۱. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۹۸؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۹۰؛ ابی‌یعلی، مسند ابی‌یعلی، ج ۴، ص ۲۱۷؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۱۲۲؛ محمد البانی، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. همو، سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. همو، تخریج الطحاوی، ص ۳۰.

نکته مهم دیگر این است که البانی و وفاداران به مکتب سلفی تبجری در فلسفه و کلام ندارند. ورود به مسائل الهیات بالمعنی الاحض یعنی خداشناسی بدون اطلاع وسیع از مبانی عقلی غالباً با انحراف همراه است و عموماً افراد بی اطلاع از امور معقول، در این گونه مسائل اظهار نظرهای بسیار سطحی و غالباً نامقبولی می نمایند. به چند نمونه از این گونه اظهار نظرها اشاره می شود:

۱. ابن تیمیه در رساله تدمریه گوید: فقط معدوم است که قابل رؤیت نیست.<sup>۱</sup> وی در امکان رؤیت پروردگار در آخرت گوید که آنچه دیده نمی شود، معدوم است و اگر معدوم نباشد، باید دیده شود. این سخن تجربه گرایی و حس گرایی شدید ابن تیمیه را می رساند و عدم توغل او را در مسائل خطیر عقلی.

البانی نیز در مورد کسانی که در وصف خدا گفته اند خدا نه در بالاست، نه در پایین، نه در راست و نه چپ و نه در داخل است و نه در خارج، می گوید این افراد در واقع خدا را نیست و معدوم محض انگاشته اند، و گرنه خدا باید یکی از این اوصاف را باید داشته باشد.<sup>۲</sup>

نیز می گوید جمله «الله فی کل مکان» با صفت علو پروردگار در تضاد و تنافی است و اگر بگوییم خدا در همه جا حضور دارد، هم با صفت علو و هم با حدیث جاریه که می گوید خدا در آسمان است، مخالف است.<sup>۳</sup>

این گونه سخنان از کسانی که که ورزش فکری نکرده باشند و با معقولات آشنا نباشند، بعید نیست و چون متکلمان مذاهب اعم از شیعه و معتزله و دیگر فرق، ترهات امثال البانی را باطل کرده اند و استدلال های سخیف آنها را از بین می برند، مبعوض سلفیه و خود البانی قرار گرفته اند.

۱. علی کورانی، الوهابیه و التوحید، ص ۴۸.

۲. ذهبی، مختصر العلو، ص ۵۲.

۳. همان، ص ۵۳.

## فصل سوم: دیدگاه البانی درباره کافیه و ابوحنیفه

### نقد البانی بر کافیه

البانی به دلیل برخورداری از ذوق بالا در علم حدیث و شوق فراوانش به تتبع تألیفات همه مذاهب اسلامی، به مذهب شیعه نیز نظری افکنده و در مورد ائمه شیعه و حدیث شیعه و برخی کتب شیعه اظهار نظرهایی کرده است. البته نظر او را درباره مذاهب اهل سنت دیدیم که وی آنها را اعداء السنه<sup>۱</sup> نامیده است. پس نباید انتظار داشته باشیم که البانی فقه یا حدیث و یا علمای شیعه را با دیدی مثبت ارزیابی کند. کتاب کافیه بی شک مهم ترین کتاب حدیثی شیعه است و از زمان تدوین مورد مراجعه مداوم محدثان و فقها و بزرگان شیعه بوده است. شخصیت کلینی و کتاب کافیه او چنان شهرت داشته است که بزرگان اهل سنت نیز با وی و کتابش آشنا گردیده‌اند و مطالبی را نقل یا نقد کرده‌اند؛ چنان که ذهبی در سیر اعلام النبلاء گفته است: شیخ شیعه و عالم مکتب امامیه و صاحب تصانیف، در بغداد ساکن بود و در سال ۳۲۸ق درگذشت و کتابش، کافیه، در دو قسم اصول و فروع به رشته تحریر درآمده است.<sup>۲</sup>

البانی که احادیث را در منابع گوناگون اهل سنت و غیر آن تتبع می‌کند، به کتاب کافیه نیز نظر می‌کرده و در مورد آن به اظهار نظر پرداخته است. نسخه‌ای که وی

---

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۶، ص ۶۷۶.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

ملاحظه کرده است، با مقدمه و تعلیقات مرحوم عبدالحسین مظفر است. وی شیخ مظفر را به سبب نامش که عبدالحسین است، مشرک و متعبد بغير الله دانسته است.

### نقد اول

البانی می‌گوید: «غالب احادیث کافی غیر مرفوع الی النبی است»<sup>۱</sup>. منظور البانی این است که غالب احادیث کافی موقوف است؛ یعنی سندش به پیامبر متصل نیست، بلکه به حضرت علی علیه السلام و یا یکی از اعقاب شریف ایشان مثل امام زین العابدین علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام می‌رسد. طبق مبنای اهل سنت که غالباً برای اهل البیت و آرای آنها ارزش جداگانه‌ای قائل نیستند و مثل شیعه ایشان را معصوم نمی‌دانند، کتاب کافی کم‌ارزش ارزیابی می‌گردد. ما کلام معصومان را کلام پیامبر خدا می‌دانیم که هر یک از معصومان از اجداد پاکشان این کلمات را به ارث برده‌اند و در واقع همه اینها سخنانشان منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، ولی البانی این مبنا را قبول ندارد و بیشتر احادیث کافی را موقوف می‌داند؛ مثل خبری که به یکی از صحابه و تابعین رسیده و آن صحابی یا تابعی نظر خود را بیان کرده باشد که این حدیث با حدیث مرفوع که منتسب به پیامبر است، از نظر ارزش و اعتبار یکی نیست. البته از حق نباید گذشت که وی همیشه ائمه اهل بیت را با احترام نام می‌برد.<sup>۲</sup>

### نقد دوم

البانی می‌گوید: شیعه این کتاب را از بخاری صحیح‌تر می‌داند و صحیح‌ترین کتاب نزد شیعه کتاب کافی است. منزلت کافی در نزد شیعه مثل منزلت بخاری در نزد اهل سنت است.<sup>۳</sup> سپس در نقد این مطلب می‌نویسد: اولاً، بسیاری از احادیث کافی موقوف است و نه مرفوع. ثانیاً، استناد بسیاری از احادیث مرفوع نیز به علت ضعف رجال یا انقطاع سند، مخدوش است.<sup>۴</sup> سپس به کلام مرحوم مظفر در درجه‌گذاری

۱. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۳، ص ۸۰.

۲. رک: همان، ج ۳، ص ۸۰.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۹۷.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۹۷.

احادیث کافی اشاره می‌کند که طبق گفته مرحوم مظفر از مجموع احادیث کافی که بالغ بر شانزده هزار و ۱۹۹ حدیث است، فقط پنج هزار و ۷۳ حدیث صحیح است که کمتر از ثلث احادیث کافی است و مقدار نه هزار و ۴۸۵ حدیث ضعیف است که بیش از نصف احادیث کافی را تشکیل می‌دهد. سپس می‌گوید که بیش از نصف احادیث صحیح کتب شیعه، ضعیف است، چه برسد به دیگر کتب شیعه.<sup>۱</sup>

البانی به بعضی کتب رجال نیز در زمینه مدح و قدح روایات از نظر شیعه رجوع کرده است؛ مثل فهرست شیخ طوسی، معالم العلماء ابن شهر آشوب<sup>۲</sup> و خلاصة الأقوال مرحوم علامه حلی.<sup>۳</sup> البته گاهی اعلام می‌کند که برخی از این روایات از امام معصوم صادر نشده، بلکه شیعیان این اقوال را به امامانشان نسبت داده‌اند، و گرنه دامن ائمه از این نسبت‌ها بری و پاک است.<sup>۴</sup>

### نقد سخنان البانی

در نقد سخنان البانی چند نکته را باید تذکر داد:

۱. هر چند نزد شیعه کافی بعد از قرآن کریم از مهم‌ترین منابع به‌شمار می‌آید، لکن محققین شیعه همه احادیث کافی را صحیح نمی‌دانند، بلکه معتقدند در این کتاب شریف ضعیف و موضوع نیز وجود دارد. بنابراین عقیده شیعه در مورد کافی هم طراز عقیده اهل سنت در مورد صحیح بخاری نیست؛ چرا که قاطبه اهل سنت احادیث صحیحین را مطلقاً صحیح می‌دانند؛ به دلیل اینکه امت آن را تلقی به قبول کرده است؛<sup>۵</sup> هر چند در شیعه نیز اخباریان قائل به صحت همه روایات کتب اربعه هستند.<sup>۶</sup>

۱. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۳، ص ۱۹۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۲۵.

۳. همو، تحذیر الساجد، ص ۱۱۳.

۴. همان.

۵. هاشم معروف حسنی، دراسات فی الحدیث و المحلیین، ص ۳.

۶. حسن بن زین الدین، منتقى الجمال، ج ۱، ص ۱۴؛ سید رضا مودب، درایة الحدیث، ص ۶۱؛ جعفر سبحانی، اصول الحدیث و احکامه، ص ۴۷؛ شانه‌چی، علم الحدیث و درایة الحدیث، ص ۴۸-۴۷.

۲. اظهار نظر مرحوم مظفر در مورد صحت و ضعف احادیث کافی طبق متد و موازین متأخران است و اصطلاحاً صحیح یا ضعیف به اصطلاح است. محققان گفته‌اند که معیار انتخاب احادیث در نزد قدما فقط توجه به سند نبوده، بلکه با توجه به قرائن صحت حدیث در اصول اولیه حدیثی بوده است. بنابراین چه بسا حدیثی که از نظر سند ضعیف باشد، ولی چون قرائن صحت موجود بوده، کلینی آن را در کافی درج کرده است. بنابراین با حکم به ضعف سند حدیث با معیار متأخرین نمی‌توان آن حدیث را محکوم به ضعف دانست؛ چرا که معیار قدما در انتخاب حدیث و ثوق به صدور حدیث از معصوم بوده، نه چیز دیگر، و این مطلب بسیار دقیق و مهم و ذی‌قیمتی است که عدم توجه به آن، ما را در شناخت احادیث دچار اشکال خواهد کرد. چون البانی از این موضوع اطلاع صحیحی ندارد، نقد او نیز غیر منصفانه و متخذ از ظاهر کلام مرحوم مظفر بوده است.

البته در اندکی از مسائل فقهی نیز به کافی رجوع شده و قول آن مدنظر قرار گرفته است؛ مثل مسئله‌ای در نکاح که در شماره ۲۱۲۵/ارواء‌الغلیل بحث شده است،<sup>۱</sup> نیز مسئله‌ای در مورد کفاره بعضی اعمال در حج<sup>۲</sup> و مسئله‌ای در باب دیات.<sup>۳</sup>

علاوه بر کافی، البانی به دیگر کتب شیعی نیز گاه رجوع کرده است؛ از جمله به کتاب *مفتاح‌الکرامه* محقق عاملی که بعضی از مسائل آن مورد استناد البانی بوده است.<sup>۴</sup> از دیگر کتب با ارزش امامیه کتب *امالی* است که علمای بزرگ املا کرده‌اند؛ از جمله *امالی* شیخ طوسی که در نوع خود کتاب مهمی است و البانی در موارد متعددی به آن رجوع کرده است.<sup>۵</sup>

البته لازم به ذکر است که مراجعه البانی به کتب شیعی بسیار محدود بوده است.

۱. محمد البانی، *الارواء‌الغلیل*، ج ۷، ص ۲۰۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۴۸.

۳. همان، ج ۷، ص ۳۲۴.

۴. همو، *احکام‌الجناز*، ص ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲-۴.

۵. همو، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۲، ص ۱۹۴، ۳۹۱؛ ج ۴، ص ۱۸، ۲۴۶.

### ابوحنیفه از دیدگاه البانی

در میان مذاهب اسلامی شاید ابوحنیفه و مذهب منتسب به او بیشتر از مذاهب دیگر مورد اعراض داعیان مکتب سلفی و شخص البانی است. در موارد گوناگونی البانی و حامیان مکتب فکری او، بر شخص ابوحنیفه انتقاد وارد کرده‌اند. شاید علل متفاوتی در این جبهه‌گیری فکری و فرهنگی در این زمینه وجود داشته باشد، ولی بی‌گمان بیشتر و مهم‌تر از همه جهت‌گیری عقلی و قیاسی فقه ابوحنیفه در قبال سایر مذاهب اسلامی است. البانی و هم‌فکران وی که شدیداً از عقل‌گرایی پرهیز کرده‌اند، طبیعی است که رودرروی مکتب ابوحنیفه یعنی مکتب عراق قرار بگیرند. در مقابل، علاقه شدید البانی را به جناب احمد حنبل و اهل حدیث می‌توان مشاهده کرد.

البانی ابوحنیفه را از نظر فقهی فردی بلندمرتبه و دارای صدق و نبوغ می‌داند، ولی او را در حدیث فردی ضعیف الاطلاع و غیر قابل اعتماد می‌داند. البانی در کتاب *سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعة*، ذیل روایت «اذا طلع النجم رفعت العاهه عن اهل كل بلد»<sup>۱</sup> حکم به ضعف این روایت کرده است. پس از ذکر حدیث از منابع گوناگون چنین گوید: در این اسناد همه رجال سند به جز ابوحنیفه ثقه‌اند. با اینکه ابوحنیفه در فقه مقام عظیمی دارد. اما بخاری، مسلم، نسایی، ابن عدی و دیگران از بزرگان حدیث به دلیل ضعف در حفظ احادیث وی را تضعیف کرده‌اند. بدین سبب ابن حجر در *التقریب* در ترجمه وی چنین گفته: فقیه مشهور.<sup>۲</sup>

همچنین البانی ذیل حدیث «لیس من المروءة الربیح علی الاخوان»<sup>۳</sup> این حدیث را تضعیف کرده و علت تضعیف سند را وجود ابوحنیفه در این سند می‌داند؛ چرا که معتقد است ابوحنیفه در حفظ ضعیف بوده است.<sup>۴</sup>

۱. احمد بن علی، ابن حجر، *فتح الباری*، ج ۴، ص ۳۳۰؛ بدرالدین العینی، *عمدة القاری*، ج ۱۲، ص ۴؛ هبثمی، *مجمع الزوائد*، ص ۴۰۳؛ محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۵۷۲.

۲. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۵۷۲.

۳. سیوطی، *الجامع الصغیر*، ج ۲، ص ۴۶۴؛ متقی هندسی، *کنز العمال*، ج ۳، ص ۴۰۸؛ مناوی، *فیض القدیر*، ج ۵، ص ۴۸۶؛ همان، ج ۴، ص ۲۵۱.

۴. همو، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۵۷۲.

از این سخنان رأی البانی در مورد شخص ابوحنیفه روشن و واضح می‌گردد. این قول البانی مخالفت‌هایی را علیه وی برانگیخته است، لکن او معتقد است که تمام ائمه حدیث و رجال، ابوحنیفه را از لحاظ حفظ و بعضی جهات دیگر در علم‌الحدیث مورد انتقاد قرار داده‌اند و بنابراین اعتماد به مرویات شخص ابوحنیفه به هیچ‌وجه جایز نیست. البته بسیاری دیگر نیز ابوحنیفه را از نظر حفظ و ضبط در امر حدیث مورد انتقاد قرار داده<sup>۱</sup> و قول او را در این زمینه قابل احتجاج ندانسته‌اند. الفاضی مثل لایکتب حدیثه، لیس بثقه، متروک الحدیث، لیس بالقوی فی الحدیث، کثیر الغلط و الخطا علی قلة روايته، لاتحتج بابی حنیفه لضعفه فی الحدیث، الفاضی هستند که ائمه رجال با این اقوال جناب ابوحنیفه را نواخته‌اند. دست آخر قول جناب البانی را می‌آوریم که می‌فرماید صلاح و فقه با حفظ و ضبط حدیث متفاوت است و این صفات هیچ تلازمی با همدیگر ندارند. ابوحنیفه نیز به دلیل جلالت قدرش در فقه مورد احترام همگان است و ضعف او در حدیث به موقعیت او لطمه وارد نمی‌کند.<sup>۲</sup>

البته دشمنی با ابوحنیفه ریشه تاریخی بس طولانی دارد. حنبلیان (اهل حدیث) ابوحنیفه را از پیشوایان گمراهی می‌دانند. پسر احمد حنبل در کتاب *السنه* چنین گوید: نه از پدرم و نه هیچ یک از استادانم حدیثی را از ابوحنیفه به سینه نسپردم. نیز گوید: اسحاق بن منصور کوسج به من گفت: به احمد حنبل گفتم: اگر کسی به ابوحنیفه و یارانش کینه ورزد، مأجور خواهد بود. گفت: به خدا، آری.<sup>۳</sup> نیز پسر احمد حنبل را عقیده بر این است که ابوحنیفه، جهمی و کافر و زندیق بود و رشته اسلام را از هم گسست و شوم‌تر از او در اسلام زاده نشد و دو بار او را از کفر توبه دادند.<sup>۴</sup> معلوم

۱. محمد بن اسماعیل بخاری، *تاریخ کبیر*، ج ۴، ص ۸۱؛ احمد بن شعیب النسائی، *الضعفاء و المتروکین*، ص ۵۷؛ ابن عدی، *الکامل*، ج ۲، ص ۴۰۳؛ ابن ابی حاتم رازی، *الجرح و التعديل*، ج ۱، ص ۴۵۰؛ *السهمی*، *تاریخ جرجان*، ص ۵۱۰؛ دار قطنی، *سنن دار قطنی*، ص ۱۲۳؛ حاکم نیشابوری، *معرفه علوم الحدیث*، ص ۲۵۶؛ محمد البانی، *سلسله الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۶۶۰.

۲. همو، *سلسله الأحادیث الضعیفة*، ج ۱، ص ۶۶۰.

۳. همو، *السنه*، ص ۱۸۱.

۴. حسن السقاف، *سلفی‌گری وهابی*، ص ۱۰۴؛ محمد البانی، *السنه*، ص ۱۸۴-۱۸۲.



است که با چنین پیشینه‌ای، رأی جناب البانی درباره ابوحنیفه چندان خوشایند نباشد. جناب البانی در نقد به مختصر صحیح مسلم، پارا از همه اینها فراتر گذاشته و فقه حنفی را با گفته‌های انجیل هم سطح دانسته است. وی در تعلیقه‌ای بر یکی از احادیث مختصر صحیح مسلم، نوشته مندری، چنین گوید: این سخن صراحت دارد که عیسی عليه السلام به شرع ما حکم می‌کند و با قرآن و سنت ما داوری می‌کند، نه جز آن دو از انجیل یا فقه حنفی و نظایر آن.

در این جمله البانی انجیل و فقه حنفی را یکسان قرار داده؛ زیرا هر دو را خارج از شرع ما می‌داند.<sup>۱</sup>

البته در زمینه روایات نیز البانی این روایت معروف که گوید در امت من مردی به نام محمد بن ادیس ظهور خواهد کرد که برای امتم از ابلیس خطرناک‌تر است و مردی به نام ابوحنیفه خواهد آمد که چراغ امت من خواهد بود،<sup>۲</sup> تضعیف کرده و بالاتر از آن موضوع دانسته و گفته این روایات جز افراد متعصب به ابوحنیفه را، هرچند دروغ بر پیامبر باشد، شاد نمی‌کند. علت وضع، وجود کذابین و مجهولین در سند روایت است.<sup>۳</sup> در خور ذکر است که در دفاع از موقعیت ابوحنیفه در حدیث، کتبی چند به رشته تحریر درآمده و به اشکالات البانی و دیگران در این زمینه پاسخ داده‌اند؛ همچون:

- ابوحنیفه و اصحابه المحادثون: ظفر احمد عثمانی تهانوی، کراچی: إدارة القرآن و العلوم الإسلامية، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

- مکاتبة الإمام أبي حنيفة بين المحادثين: محمد قاسم عبده حارثی، کراچی: إدارة القرآن و العلوم الإسلامية، چاپ سوم، ۱۴۲۱ق.

۱. حسن السقاف، سلفی‌گری وهابی، ص ۱۰۶-۱۰۵.

۲. عجلونی، کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۴؛ ابن حبان بُستی، المجروحین، ج ۳، ص ۴۶؛ محمد البانی، سلسلة الاحادیث الضعیفه، ج ۲، ص ۴۲.

۳. همو، سلسلة الأحادیث الضعیفه، ج ۲، ص ۴۲.



## فصل چهارم: البانہ و صحیحین

### الف) صحیح بخاری

#### ۱. معلقات بخاری

در نظر محدثان اهل سنت، احادیث صحیح بخاری به دو قسم تقسیم می‌شود. قسم اول احادیثی است که بخاری با سند متصل تا پیامبر این روایات را در صحیح خود آورده که همه این روایات در نزد علمای اهل سنت صحیح تلقی می‌شوند، مگر مقدار اندکی از روایات که وهم بعضی از روات آنها را دچار اشکال کرده است که نمونه‌هایی از این روایات و انتقادات البانی بر این قسم از روایات را خواهیم آورد. قسم دوم روایاتی است که بدون اتصال سند به پیامبر اکرم در صحیح بخاری ذکر شده است. این گونه از روایات را که دارای صورت‌های فراوانی است، روایات معلق گفته‌اند و به معلقات بخاری معروف‌اند. در معلقات بخاری روایات اعم از صحیح و حسن و ضعیف وجود دارد و صرف وجود این روایات در صحیح بخاری دلالت بر صحت آنها نمی‌کند، مگر اینکه بخاری با صیغه جزم آنها را ذکر کند؛ مثل قال، روی، ذکر. اینگونه از تعبیر نشان می‌دهند که این روایات نزد بخاری صحیح بوده‌اند. و اگر با صیغه مجهول ذکر بشوند مثل «تروی، ذکر». این عبارات دلالت می‌کنند بر اینکه روایات ذکر شده در نزد بخاری ضعیف بوده‌اند؛ هرچند همواره این مطلب صحیح نیست. گاه بخاری روایات ضعیفی را با صیغه جزم آورده و روایات صحیح را با صیغه

مجهول ذکر کرده است.<sup>۱</sup> تنها راه اطلاع بر صحت و ضعف معلقات بخاری مراجعه کردن به کتب سنن و دیگر کتاب‌های روایی است که اگر دارای سند صحیح بود، آن روایت از تعلیق خارج و صحیح تلقی می‌شود.<sup>۲</sup> بسیاری از افرادی که علم دقیقی از کیفیت نقل احادیث ندارند، هر چه را که در صحیح بخاری نقل شده است، صحیح می‌پندارند و از معلقات نقل می‌کنند و به‌عنوان روایت صحیح به بخاری نسبت می‌دهند؛ در حالی که این امر خطای بزرگی در علم‌الحدیث تلقی می‌شود که افرادی همچون صاحب کتاب *الجامع لأصول الخمسة* آن را مرتکب شده‌اند.<sup>۳</sup> شایان ذکر است که حدیث معلق از انواع حدیث منقطع محسوب می‌شود که جزء احادیث ضعیف است و معروف نزد علما این است که تعلیقات بخاری که با جزم ذکر شده‌اند، صحیح تلقی می‌گردند.

## ۲. نقد البانی بر روایات صحیح بخاری

در چهار مورد البانی با روایات صحیح بخاری مخالفت کرده است: روایت اول: «کان له فرس یقال له اللجیف؛<sup>۴</sup> پیامبر اسبی داشت که به آن لجیف گفته می‌شد».

البانی در مورد این روایت گوید: «در طریق این روایت سهل بن سعد واقع شده است که از نظر رجال فرد ضعیفی محسوب می‌شود. بنابراین روایت ضعیف است».<sup>۵</sup> روایت دوم: «ترون ربکم عیاناً کما ترون القمر لیلة البدر»<sup>۶</sup> خدا را بالعیان خواهید دید؛ چنان‌که ماه را در شب چهاردهم به‌طور آشکار می‌بینید».

۱. محمد البانی، *نقد نصوص حدیثیة فی الثقافة العامة*، ص ۷؛ احمد ایوب، *منتهی الأمانی*، ص ۱۳۰.

۲. همان.

۳. محمد البانی، *دفاع عن الحدیث النبوی*، ص ۲۹؛ همو، *نقد نصوص حدیثیة فی الثقافة العامة*، ص ۸.

۴. محمد بن اسماعیل بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۶، ص ۷۲.

۵. محمد البانی، *ضعیف الجامع*، ج ۴، ص ۲۸.

۶. محمد بن اسماعیل بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۴، ص ۶۰.

البانی در مورد این روایت گوید: در مورد کلمه عیاناً باید گفت که این کلمه یا منکر یا شاذ است، به دلیل تفرد ابی شهاب. اگر ابی شهاب ثقه باشد، کلمه عیاناً شاذ است و اگر غیرثقه باشد، منکر خواهد بود.<sup>۱</sup>

روایت سوم: «قال الله تعالى: ثلاثة انا خصمهم يوم القيامة: رجل أعطى بي ثم غدر ورجل باع حراً فأكل ثمنه ورجل استأجر أجيراً فاستوفى منه ولم يعطه أجره؛ خداوند متعال فرمود: سه کس را در قیامت دشمن دارم: مردی که عطا کند، سپس خیانت ورزد و مردی که (انسان) آزادی را بفروشد و پول آن را بخورد و مردی که شخصی را اجیر کند و از او کار بکشد و مزدش را ندهد».

البانی در مورد این حدیث گوید: اسناد این روایت ضعیف است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت حسن محسوب خواهد شد، اما تصحیح این روایت ممکن نیست.<sup>۲</sup> این روایت از دو جهت اضطراب دارد: اولاً، بخاری و بعضی از محدثان با کلمه «قال الله تعالى» و به‌عنوان حدیث قدسی این روایت را ذکر کرده‌اند؛ در حالی که برخی از محدثان دیگر با عنوان «قال رسول الله ﷺ» این روایت را آورده‌اند. ثانیاً، بخاری با کلمه لم يعطه روایت کرده؛ در حالی که بعضی از محدثان «لم يوفه» روایت کرده‌اند. در هیچ‌کدام از این دو حالت البانی انتخاب مشخصی ندارد و جانب بخاری را ترجیح نداده است.<sup>۳</sup>

روایت چهارم: «يدخل اهل الجنة الجنة فيبقى منها ما شاء الله عز وجل فينشئ الله تعالى لها - یعنی - خلقاً حتى يملأها؛ اهل بهشت به بهشت وارد می‌شوند و تا هر اندازه خداوند بخواهد، در آن خواهند بود و خداوند برای بهشت خلقی را خواهد آفرید که آن را پر کند».

بخاری این چنین آورده است: ينشئ للنار خلقاً، یعنی خداوند برای جهنم افرادی را خواهد آفرید که آن را پر کند. این روایت بخاری از طریق اعرج از ابو هریره ذکر شده

۱. محمد البانی، *ظلال الجنة في تخريج السنة*، ص ۲۰۱.

۲. همو، *ارواء الغلیل*، ج ۵، ص ۳۱۰.

۳. همو، *سلسلة الأحادیث الضعیفة*، ج ۱۴، القسم الثاني، ص ۵۹۱.

و بلاشک شاذ است؛ زیرا که با روایت خود ابی هریره از طریق دیگر و روایت انس مخالف است.<sup>۱</sup> ائمه حدیث همچون قیروانی و بلقینی آن را مردود دانسته‌اند.<sup>۲</sup> البانی گوید:

روایت شاذی که بخاری آن را نقل کرده، نظریه کسانی را که کورکورانه تمام آنچه را که در صحیح بخاری و مسلم آمده صحیح می‌دانند، رد می‌کند. در مقابل این گروه کسانی همچون غزالی و سقاف و دیگران که هر حدیثی را که مخالف عقول آنان باشد رد می‌کنند، دچار اشتباه بزرگی شده‌اند.<sup>۳</sup>

## ب) صحیح مسلم

### ۱. تضعیف سندی و متنی

البانی سه حدیث از احادیث صحیح مسلم را سنداً و متنأً مورد مناقشه قرار داده است: حدیث اول: «الرجل الذی مرض فجزع فاخذ مشاقص له فقطع بها براجمه فشخب یداه حتی مات».<sup>۴</sup>

این روایت سنداً و متنأً باطل است.<sup>۵</sup>

حدیث دوم: «لا تذبحوا الا مسنه الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعه من الطأن».<sup>۶</sup> البانی در ذیل این روایت گوید: من در سالیان گذشته این روایت را به جهت اعتماد به تصحیح ابن حجر صحیح می‌دانستم؛ در حالی که الآن این روایت را از احادیث ضعیف می‌دانم.<sup>۷</sup>

۱. همو، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۹۲-۹۳.

۲. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۳۷.

۳. همان.

۴. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۶.

۵. منذری، مختصر صحیح مسلم، ص ۳۵.

۶. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۷۷.

۷. محمد البانی، سلسلة الاحادیث الضعیفه، ج ۱، ص ۲۱۴؛ همو، سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج ۶، ص ۶۲۰؛ مسلم

بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۷۷.

حدیث سوم: «ان من اشر الناس عند الله منزلة يوم القيامة الرجل الذي يفضي إلى امرأته و تفضي إليه ثم ينشر سرها»<sup>۱</sup>.

البانی گوید: با اینکه این حدیث در صحیح مسلم آمده است، ضعیف محسوب می‌شود و احمد و یحیی بن معین آن را منکر می‌دانند.<sup>۲</sup>  
ولی جالب توجه این است که البانی حدیث اول را در کتاب دیگر خود<sup>۳</sup> و حدیث سوم را در همین کتاب تصحیح کرده است.<sup>۴</sup>

## ۲. تضعیف سندی و تصحیح متنی

دوازده مورد از صحیح مسلم از نظر سند ضعیف و از نظر متن صحیح دانسته شده است که به این قرار است:

حدیث اول: «أن المرأة تقبل في صورة شيطان و تدبر في صورة شيطان»<sup>۵</sup>.  
این روایت به خاطر وجود ابوالزبیر در سندش ضعیف محسوب می‌شود؛ زیرا که ابوزبیر تدلیس می‌کند و روایاتی را که به صورت معنعن از وی نقل شده باشد، فاقد حجیت خواهد بود.

حدیث دوم: «لعن الله رسول الله أكل الربا و موكله و كاتبه و شاهده و هم سواء»<sup>۶</sup> رسول خدا دهنده و گیرنده و کاتب و دو شاهد معامله ربوی را لعنت فرموده است و همه در این گناه شریک‌اند.

حدیث سوم: «امسكوا عليكم أموالكم ولا تفسدوها»<sup>۷</sup> اموالتان را حفظ نموده و آنها را فاسد نکنید»<sup>۸</sup>.

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۵۷؛ محمد البانی، آداب الزفاف، ص ۷۰.

۲. همو، آداب الزفاف، ص ۷۰؛ همو، ارواء الغلیل، ج ۷، ص ۴۷.

۳. رک: مشکاة المصابیح.

۴. رک: همان، ص ۲۲۳.

۵. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۶؛ محمد البانی، سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۲۳۴.

۶. همو، ارواء الغلیل، ج ۵، ص ۳۱۸.

۷. همان.

۸. همان، ص ۶۸.

حدیث چهارم: «استكثروا من النعال فان الرجل لا يزال راكبا ما انتعل<sup>۱</sup>؛ از كفش زیاد استفاده كنید (كفش را زیاد تولید كنید)؛ زیرا كه رهرو مادامی كه از آن استفاده می‌كند، مثل این است كه راه نرفته باشد (پاهایش آسیب نمی‌بیند)».

حدیث پنجم: «ان رجلاً قال: والله لا يغفر الله لفلان، و ان الله تعالى قال من ذا الذی يتالی علی ان اغفر لفلان فانی قد غفرت لفلان واحببت عملك<sup>۲</sup>؛ شخصی گفت: به خدا سوگند كه پروردگار فلانی را نخواهد بخشید و خداوند فرمود كه چه کسی می‌تواند مرا وادار به بخشش و مغفرت كند، ولی من وی را بخشیدم و عمل تو را حبط كردم».

حدیث ششم: «ان الله ليرضى عن العبد ان ياكل الاكله فيحمده عليها او يشرب الشر به عليها<sup>۳</sup>؛ خداوند از بنده‌ای كه بعد از خوردن و آشامیدن، شكر و سپاس او را به جای می‌آورد، راضی است».

حدیث هفتم: «لولا انكم تذبون لخلق الله خلقاً يذنبون يغفرهم<sup>۴</sup>؛ اگر شما گناه نمی‌كردید، خداوند مخلوقاتی را می‌آفرید كه گناه كنند و خداوند آنان را بیامرزد».

حدیث هشتم: «ان الله اوحى الى ان تواضعوا حتى لا يفخرا احد علی احد و لا ينبغي احد علی احد؛ خداوند به من وحی كرده كه تواضع پیشه سازید و کسی از شما به دیگری فخر نفروشد و ظلم نكند»<sup>۵</sup>.

حدیث نهم: «الاستجمار تَوُّؤ و رمی الجمار تَوُّؤ و السعی بین الصفا و المروة تَوُّؤ و الطواف تَوُّؤ<sup>۶</sup>؛ تعداد سنگ‌های استنجا و سنگ‌های رمی جمره و تعداد سعی بین صفا و مروه و عدد طواف همگی فرد هستند، نه زوج».

۱. همان، ج ۶، ص ۱۵۳؛ محمد البانی، سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲. همو، ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۳۶؛ همو، سلسلة الاحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۸۷؛ محمد البانی، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۵۳۹؛ همو، ارواء الغلیل ج ۷، ص ۴۷.

۴. همو، ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۹۴؛ همو، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۲۴۶، ۲۴۷؛ ج ۳، ص ۴۳۴.

۵. همو، ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۱۶۰؛ همو، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج ۲، ص ۶۹؛ همو، صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۲۶.

۶. همو، صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۸۰؛ مختصر صحیح مسلم، ص ۳۱۹.



حدیث دهم: «من لم یجد نعلین فلیلبس خفین و من لم یجد ازاراً فلیلبس سراویل؛<sup>۱</sup> هر کس کفش پیدا نکرد، جوراب بپوشد و هر کس ازار (لباسی که تمام بدن را بپوشاند)، پیدا نکرد، لااقل شلوار بپوشد».

حدیث یازدهم: «خرجنا مع رسول الله فی سفر فمطرنا. فقال: لیصل من شاء منکم فی رحله؛<sup>۲</sup> در سفری همراه رسول خدا بودیم که باران در گرفت. آن حضرت فرمود: هر کس می خواهد، می تواند در کجاوه اش نماز بخواند».

حدیث دوازدهم: «أن رجلاً سأل رسول الله عن الرجل یجامع أهله ثم یکسل هل علیهما الغسل و عائشة جالسه قال رسول الله: انی لا فعل أنا و هذه ثم نغتسل؛<sup>۳</sup>

مردی از رسول خدا در مورد شخصی پرسید که مباشرت کرده، ولی انزال حاصل نشده است. آیا بر وی غسل واجب می شود یا نه. آن حضرت در حالی که عایشه نیز آنجا نشسته بود جواب دادند که ما این را انجام می دهیم و غسل می کنیم».

تمام روایات این باب به خاطر عنعنة بن زبیر که معروف به تدلیس است، ضعیف است. حدیث معنعن ابن جریح ضعیف و حتی شدید الضعف است و به آن استشهاد نمی شود؛ زیرا که روایات موضوع نیز از این طریق وارد شده است و امام احمد حنبل به این مسئله شهادت داده است. حدیث معنعن ابن جریح اگر مسند بود، حجیت لازم را ندارد، چه برسد به اینکه گاه مرسل یا معضل باشد.<sup>۴</sup> البته از احادیث معنعن این روایاتی که لیث بن سعد از وی حدیث کرده است، مقبول و دارای حجیت است؛ زیرا وی احادیثی را که یقین به سماع ابن جریح از جابر داشته، نقل کرده است.<sup>۵</sup>

۱. همان، ج ۴، ص ۳؛ محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۴، ص ۴۱۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۴۷؛ محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۴، ص ۱۳۴.

۳. مسلم بن حجاج نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج ۱، ص ۱۸۷؛ محمد البانی، *سلسلة الاحادیث الضعیفة*، ج ۲، ص ۶۰.

۴. همو، *جلیاب المرأة المسلمة*، ص ۴۶.

۵. منذری، *مختصر صحیح مسلم*، ص ۳۵.

## ۳. تضعیف فقراتی از یک روایت

هفت مورد از احادیث صحیح مسلم که کلمه یا فقره‌ای از آن مورد اشکال واقع شده است، عبارت‌اند:

حدیث اول: «ان النبی لما کسفت الشمس صلی ست رکعات باریع سجادات»<sup>۱</sup> در احادیث ثابت شده از رسول خدا به جای لفظ ست رکعات کلمه اربع رکوعات آمده است». بنا براین نقل صحیح مسلم اشتباه است.<sup>۲</sup>

حدیث دوم: «خرجنا مع رسول الله في شهر رمضان في حر شديد، حتى ان كان أحدنا ليضع يده على رأسه من شدة الحر و ما فينا صائم الا رسول الله و عبدالله بن رواحه»<sup>۳</sup> با رسول الله در گرمای شدید از مدینه خارج شدیم؛ در حالی که از شدت گرما هرکدام از ما دستمان را بالای سرمان نگاه داشته بودیم و در میان ما جز رسول الله و عبدالله بن رواحه روزه نبودند».

البانی گوید: آنچه مسلم در این روایت نقل کرده (فی شهر رمضان) شاذ است و ثقات مخالف آن را نقل کرده‌اند و به نظر من این فقره صحیح است (فی بعض غزواته).<sup>۴</sup> حدیث سوم: «لا یشر بن احد منکم قائماً فمن نسی فلیستقی»<sup>۵</sup> هیچ کس از شما ایستاده ننوشد و اگر فراموش کرد، آن را برگرداند».

البانی گوید فقره دوم حدیث (فمن نسی فلیستقی) ثابت نشده و از نظر مصطلح الحدیث «منکر» به شمار می‌رود. به دلیل ضعف عمر بن حمزه که در سلسله اسناد حدیث واقع شده است. احمد جنبل و ابن معین و نسایی همه وی را تضعیف کرده‌اند.<sup>۶</sup>

حدیث چهارم: از ابن طلحه انصاری نقل شده: «قال فایت عایشة فقلت: ان هذا یخبرنی أن النبی قال: لا تدخل الملائکة بیتاً فیه کلب ولا تماثل. فهل سمعت رسول الله ذکر ذلك قالت لا»<sup>۷</sup>

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۹؛ محمد البانی، ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۹.

۲. همان.

۳. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵.

۴. محمد البانی، سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۲۶۳.

۵. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۱۱.

۶. محمد البانی، سلسله الاحادیث الضعیفة، ج ۲، ص ۲۶۳؛ همو، سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۶۳۸.

۷. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۵۷.

من نزد عایشه رفتم واز وی در مورد حدیث رسول خدا پرسیدم که ملائکه داخل خانه‌ای که سگ و نقش در آن باشد، وارد نمی‌شوند و گفتم: آیا این روایت را شنیده‌ای. گفت: نه».

البانی گوید: این روایت صحیح است، به جز فقره آخر آن (قالت لا) که شاذ یا منکر است.<sup>۱</sup>

حدیث پنجم: روایتی طولانی در مورد رجم ماعز اسلمی است: هنگامی که ماعز را به حضور رسول خدا آوردند و شهود نیز بر عمل منافی عفت ماعز شهادت دادند، پیامبر حفره‌ای کند یا دستور حفرش را داد و سپس امر به رجم کرد: «حفره حفره ثم امر به فرجم».<sup>۲</sup> البانی گوید: فقره «حفره حفره» شاذ است.<sup>۳</sup>

حدیث ششم: «انّ النبی صلی فی کسوف ثمانی رکعات فی اربع سجعات»؛<sup>۴</sup> پیامبر اکرم در واقعه کسوف نمازی اقامه فرمودند با هشت رکوع و چهار سجده».

البانی گوید: لفظ «ثمانی رکعات» قطعاً خطا و اشتباه است و صحیح آن «اربع رکعات» می‌باشد که در احادیث صحیح دیگر وارد شده است. ضمناً این روایت به دلیل وجود حبیب بن ثابت ضعیف است.<sup>۵</sup>

حدیث هفتم: «عند ما بعث رسول الله عمر علی الصدقه ... فهی علیّ و مثلها معها».<sup>۶</sup> مضمون این روایت نسبتاً طولانی است که پیامبر عمر را مأمور گرفتن زکات قرار دادند. سه نفر از جمله عموی پیامبر زکات ندادند و پیامبر فرمود عمویم عباس به طور سلف زکات دو سال را پیش پرداخت کرده است. البانی گوید: لفظی که در صحیح مسلم آمده

۱. محمد البانی، غایة المرام، ج ۴، ص ۱۰.

۲. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۶.

۳. منذری، مختصر صحیح مسلم، ص ۲۷۷.

۴. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳۴.

۵. محمد البانی، ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۲۹.

۶. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۸.

است، شاذ است و قابل اعتنا نیست و لفظ صحیحی که در دیگر روایات (فهی علیه و مثلها و معها) آمده، قابل اعتمادتر است.<sup>۱</sup>

---

۱. محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۳، ص ۷۲۰.

## فصل پنجم: آسیب‌شناسی اندیشه البانی

### دیدگاه علما درباره تضعیفات البانی

هرچند البانی از مهم‌ترین افرادی است که در قرن اخیر به رشته حدیث عنایت داشته است، ولی چون کار بشر همیشه همراه خطا و اشتباه است، البانی هم از این قاعده استثنا نیست و آثارش همواره مورد انتقاد بعضی از محققان بوده است.

علمای حدیث درباره تضعیفات البانی به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱. گروه اول کسانی‌اند که تمام تضعیفات وی را درست می‌دانند و بر آن اعتماد می‌کنند.<sup>۱</sup>

۲. گروه دوم کسانی هستند که معتقدند تضعیفات البانی در خور توجه و قابل اعتماد نیست؛ زیرا اساساً وی را برای این کار صاحب صلاحیت و حافظ نمی‌دانند.<sup>۲</sup>

۳. گروه سوم کسانی هستند که البانی را در این کار صاحب صلاحیت می‌دانند، ولی همه تضعیفات وی را مقرون به صحت نمی‌دانند.<sup>۳</sup>

آنچه تضعیفات البانی را تا حدود زیادی در نظر خواننده کم‌ارج نشان می‌دهد، برگشتن وی از بسیاری از نظریات خویش از جمله تضعیف احادیث است. نمونه‌های

---

۱. محمد عبدالرزاق اسود، *الاتجاهات المعاصرة*، ص ۴۲۰.

۲. عبدالله الحبشی، *صريح البيان في الرد على من خالف القرآن*، ص ۲۷۳.

۳. علي عبدالباسط مزید، *مناهج المحدثين في القرن الأول الهجري و حتى عصرنا الحاضر*، ص ۴۵۸.

فراوانی وجود دارد که البانی ابتدا حدیثی را ضعیف تشخیص داده و در کتاب دیگر از این نظر خود عدول کرده است. هرچند این امر نشان‌دهنده تلاش دائم البانی در امر ارزش‌گذاری احادیث و بازنگری در آثار خود است و امری ستودنی است، ولی این خصوصیت اگر از مقدار خاص متعارف خود خارج گردد، مدح تلقی نخواهد شد. کتب متعددی از آثار البانی که حاوی تجدیدنظرهای مکرر وی در ارزش‌گذاری احادیث است، به رشته تحریر درآمده است؛ از آن جمله سه کتاب زیر است:

۱. التنبیهآت الملیحۃ علی ما تراجع عنه العلامة المحدث الألبانی من الاحادیث الضعیفة او الصحیحة، عبدالباسط بن یوسف الغریب.
۲. تراجع العلامة الألبانی فیما نص علیه تصحیحاً و تضعیفاً، ابوالحسن محمدحسن الشیخ.
۳. خمسمائة حدیث مما تراجع عنها العلامة المحدث الألبانی فی کتبه ابومالک عودة بن حسن بن عودة.<sup>۱</sup>

#### دیدگاه علما درباره تصحیحات البانی

دانشمندان علم حدیث درباره تصحیحات البانی دیدگاه‌های گوناگونی دارند:

۱. گروهی معتقدند در آثار البانی خطاهای فراوانی وجود دارد که محقق را به تصحیحات وی بی‌اعتماد می‌کند؛ هر چند برخی معتقدند اصلاً وی صلاحیت این کار را ندارد.<sup>۲</sup>
۲. گروهی دیگر معتقدند تمام تصحیحات البانی صحیح و در خور اعتنا و قابل اعتماد است.<sup>۳</sup>
۳. برخی دیگر می‌گویند شیخ البانی صلاحیت این کار را دارد و تصحیحات وی قابل اعتنا و اعتماد است؛ هر چند به همه آنها نمی‌شود اعتماد کرد.<sup>۴</sup>

۱. محمدعبد الرزاق اسود، الإتجاهات المعاصرة، ص ۴۲۱.

۲. عبدالله الحبشی، صریح البیان فی الرد علی من خالف القرآن، ص ۲۷۳.

۳. محمدعبد الرزاق اسود، الإتجاهات المعاصرة، ص ۴۰۷.

۴. علی عبدالباسط مزید، مناهج المحدثین فی القرن الأول الهجری و حتی عصرنا الحاضر، ص ۴۵۸.

۴. عده‌ای هم گویند البانی متساهل در امر تصحیح است.<sup>۱</sup>

چنان‌که در امر تضعیف اشاره شد، البانی در ارزش‌گذاری احادیث در آثار متعدد دیدگاه‌های متفاوتی دارد؛ گاهی حدیثی را در کتابی تصحیح و همان را در کتابی دیگر تضعیف کرده است. این تجدید نظرها مورد اعتنای محققین واقع شده و کتبی نیز در این زمینه تألیف گشته است که در قسمت قبل به آنها اشاره شد.

تصحیحات البانی خصوصاً آنچه در کتاب بزرگش، *سلسلة الاحادیث الصحیحة*، آمده، دارای پاره‌ای اشکالات است که بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱. البانی قول حفاظ حدیث را در زمینه ارزش‌گذاری احادیث حذف کرده و فقط نظر خود را در این زمینه نوشته است؛ مثلاً در صحیح ترمذی قول ترمذی را در ارزش‌گذاری حدیث حذف و به جای آن نظریه خود را مطرح کرده است و بدین‌سان خواننده کتاب را از نظریه‌ی صاحب کتاب محروم ساخته است. وی با این روش پرورش استعداد و اجتهاد طلاب را مسدود کرده است.<sup>۲</sup>

۲. بعضی از محققین تذکر داده‌اند که البانی تمام احادیث را به کتب خود ارجاع می‌دهد نه به کتب اصلی؛ مثلاً حدیثی را که در یک کتابی تصحیح کرده، اگر آن را در کتاب‌های دیگرش نیز تخریج کرده، به آنها احاله داده است و لازمه این کار این است که دانشجوی علوم حدیث برای پی‌بردن به صحت و سقم آثار البانی همه آثار وی را همراه داشته باشد که این امری دشوار برای آنان است.<sup>۳</sup>

۳. یکی از منتقدان البانی چنین گوید:

البانی در آثارش این تعبیر را به کار می‌برد: «و هو مخرج فی صحیح الترمذی». این کلام البانی خطا و اشتباه است؛ زیرا که البانی معمولاً در کتاب‌هایش احادیث را بدون سند آورده و صاحب سند کتاب را حذف کرده است و بهتر است که به جای جمله فوق این‌طور بگوید: قدت صححته فأوردته فی صحیح الترمذی. به هر حال اگر البانی اسناد صاحب

۱. محمد بن عمر بازمول، *الانتصار لأهل الحدیث*، ص ۱۹۹.

۲. عبدالرزاق اسود، *الاتجاهات المعاصرة*، ص ۴۰۸.

۳. محمد عبدالله ابوصعيليك، *جهود المعاصرين فی خدمة السنة المشرفة*، ص ۹۸.

کتاب را قطع نمی‌نمود و فقط به نظر خود اکتفا نمی‌کرد، برای دانش‌آموختگان علم حدیث و محققین این رشته بهتر بود.<sup>۱</sup>

۴. آنچه البانی در تصحیح و تضعیف احادیث خصوصاً تقسیم‌بندی سنن اربعه به صحیح و ضعیف انجام داده، با اهداف صاحبان سنن از تألیف این کتاب‌ها سازگار نیست. گاه این روش البانی باعث مخلوط‌شدن احادیث از متون گوناگون همچون نسایی ابن ماجه، ترمذی و ابی داود می‌شود.<sup>۲</sup>

۵. تصحیح امری اجتهادی است. چه بسا عالمی حدیثی را تصحیح و محقق دیگری آن را تضعیف کند. البانی نیز یکی از این محققین است که آرای او باید در کنار سایر علما مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد و صحت و سقم آن مشخص شود. اگر البانی در کتابی حدیثی را تصحیح و در کتاب دیگر تضعیف کرد، کدام قول او حجت است؟ این سؤالی است که در غالب آثار البانی بی‌جواب مانده است.<sup>۳</sup>

۶. بهتر می‌بود که البانی احادیثی را ارزیابی می‌کرد که محققان قدیم در مورد آنها اظهار نظر کرده باشند؛ احادیثی که اصحاب سنن بدون ارزش‌گذاری از کنار آن گذشته‌اند و یا اصحاب صحاح آن را در کتاب‌های خود نیاورده‌اند.<sup>۴</sup>

۷. بعضی از افراد وی را به ناآشنایی با علم علل متهم ساخته و همچنین او را متساهل در امر تصحیح و همچنین مقلد به شمار آورده‌اند و یا اینکه وی را به عدم آشنایی به اسناد و شواهد و متابعات و بعضاً وی را به سرقت آثار دیگران متهم کرده‌اند؛<sup>۵</sup> و لکن هر کسی اندک آشنایی با آثار البانی دارد، او را از این اتهامات واهی بری می‌داند؛ چرا که کتب وی سرشار از تذکر به علل احادیث و تتبع شواهد و متابعات روایات است.

۱. حسن السقاف، تناقضات الألبانی الواضحات فیما وقع له فی تصحیح الأحادیث و تضعیفها من اخطاء و غلطات، ج ۱، ص ۳۴-۳۶.

۲. علي عبدالباسط مزید، مناهج المحادثین فی القرن الأول الهجری و حتی عصرنا الحاضر، ص ۴۵۸؛ محمد ناصرالدین الألبانی، محدث العصر و ناصر السنة، ص ۵۲.

۳. محمد عبدالله ابو صعیلیک، جهود المعاصرین فی خدمة السنة المشرقة، ص ۱۰۰.

۴. علي عبدالباسط مزید، لقطات مما وهم فيه الألبانی من تخريجات و تعليقات، ص ۴۵.

۵. محمد عبد الرزاق اسود، الاتجاهات المعاصرة، ص ۴۱۲؛ صلاح الدین الادلبی، كشف المعلول، ج ۵؛ علي عبدالباسط مزید، مناهج المحادثین، ص ۴۵۸.



این‌گونه اظهارنظرها در مورد البانی غیرعلمی و تا حدودی مغرضانه است؛ هر چند اشتباه در کار البانی فراوان است.

۸. مخالفت‌های البانی با نظر بزرگان علم حدیث و خبرگان جرح و تعدیل این شائبه را به ذهن می‌آورد که البانی بزرگان گذشته را در امر شناخت حدیث و ارزش‌گذاری آن ناتوان شمرده و سلف و کار آنان را کم‌قدر نمایانده است.<sup>۱</sup> این اظهارنظر نیز در مورد آثار البانی صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا که البانی به‌عنوان یکی از متخصصین بزرگ این فن حق اظهارنظر و ارزش‌گذاری احادیث را دارد؛ هر چند این نظر مخالف آراء پیشینیان باشد. باید شجاعت البانی را در صراحت لهجه و اظهارنظرهای مخالف با بزرگان حدیث و حتی مخالفت‌های وی با نظرهای ابن تیمیه ستود.

۹. البانی در تقویت بعضی از احادیث ضعیف به روایتی استشهد کرده که جرح شدیدی دارند؛ در حالی که این افراد صلاحیت شاهد یا متابع‌بودن را ندارند. این روایت عبارت‌اند از: احمد بن فرج، اسماعیل بن مسلم، بکر بن حنیس، حکم بن سنان، خالد بن عبدالله بن یزید، حنظله بن عبدالله، صالح بن بشیر.<sup>۲</sup>

## تناقض‌های البانی و منشأ آن

### منشأ اول

البانی در جرح و تعدیل بیشتر به کتاب‌های مختصر عنایت نشان داده تا به کتاب‌های مطول این رشته. معمولاً با تتبع در آثار البانی این نکته روشن می‌شود که بیشترین نقل قول‌های وی از تقریب التهذیب ابن حجر عسقلانی است. ابن حجر در جرح و تعدیل اشخاص تتبع تام و کامل نمی‌کند، بلکه معمولاً به یک منبع رجوع و با اعتماد به آن حکم صادر کرده است. نمونه‌هایی از جرح و تعدیل البانی را که با توجه به منابع محدود انجام گرفته، به شرح ذیل می‌آوریم:

۱. عبدالله بن منین: البانی حکم به جهالت او صادر کرده است؛<sup>۳</sup> در حالی که وی ثقه

۱. علی عبدالباسط مزید، الشیخ الألبانی بین الحدیث و الفقه، ص ۱۲۹.

۲. محمود سعید ممدوح، التعقیب اللطیف، ص ۴۴ به بعد.

۳. محمد البانی، تعلیق علی المشکوة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۶۲۸.

- است و یعقوب بن سفیان فسوی وی را توثیق کرده است.<sup>۱</sup>
۲. جرس بن کلیب نهدی کوفی: با توجه به *المیزان* البانی این راوی را تضعیف کرده است؛<sup>۲</sup> در حالی که وی در کتاب‌های دیگر توثیق شده است.<sup>۳</sup>
۳. یحیی بن مالک ازدی عتکی مصری: چون ابی حاتم در مورد وی گفته است در مورد این راوی جرح و تعدیلی به من نرسیده است، البانی هم وی را مجهول خوانده است؛<sup>۴</sup> در حالی که وی از ثقات تابعین بوده و نسایی، ابن حبان و عجلوی وی را توثیق کرده‌اند.<sup>۵</sup>
۴. عبدالله بن محمد بن عمر: البانی گوید که برای وی ترجمه‌ای نیافتیم؛<sup>۶</sup> در حالی که خطیب بغدادی در تاریخش توثیق وی را حکایت کرده است.<sup>۷</sup>
۵. صفیة بنت ابی عیید الثقفیه: البانی گوید که وی را نمی‌شناسم؛<sup>۸</sup> در حالی که ابن حجر ترجمه وی را آورده است.<sup>۹</sup>
۶. سلیمان بن شرحبیل: البانی گوید که ترجمه‌ای برای وی نیافتیم؛<sup>۱۰</sup> در حالی که ابن حجر در دو کتابش ترجمه وی را آورده است.<sup>۱۱</sup>
۷. عائذ بن حبیب: ابن عدی گوید: احادیثی روایت کرده که مورد انکار واقع شده‌اند؛<sup>۱۲</sup> در حالی که ابن عدی تصریح کرده است که سایر احادیث وی به جز مقدار اندکی که مورد انکار قرار گرفته، مستقیم است.<sup>۱۳</sup>

۱. بسوی، *المعرفة و التاريخ*، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲. ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۴۷۶.

۳. ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۷۸.

۴. محمد البانی، *تعليق علی مشکوة*، ج ۱، ص ۴۳۸.

۵. ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۸، ص ۱۲۰.

۶. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحيحة*، ج ۵، ص ۳۶۸.

۷. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۰، ص ۸۳.

۸. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الصحيحة*، ج ۴، ص ۲۶۹.

۹. ابن حجر، *تقريب التهذیب*، ص ۵۳۴.

۱۰. محمد البانی، *سلسلة الأحادیث الضعيفة*، ج ۴، ص ۲۰۰.

۱۱. ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۴، ص ۱۸۱؛ همو، *تقريب التهذیب*، ص ۲۳۵.

۱۲. محمد البانی، *ارواء الغلیل*، ج ۲، ص ۲۴۳.

۱۳. ابن عدی، *الکامل*، ج ۵، ص ۳۵۵.

۸. عیسی بن هلال صدفی: البانی وی را مجهول خوانده است؛<sup>۱</sup> در حالی که وی مجهول نبوده، بلکه ثقة و صحیح‌الحديث است و فسوی وی را توثیق کرده است.<sup>۲</sup>

### منشأ دوم

یکی از مواردی که باعث تناقضات در احکام البانی در مورد احادیث شده؛ تکیه او به حافظه است. در موارد متعددی وی خاطر نشان می‌کند که این مطلب را از حافظه بیان کرده است<sup>۳</sup> و چون حافظه اتقان تحقیق از روی متون را ندارد، گاه باعث تناقض در احکام خواهد شد.

### فهرست تناقضات البانی

احادیثی که البانی به طور متناقض تصحیح و تضعیف کرده است و هم‌چنین اشخاصی که به طور متناقض توثیق و تضعیف شده‌اند، به شرح ذیل می‌آید:  
الف) احادیثی که به طور متناقض تصحیح و تضعیف شده‌اند:

روایت	تضعیف	تصحیح
۱ احب الاسماء الى الله عبدالله و عبدالرحمن و ...	ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۴۰۸، رقم ۱۱۷۸	سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج ۳، ص ۳۳، رقم ۱۰۴۰
۲ احسن الى جارك تكن مومناً.	تخریج الاحادیث مشکله الفقر، ص ۶۵، رقم ۹۵	سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۶۳۷
۳ اخواني لمثل هذا اليوم فاعدوا.	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۱، ص ۱۱۴، رقم ۲۴۵ سلسلة الاحادیث الضعیفة، ج ۶، رقم ۲۰۷۶	سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۴۴، رقم ۱۷۵۱
۴ اذا استهل الصبي صلی علیه و ورث.	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۱، ص ۱۴۴، رقم ۴۶۲ احکام الجتائز و بدعها ۸۱	صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵۲، رقم ۱۲۲۵

۱. محمد البانی، تعلیق علی مشکوٰۃ، ج ۱، ص ۴۶۶.

۲. بسوی، المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۵۱۵.

۳. محمد البانی، سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۷، ص ۲۵۳؛ ج ۸، ص ۵۲۳؛ ج ۱۳، ص ۱۲۰.

تصحيح	تضعيف	روايت	
صحيح الترمذى، ج ٣، ص ١٦٩، رقم ٢٧٨٨	ضعيف الجامع وزيادته، ج ١، ص ١٤٩، رقم ٤٧٦	اذا اصاب احدكم مصيبة فليقل ...	٥
تخريج مشكاة المصابيح، ج ٢، ص ٨٦٠، رقم ٢٨٣١	ضعيف الجامع وزيادته، ج ١، ص ١٥٣، رقم ٤٨٩	اذا اقرض احدكم قرضاً فاهدي اليه طبقاً فلا يقبله .	٦
صحيح ابن ماجه، ج ٢، ص ٤١-٤٢، رقم ١٩٠٧	ضعيف الجامع وزيادته، ج ١، ص ١٥٦، رقم ٥٠١	اذا انت بايعت فقل لا خلا به ....	٧
صحيح ابن داود، ج ١، ص ١١٢، رقم ٥٢٦	صحيح ابن خزيمة، ج ١، ص ٢٢٧، رقم ٤٤١	اذا توجها احدكم ثم خرج الى المسجد فلا يشبك بين اصابعه ...	٨
صحيح ابن ماجه، ج ٢، ص ٨٣، رقم ٢٠٨٠	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ١، ص ١٩٠، رقم ٦٣١	اذا زنت الامه فاجلدوها ...	٩
صحيح سنن الترمذى، ج ١، ص ١٤٥، رقم ٣٩٠	ضعيف الجامع وزيادته، ج ١، ص ٢٠٤، رقم ٦٨٣	اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلاة الليل والوتر .	١٠
تخريج المشكاة، ج ١، ص ١٠٣، رقم ٣١٤	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ١، ص ٢٠٩، رقم ٧٠٦	اذا فأسأ احدكم في الصلاة فليصرف وليعد الصلاة و لاتاتوا النساء ...	١١
	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ١، ص ٢١٣، رقم ٧١٨	اذا قام احدكم من الليل فليفتح صلاته بركعتين خفيفتين.	١٢
صحيح الجامع الصغير و زيادته، ج ١، ص ٢٩٧، رقم، ٨٠٧	تخريج مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٥٥٤، رقم ١٧٣٦	اذا مات ولد العبد قال الله تعالى لمالئكنه اقبضتم ولد عبيدي.	١٣
صحيح سنن الترمذى، ج ٣، ص ١٦٩، رقم ٢٧٨٧	ضعيف الجامع وزيادته، ج ١، ص ٢٣٥، رقم ٧٩٩	اذا مررتم برياض الجنه فارتعوا، قالوا ...	١٤
صحيح ابن داود، ج ٢، ص ٤٨٦، رقم ٢٢٢٩	تخريج المشكاة، ج ٢، ص ١١٣٩، رقم ٣٨٨١	ارتبطوا الخيل و اسحوا بنوا صبيها و اعجازها ...	١٥

تصحیح	تضعیف	روایت	
صحیح الجامع الصغير و زیادته، ج ۱، ص ۳۱۸، رقم ۹۴۸	تخریج المشکاة، ج ۱، ص ۵۰۵، رقم ۱۶۰۸	استحيوا من الله حق الحياء قالوا: انا نستحيي من الله ...	۱۶
صحیح سنن نسائي، ج ۲، ص ۷۶۷، رقم ۳۳۷۵	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۱، ص ۲۷۴، رقم ۹۴۶	اسكن بئيرا فانما عليك بني و صديق و شهيدان .	۱۷
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ۴، ص ۵۱۱، رقم ۱۸۹۰	ضعیف الجامع الصغير و زیادته، ج ۱، ص ۳۸۹، رقم ۱۰۰۱ سلسلة الاحاديث الضعيفه ج ۶، رقم ۲۷۹۸	اطلبوا دهرکم کله و تعرضوا لنفحات رحمة الله ...	۱۸
صحیح سنن الترمذي، ج ۲، ص ۱۶۷، رقم ۱۵۱۱	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۱، ص ۲۹۵، رقم ۱۰۲۵	اعبدوا الرحمن و اطعموا الطعام و افشوا السلام و ...	۱۹
تخریج مشکاة المصابيح، ج ۳، ص ۱۴۳۳، رقم ۵۱۸۹	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۲، ص ۳۲، رقم ۱۳۹۷	اغبط اوليائي عندي لمومن حفيف الحاذ، ذوخط من الصلاة ...	۲۰
صحیح نسائي، ج ۲، ص ۴۱۱، رقم ۱۷۹۶	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۱، ص ۳۱۰، رقم ۱۰۸۴	اغسلوا المحرم في ثوبيه اللذين احرم فيها و اغسلوه بماء و سدر ...	۲۱
صحیح الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۴۵۷، رقم ۱۰۸۳	غاية المرام، ص ۴۰ - ۴۱، رقم ۳۹ ضعیف ابن ماجه، ص ۲۵۳، رقم ۶۸۲	امر النبي ان تحذ الشفار، و ان توازي عن البهائم و قال: ...	۲۲
ازراء الغليل، ج ۳، ص ۷۸	تخریج المشکاة المصابيح، ج ۱، ص ۴۵۳، رقم ۱۴۴۵	ان النبي كن اذا خطب يعتمد على عترته اعتماداً .	۲۳
صحیح ابي داود، ج ۲، ص ۵۹۷، رقم ۲۶۴۹	تخریج المشکاة المصابيح، ج ۱، ص ۴۹۳، رقم ۱۵۶۸	ان العبد اذا سبقت له من الله مترلة لم يبلغها بعمله ...	۲۴

تصحيح	تضعيف	روايت	
صحیح سنن ابى داود، ج ٣، ص ٩٢٧، رقم ٤٠٩٩	تخریج المشکاة، ج ٣، ص ١٣٦٢، رقم ٤٨٥٠	ان العبد اذا لعن شيئاً سعدت اللعنه الى السماء ...	٢٥
ارواء الغليل، ج ٢، ص ١٥٦، رقم ٤٢٣	تخریج المشکاة المصابيح، ج ١، ص ٣٩٧، رقم ١٢٦٧	ان الله احدكم بصلاة، هي خير لكم من حمر النعم ...	٢٦
تخریج شرح الطحاوية، ص ٢٤٠، رقم ٢٢٠	تخریج المشکاة المصابيح، ج ١، ص ٣٥، رقم ٩٥	ان الله تعالى خلق آدم <small>عليه السلام</small> ثم مسح ظهره بيمينه ...	٢٧
تخریج مشکاة المصابيح، ج ٢، ص ١٦٧، رقم ١٥١١	غاية المرام، ص ٨٩، رقم ١١٣	ان الله تعالى طيب يجب الطيب، نظيف يجب النظافة ...	٢٨
تخریج كتاب الايمان، ص ٤٣	غاية المرام، ص ١٧، رقم ٤	ان الله فرض فرائض فلا تضعوها وحد حدودها فلا تعتدوها ...	٢٩
صحیح الترغيب و الترهيب، ج ١، ص ١٤٢، رقم ٣٥٥	ضعيف الجامع و زيادته، ج ٢، ص ١٨٣، رقم ١٩٥٦	ان الله ملكاً ينادي عند كل صلاة: يا بني ادم قوموا الى ...	٣٠
صحیح ابن ماجه، ج ١، ص ١٩٣، رقم ٩٥٩	تخریج المشکاة المصابيح، ج ١، ص ٣٩٧، رقم ١٢٦٦	ان الله وتر يحب الوتر فاوتروا يا اهل القرآن.	٣١
صحیح الترغيب و الترهيب، ج ١، ص ٣٥٠، رقم ٨٢٧	ارواء الغليل، ج ٣، ص ٣٧٠، رقم ٨٦٧	ان المسألة لاتحل (لاتصلح) الا لثلاث لذي فقر مدقع ...	٣٢
سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ١، ص ٥٠٣، رقم ٢٨٠	تخریج المشکاة، ج ١، ص ٧٥، رقم ٢١٥	ان الناس لكم تبع و ان رجالا ياتونكم ...	٣٣
ارواء الغليل، ج ٥، ص ٢٠٥، رقم ١٣٥٨	تخریج مشکاة المصابيح، ج ٢، ص ٨٥٨، رقم ٢٨٢٣	ان النبي امره بجهز جيشاً فنفذت الابل ...	٣٤
صحیح ابن ماجه، ج ١، ص ١٩٢، رقم ٩٥٦	تخریج المشکاة، ج ١، ص ٣٧٠، رقم ١١٨٢	ان النبي اتى مسجد بني عبد الاشهل فصلى فيه المغرب ...	٣٥

روایت	تضعیف	تصحیح
ان انسایکم هذه لیست بسبه علی احدکم کلکم بنو ادم لیس لاحد ...	غایة المرام، ص ۱۸۹، رقم ۳۱۰	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۳، ص ۳۲، رقم ۱۰۳۸
ان ربکم یقول: کل حسنة بعشر امثالها ...	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۲، ص ۱۵۵، رقم ۱۸۵۷	صحیح سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۳۱، رقم ۶۱۱
ان رجلاً أتى رسول الله فقال: یا رسول الله ...	تخریج صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۵۷، رقم ۱۲۷۵	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۳، ص ۳۵۸، رقم ۱۳۷۱
ان رجلاً سأل النبي عن المباشرة للصائم فرخص ...	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۶۲۴، رقم ۲۰۰۶	صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۸۲، رقم ۱۳۶۹ صحیح ابی داود، رقم ۲۰۶۵
ان رجلاً من اهل اليمن هاجر الى رسول الله فقال: ...	غایة المرام، ص ۱۷۲، رقم ۲۸۲	صحیح الجامع الصغیر و زیادته، ج ۱، ص ۳۰۷، رقم ۹۰۵
ان رسول الله اکثر ما كان یصوم من الايام السبت و الاحد.	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۳، ص ۲۱۹، رقم ۱۰۹۹	تعلیقہ علی صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۳۱۸، رقم ۲۱۶۸ حجاب المرأه المسلمه، ص ۹۰
ان رسول الله كان یغدوا إلى المصلي في يوم العيد.	صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۳۴۴، رقم ۱۴۳۵	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۱۸، رقم ۱۰۷۷
ان فقراء المهاجرين یدخلون الجنة قبل اغنیائهم ...	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۲، ص ۱۶۳، رقم ۱۸۸۴	صحیح ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۹۶، رقم ۳۳۲۷
ان من شر الناس منزلة عند الله يوم القیمة الرجل یفضي الى المرأة ...	غایة المرام، ص ۱۵۰، رقم ۲۳۷ آداب الزفاف، ص ۷۰	شرح الطحاوی، ص ۲۵
انی اریکم تقرئون وراء امامکم، فلا تفعلوا ...	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۲، ص ۲۱۸، رقم ۲۰۸۱	صحیح صلاة النبي، ص ۹۳
اوص بال عشر اوص بالثلث و الثلث کبیر (کثیر).	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۲، ص ۲۳۲، رقم ۲۱۲۰	صحیح سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۸۷، رقم ۷۸۰

تصحیح	تضعیف	روایت	
صحیح الجامع الصغير و زیادته، ج ٥، ص ١٢٧، رقم ٥٤٢٧	تخریج المشکاة، ج ١، ص ١١٨، رقم ٣٦٨	بال رسول الله مقام عمر خلفه بکوز من ماء ...	٤٧
صحیح الجامع الصغير و زیادته، ج ٥، ص ١٩٤، رقم ٥٦٩٨	ارواء الغلیل، ج ٣، ص ٣٥٠	بحث رسول الله عمر علي الصدقه فقيل ...	٤٨
صحیح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٤١٨، رقم ٣٤٢٧	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٢، ص ٨٢، رقم ٦١٥	التائب من الذنب كم لاذنب له.	٤٩
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ٧٢٩، رقم ٩٩٤	تخریج المشکاة، ج ٢، ص ٨٥٢، رقم ٢٧٩٩	التجار يحشرون يوم القيمه فجاراً الامن اتقي.	٥٠
صحیح ابی داود، ج ٢، ص ٣١٤، رقم ١٩٢٠	تخریج المشکاة، ج ٢، ص ٩٧٩، رقم ٣٢٨٤	ثلاث جدهن جد و هزلهن جد: النکاح و ...	٥١
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٣، ص ٤٥٣، رقم ١٤٦٩	تخریج المشکاة، ج ١، ص ٢١٢، رقم ٦٧٢	ثنتان لاتردان الدعاء عند النداء و عند الباس ...	٥٢
صحیح سنن النسائي، ج ٢، ص ٥٥٧، رقم ٢٤٦٣	ضعيف الجامع و زيادته، ج ٣، ص ٨٠، رقم ٢٩٣٧	جهاد الكبير و الصغير، و الضعيف و المره: الحج و العمره.	٥٣
صحیح الترغيب و الترهيب، ج ١، ص ٩١، رقم، ٢١٣	ضعيف الجامع و زيادته، ج ٣، ص ٩١، رقم، ٢٦٨٦	حبذا المتخللون في امتي في الوضوء و الطعام.	٥٤
صحیح ابن ماجه، ج ٢، ص ٢٦١، رقم ٢٨٠٩	تخریج مشکاة المصابيح، ج ٢، ص ١٢٨٨، رقم ٤٥٧٣	الحجامه على الریق امثل و فيه شفاء و بركه ...	٥٥
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٣، ص ٢٢٩، رقم ١٢٢٧	تخریج مشکاة المصابيح، ج ٣، ص ١٧٣٨، رقم ٦١٦٠	حسين مني و انا من حسين ...	٥٦



تصحيح	تضعيف	روايت	
صحيح الجامع الصغير و زيادته، ج ۲، ص ۲۳۹، رقم ۲۳۷۴	صحيح ابن خزيمه، ج ۲، ص ۳۵۴	خطبنا رسول الله يوما فقرا (ص) فلما مرَّ بالسجده ...	۵۷
صحيح سنن ترمذي، ج ۲، ص ۳۰۷، رقم ۲۰۳۸	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ۳، ص ۱۴۸، رقم ۲۹۵۷	دب اليكم داء الامم قبلكم الحسد و البغضاء.	۵۸
غاية المرام، ص ۱۲۷، رقم ۱۷۲	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ۳، ص ۱۵۱، رقم ۲۹۷۰	درهم ربا اشد عند الله من سته و ثلاثين زنيه.	۵۹
صحيح ابوداود، ج ۲، ص ۴۴۶، رقم ۲۰۴۵	صحيح ابن خزيمه، ج ۳، ص ۲۱۴، رقم ۱۹۳۸ سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ۴، ص ۴۳۰، رقم ۱۹۶۱	دعاني رسول الله الى السحور فقال: ...	۶۰
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ۴، ص ۵۶۰، رقم ۱۹۲۷	تخريج المشكاة، ج ۳، ص ۱۴۱۹، رقم ۵۱۳۳	الدواوين ثلاثة: ديوان لا يغفره الله: الاشارك بالله ...	۶۱
ارواء الغليل، ج ۴، ص ۳۵۱	تخريج المشكاة، ج ۱، ص ۴۵۹، رقم ۱۴۶۱	ذبح النبي يوم الذبح كبشين اقرنين املحين ...	۶۲
صحيح الترغيب و الترهيب، ج ۲، ص ۵۶	تخريج مشكاة المصابيح، ج ۱، ص ۷۴، رقم ۲۱۳	ذكر لرسول الله رجلا: احدهما عابد و الآخر عالم ...	۶۳
صحيح الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۳۶۹، رقم ۸۷۱	صحيح ابن خزيمه، ج ۴، ص ۹۵	ذكر لي ان الاعمال تتباهي، فتقول الصدقه ...	۶۴
ارواء الغليل، ج ۱، ص ۱۲۸، رقم ۸۹	صحيح ابن خزيمه، ج ۱، ص ۸۶، رقم ۱۶۷	رايت عثمان بن عفان (رضي الله عنه) يتوضا ثلاثاً ثلاثاً ...	۶۵
صحيح النسائي، ج ۲، ص ۶۶۶، رقم ۲۹۷۱ صحيح ترمذي، ج ۲، ص ۱۳۳، رقم ۱۳۶۱	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ۳، ص ۱۷۸، رقم ۳۰۸۷	رباط يوم في سبيل الله خير من الف يوم ...	۶۶

تصحیح	تضعیف	روایت	
غایة المرام، ص ٢٢٤، رقم ٣٩٨	ضعیف ابی ماجه، ص ١٤٦، رقم ٤١٧ ارواء الغلیل، رقم ١٩٩٥ سلسله الاحادیث الضعیفه، رقم ٢٩٨١ ضعیف الجامع و زیادته، ج ٢، ص ٣٨، رقم ١٤٢٠	زوجت عائشه ذات قرابه لها من الانصار فجاء رسول الله ... .	٦٧
صحیح الترغیب و الترهیب، ج ١، ص ٢٢٣	صحیح ابن خزیمه، ج ٢، ص ٥٢	سألت النبی عن مسح الحصى فی الصلاة فقال ... .	٦٨
ارواء الغلیل، ج ٢، ص ٩٨-٩٩، رقم ٣٧٧	صحیح ابن خزیمه، ج ٢، ص ٦٠	سألت رسول الله عن کل شیء حتی سألته عن مسح ...	٦٩
صحیح سنن النسائی، ج ١، ص ٢٧٩، رقم ١٢٣٢	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٣، ص ٢١٠، رقم، ٣٢٣٣	سبحی الله عشرأ و احدیه عشرأ و ... .	٧٠
صحیح سنن النسائی، ج ٢، ص ٤٣٨، رقم ١٩٢٧٧	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٣، ص ٢٤٣، رقم، ٣٣٧٠	السلام علیکم دارقوم مؤمنین، و انا و ایاکم متواعدون ... .	٧١
صحیح الترمذی، ج ٢، ص ٣٤٦، رقم، ٢١٧٠	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٣، ص ٢٤٣، رقم ٣٣٧٢	السلام قبل الکلام.	٧٢
صحیح الترغیب و الترهیب، ج ١، ص ١٩، رقم ٣٣	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٣، ص ٢٥٦، رقم ٣٤٣٣	الشرك فیکم اخفی من دیبب النمل و سادلک علی شیء ... .	٧٣
صحیح سنن الترمذی، ج ١، ص ١٣٦، رقم ٣٥٩	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٣، ص ٢٧٥، رقم ٣٥١٣	صلاة اللیل مثنی مثنی، فاذا حقت الصبح ... .	٧٤
صحیح الجامع الصغیر و زیادته، ج ٣، ص ٢٤٥، رقم ٣٦٧٦	فضل الصلاة علی النبی، ص ٤٨، رقم ٤٥	صلوا علی انبیاء الله و رسله فان الله بعثهم کما بعثنی.	٧٥

تصحيح	تضعيف	روايت	
صحیح سنن النسائي، ج ۱، ص ۳۵۱، رقم ۱۵۰۹	صحیح ابن خزيمة، ج ۲، ص ۲۱۰، رقم ۱۲۰۱	صلی رسول الله المغرب في مسجد بني عبدالاشهل ....	۷۶
صحیح الجامع الصغير وزيادته، ج ۶، ص ۷۵، رقم ۶۸۸۰	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۷، رقم ۶۱۵۶	طرقت النبي ذات ليلة في بعض الحاجه فخرج النبي.	۷۷
صحیح سنن الترمذي، ج ۱، ص ۳۰۲، رقم ۸۲۴	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۴، ص ۱۹، رقم ۳۶۶۰	الطفل لا يصلي عليه و لا يرث و لا يورث ....	۷۸
صحیح الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۳۴، رقم ۷۰	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۴، ص ۱۲، رقم ۳۶۲۸	طلب العلم فريضة على كل مسلم.	۷۹
صحیح الجامع الصغير وزيادته، ج ۴، ص ۱۳، رقم ۳۸۱۹	تخریج المشكاة، ج ۳، ص ۱۷۷۱، رقم ۶۲۸۱	طوبى لمن رانى و امن من مرة و طوبى لمن لم يرنى ....	۸۰
صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶، رقم ۹۷	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۲، رقم ۶۰۸۳	علي مني و أنا من علي و لا يودي عني إلا أنا و علي.	۸۱
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ۴، ص ۵۵۴، رقم ۱۹۲۲، صحیح سنن الترمذي، ج ۱، ص ۲۳۹، رقم ۶۳۹	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۴، ص ۸۶، رقم ۳۹۴۷	الغنيمة الباردة الصوم في الشتاء.	۸۲
تخریج مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۳۲۴، رقم ۱۰۳۰	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۴، ص ۹۵، رقم ۳۹۸۶، ضعيف ابي داود، ص ۲۵۰	فضلت سورة الحج بان فيها سجدتين و من لم يسجد هما فلا يقرأهما.	۸۳
صحیح سنن النسائي، ج ۱، ص ۵، رقم ۱۱	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۴، ص ۱۰۵، رقم ۴۰۳۱	الفطرة خمس: الختان و حلق اعانه و ننف الابط و تقليم الاظفار ....	۸۴
صحیح سنن الترمذي، ج ۲، ص ۲۱۵، رقم ۱۷۱۳، صحیح ابن ماجه، رقم ۲۲۱۱	تخریج المشكاة، ج ۲، ص ۹۱۸، رقم ۳۰۴۸	القاتل لا يرث.	۸۵

تصحيح	تضعيف	روايت	
صحيح ابى داود، ج ١، ص ٨٧، رقم ٤١٥	ضعيف الجامع وزيادته، ج ٤، ص ١٠٩، رقم ٤٠٤٩	قال الله عز وجل: افترضت على امتك خمس صلوات و عهدت عندي ...	٨٦
صحيح سنن الترمذي، ج ٢، ص ٩٦٨، رقم ٩٦٨	ضعيف الجامع وزيادته، ج ٤، ص ١٧٩، رقم ٤٣٦٣	كان صلى الله عليه وآله اذا بعث سرية أو جيشاً بعثهم من اول النهار	٨٧
صحيح الكلم الطيب، ص ٧٠	ضعيف الجامع الصغير وزيادته، ج ٥، ص ١٩٠، رقم ٤٤١١	كان صلى الله عليه وآله اذا رأى الهلال قال: اللهم اهله علينا بالامن ...	٨٨
ارواء الغليل، ج ٣، ص ٩٧، صحيح سنن الترمذي، ج ١، ص ١٦٢، رقم ٤٣٣، صحيح ابى داود، رقم ١٠٠٠	تخريج مشكاة المصابيح، ج ١، ص ٣٧٢	كان ابن عمر اذا صلى الجمعة يمكنه تقدم ...	٨٩
صحيح الجامع وزيادته، ج ١، ص ٣٢٤، رقم ٦٢٤	صحيح ابن خزيمة، ج ٤، ص ٢٢١، رقم ٤٦٠٩	كان اذا سجد ضم اصابعه.	٩٠
تخريج مشكاة المصابيح، ج ٢، ص ٨٢٣، رقم ٢٦٩٠	ارواء الغليل، ج ٤، ص ٢١٢، رقم ١٠٢٤	كان الركبان يمرون بنا ونحن مع رسول الله محرمات ...	٩١
صحيح الجامع الصغير وزيادته، ج ٤، ص ٢٢٧، رقم ٤٦٣٨	تخريج المشكاة، ج ١، ص ٤٤٣، رقم ١٤١٤	كان النبي اذا استوي علي المنبر استقبلناه بوجوهنا.	٩٢
صحيح سنن الترمذي، ج ١، ص ١٦٨، رقم ٤٤٦	صحيح ابن خزيمة، ج ٢، ص ٣٦٢، رقم ١٤٦٨	كان النبي اذا خرج الي العيدين رجع في غير الطريق ...	٩٣
صحيح سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٨٩، رقم ٩٤١	ضعيف الجامع وزيادته، ج ٤، ص ١٨، رقم ٤٣٦٧، سلسلة الاحاديث الضعيفه، رقم ٤١١٨	كان امن اذا توضأ صلى ركعتين ثم خرج الى الصلاة.	٩٤

تصحیح	تضعیف	روایت	
صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲۸، رقم ۶۲۵	ضعیف الجامع و زيادته، ج ۴، ص ۱۸۷، رقم ۴۴۰۱	كان رسول اذا دخل المسجد يقول بسم الله و السلام...	۹۵
صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۵، رقم ۶۵۷	صحیح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۲۳۹، رقم ۴۷۰	كان رسول الله اذا الفتح الصلاة رفع يديه حذو منكبيه ...	۹۶
صحیح سنن النسائي، ج ۱، ص ۲۳۷، رقم ۱۰۵۷	صحیح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۳۲۶	كان رسول الله اذا صلى جنّي.	۹۷
صحیح سنن ابي داود، ج ۱، ص ۲۴۶، رقم ۱۱۷۹	صحیح ابن خزيمة، ج ۲، ص ۱۸۸، رقم ۱۱۵۹، رقم ۱۱۵۹	كان قراوة النبي بالليل يرفع طوراً و يخفض طوراً.	۹۸
صحیح سنن نسائي، ج ۲، ص ۵۰۸، رقم ۲۲۷۴	ضعیف الجامع الصغير و زيادته، ج ۴، ص ۲۲۴، رقم ۴۵۷۴	كان يصوم تسع ذي الحجة و يوم عاشوراء و ثلثه ايام من كل شهر ...	۹۹
صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۴۷، رقم ۷۲۵ صحیح سنن ابي داود، رقم ۸۲۸	صحیح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۳۳۴، رقم ۶۶۸	كان يقول في ركوع سبحان ربي العظيم و بحمده ...	۱۰۰
صحیح ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۲۰، رقم ۳۷۲ سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ۳، ص ۲۰۳، رقم ۱۳۱۶	ضعیف الجامع و زيادته، ج ۴، ص ۱۳۷، رقم ۴۱۶۶	كبري الله مائة مره و احمدي الله مائد مرآة ...	۱۰۱
ارواء الغليل، ج ۳، ص ۴۰۷	غاية المرام، ص ۱۵۳، رقم ۲۴۵	كفى بالمرء اثمأ ان يضيع من يقوت.	۱۰۲
صحیح سنن ابي داود، ج ۳، ص ۹۲۰، رقم ۴۰۶۷	ضعیف الجامع و زيادته، ج ۴، ص ۱۵۷، رقم ۴۲۷۰	كلمات لا يتكلم بمن احد في مجلسه عند فراغه ثلاث مرات الا ...	۱۰۳
صحیح الجامع الصغير و زيادته، ج ۱، ص ۶۳، رقم ۱۸	ضعیف الجامع و زيادته، ج ۴، ص ۱۴۵، رقم ۴۲۰۸	كلوا الزيت و ادنوا به ...	۱۰۴

تصحيح	تضعيف	روايت	
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٦٥٤، رقم ٣٧٩	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ٤، ص ١٤٥، رقم ٤٢٠٨	كلوا الزيت و ادهنوا به فانه طيب مبارك.	١٠٥
صحيح سنن الترمذي، ج ٢، ص ١٦٠، رقم ١٤٧٨	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ٤، ص ١٤٦، رقم ٤٢١٣	كلوا فاني لست كاحدكم، اني اخاف ان اوذي صاحبي.	١٠٦
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ٤٨٠، رقم ٨١٧	تخريج مشكاة المصابيح، ج ٣، ص ١٣٢٥، رقم ٤٦٧٦، ج ٢، ص ١٣٢٥، رقم ٤٦٧٦	لاتاذنوا لمن لم يبدأ بالسلام.	١٠٧
صحيح سنن الترمذي، ج ٣، ص ٨٩، رقم ٢٥٥٣	ضعيف الجامع وزيادته، ج ٦، ص ٦٠، رقم ٦٢٠٢	لاتبوعوا القينات و لاتشتروهن و لا تعلموهن....	١٠٨
صحيح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٤٤، رقم ١٩١٦	ضعيف الجامع وزيادته، ج ٦، ص ٦٢، رقم ٦٢١٢	لاتجوز شهادة خائن و لاخائنه و لا محدود في الاسلام....	١٠٩
صحيح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٤٤، رقم ١٩١٦	ضعيف الجامع وزيادته، ج ٦، ص ٢٦، رقم ٦٢١٢	لاتجوز شهادة خائن و لاخائنه و لا محدود في الاسلام....	١١٠
صحيح سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١١٤، رقم ٥٦٣	صحيح ابن خزيمة، ج ١، ص ١٧٥	لاتزال امتي على الفطرة ما لم يؤخروا....	١١١
صحيح الترغيب و الترهيب، ج ١، ص ٤٣٧	تمام المنه، ص ٤٠٦	لاتصوموا يوم السبت الا فيما افترض عليكم....	١١٢
صحيح سنن ابي داود، ج ٢، ص ٤٠٣، رقم ١٨٧٩	غاية المرام، ص ١٥٦، رقم ٢٥١	لاتضربن امّا «الله» فجاء عمر إلى النبي فقال: ....	١١٣

روايت	تضعيف	تصحیح
۱۱۴	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۶، ص ۷۲، رقم ۶۲۶۰ ضعيف الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۶۸	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸ اقتضاء العلم العمل، ص ۱۰۰ - ۱۰۲
۱۱۵	غاية المرام، ص ۱۵۲، رقم ۲۴۲	صحیح الجامع الصغير و زيادته، ج ۶، ص ۱۶۷، رقم ۷۲۶۸
۱۱۶	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۶، ص ۶۰، رقم ۶۲۰۰	صحیح الجامع الصغير و زيادته، ج ۶، ص ۱۸۰، رقم ۷۳۱۷
۱۱۷	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۶، ص ۸۰، رقم ۶۳۰۴	صحیح سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۸۸، رقم ۱۸۱۴
۱۱۸	ضعيف الجامع وزيادته، ج ۶، ص ۸۳، رقم ۶۳۲۲	سلسله الاحاديث الصحيحه، رقم ۲۱۹۰ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۶، رقم ۲۱۳۲
۱۱۹	تخریج المشكاة، ج ۳، ص ۱۷۵۹، رقم ۶۲۴۱	سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ۳، ص ۲۳۶، رقم ۱۲۳۴
۱۲۰	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ۶، ص ۸۶، رقم ۶۳۳۸	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۱، رقم ۲۷۵
۱۲۱	ارواء الغليل، ج ۳، ص ۱۷	صحیح الجامع الصغير و زيادته، ج ۶، ص ۱۴۹، رقم ۷۱۷۹
۱۲۲	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ۶، ص ۹۰، رقم ۶۳۶۰	صحیح الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۲۲۲، رقم ۵۵۵

تصحیح	تضعیف	روایت	
سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج ١، ص ٢٨٦، رقم ١٧٥	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٦، ص ٩٢، رقم ٦٣٦٧	لا یشربن احد منکم قائماً فمن نسی فلیستقی: ...	١٢٣
صحیح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٧١، رقم ٢٠٣٠	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ٦، ص ٨٥، رقم ٦٣٣٣	لا یووی الضالة الا ضال.	١٢٤
صحیح سنن النسائی، ج ٣، ص ١٠٤٦، رقم ٤٧٢٢	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ٥، ص ١٥، رقم ٤٦٨٦	لعن الله اکل الربا و موکله و کاتبه و مانع الصدقه ...	١٢٥
صحیح سنن الترمذی، ج ٣، ص ٦٨، رقم ٢٥٠٤	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٥، ص ٣٢، رقم ٤٧٧١	لما انتهینا بیت المقدس لیله اسری بی قال جبرئیل ...	١٢٦
صحیح سنن النسائی، ج ٢، ص ٥٤٧، رقم ٢٤٢٤	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٥، ص ٤٥، رقم ٤٨٢١	لو تعلمون ما فی المساله ماش احد الی احد یسئله شیئاً.	١٢٧
صحیح سنن النسائی، ج ٣، ص ١٠٤٥، رقم ٤٧١٢	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٥، ص ٤٩، رقم ٤٨٤٦	لو کنت امرأة لغيرت اظفارک بالحناء.	١٢٨
صحیح الجامع الصغیر و زیادته، ج ٥، ص ٧٥، رقم ٥٢١٩	تخریج المشکاة، ج ١، ص ٦١، رقم ١٧١	لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل ...	١٢٩
صحیح الترغیب و الترهیب، ج ١، ص ٣٣٩، رقم ٩٤٩	سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعه، ج ٣، ص ٦٤٨، رقم ١٤٥١	لیس صدقة اعظم اجراً من ماء.	١٣٠
صحیح سنن النسائی، ج ٢، ص ٦٨٨، رقم ٣٠٦١	ضعیف الجامع و زیادته، ج ٥، ص ٦٥، رقم ٤٩٢٧	لیس للولی مع الثیب امر و الیتیمه تستامر و صحبتها اقرارها.	١٣١
صحیح الجامع الصغیر و زیادته، ج ٥، ص ١٠٠، رقم ٥٣١٠	ارواء الغلیل، ج ٥، ص ١١١، رقم ١٢٧٠	لیس منّا من تشبه بغيرنا.	١٣٢



روایت	تضعیف	تصحیح
۱۳۳	غایة المرام، ص ۱۷۶، رقم ۲۸۹	صحیح الجامع الصغير و زیادته، ج ۵، ص ۱۰۱، رقم ۲۵۵۳
۱۳۴	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۷۲، رقم ۴۹۶۲	صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۷۶، رقم ۴۳۳
۱۳۵	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۹۹، رقم ۵۰۹۰	صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۳۷، رقم ۳۴۵
۱۳۶	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۲، ص ۹۲۳، رقم ۳۰۶۷	صحیح الجامع الصغير و زیادته، ج ۵، ص ۱۵۲، رقم ۵۵۳۳
۱۳۷	غایة المرام، ص ۴۷، رقم ۴۶، ۴۷ و ۴۸.	صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۴۵۷، رقم ۱۰۸۴
۱۳۸	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۱۱۶، رقم ۵۱۷۹	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۹۶، رقم ۲۹۶۰
۱۳۹	تخریج مشکاة، ج ۱، ص ۵۴۹، رقم ۱۷۵۴	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶۸، رقم ۱۳۰۴
۱۴۰	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۱۲۵، رقم ۵۲۱۸	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶۷، رقم ۱۳۰۱
۱۴۱	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۱۳۴، رقم ۵۲۶۴	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۶۷، رقم ۳۲۳۵
۱۴۲	ضعیف الجامع الصغير و زیادته، ج ۵، ص ۱۳۵، رقم ۵۳۶۵	صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۱، رقم ۱۷۳
۱۴۳	تخریج مشکاة، ج ۱، ص ۴۴۵، رقم ۱۴۱۹	ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۸۴، رقم ۶۲۲

روایت	تضعیف	تصحیح
١٤٤	من ادركه الاذان في المسجد ثم خرج لم يخرج له حاجة و هو ...	ضعيف الجامع و زيادته، ج٥، ص١٥٦، رقم ٥٣٨١
١٤٥	من اراد الحجامه فليتحتر سبعة عشر و تسعه عشر و ...	ضعيف الجامع و زيادته، ج٥، ص١٥٨، رقم ٥٣٩٣
١٤٦	من استفاد مالاً فلا زكاة عليه حتى يحول عليه الحول.	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج٥، ص١٦٣، رقم ٥٤١٣
١٤٧	من اني عرّافاً او كاهناً فصدّقه بها يقول فقد كفر ...	غاية المرام، ص١٧٦
١٤٨	من تعلم الرمي ثم تركه فقد عصاني.	ضعيف الجامع و زيادته، ج٥، ص١٨٥، رقم ٥٥٣٧
١٤٩	من ثابر على اثنتي عشرة ركعة من السنّة، بنى الله بيتاً ...	ضعيف الجامع و زيادته، ج٥، ص١٨٨، رقم ٥٥٥٠
١٥٠	من جامع المشرك و سكن معه فانه مثله.	ارواء الغليل، ج٥، ص٣٢
١٥١	من حافظ على اربع ركعات - من صلى اربع ركعات - قبل الظهر ...	صحیح ابن خزيمة، ج٢، ص٢٠٥، رقم ١١٩٠
١٥٢	من حج و لم يرفث و لم يفسق غفر له ما تقدم من ذنبه.	ضعيف الجامع و زيادته، ج٥، ص١٩١، رقم ٥٥٦٤

تصحیح	تضعیف	روایت	
ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۱۹۳، رقم ۵۵۷۴ صحیح سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۲۴، رقم ۴۰۸۶	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۱۹۳، رقم ۵۵۷۱	من حی مؤمنا من منافق یغتابه، بحث اله ملکا... .	۱۵۳
صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۵۳، رقم ۲۷۲۸	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۱۹۸، رقم ۵۵۹	من رای صاحب بلاء فقال: الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ... .	۱۵۴
صحیح سنن النسائی، ج ۱، ص ۲۹۲، رقم ۱۲۸۲	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۲۰۴، رقم ۵۶۳۲	من سبح فی دبر صلاة الغداة مائة تسبیحه و هلل مائة تهلیلہ ... .	۱۵۵
صحیح ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۹، رقم ۲۰۶۳	ضعیف الجامع و زیادته، ج ۵، ص ۲۰۵، رقم ۵۶۳۵	من ستر عورة اخیه المسلم ستر الله عورته یوم القیمة...	۱۵۶
صحیح سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۱۲، رقم ۲۰۵۵	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ۵، ص ۲۱۱، رقم ۵۶۳۲	من صام رمضان و صلی الصلوات و حج البیت کان حقاً...	۱۵۷
صحیح الجامع الصغیر و زیادته، ج ۵، ص ۳۲۲، رقم ۲۴۴/۱ ۶۲۶۳ صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۴۴	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۴۹۵، رقم ۱۵۷۵	من عاد مریضاً نادى مناد من السماء طبت مطالب ... .	۱۵۸
سلسله الاحادیث الصحیحہ، ج ۱، ص ۱۷۹، ج ۱، ص ۱۸۱ صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۹۰	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۳۰۹	من قال قبل ان ینعرف و یشنی رجلیه من صلاة المغرب ... .	۱۵۹
صحیح الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۹۰، رقم ۴۷۲	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ۵، ص ۲۲۹، رقم ۵۷۵۱	من قال لا اله الا الله وحده لاشریک له، له الملك و له الحمد ... .	۱۶۰

تصحيح	تضعيف	روايت	
صحیح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٠٦، رقم ٢١٧٦	ضعيف الجامع الصغير و زيادته، ج ٥، ص ٢٣١، رقم ٥٧٦٤	من قتل مجاهداً له ذمة الله رسوله فقد خفر ذمة الله ...	١٦١
صحیح سنن ابى داود، رقم ٢٢٦١ صحیح ابن ماجه، رقم ٢٢٣١	تخریج المشكاة المصابيح، ج ٢، ص ١١٢٣، رقم ٣٨٢٠	من لم يغزو لم يجهز غازيا ...	١٦٢
صحیح الجامع الصغير و زيادته، ج ٥، ص ٣٦٥، رقم ٦٤٧ سلسلة الاحاديث الصحيحة، ج ٢، ص ٦٣٥، رقم ٩٢٨	تخریج المشكاة، ج ٣، ص ١٤٠١، رقم ٥٠٣٦	من هجراخاه سنة كسفك دمه!	١٦٣
الارواء الغليل، ج ١، ص ٢٧٠ صحیح سنن ابى داود، ص ٤١٧	صحیح ابن خزيمة، ج ١، ص ١٨١	نزل جبرئيل عليه السلام فاجزني بوقت الصلاة فصليت ...	١٦٤
احكام الجنائز و بدعها، ص ٧٠	تخریج المشكاة، ج ١، ص ٥٤٩، رقم ١٧٥٢	نهى رسول الله ان تتبع جنازة معها رائه.	١٦٥
صحیح الترمذی و الترمذی، ج ١، ص ٦٤، رقم ١٥٠	ارواء الغليل، ج ١، ص ٩٣، رقم ٥٥	نهى رسول الله ان يبال في الحجر، قالوا القتاده: ما يكره ...	١٦٦
صحیح سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٢٤٠، رقم ٢٧١٦ سلسلة الاحاديث الصحيحة، رقم ٢٣٩٤	ارواء الغليل، ج ٧، ص ٤٠، رقم ١٩٨٢	نهى رسول الله عن مطعمين عن الجلوس على مائدة ...	١٦٧

تصحیح	تضعیف	روایت	
صحیح سنن ابی داود، ج ۳، ص ۸۹۴، رقم ۳۹۴۸ صحیح سنن ابی داود، ج ۳، ص ۸۹۴	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۳۹، رقم ۱۱۲؛ السنه، رقم ۴۷۱۴ تخریج مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۳۹، رقم ۱۱۲	الوائده و المؤودة فی النار.	۱۶۸
صحیح الجامع الصغیر و زیادته، ج ۶، ص ۱۰۵، رقم ۶۹۷۸	ضعیف سنن النسائی، ص ۱۶۴، رقم ۲۸۷	والله لا تجدون بعدي رجلا هو اعدل مني.	۱۶۹
شرح الطحاویه، مقدمه ص ۲۵	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ۶، ص ۴۳، رقم ۶۱۱۶	هي ما بني ان يجلس الامام الى ان تقضى الصلاة.	۱۷۰
صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶، رقم ۱۵۰، السنه ص ۲۰۰، رقم ۴۵۹	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ۶، ص ۹۷، رقم ۶۳۳۸	يا ابا رزين اليس كلکم يرى القمر ليله البدر ....	۱۷۱
صحیح سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۳۷، رقم ۲۴۲۱	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ۶، ص ۹۹، رقم ۶۳۹۸	يا ايها الناس انّ على اهل كل بيت في كل عام اضحيه و عنيرة.	۱۷۲
صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۷۷، رقم ۲۸۷۶ سلسله الاحاديث الصحیحة، رقم ۴۸۲۳	ضعیف الجامع الصغیر و زیادته، ج ۶، ص ۱۰۷، رقم ۱۴۱۰ سلسله الاحاديث الضعیفة، رقم ۳۵۷۴	يا سفيان لاتسبل ازارك، فانّ الله لا يحب المسبلين.	۱۷۳
صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۳۳، رقم ۱۱۳۹	تخریج مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۴۱۹	يا عباس يا عماء الا اعطيك؟ الا امنحك؟	۱۷۴

ب) اشخاصی که به طور متناقض تضعیف و توثیق شده‌اند:

توثیق	تضعیف	نام شخص	
سلسله الاحاديث الصحیحة، ج ۱، ص ۵۱۸	سلسله الاحاديث الضعیفه، ج ۴، ص ۲۱۶	ابراهيم بن مهاجر	۱

توثيق	تضعيف	نام شخص	
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٣، ص ٤٢٦	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٢، ص ٢٢٥	ابراهيم بن هاني	٢
ارواء الغليل، ج ٨، ص ٧	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٤، ص ٧١	اجلح بن عبدالله الكوفي	٣
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٧٣٩	سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٧٣٩	اسامه بن زيد العروي	٤
ارواء الغليل، ج ٦، ص ٢٧٤	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ١، ص ٥٠٥	اسامه بن زيد الليثي	٥
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٦٣٠	ارواء الغليل، ج ٥، ص ٣٥٧	اسماعيل بن مرزوق الكعبي	٦
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٤٥٠	ارواء الغليل، ج ٢، ص ٢٨٨	اشعث بن اسحق بن سعد	٧
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ٢٧٨	ارواء الغليل، ج ٥، ص ٧٦	ام حبيب بنت العرباض	٨
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ١٨١	ارواء الغليل، ج ٧، ص ٣٥	ايوب بن سويه	٩
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٥٥٨	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٤، ص ٣١٢	برج بن فضاله	١٠
ارواء الغليل، ج ٣، ص ٢٠	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٣، ص ٥٩	حبيب بن ابي حبيب	١١
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ٦٤٥	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٤، ص ٦٢	حجاج بن قرافصه	١٢
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٥، ص ٥٣٥	ارواء الغليل، ج ٢، ص ٢٨١	خديجة بن معاويه	١٣
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ٦٦١	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٤، ص ١٠٩	حريث بن سائب اسدي	١٤
سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ١٨٩	سلسله الاحاديث الضعيفه، ج ٣، ص ٤١٠	حسن بن يحيى الخشبي	١٥

نام شخص	تضعیف	توثیق
۱۶ حکم بن ابان	ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۱۸۶	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۵۰۱
۱۷ حماد بن ابی سلیمان	ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۸۱	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۳۲۱
۱۸ رباب بنت صلیح الغبیه	ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۵۰ صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۲۷۸، رقم ۲۰۶۷	ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۳۸۸
۱۹ ربیعہ بن ناجز	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۲۷۹	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۵۸۲
۲۰ رشد بن سعد	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۳، ص ۵۳	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۳، ص ۷۹
۲۱ زائده بن نشیط	صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۱۸۸، رقم ۱۱۵۹	صحیح سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۴۶، رقم ۱۷۷۹
۲۲ زکریا ابن ابی زائده	ارواء الغلیل، ج ۷، ص ۴۷	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۲۰۹
۲۳ ساک بن حرب	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۳، ص ۱۹۱	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۵۴۹
۲۴ سعید بن سالم	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۷۸۰	ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۲۱۱
۲۵ سلام بن سلیمان بن سوار المدائنی	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۴، ص ۳۰۳	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۶۵
۲۶ سوّار بی داود المزنی	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۲، ص ۳۷۴	ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۱۶۹
۲۷ شیب بن بشر	ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۳۳۲	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۶۲۲
۲۸ شر حبیل بن مسلم	ارواء الغلیل، ج ۵، ص ۲۴۶	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۱، ص ۱۶۳

توثیق	تضعیف	نام شخص	
ارواء الغلیل، ج ٣، ص ٧٨	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٤، ص ٣٥١	شعیب بن رزیک شامی	٢٩
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٤، ص ٤٣٨، ج ٥، ص ٥٨٣	ارواء الغلیل، ج ٥، ص ١٣٣، سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٣، ص ٦٦٦	شهر بن حوشب	٣٠
السند، ص ١١٧، رقم ٢٦٥	ارواء الغلیل، ج ٢، ص ١٥١	شیبان بن فروخ	٣١
ارواء الغلیل، ج ٣، ص ١٥٠	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٤، ص ١٤٣	صالح بن ابی عریب	٣٢
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ١، ص ٣٧٧	ارواء الغلیل، ج ٦، ص ٢٤٢	صالح بن رستم	٣٣
ارواء الغلیل، ج ٢، ص ٢٩٩، سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٤، ص ٥٦٩	ارواء الغلیل، ج ١، ص ١٤١	صعق بن حزن	٣٤
سلسله الاحادیث الصحیحه، رقم ١٤٠٨	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٣، ص ٣٩٩	ضحاک بن عبدالرحمن بن عرزب	٣٥
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ١، ص ١٨٢	ارواء الغلیل، ج ٤، ص ٢٧٧	ضحاک بن عثمان	٣٦
سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٤، ص ٤١٢	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٣، ص ٣٢٧	عاصم بن بهدله	٣٧
ارواء الغلیل، ج ٥، ص ٢٣٧	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٢، ص ٣٧٠	عباد بن راشد	٣٨
سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٤، ص ٤٤٢	ارواء الغلیل، ج ٣، ص ٢٨٧	عبدالرحمن بن اسحق قرشی	٣٩
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٣، ص ١٨٨	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ١، ص ٧٨٧	عبید بن عبدالواحد بن شریک	٤٠
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٢، ص ٤٣٢	ارواء الغلیل، ج ٥، ص ٢٣٧	عتبة بن سعید ضبیّ	٤١



توثيق	تضعيف	نام شخص	
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٣٦٥	سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٥، ص ٥٢٧	عكرمة بن عمار	٤٢
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٢٥	ارواء الغليل، ج ٧، ص ١٣	علي بن سعيد رازي	٤٣
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٢، ص ٢٥٩	سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٣٧١	عمر بن علي المقدس	٤٤
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٥، ص ٦٠٨	ارواء الغليل، ج ٣، ص ٢٥٠	عمرو بن مالك نكري	٤٥
ارواء الغليل، ج ٢، ص ١٧٣	سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٣٧٤	عمرو بن مرزوق	٤٦
ارواء الغليل، ج ١، ص ٣٣	سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٤٨٤	فضل بن حباب	٤٧
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٨٩	سلسلة الاحاديث الضعيفه، ج ٣، ص ٣٢٣	فليح بن سليمان	٤٨
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٤٩	ارواء الغليل، ج ٧، ص ١٩٨	قيصة بن عقبه	٤٩
ارواء الغليل، ج ٦، ص ٢٤١	سلسلة الاحاديث الضعيفه، ج ٣، ص ٥٣٩	قطن بن نير	٥٠
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٣، ص ٤٨١	سلسلة الاحاديث الضعيفه، ج ٤، ص ٢٨٢	قنان بن عبدالله نهمي	٥١
ارواء الغليل، ج ٥، ص ١٤٥	سلسلة الاحاديث الضعيفه، ج ٢، ص ٣٢٢	قيس بن ربيع	٥٢
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٣، ص ٣٨٥	سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ٤، ص ٣٢٨	كثير بن زيد	٥٣
صحيح سنن النسائي، ج ١، ص ٢٧٢، رقم ١٢٠٦	منزلة السنه، ص ٢٢٢	مالك بن خير خزائمي	٥٤
سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج ١، ص ٦١٣	ارواء الغليل، ج ٣، ص ٢٤٢	مجااعة بن زبير	٥٥

توثیق	تضعیف	نام شخص	
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٢، ص ٣١٣	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٥، ص ١٦٩	محمد بن اشعث	٥٦
ارواء الغلیل، ج ١، ص ٨٨	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٣، ص ٢٢٥	محمد بن حمید رازی	٥٧
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ١، ص ١٣٤ سلسله الاحادیث الضعیفه، ٦٠٧/٣	ارواء الغلیل، ج ٨، ص ٦١ ارواء الغلیل، ج ٧، ص ٣٣٢	محمد بن راشد المکحولی	٥٨
ارواء الغلیل، ج ٥، ص ٢٧٥	ارواء الغلیل، ج ٣، ص ٢٨٣	محمد بن صالح التیّار	٥٩
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٤، ص ١٥٦	ارواء الغلیل، ج ٧، ص ١٠٧	محمد بن عقمان بن ابی شیبّه	٦٠
ارواء الغلیل، ج ٣، ص ١١	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ١، ص ٤٢	مسکین بن بکر	٦١
سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٢، ص ٢١٠	ارواء الغلیل، ج ٦، ص ٣٥	مشرح بن هاعان	٦٢
ارواء الغلیل، ج ٤، ص ٢٧٥	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٤، ص ٣١٧	مقسم بن بجره	٦٣
ارواء الغلیل، ج ٧، ص ٦٤	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٣، ص ٦٤	موسی بن ابی عثمان	٦٤
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ٣، ص ١٢	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ١، ص ٢١٥	موسی بن حیر	٦٥
ارواء الغلیل، ج ٦، ص ٤٤	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٤، ص ٩٥	موسی بن وردان	٦٦
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ١، ص ٦٩٠	آداب الزفاف، ص ٣٧	ولید بن قاسم همدانی	٦٧
سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ٢، ص ٢٢٨	ارواء الغلیل، ج ٤، ص ٣٦	هارون بن عشره	٦٨

توثیق	تضعیف	نام شخص	
ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۳۴۷	سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۳، ص ۲۴۲	هرم بن نسیب	۶۹
سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۳۰۸	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۴، ص ۳۱۲	هشام بن عمار	۷۰
ارواء الغلیل، ج ۵، ص ۹	سلسله الاحادیث الضعیفه، ج ۱، ص ۵۰۷	یعقوب بن حمید بن کاسب	۷۱

\* در تهیه این جدول از تحقیقات حسن السقاف استفاده شده است.

## نتیجه گیری

از تحقیق در آثار و اندیشه‌های البانی نتایج ذیل حاصل می‌شود:

۱. البانی خبر واحد را در عقاید و احکام حجت می‌داند و معتقد است که عقاید اسلامی باید فقط از طریق کتاب سنت به دست آید؛ در حالی که خبر واحد در عقاید خصوصاً خطوط کلی توحید و نبوت و معاد که قابل استدلال عقلی است، در صورت ظنی بودن خبر واحد حجت ندارد.
۲. عدم تأویل متون دینی یکی از مبانی البانی در برخورد با احادیث است؛ در حالی که مشخص شد در خیلی از موارد ما چاره‌ای جز تأویل متن نداریم و حتی ائمه سلف نیز که البانی ادامه‌دهنده راه آنهاست، ناگزیر در برخی از موارد متوسل به تأویل گشته‌اند.
۳. در نظر البانی هیچ‌یک از مذاهب فقهی اسلامی قابل تبعیت نیست. فقط از سنت صحیح پیامبر می‌توان پیروی و تبعیت کرد. اگر حدیثی از پیامبر اکرم از طریق صحیح به اثبات رسید، هر چند همه ائمه مذاهب با آن مخالف باشند، قابل تبعیت و عمل است.
۴. البانی توثیقات و تصحیحات عجللی، ابن حبان و ترمذی را به علت تساهل آنها در امور یاد شده نمی‌پذیرد؛ در حالی که مشخص گردید هیچ‌کدام از این بزرگان تساهلی در تصحیح و توثیق ندارند.
۵. احادیث ضعیف از نظر البانی مطرود است و نمی‌توان به آن عمل کرد و به قول او باید احادیث ضعیف پالایش و حذف گردند؛ در حالی که مشخص شد احادیث ضعیف نیز کاربردهای متنوعی دارند.
۶. مبانی البانی در تصحیح با نظر بزرگان گذشته علم حدیث تفاوت چندانی ندارد. وی قواعدی را در تصحیح احادیث به کار گرفته که اغلب در آثار پیشینیان نیز یافت می‌شود.
۷. نقد متن نیز علاوه بر متن سند مورد عنایت البانی بوده است. وی معیارهای گوناگونی برای تشخیص متن صحیح حدیث از متن نادرست به کار گرفته است؛ از قبیل مخالفت با قرآن، مخالفت با روایت متفق‌علیه، مخالفت با حس و برخی ملاک‌های دیگر.

۸. البانی روایات عرض را موضوع می‌داند؛ در حالی که این روایات از نظر متنی بی‌اشکال و از نظر سند قابل تصحیح هستند.

۹. البانی اغلب روایات کافی را غیرمرفوع می‌داند و به تبع آن حجت نمی‌داند. اشکالات او بر کافی را نقل و رد کردیم.

۱۰. البانی به روایات صحیح بخاری و صحیح مسلم انتقاداتی وارد ساخته و بعضی از احادیث این دو کتاب را رد کرده است. از این حیث البانی در بین معاصران خود کم‌نظیر است و بدین جهت به واسطه‌ی این تفکر مورد حمله بعضی از جریان‌های اهل سنت واقع شده است.

۱۱. تفکر البانی همچون سایر تفکرات بشری با خطا و اشتباه همراه بوده است. وی گاه در تصحیح و تضعیف احادیث دچار اشتباه شده و در برخی از موارد آنها را اصلاح کرده است. تناقضات فراوانی از البانی در مورد تصحیح یا تضعیف احادیث و توثیق یا تضعیف روات گزارش شده است.

### پیشنهاده‌ها

۱. به علت کثرت آثار البانی که بعضی از آنها بالغ بر چندین مجلد قطور می‌گردد، لازم است تعدادی از محققین در سطح کارشناسی ارشد و دکتری هر یک از آثار البانی را به صورت مجزا برای پایان‌نامه انتخاب و آثار وی را بررسی دقیق کنند؛ مثلاً *سلسلة الاحادیث الضعیفة، سلسلة الاحادیث الصحیحة و إرواء الغلیل* قابلیت پایان‌نامه برای دکتری را در روش‌شناسی دارند.

۲. لازم است آثار البانی که یکی از افراد شاخص سلفی است، به‌طور تطبیقی با تفکرات شیعی مقایسه گردد؛ مثلاً احادیث فضایل می‌تواند مورد مناسبی برای پژوهش در این زمینه باشد. در موارد متعددی البانی روایتی را با عنوان لا اصل له طرد می‌کند و معتقد است که این روایت هیچ اصلی در متون روایی معتبر ندارد، در حالی که ممکن است بعضی از این روایات در متون شیعی با طریق صحیح وارد شده باشند. این کار نیز شایسته پژوهش است.

## فهرست منابع

١. قرآن کریم.
٢. آجری، محمد بن حسین؛ الشریعه؛ اندلس: مؤسسه قرطبه، ١٤١٧ق.
٣. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ آداب الشافعی و مناقبه؛ تحقیق: عبدالحق عبدالخالق؛ مصر: مکتبه الخانجی، ١٤١٣ق.
٤. ابن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، مجموع فتاوی ابن باز، عربستان سعودی: دارابن جوزی، ١٤١٢ق.
٥. ابن بطه الکبری، ابی عبدالله عبدالله بن محمد بن بطه؛ الابانه عن شریعه الفرقة الناجیه؛ تحقیق: رضا بن نعمان معطی؛ ریاض: دارالرایه، ١٤١٥ق.
٦. ابن بلبان، علاءالدین علی، الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، تحقیق: شعیب الارنوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٨٨م.
٧. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم؛ منهاج السنه؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
٨. ———؛ درء تعارض العقل و النقل؛ تحقیق: محمد رشاد سالم؛ ریاض: دارالکنوز، بی تا.
٩. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد؛ جامع الاصول فی احادیث الرسول؛ بیروت: دارالفکر، ١٤٠٣ق.
١٠. ———؛ النهایة فی غریب الحدیث و الاثر؛ تحقیق: طاهر الزاوی؛ بیروت: دارالفکر، ١٤١٥ق.
١١. ابن جبرین عبدالله بن عبدالرحمان؛ اخبار الاحاد فی الحدیث النبوی؛ مکه: دار عالم الفوائد، بی تا.
١٢. ابن جوزی؛ دفع شبه التشبیه باکف التنزیه؛ تحقیق: حسن سقاف، عمان: دارالامام النووی، ١٤٧٣ق.
١٣. ابن حبان، محمد بن احمد؛ المجروحین؛ بی تا، بی جا.
١٤. ———؛ الصحیح؛ تحقیق: شعیب الارنوط؛ بیروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٢ق.
١٥. ———؛ الثقات؛ بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، ١٣٩٣ق.
١٦. ابن حجر عسقلانی؛ تقریب التهذیب؛ تحقیق: مأمون خلیل شیخا؛ بیروت: دارالمعرفه، ١٤١٧ق.
١٧. ———؛ الموافقه الخیر الخبر؛ تحقیق: علی محمد معوض؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٦ق.
١٨. ———؛ لسان المیزان؛ بیروت: داراحیاء التراث العربیه، ١٤٠٨ق.
١٩. ———؛ النکت؛ تحقیق: ربیع بن هادی عمیر؛ ریاض: دارالرایه، ١٤١٨ق.
٢٠. ———؛ تهذیب التهذیب؛ بیروت: دارالفکر، ١٤٠٩ق.

۲۱. ———، فتح الباری؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۲۲. ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد؛ الاحکام فی اصول الاحکام؛ تحقیق: سید جمیلی؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۱ق.
۲۳. ———، المحلی؛ بیروت: دارالجلیل، بی تا.
۲۴. ابن احمد حنبل؛ عبدالله؛ السنه؛ تحقیق: محمد بن سعید بن سالم قحطانی؛ عربستان سعودی: رمادی النشر، ۱۴۱۶ق.
۲۵. ابن حنبل؛ احمد؛ المسند؛ تحقیق: شعیب الأرناؤوط و آخرون؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۲۶. ابن خزیمه، محمد بن اسحاق نیشابوری؛ الصحيح؛ تحقیق: محمد مصطفی اعظمی؛ دمشق: المكتب الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
۲۷. ابن خطیب، محمد بن عبدالله؛ مشکاة المصابیح؛ تحقیق: سعید محمد اللحام؛ بیروت: دارالفکر؛ ۱۴۱۱ق.
۲۸. ابن رجب، عبدالرحمن بن احمد؛ شرح علل الترمذی؛ تحقیق: صبحی سامرای؛ مصر: عالم الكتاب، ۱۴۰۵ق.
۲۹. ابن شعیب؛ احمد؛ السنن؛ تحقیق: رعیه العطاء سلیمان بنداری؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۳۰. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله؛ الانتقاء فی فضائل الائمة الثلاثه الفقها؛ تحقیق: عبدالفتاح ابوغده؛ حلب: مكتب المطبوعات الاسلامیه، ۱۴۱۷ق.
۳۱. ———، جامع بیان العلم و فضلہ؛ ریاض: دارابن جوزی، ۱۴۱۶.
۳۲. ابن عبدالرحمن؛ عثمان؛ مقدمه ابن الصلاح فی علوم الحدیث؛ بیروت: دارالکتب الطحیہ، ۱۴۰۶ق.
۳۳. ابن عدی، عبدالله، الكامل فی ضعفاء الرجال، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۳۴. ابن عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
۳۵. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاییس اللغه؛ قم: مكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳۶. ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر؛ اعلام الموقعین عن رب العالمین؛ تحقیق: محمد بن السلام ابراهیم؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۳۷. ———، المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف؛ حلب: مكتب المطبوعات الاسلامیه، ۱۴۲۱ق.
۳۸. ابن کثیر، اسماعیل؛ البدایة و النهایة؛ بی جا، ۱۴۲۸ق.
۳۹. ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید؛ السنن؛ تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۴۰. ابن منظور، محمد بن احمد؛ لسان العرب؛ بیروت: داراحیاء التراث العربیه، ۱۴۰۸ق.

٤١. ابوداود سليمان بن اشعث؛ رساله *ابی داود الی اهل مکة*؛ تحقیق: محمد مصطفی صباغ؛ دمشق: المكتب الاسلامی، ١٤١٧ق.
٤٢. ———؛ السنن؛ تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر، بی تا.
٤٣. ———؛ *سؤالات ابي داود*؛ تحقیق: زیاد محمود منصور؛ مدینه منوره: مکتبه العلوم و الحكم، ١٤٢٣ق.
٤٤. ابو صعیلیک، محمد عبدالله؛ محمد بن حبان البستی فیلسوف الجرح و التعديل؛ بیروت: دارالقلم، بی تا.
٤٥. أبو غدة، عبدالفتاح؛ *التعليقات الحافلة على الأجوبة الفاضلة*، حلب: مکتب المطبوعات الإسلامیة، ١٤٠٤ق،
٤٦. ابومالک محمد بن حامد بن عبدالوهاب؛ *فرائد الشوارد لما فی کتب الالبانی من فوائد*؛ مکتب الانصار للنشر و التوزیع، ١٤٢٤ق.
٤٧. ابونعیم احمد بن عبدالله؛ *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*؛ کویت: دارالکتب العلمیه، ١٤٠٩ق.
٤٨. ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله؛ *جمهرة الأمثال*؛ قم: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت عليه السلام، بی تا.
٤٩. ابویعلی؛ *مسند*؛ تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٨ق.
٥٠. ادلی، صلاح الدین؛ *منهج نقد المتن عند علماء حدیث النبوی*؛ بیروت: دارالافاق الجدیده، ١٤٠٣ق.
٥١. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٥٢. اسود، محمد عبدالرزاق؛ *الاتجاهات المعاصرة فی دراسة السنّة النبویة*؛ دمشق: دارالکلم الطیب، چاپ اوله ١٤٢٩ق.
٥٣. ———؛ *شروط الراوی و الروایة عند اصحاب السنن*؛ دمشق: دارطیبة، چاپ اوله ١٤٢٨ق.
٥٤. الأشقر، عمر سلیمان؛ *اصل الاعتقاد*؛ بیروت: دارالنفائس، ١٤١٠ق.
٥٥. اعظمی، محمد مصطفی؛ *منهج النقد عند المحلثین*؛ ریاض: مکتبه الکوثر، ١٤٠٢ق.
٥٦. اعظمی، محمد ضیاء الرحمن؛ *معجم مصطلحات الحدیث و لطائف الاسانید*؛ ریاض: اضواء السلف، ١٤٢٠ق.
٥٧. الهی بخش، خادم حسین، *القرآنیون و شبهاتهم حول السنة*، طائف: مکتبه الصدیق، ١٤٠٩ق.
٥٨. البانی، محمد ناصر الدین؛ *آداب الزفاف فی السنه المطهره*؛ بیروت: دار ابن حزم، المکتبه الاسلامیه، ١٤١٧ق.
٥٩. ———؛ *احکام الجنایز و بدعها*؛ بیروت: الکتب الاسلامی، ١٤٠٦ق.



۶۰. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ تمام المنه فى التعليق على فقه السنّة؛ المكتبة التوفيقية، بی تا.
۶۱. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ التّوسّل حقیقته و أنواعه؛ رياض: المكتب الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۶۲. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ الثمر المستطاب فى فقه السنه و الكتاب؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۶۳. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ الحديث حجه بنفسه؛ بیروت: دارالمکتب الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۶۴. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ خطبه الحاجه التی كان رسول الله يعلمها اصحابه؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۳۹۷ق.
۶۵. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ تحذیر الساجد من اتخاذ القبور المساجد؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۶۶. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ جلاب المرأة المسلمه؛ قاهره: دارالسلام، ۱۴۲۳ق.
۶۷. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ حجه النبی كما رواها جابر عنه؛ بیروت: دارالمکتب الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۶۸. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ دفاع عن الحديث النبوی؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
۶۹. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ سلسلة الاحاديث الصحیحة و شىء من فقهها و فوائدها؛ بیروت: المكتب الإسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ق.
۷۰. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ سلسلة الاحاديث الضعیفة و الموضوعة و أثرها السیئ فی الأمة؛ رياض: مكتبة المعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۸ق.
۷۱. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صحیح الادب المفرد؛ الجبیل: دارالصدیق، ۱۴۱۴ق.
۷۲. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صحیح الترغیب و الترهیب؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۷۳. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صحیح الجامع الصغیر و زیادته؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۰۰ق.
۷۴. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صحیح سنن ابن ماجه؛ رياض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۷ق.
۷۵. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صحیح سنن ابی داود؛ کویت: مكتبة الفراس، ۱۴۲۳ق.
۷۶. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صحیح سنن الترمذی؛ رياض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۵ق.
۷۷. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صحیح سنن النسایى؛ رياض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۹ق.
۷۸. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ صفه صلاه النبی؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۰۰ق.
۷۹. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ احمد بن شعيب نساى؛ الضعفاء و المتروکین؛ بیروت: المكتب الثقافیه، ۱۴۰۷ق.
۸۰. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ ضعيف ادب المفرد؛ دارالصدیق، ۱۴۱۴ق.
۸۱. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ ضعيف الترغیب و الترهیب؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۸۲. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ ضعيف الجامع و زيادته؛ بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۸۳. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ ضعيف سنن ابن داود؛ حلب: مكتبة الحراس، ۱۴۲۳ق.
۸۴. \_\_\_\_\_ ، \_\_\_\_\_ ؛ ضعيف سنن ابن ماجه؛ رياض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۷ق.

٨٥. — ، — ؛ *ضعيف سنن الترمذى*؛ رياض: مكتبة المعارف، ١٤١٥ق.
٨٦. — ، — ؛ *ضعيف سنن النسائى*؛ رياض: مكتبة المعارف، ١٤١٩ق.
٨٧. — ، — ؛ *ضعيف سنن نسائى*؛ رياض: مكتب التربية العربى لدول الخليج، چاپ اول ١٤١١ق.
٨٨. — ، — ؛ *العقيدة الطحاوية*، شرح و تخريج؛ بيروت: المكتب الاسلامى، ١٣٩٨ق.
٨٩. — ، — ؛ *نقد نصوص دينيه*؛ بيروت: المكتب الاسلامى، ١٣٩٨ق.
٩٠. — ، — ؛ *وجوب الأخذ بحديث الأحاد فى العقيدة*؛ بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤٠١ق.
٩١. — ، — ؛ *منزله السنه فى الاسلام*؛ بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤٠٦ق.
٩٢. — ، — ؛ *ظلال الجنه فى تخريج السنه*؛ بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤١٣ق.
٩٣. — ، — ؛ *غاية المرام فى تخريج احاديث الحلال و الحرام*؛ بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤١٠ق.
٩٤. — ، — ؛ *تخريج مشكوة المصابيح*؛ رياض: دارالمكتب الإسلامى، چاپ اول ١٤١٢ق.
٩٥. — ، — ؛ *ارواء الغليل فى تخريج احاديث منارالسبيل*؛ الكتب الاسلاميه؛ ١٤٠٥ق.
٩٦. الانصارى، عبدالله بن محمد؛ *ذم الكلام واهله*؛ مدينه: مكتبة القرباء والاثرية، ١٤١٩ق.
٩٧. بازمول محمد بن عمر بن سالم: *الانتصار لأهل الحديث*؛ ، رياض: دارالهجرة، چاپ اول؛ ١٤١٨ق.
٩٨. بخارى، محمد بن اسماعيل؛ *تاريخ الكبير*؛ هند، ١٣٦١ق.
٩٩. — ، — ؛ *الجامع الصحيح*؛ تحقيق: مصطفى ديب البغا؛ بيروت: دار ابن كثير، ١٤٠٧ق.
١٠٠. بستوى، يعقوب بن سفيان؛ *كتاب المعرفه و التاريخ*؛ تحقيق: اكرم ضياء العمري؛ بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤٠١ق.
١٠١. بطاع، اياد خالد؛ *الامام الترمذى الحافظ الناقد*؛ بيروت: دارالقلم، ١٤٢٢ق.
١٠٢. بقاعى، على نايف؛ *دراسة اسانيد الحديث الشريف*؛ بيروت: دارالبشائر الإسلامية، چاپ اول ١٤٢٢ق.
١٠٣. بكر؛ علاء، ملامح رئيسية للمنهج السلفى؛ اسكندريه: دارالعقيدة، چاپ اول ١٤٢٢ق.
١٠٤. بوطى، محمد سعيد رمضان؛ *السلفيه*؛ بيروت و دمشق: دارالفكر المعاصر، ١٤١٨ق.
١٠٥. بيهقى، ابى بكر احمد بن حسين بن على؛ *السنن*؛ تحقيق: محمد بن القادر عطا؛ مكه: دارالبازف، ١٤١٤ق.
١٠٦. — ، — ؛ تحقيق: احمد صفى؛ قاهره: مكتبة دارالتراث، ١٣٩١ق.

۱۰۷. ———، ———؛ *الاسماء و الصفات*؛ بيروت: دارالكتاب العلمي، بی تا.
۱۰۸. ترمذی، ابن عیسی محمد بن عیسی؛ *الجامع الكبير*؛ تحقیق: بشار عواد معروف؛ بيروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۸ق.
۱۰۹. جابر ادريس علی امیر؛ *منهج السلف و المتكلمين*؛ قم: اضاء السلف، ۱۴۱۹ق.
۱۱۰. جدیع، عبدالله بن یوسف؛ *تحریر علوم الحديث*؛ بيروت: مؤسسه الريان، ۱۴۲۴ق.
۱۱۱. جرجانی، عبدالله بن عدی؛ *الكامل فی ضعفاء الرجال*؛ تحقیق: یحیی مختار غزاوی؛ بيروت: درالفکر، ۱۴۰۹ق.
۱۱۲. الجلیندی، سید محمد؛ *الامام ابن تیمیہ و موقفه من التأویل*؛ قاهره: هیئت عامه، ۱۳۹۳ق.
۱۱۳. جوادی آملی، عبدالله؛ *تفسیر تسنیم*؛ قم: اسراء، ۱۴۲۰ق.
۱۱۴. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله الملّا کاتب الجلبی؛ *كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون*؛ بيروت: دارالفکر، ۱۴۰۲ق.
۱۱۵. حارسی، محمد قاسم عبده؛ *مکانه الامام ابی حنیفه عندالمحدثين*؛ پاکستان: اداره القرآن و العلوم الاسلامیه، ۱۴۲۱ق.
۱۱۶. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله؛ *معرفة علوم الحديث*؛ بيروت: دارالافاق الجدیده، ۱۴۰۰ق.
۱۱۷. ———، ———؛ *المستدرک علی الصحیحین*؛ تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا؛ بيروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۱۱۸. حرش، سلیمان بن مسلم؛ *معجم مصطلحات الحديث*؛ ریاض: مکتبه العبیکان، ۱۴۱۷.
۱۱۹. حر عاملی، محمد بن علی؛ *وسائل الشیعه فی تحصیل مسائل الشریعه*؛ قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۷ق.
۱۲۰. حسین، حاج حسن؛ *تقد الحديث*؛ بيروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۵ق.
۱۲۱. حمیدی؛ عبدالله زبیر؛ *مسند حمیدی*؛ تحقیق: حبیب عبدالرحمن الاعظمی؛ مدینه: المکتبه السلفیه، بی تا.
۱۲۲. خراشی، سلیمان بن صالح؛ *نظرات شرعیه فی فکر منحرف*؛ مکتبه التوحید، بی تا.
۱۲۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی؛ *الكفاية فی علم الروایة*؛ قاهره: دارالكتاب الحديثه، بی تا.
۱۲۴. ———، ———؛ *الفقیه و المتفقہ*؛ بيروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۰ق.
۱۲۵. ———، ———؛ *شرف اصحاب الحديث*؛ تحقیق: عمرو عبدالمنعم سلیم؛ قاهره: مکتبه ابن یتیمیه، ۱۴۱۷ق.
۱۲۶. خلیل ملاخاطر، *الإصابة فی صحة حديث الذبابة*؛ جدہ: دارالقبلة، چاپ اوله ۱۴۰۵ق.
۱۲۷. خولی، محمد بن عبدالعزیز؛ *تاریخ فنون الحديث*؛ تحقیق: خلیل المیس؛ بيروت: دارالقلم، ۱۹۸۶.

١٢٨. دارقطنی، علی بن عمر بغدادی؛ السنن؛ تحقیق: سید عبدالله اصم یمان؛ بیروت: دارالمعرفه، ١٣٨٦.
١٢٩. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن؛ السنن؛ تحقیق: فؤاد احمد زمرلی، بیروت: دارالکتب العربی، ١٤٠٧ق.
١٣٠. ذبیحی، سلیمان بن محمد؛ احادیث العقیده المتوهم اشکالها فی الصحیحین، ریاض: مکتبه دارالمنهاج، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
١٣١. ذهبی، محمد بن احمد؛ سیر اعلام النبلاء؛ بیروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٢ق.
١٣٢. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ دیوان الضعفاء و المتروکین؛ بیروت: دارالقلم، ١٤٢٨ق.
١٣٣. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ تذاکره الحفاظ؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٩ق.
١٣٤. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ الموقظه فی علم مصطلح الحدیث؛ تحقیق: عبدالفتاح ابوغده، حلب: مکتب المطبوعات الاسلامیه، ١٤١٢ق.
١٣٥. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ مختصر العلی للعلی الغفار؛ تحقیق: ناصرالدین الالبانی؛ بیروت: المکتب الاسلامی، ١٤٠٢ق.
١٣٦. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ میزان الاعتدال؛ تحقیق: علی محمد معوض؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٦ق.
١٣٧. زحلی، عبدالله بن ضیف الله؛ منهجیه فقه السنه النبویه؛ بیروت: دارالقلم، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
١٣٨. زرقا؛ مصطفی؛ المدخل الفقهی العام الی الحقوق المدنیه؛ سوریه: مطبعة الجامعة، ١٣٧٧ش.
١٣٩. زهرانی، محمد بن منظر؛ علم الرجال نشأته؛ ریاض: دارالبهره، ١٤١٧ق.
١٤٠. زهری، محمد بن سعد، طبقات ابن سعد؛ قاهره: مکتبه نحانجی، ١٤٢١ق.
١٤١. زیلعی، محمد بن عبدالله، نصب الرایة لاحادیث الهدایة، مدینه المنوره، المکتبه الاسلامیه، بی تا.
١٤٢. سبحانی، جعفر؛ اصول الحدیث و احکام؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٤١٦ق.
١٤٣. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ المناهج التفسیریة؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٤٢١ق.
١٤٤. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٤٢٠ق.
١٤٥. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٣٩٠ش.
١٤٦. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ بحوث فی الملل و النحل؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، بی تا.
١٤٧. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ ارشاد العقول؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ١٤٢٥ق.
١٤٨. سخاوی، محمد بن عبدالرحمن؛ فتح المغیث بشرح الفیه الحدیث؛ تحقیق: علی حسین

- علی؛ دارالامام الطبری، ۱۴۱۲ق.
۱۴۹. سرحانی؛ عبدالله، *حدیث الأحاد و حجیته فی تأسیل الإعتقاد*، ریاض: مكتبة الرشد، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
۱۵۰. سقاف، حسن بن علی؛ *تناقضات الالبانی*؛ اردن: دارالامام النووی، ۱۴۱۳.
۱۵۱. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *سلفی گری وهابی*؛ ترجمه حمید رضا آژیر، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۵۲. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر؛ *جمع الجوامع*؛ بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۹ق.
۱۵۳. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *تدریب الراوی*؛ تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف؛ المكتبة العلمیه، ۱۳۹۳ق.
۱۵۴. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *الدر المثور فی التفسیر بالمأثور*، مصر: المطبعة المیمنیة، ۱۳۱۴ق.
۱۵۵. شافعی، محمد بن ادريس؛ *الأم*؛ تحقیق: محمد زهری نجار؛ بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۱۵۶. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *الرساله*؛ تحقیق احمد شاکر؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۵۷. شاکر، محمد کاظم؛ *روش های تأویل قرآن*؛ قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۴ش.
۱۵۸. شرف الدین، عبدالحسین؛ *ابوهریره*؛ تهران: جمعیه الاسلامیه، ۱۴۰۲ق.
۱۵۹. شعبان، عبدالله؛ *التأسیل الشرعی لقواعد المحدثین*؛ قاهره: دارالسلام، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
۱۶۰. شلتوت، محمود، *الاسلام عقیده و شریعة*، قاهره و بیروت: دار الشروق، (د.ط.ت.).
۱۶۱. الشنقيطي عبدالله بن إبراهيم، *نثر البنود علی مراقی السعود*، الامارات، بی تا.
۱۶۲. شوکانی، محمد بن علی، *تحفة الذاکرین بعادة الحصن الحصین من کلام سید المرسلین (ص)*، بیروت: دار الجیل، بی تا.
۱۶۳. شیبانی، محمد بن ابراهیم؛ *حیة الألبانی و آثاره و ثناء العلماء علیه*؛ کویت: دارالسلفیه، ۱۴۰۷ق.
۱۶۴. صائب عبدالحمید؛ *منهج الانتماء المذهبی*؛ قم: مرکز الدراسات الغدیر، ۱۴۲۰ق.
۱۶۵. صباح، عبدالکریم اسماعیل؛ *الحدیث الصحیح و منهج علماء المسلمین فی التصحیح*؛ ریاض: مكتبة الرشد، ۱۴۱۹ق.
۱۶۶. صنعانی، محمد بن اسماعیل، *توضیح الافکار لمعانی تنقیح الانظار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۶ق.
۱۶۷. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنّف*، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، بیروت: المكتب الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۱۶۸. طبرانی؛ *معجم الأوسط*؛ تحقیق: محمود طحان؛ ریاض: مكتبة المعارف، ۱۴۱۵ق.
۱۶۹. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *معجم الكبير*؛ تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، مطبعة الوطن العربی، ۱۴۰۰ق.

١٧٠. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر؛ *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوك)*؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤٠٧ق.
١٧١. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *تفسیر الطبری (جامع البیان فی تأویل القرآن)*؛ تحقیق: محمود شاکر؛ بیروت: داراحیاء التراث، ١٤٢١ق.
١٧٢. طرابلسی، محمد بن احمد؛ *مسند*؛ هند: مجلس دایره المعارف الاسلامیة، ١٣٣١.
١٧٣. عاملی، شیخ حسن، *منتقى الجمان*؛ تحقیق علی اکبر غفاری، قم: دفتر اسلامی، بی تا.
١٧٤. عباسی، محمدعید؛ *المذهبيہ المتعصبه هی البدعه*؛ عمان: المكتبة الاسلامیة، ١٤٠٦ق.
١٧٥. عبدالغنی؛ سعید؛ *عقیده الصافیة فی الفرقة الناجیة*؛ مکه: دارطیبه، ١٤٢٢ق.
١٧٦. عتر، نورالدین؛ *الامام الترمذی و الموازنه بین جامعه و بین الصحیحین*؛ قاهره: لجنه التألیف للطباعه، ١٣٩٠ق.
١٧٧. عثمانی تهانوی، ظفر احمد؛ *ابوحنیفه و اصحابه المحدثون*؛ پاکستان: اداره القرآن و العلوم الاسلامیة، ١٤١٤ق.
١٧٨. العثمین، محمد صالح؛ *شرح العقیده السفارینیة*؛ ریاض: انتشارات عثمین، ١٤٢٦ق.
١٧٩. عجاج، محمد؛ *اصول الحدیث الخطیب*؛ بیروت: دارالفکر، ١٤١٢ق.
١٨٠. عجلونی، اسماعیل بن محمد، *كشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنة الناس*، حلب: مكتبة التراث الاسلامی، بی تا.
١٨١. عجلی، احمد بن عبدالله؛ *معرفة الثقات*؛ مدینه منوره: مكتبة الدار، ١٤٠٥ق.
١٨٢. عدنان، بن محمد ابو عمر، *السنة النبویة و علاقتها بتفسیر القرآن الکریم*، دارالمصطفی، بی تا.
١٨٣. العک، خالد عبدالرحمان؛ *صحیح شعب الایمان*؛ بیروت: المكتبة الإسلامی، چاپ اول، ١٤١٧ق.
١٨٤. عمری، اکرم ضیاء؛ *منهج النقد عند المحدثین*؛ ریاض: داراشبیلیا، ١٤١٧ق.
١٨٥. عوفی، شریف حاتم؛ *اضاءات بحثیة فی علوم السنة النبویة*؛ ریاض: دارالصمیعی، ١٤٢٨ق.
١٨٦. العینی، بدر الدین ابو محمد، *عمدة القاری شرح صحیح البخاری*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
١٨٧. غروی نائینی، نهلہ؛ *فقه الحدیث و روش های نقد متن*؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ١٣٧٩ش.
١٨٨. غزالی، محمد؛ *احیاء العلوم*؛ بیروت، دارالفکر، ١٤١١ق.
١٨٩. غزالی، محمد؛ *فقه السیره*؛ بیروت: دارالقلم، ١٤١٨ق.
١٩٠. الغماري، محمد بن صديق؛ *المثونى و البتار الغماري*؛ المغرب الاسلامی، ١٣٩٠.
١٩١. الغوري، سيد عبد الماجد، *معجم المصطلحات الحديثية*، مالزی: دار الشاکر، ١٤٣٤ق.
١٩٢. فريد، احمد؛ *السلفية قواعد و أصول*؛ اسکندریه: دارالعقیده، ١٤٢٤ق.

۱۹۳. فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب؛ *القاموس المحيط*؛ بیروت: دارإحياء التراث العربي، (د.ت).
۱۹۴. قحطانی، سعید بن علی بن وهب؛ *عقيدة المسلم فى ضوء الكتاب و السنه*؛ رياض: مكتبة الهدى، ۱۴۲۹ق.
۱۹۵. قرضاوى، يوسف؛ *الحلال و الحرام فى الاسلام*؛ قاهره: الكتب الاسلامى، ۱۳۸۰ق.
۱۹۶. قرطبي، محمدبن احمد، *الجامع لاحكام القرآن*، بيروت، بی تا.
۱۹۷. قريوتى، عاصم و على حبلی؛ *شذرات من ترجمه الشيخ الالبانى*؛ بی تا، بی جا.
۱۹۸. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *كوكبة من أئمة الهدى ومصابيح الدجى*، بی تا، بی جا.
۱۹۹. قوشتي، عبدالرحيم احمد؛ *مناهج الاستدلال على مسائل العقيدة الاسلامية بمصر فى العصر الحديث*، قاهره: كلية دار العلوم، ۱۴۲۳ق.
۲۰۰. كلينى، محمد بن يعقوب؛ *الكافى (الاصول و الفروع)*؛ تحقيق: على اكبر غفارى؛ تهران: بيروت: دارالكتاب الاسلاميه، ۱۳۸۸ش.
۲۰۱. كورانى، على؛ *الوهابيه و التوحيد*؛ بيروت: دارالسيره، بی تا.
۲۰۲. لالكائى، حسين منصور طبرى شافعى؛ *شرح السنه*؛ تحقيق: محمد عبدالسلام شاهين؛ دارالكتاب العلميه، بی تا.
۲۰۳. ماهر منصور عبدالرزاق؛ *الحديث الضعيف، اسبابه و احكامه*؛ داراليقين، چاپ اوله ۱۴۲۳ق.
۲۰۴. مباركفورى، محمدبن عبدالرحمن؛ *تحفة الاحوذى*؛ بيروت: دار الكتاب العربى، بی تا.
۲۰۵. متقى هندي، علاء الدين؛ *كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال*؛ بيروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۹ق.
۲۰۶. محمد المجذوب؛ *علماء و مفكرون عرفتهم*، رياض: دار الشواف، ۱۴۰۵ق.
۲۰۷. محمود سعيد ممدوح؛ *التعقيب اللطيف و الانتصار للكتاب التعريف*؛ دبی: دارالبحوث للدراسات الاسلاميه، ۱۴۲۳ق.
۲۰۸. مدير شانه چى، كاظم؛ *درایة الحديث*؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۰ق.
۲۰۹. \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_؛ *علم الحديث*؛ قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامى، ۱۳۷۵.
۲۱۰. مرسى، كمال الدين عبدالغنى؛ *منهج الإمام الترمذى فى نقد الحديث النبوى*؛ اسکندريه: چاپ اوله ۱۴۲۲ق.
۲۱۱. مزیدى، يحيى بن حسن؛ *اصول الاحكام فى الحلال و الحرام*؛ بی جا، بی تا.
۲۱۲. مطر الهاشمى؛ *سيد على حسن؛ منهج نقد المتن فى تصحيح الروايات و تضعيفها*؛ قم: منشورات ناظرين، ۱۴۲۹ق.
۲۱۳. مظفر، محمدرضا؛ *اصول الفقه*؛ قم: اسماعيليان، ۱۴۲۱ق.

٢١٤. معلمی، عبدالرحمن؛ التنکیل بما فی تانیب الکوثری من الاباطیل؛ تحقیق: البانی؛ قاهره: دارالکتب السلفیه، بی تا.
٢١٥. —، —؛ مجموعه الرسائل الحدیثیه، دار النشر و التوزیع، ١٤٣٤ق.
٢١٦. معن، محمد سعید؛ جنایة التأویل؛ ریاض: دار طیبه، ١٤٢٥ق.
٢١٧. مقدسی، محمد بن طاهر؛ شروط الائمة الستة؛ قاهره: مکتبه القدسی، ١٤١٢ق.
٢١٨. مکارم شیرازی، ناصر؛ انوار الاصول؛ قم: مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام، ١٤٢٥ق.
٢١٩. ممدوح، محمود سعید؛ التعریف باوهام من قسم السنن؛ دبی: دارالبحوث للدراسات الاسلامیه، ١٤٢٠ق.
٢٢٠. مناوی، محمد عبدالرؤف بن علی؛ فیض التقدیر، شرح الجامع الصغیر؛ قاهره: مکتبه التجاریة الکبری، بی تا.
٢٢١. منذری، عبدالعظیم بن عبدالقوی؛ مختصر صحیح مسلم؛ بیروت: المکتب الاسلامی، ١٤٠٧ق.
٢٢٢. منصور، احمد صبحی؛ القرآن و کفی؛ بیروت: مؤسسه الانتشار العربی، ٢٠٠٥م.
٢٢٣. مؤدب، سید رضا؛ درایة الحدیث تطبیقی؛ قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ١٣٨٢ش.
٢٢٤. —، —؛ مبانی تفسیر؛ قم: انتشارات دانشگاه قم، ١٣٨٦ش.
٢٢٥. میلانی، سید علی؛ الرسائل العشر فی احادیث الموضوعه؛ قم: انتشارات میلانی، ١٤١٨ق.
٢٢٦. نصیری، علی؛ رابطه متقابل قرآن و سنت؛ قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ١٣٨٤ش.
٢٢٧. نعمانی، محمد عبدالرشید؛ مکاتبة الامام ابی حنیفه؛ دمشق: مکتب المطبوعات الاسلامیه، ١٤١٦ق.
٢٢٨. نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف؛ المنهاج بشرح صحیح مسلم؛ بیروت: دار التراث العربی، بی تا.
٢٢٩. نهادی عصام مولی؛ الروض الدانی فی الفوائد الحدیثیه للالبانی؛ عمان: المکتبه الاسلامیه، ١٤٢٢ق.
٢٣٠. نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ الکلی و الأسماء؛ تحقیق: عبدالرحیم محمد احمد قشقری؛ مدینه منوره: المجلس الاعلی فی الجامعه الاسلامیه، ١٤٠٤ق.
٢٣١. —، —؛ صحیح الإمام المسلم؛ تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی؛ قاهره: دار إحياء الكتب العربیة، بی تا.
٢٣٢. وهبی، سلیمان غاوجی؛ ابوحنیفه النعمان؛ دمشق: دارالقلم، ١٤١٣ق.
٢٣٣. هبثمی، علی بن أبی بکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دارالکتب العربیة، چاپ سوم، ١٤٠٢ق.